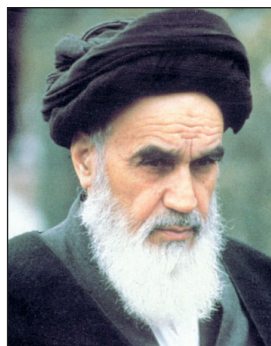


بسم الله الرحمن الرحيم

امام خمینی:

پیروزی نهایی وقتی است که اسلام، به همه ابعاد و به همه احکامش در ایران پیاده شود؛ و پیروزی بالاتر آن که در همه اقطار عالم، اسلام حکومت کند. اسلام مایه سعادت بشر است.



آیت الله خامنه‌ای:

دهه فجر، دهه تجدید قوای نیروهای انقلابی با تجدید یادها و خاطره‌های پرشکوه آن روزهاست؛ دهه تجدید عهد و میثاق ملت ما با انقلاب است؛ دهه گرامیداشت بزرگترین معجزه الهی در این روزگارهاست.

ضمیمه سیاسی اجتماعی تربیت

شماره پنجم / بهمن ماه ۱۳۹۳ / قیمت ۵۰۰۰ تومان



سروششمین سالگرد پیروزی
انقلاب شکوهمند اسلام
ودعه فجر
بر فجر آفرینان فرهنگ
مبارک باد

صاحب امتیاز: معاونت پرورشی و فرهنگی وزارت آموزش و پرورش
مدیرمسئول: دکتر حمیدرضا کفاش
زیر نظر شورای نویسندگان

چاپ و توزیع: موسسه فرهنگی منادی تربیت
نشانی دفتر ماهنامه: تهران - میدان فردوسی، خیابان شهید قرنی، نبش چهارراه سمیه،
وزارت آموزش و پرورش، ساختمان علاقه‌مندان، طبقه سوم
نشانی مرکز توزیع: تهران - خیابان استاد نجات‌اللهی، کوچه بیمه، پلاک ۲۶
تلفن: ۸۸۹۱۲۷۲۹
نمابر: ۸۸۸۹۴۲۹۰

همکاران این شماره:

علی اشرفی - فیروزه درشتی - مهرداد جهانگیری - رسول شکوهی - علی تاجدینی - پیرمحمد ملازهی
حمید اسدی - احمدرضا قلی‌پور - حسن بهشتی‌پور - جواد رضایی - محمدفرهاد کلینی - عباس سلیمی نمین - علی شکوهی

صفحه‌آرایی: امیر استرابی

طراحی جلد: آتلیه ماهنامه دستخط

پست الکترونیکی:

tarbiat30ya30@gmail.com

خوانندگان گرامی برای ارسال مقالات و اعلام نظر و طرح پیشنهادها می‌توانند از طریق نشانی فوق اقدام کنند.

در این شماره می‌خوانید:

سرمقاله

انقلاب، اسلام و دانش‌آموزان **۵**

پای سخن رجبی

اگر قوی، آماده و دشمن‌شناس باشید استکبار از خصومت‌ورزی دست می‌کشد **۷**

هنگام با رئیس جمهور

کشور با انزوا نمی‌تواند رشد مستمر داشته باشد **۹**

رویداد

رفراندوم پیشنهادی که تا اجرا شدن راهی طولانی در پیش دارد **۱۱**

برداشت ۴/۱ میلیارد دلاری دولت از صندوق توسعه ملی؛ ماجرای که ختم به خیر شد! **۱۳**

حواشی دامنه‌دار یک مصاحبه جنجالی! **۱۴**

آرام جنجال‌برانگیز! **۱۶**

ماراتن مجلس دهم آغاز شد **۱۸**

پایان عصر چمران در شورای عالی استان‌ها؛ آیا تغییرات در راه است؟ **۲۰**

حادثه‌ای که اروپا را در بهت فرو برد **۲۲**

فضای سیاسی سوریه روشن‌تر می‌شود **۲۴**

پرونده اول

پارلمانی برای دانش‌آموزان **۲۵**

گفت‌وگوی خودمانی با چند نماینده مجلس دانش‌آموزی **۳۱**

آموزشی

آشنایی با پرسش‌های پایه‌ای در تحلیل سیاسی (حسن بهشتی‌پور) **۳۲**

شرایط درونی و محیطی مؤثر بر کار تیمی موفق (احمد رضا قلی‌پور) **۳۷**

پرونده دوم

ریشه‌های جامعه‌شناختی انقلاب اسلامی و علل موفقیت روحانیت (گفت‌وگو با دکتر تقی آزاد ارمکی) **۴۱**

مردم‌سالاری دینی؛ مبانی نظری (علی شکوهی) **۴۸**

نقد مستند «انقلاب ۵۷» (عباس سلیمی نمین) **۵۳**

پاسخ به پرسش‌های رایج درباره انقلاب **۶۱**

اندیشه

بازخوانی انقلاب اسلامی در اندیشه شهید مطهری (علی تاج‌دینی) **۶۷**

بین‌الملل

تعریف کوبا از امنیت ملی تغییر کرده است (گفت‌وگو با محمدفرهاد کلینی) **۷۴**

مناسبات پاکستان و افغانستان؛ نگاه متفاوت؛ رویکرد جدید (پیرمحمد ملازهی) **۸۰**

اقتصادی

کاهش قیمت نفت و مشکلات پیش روی دولت (حمید اسدی) **۸۷**

گفت‌وگو

مدیران مدارس باید به شایستگی رهبری تربیتی برسند (گفت‌وگو با اسفندیار چهاربند مدیر کل آموزش و پرورش شهر تهران) **۹۰**

اجتماعی

آسیب‌شناسی تربیت سیاسی اجتماعی از درون **۹۶**

انقلاب، اسلام و دانش آموزان

۱

ضرورت بازخوانی تاریخ انقلاب و نقش آموزش و پرورش

بی تردید پیروزی انقلاب اسلامی ایران در بهمن ۵۷ بزرگ‌ترین واقعه تاریخی قرن معاصر در خاورمیانه است که به رهبری امام و همدلی و همراهی مردم ایران به انجام رسید. انقلاب اسلامی ایران در ظاهر دگرگونی حاکمیت سیاسی و سرنگونی سلسله ستم‌شاهی بود، اما حقیقت این است که در فرآیند انقلاب اسلامی قلوب فرزندان این آب و خاک متقلب شد و مردم دگرگونی را با همه وجود تجربه کردند. از این رو، باید انقلاب ایران را فصل جدیدی در حیات معنوی مردم کشور دانست.

اکنون بهمن با انبوهی از یادها و خاطره‌ها فرارسیده؛ فرصتی تا دوباره انقلاب اسلامی ایران را در بستری مناسب بازخوانی کنیم و بار دیگر در این امر تأمل کنیم که پیدایش و شکل‌گیری انقلاب اسلامی مرهون چه عواملی بود؛ مهم‌ترین دغدغه‌های فکری بنیانگذاران این حرکت چه بود و اکنون استقلال فرهنگی، آزادی سیاسی و جمهوری اسلامی، به‌عنوان مهم‌ترین مطالبات مردم تا چه اندازه تحقق یافته است؟

بازخوانی دیگر باره تاریخ انقلاب اسلامی ایران، درحقیقت امری است که برای نسل انقلاب که آن حوادث را از نزدیک درک و فهم و با آن زندگی کرده‌اند، بازخوانی و تجدید خاطره بخشی از بهترین سال‌های زندگی‌شان است، اما برای نسل نوجوان و جوان تنها یک بررسی تاریخی است که ممکن است سؤال‌های بسیاری را در ذهن‌شان ایجاد کند.

در این میان نهاد آموزش و پرورش به‌عنوان نهاد مسئول تربیت و آموزش نسل جوان و به‌دلیل ارتباط نزدیکی که با آینده‌سازان این مرز و بوم دارد، می‌تواند و باید نقش مهمی بر عهده گیرد. مسئولان و دست‌اندرکاران نظام آموزش باید با راهکارها و شیوه‌های مناسب و به جای برگزاری جشن‌های نمایشی و تبلیغات پرهزینه رسانه‌ای، با کیفی کردن و پرمحتوا کردن برنامه‌های دهه فجر، قدرت اثربخشی این برنامه‌ها را به‌ویژه در نسل جوان بالا ببرند و به سؤالات ذهن آنان پاسخ دهند.

با این هدف، بازخوانی تاریخ و بیان ابعاد مختلف انقلاب اسلامی برای نسل جوان جامعه باید در برنامه‌ها مورد توجه خاص مسئولان و معلمان و مربیان پرورشی قرار گیرد، البته به شرطی که در این زمینه مطالعه و آگاهی لازم و تحلیل درست و منطقی داشته باشند و فارغ از دغدغه‌های معیشتی و مشکلات شخصی خود با صبر و حوصله به سؤالات مطرح‌شده در ذهن دانش‌آموزان پاسخ دهند.

اگر این اتفاق خجسته روی دهد، نه تنها ارزش‌های انقلاب اسلامی هرساله نو و احیا می‌شود، بلکه در ایام دهه فجر فرصت مناسبی برای آشنایی هرچه بیشتر نسل جدید با انقلاب شکوهمند اسلامی و اهداف مقدس آن به وجود خواهد آمد و حتماً نتایج مبارکی خواهد داشت.

۲

اسلام از خشونت و توهین بازمی‌دارد

یکی از برنامه‌های غرب در ارتباط با دنیای اسلام، ارائه تصویری نادرست از اسلام جهت ایجاد ترس و هراس در مردم جوامع غربی از این دین الهی است که در این زمینه تاکنون اقدامات گسترده‌ای را انجام داده‌اند، از جمله حمایت از گرایش‌های افراطی در دنیای اسلام و تأسیس گروه‌های افراطی که تنها از طریق کشتار اهداف خود را پیش می‌برند. نمونه آن را می‌توان در مورد شکل‌گیری وهابیت، طالبان، القاعده و داعش مشاهده کرد. امروزه غربیان می‌کوشند داعش را به‌عنوان نماد اسلام معرفی کنند، درحالی‌که تشکیل داعش در نتیجه برنامه‌ریزی غرب و همراهان مرتجع عربی آنان است که از اقدامات تکفیری و وحشیانه این گروه در پروژه اسلام‌هراسی بهره‌برداری می‌کنند. درواقع، غرب با کمک‌های تسلیحاتی، مالی و حتی رسانه‌ای به این تروریست‌ها سعی کرده از یک طرف، تصویری دروغین از اسلام ارائه دهد و در میان مسلمانان تفرقه ایجاد کند و جنگ داخلی را در کشورهای مسلمان راه بیندازد و از طرف دیگر، شهروندان خود را قربانی چنین تصویری از اسلام نشان دهد.

جدیدترین نمونه این اسلام‌هراسی زمانی شکل گرفت که دو فرد ناشناس به دفتر نشریه «شارلی ابدو» در پاریس حمله کردند و دوازده نفر را کشتند. تصاویر ویدئویی و صداهای ضبط‌شده از آنها و شعارالله‌اکبر این دو تروریست در حین ترور و همچنین سابقه این نشریه در چاپ کاریکاتور توهین‌آمیز از پیامبر گرامی اسلام و البته چاپ کاریکاتوری از البغدادی، خلیفه خودخوانده داعش، سبب شد تا جامعه غربی بار دیگر در صدد تصویرسازی‌های توهین‌آمیز علیه اسلام برآید، لابد شاید باید منتظر یک حادثه خشونت‌آمیز دیگر هم بود. چرخه‌ای از خشونت و ترور که هم به اسلام‌هراسی دامن می‌زند و هم مسلمانان را بیش از پیش نگران و هراسان می‌کند.

اما شاید بتوان دلیل همه این اقدامات را رشد اسلام‌گرایی و رواج اسلام در کشورهای

اروپایی دانست که بخصوص بعد از انقلاب اسلامی ایران شتاب ویژه‌ای گرفته، به گونه‌ای که تا سال ۲۰۱۰ در اروپا جمعیت مسلمانان بدون احتساب ترکیه به ۴۴ میلیون نفر رسید و هم‌اکنون اسلام دومین دین بزرگ اروپاست. از این رو، غربی‌ها راه مقابله با این گرایش انسانی را در دروغ‌سازی و فریب و ایجاد تصاویر جعلی از دین اسلام یافتند.

از افتراهای برخی شرق‌شناسان و غربیان به اسلام و پیامبر از گذشته تاکنون آن است که اسلام دین شمشیر، جنگ و درگیری است و پیروان خود را به کاربرد خشونت در ارتباط با دیگران دعوت می‌کند. این افترا بویژه پس از حادثه یازده سپتامبر در رسانه‌های غربی، مجلات، بنگاه‌های خبرپراکنی و بیانیه‌های سیاسی بار دیگر رونق گرفت و همچنان ادامه دارد. نشست‌ها و کنفرانس‌های متعددی در غرب و اروپا و نیز در سطح محافل علمی و دانشگاهی در این موضوع برگزار شد که اسلام دین صلح است یا جنگ؟ دامنه این بحث‌ها گاه تا کلاس‌های مدارس نیز کشانده شد و با حمایت ابزارهای اطلاع‌رسانی و ارتباطی غرب، به هجوم فرهنگی گسترده‌ای علیه مسلمانان تبدیل شد. شاید به همه این دلایل و به دلیل حوادث اخیر در فرانسه و وقایع مشابه در برخی دیگر از کشورها بود که مقام معظم رهبری متقاعد شدند درباره این مسائل طی نامه‌ای مستقیماً با جوانان اروپا و آمریکای شمالی سخن بگویند و از آنها بخواهند درباره انگیزه‌های این سیاه‌نمایی گسترده علیه اسلام پرسش و کاوش کنند و در واکنش به سیل پیشداوری‌ها و تبلیغات منفی، سعی کنند شناختی مستقیم و بی‌واسطه از دین اسلام به دست آورند. ایشان از جوانان خواستند: «اجازه ندهید ریاکارانه، تروریست‌های تحت استخدام خود را به عنوان نمایندگان اسلام به شما معرفی کنند. اسلام را از طریق منابع اصیل و مأخذ دست اول آن بشناسید. با اسلام از طریق قرآن و زندگی پیامبر بزرگ آن (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آشنا شوید». با توجه به این واقعیت که اکنون نقش رسانه‌های دیداری، شنیداری و نوشتاری همچون شبکه‌های ماهواره‌ای و نشریات بین‌المللی که در سطح گسترده‌ای توزیع می‌شوند، به‌طور روزافزونی پررنگ‌تر می‌شود و نمی‌توان تأثیرگذاری این ابزارها را بر افکار عمومی جهانی و حتی مسلمانان نادیده گرفت، از همین رو، رهبری معظم انقلاب با هوشیاری و درایت از همین ابزار برای سخن گفتن با جوانان که به نظر ایشان «حس حقیقت‌جویی در قلب‌های‌شان زنده‌تر و هوشیارتر است» استفاده می‌کنند. هجوم فرهنگی دشمنان اسلام همواره وجود داشته و دارد، اما اندیشمندان بیدار مسلمان نیز از همه فرقه‌های اسلامی در برابر این هجمه‌ها و تهمت‌ها به دفاع و پاسداری از مکتب حیات‌بخش اسلام و سنت پیامبر اکرم پرداخته و پاسخ‌های منطقی و شایسته‌ای داده‌اند که با جایگاه رفیع اسلام همخوان است. از این رو، بسیاری از علما و اندیشمندان مسلمان در پاسخ به نسبت دادن اسلام و مسلمانان به جنگ‌طلبی و خشونت، از زاویه علمی و منطقی می‌نگرند و از نظر مبانی اسلام و سنت پیامبر بر این دیدگاه تأکید می‌ورزند که اصل در روابط میان مسلمانان با غیرمسلمانان بر ارتباط مسالمت‌آمیز و صلح‌جویانه است، نه خشونت و منازعه بی‌پایان. اینان نمایندگان واقعی دیدگاه اسلامی و مسلمانان هستند، نه گروه‌های افراطی و تکفیری که به دلیل عدم بهره‌مندی از منطق و عقلانیت تنها به زور و کشتار متوسل می‌شوند.

۳

مجلس دانش‌آموزی؛ نماد مشارکت سیاسی - اجتماعی دانش‌آموزان

مجلس دانش‌آموزی که زمینه‌ای برای رشد و بالندگی دانش‌آموزان و تقویت استعدادهای آنهاست، این توانایی را دارد که از طریق تقویت کار گروهی، ایجاد حس مشارکت اجتماعی در میان دانش‌آموزان و تقویت روحیه جمع‌گرایی، آنها را برای پذیرش مسئولیت‌ها و مشارکت سیاسی - اجتماعی در آینده آماده کند و از این جهت دارای اهمیت بسیاری است.

این مجلس که در زمان دولت اصلاحات شکل گرفت، از چنان بنیان مستحکم و منطقی‌ای برخوردار بود که در دولت‌های بعدی نیز ادامه یافت و به فعالیت‌هایش ادامه داد و یکی از نهادهایی است که با تغییر دولت‌ها، تغییری در اساس آن راه نیافت. اکنون پس از تشکیل هفتمین دوره این مجلس در روزهای پایانی دی ماه در تهران، ضروری است به جایگاه و اهمیت این گونه فعالیت‌های سیاسی اجتماعی در جمع دانش‌آموزان، توجه بیشتری داشته باشیم و به صورت واقعی‌تر و ملموس‌تری به اعضای شوراهای دانش‌آموزی مدارس از جمله به نمایندگان این مجلس نقش و جایگاه دهیم. این مجلس باید برآیند مشارکت همه دانش‌آموزان در تمامی مدارس باشد، نه یک تافته‌ای جداافتاده و بی‌ارتباط با مجموعه فعالیت‌های شوراهای دانش‌آموزی. در واقع متولیان و برنامه‌ریزان این امر باید همواره این مهم را در نظر داشته باشند که با مجلس دانش‌آموزی مانند دانش‌آموزان المپیادی رفتار نشود. با وجود اینکه یکی از مشکلات اساسی در بسیاری از مدارس کشور، افت تحصیلی است ولی می‌توان با تشکیل مدارس تیزهوشان و مانند آن و از طریق نخبه‌پروری، تمرکز خود را بر بخشی از دانش‌آموزان گذاشت و در المپیادها هم جایگاه جهانی پیدا کرد در صورتی که این امر هنگامی ارزشمند است که سطح آموزش در تمامی مدارس کشور، مناسب باشد و برآیند آن منجر به کسب مقامات علمی در سطح المپیادهای دانش‌آموزی شود. اگر جز این باشد باید مانند بسیاری از نمایندگان مجلس دانش‌آموزی، نگران عدالت آموزشی بود. در مورد مجلس دانش‌آموزی نیز همین انتظار وجود دارد یعنی شایسته نیست که در مدارس کشور، شوراهای دانش‌آموزی به صورت جدی در امر اداره مدارس و فعالیت‌های مرتبط با تصمیم‌سازی‌های داخلی آن دخالت داده نشوند اما به عنوان اوج مشارکت سیاسی اجتماعی دانش‌آموزان ما از مجلس دانش‌آموزی برخوردار باشیم.

علاوه بر این مجلس دانش‌آموزی نباید به برگزاری جلسات سالانه راضی باشد بلکه باید در سطح استان‌ها، فعال باشد و به رونق مشارکت دانش‌آموزان در فعالیت‌های سیاسی اجتماعی و مدیریتی مدارس کمک کند و طرح‌ها و سندهای مختلف مورد نیاز را کارشناسانه بررسی و تصویب کند. دستکم مجلس دانش‌آموزی در درون خود باید از خاص‌انگاری عده‌ای و حذف و نادیده انگاشتن عده‌ای دیگر بر حذر باشد و همه نیروها را به کار گیرد و از همه توانمندی‌ها استفاده کند.

جا دارد در نهایت یکی از گلابه‌های عام نمایندگان مجلس دانش‌آموزی شرکت کننده در هفتمین دوره این مجلس را در اینجا تکرار کنیم که شاید خیلی هم بیراه نبود. آنان از عدم حضور رئیس‌جمهور در این مجلس گلایه‌مند بودند و دائماً می‌پرسیدند که چرا دکتر روحانی برخلاف اسلاف خود در این مجلس حضور نیافت؛ ضروری که می‌توانست باعث تقویت روحیه دانش‌آموزان و ایجاد انگیزه در آنها شود. امید است که با توجه و اهمیت دادن بیشتر به این اتاق فکر ملی و حمایت و پشتیبانی از آن بتوان در آینده از ثمرات مفید و مبارک آن بهره برد.

مدیر مسئول



حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مردم قم:

اگر قوی، آماده و دشمن‌شناس باشید استکبار از خصومت‌ورزی دست می‌کشد

افزودند: دیکتاتوری سیاه و استفاده از قساوت‌آمیزترین روش‌ها و وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها در زندان‌های مخوف، یکی از خصوصیات رژیم پهلوی بود و همه مدعیان امروز حقوق بشر نیز با تمام وجود از چنین رژیمی حمایت می‌کردند. رهبر انقلاب وابستگی ذلت‌آمیز به قدرتهای خارجی را یکی دیگر از خصوصیات رژیم پهلوی برشمردند و افزودند: در آن دوران آنچه منافع قدرتهای بیگانه و بویژه آمریکا، اقتضا می‌کرد، در سیاست‌ها و رفتارهای داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی دنبال و ملت ایران بشدت تحقیر می‌شد.

ایشان سومین خصوصیت رژیم پهلوی را مبتلا بودن به انواع فساد جنسی، مالی و اخلاقی، در عالی‌ترین سطوح حکومتی دانستند و گفتند: در آن رژیم خبیث و فاسد مردم به‌هیچ‌وجه به حساب نمی‌آمدند و رأی و نظر مردم هیچ اهمیتی نداشت و رابطه مردم و حکومت به‌طور کلی قطع بود.

ایشان در بخش دیگری از سخنان‌شان با اشاره به آغاز دشمنی جبهه استکبار با ملت ایران پس از پیروزی انقلاب تأکید کردند: هیچ‌کس تصور نکند دشمن از خباثت و خصومت دست برمی‌دارد. و افزودند: وقتی در مقابل دشمن دچار غفلت شدید و به او اعتماد کردید دشمن فرصت می‌کند مقاصد خود را در کشور پیگیری کند، اما اگر قوی، آماده و دشمن‌شناس بودید استکبار، به‌ناچار از خصومت‌ورزی دست می‌کشد.

رهبر انقلاب با انتقاد از کسانی که توفیقات ملت از جمله پیشرفت‌های علمی را نادیده می‌گیرند افزودند: چرا نابخردانه، دستاوردهایی را که پایگاه‌های علمی

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی صبح روز چهارشنبه هفدهم دی ماه در دیدار پرشور هزاران نفر از مردم قم، با اشاره به ضرورت مقابله با تلاش بیگانگان برای تحریف واقعیت‌های انقلاب و به فراموشی سپرده شدن رویدادهایی مانند ۱۹ دی ۱۳۵۶ و نهم دی ۱۳۸۸ افزودند: دشمنی استکبار با ملت ایران، پایانی ندارد و مسئولان باید با تکیه بر نیروهای داخلی، حربه تحریم را از دست دشمن غیرقابل اعتماد خارج کنند و با دل بستن به نقطه‌های روشن حقیقی، وظایف خود را در تحقق آرمان‌های درخشان انقلاب و ملت انجام دهند. رهبر انقلاب اسلامی زنده نگه داشته شدن ۱۹ دی ۱۳۵۶، ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، ۹ دی ۱۳۸۸ و دیگر مقاطع سرنوشت‌ساز ملت ایران را حرکتی مجاهدت‌آمیز خواندند و گفتند: جبهه مقابل نظام اسلامی به نسل دوم و سوم انقلاب امید بسته بود تا آنها را از انقلاب اسلامی روی گردان کند اما همین نسل سوم و جوان‌های کشور بودند که حادثه عظیم ۹ دی را به وجود آوردند و آن سیلی محکم را به صورت کسانی که سعی داشتند مسیر انقلاب را با فتنه منحرف کنند، نواختند. رهبر انقلاب اسلامی با یادآوری مجدد اهمیت تاریخی حادثه ۱۹ دی سال ۱۳۵۶ در قم، گفتند: نوزدهم دی مبدأ یک حرکت عمومی در کشور شد و ملت ایران را وارد میدان مبارزه با رژیم طاغوت کرد که در نهایت بساط رژیم ستم‌شاهی از این کشور برچیده شد.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای سپس با اشاره به انگیزه‌هایی که برای تحریف حقایق و واقعیات رژیم پهلوی وجود دارد، به چند خصوصیت آن رژیم اشاره کردند و

جهانی نیز به آنها اذعان دارند، انکار می‌کنید و با سخنان غلط و غیرمنصفانه در راه پرافتخاری که مردم طی کرده‌اند و حتی دشمنان را مجبور به تحسین کرده است، ایجاد تردید می‌کنید؟

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در اشاره به صدر اسلام افزودند: در آن زمان نیز همه آرمان‌ها محقق نشد، اما مهم این بود که حرکت در مسیر تحقق اهداف ادامه داشت که امروز نیز

ملت، همان مسیر را با افتخار و اقتدار و ایستادگی ادامه می‌دهد.

رهبر انقلاب با اشاره به تحریم‌های ظالمانه افزودند: تحریم‌ها برای کشور مشکل ایجاد کرده اما اگر دشمن شرط برداشته شدن آنها را فلان مسئله اساسی و آرمانی از جمله دست برداشتن از اسلام و استقلال و پیشرفت علمی قرار دهد، قطعاً غیرت هیچ مسئولی قبول نمی‌کند. و افزودند: البته دشمن فعلاً به صراحت با آرمان‌ها کاری ندارد اما اگر عقب‌نشینی شود، بعداً سراغ آرمان‌ها هم می‌آید، بنابراین باید با هوشیاری، هدف «پیشنهادها، حرف‌ها و اقدامات دشمن» را درک کرد.

رهبر انقلاب با اشاره به تأکید مکرر بر ضرورت قطع وابستگی به درآمدهای نفتی افزودند: مسئولان کشور و دولت نباید به دست بیگانه چشم بدوزند و بدانند حتی یک قدم عقب‌نشینی، پیشروی دشمن را به دنبال می‌آورد، بنابراین باید فکری اساسی کرد و با تکیه بر ملت و نیروهای داخلی به گونه‌ای عمل کرد که اگر دشمن تحریم‌ها را هم برداشت، ضربه‌ای به پیشرفت و رونق و رفاه مردم وارد نشود.

رهبر انقلاب افزودند: من با مذاکره مخالف نیستم، اما معتقدم باید دل را به نقطه‌های امیدبخش حقیقی سپرد، نه به نقطه‌های خیالی.

ایشان در پایان سخنان‌شان تأکید کردند: مسئولان به لطف خدا مشغول کار هستند و همه باید به دولت کمک کنند، اما دولتی‌ها هم مراقب باشند حاشیه‌سازی نکنند و ضمن خودداری از بیان حرف‌های غیرلازم، دودستگی به وجود نیاورند و تلاش کنند وحدت و ایمان و همت ملت را مورد استفاده صحیح قرار دهند.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای آینده ایران عزیز را کاملاً درخشان خواندند و افزودند: به فضل الهی راه پرافتخار تحقق آرمان‌ها ادامه می‌یابد و جوانان کشور روزی را خواهند دید که دشمنان گردنکش و ظالم در مقابل آنها مجبور به خضوع شوند.

وحدت، مهم‌ترین اولویت امروز دنیای اسلام

در خجسته عید میلاد پربرکت نبی مکرم اسلام و ولادت صادق آل محمد، رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار قشرهای مختلف مردم، مسئولان لشکری و کشوری، علما و اندیشمندان شرکت‌کننده در کنفرانس وحدت اسلامی و سفیران کشورهای اسلامی، «وحدت» را درس بزرگ پیامبر خاتم و نیاز مبرم امت اسلام خواندند و تأکید کردند: تجلیل از رسول ختمی مرتبت نباید به حرف و سخن محدود شود، بلکه تلاش برای تحقق پیام‌های وحدت‌بخش آن حضرت باید مهم‌ترین اولویت کشورهای اسلامی و ملت‌های مسلمان باشد.



رهبر معظم انقلاب: تحریم‌ها برای کشور مشکل ایجاد کرده اما اگر دشمن شرط برداشته شدن آنها را فلان مسئله اساسی و آرمانی از جمله دست برداشتن از اسلام و استقلال و پیشرفت علمی قرار دهد، قطعاً غیرت هیچ مسئولی قبول نمی‌کند... البته دشمن فعلاً به صراحت با آرمان‌ها کاری ندارد اما اگر عقب‌نشینی شود، بعداً سراغ آرمان‌ها هم می‌آید

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای با تبریک دو مناسبت گران‌قدر این روز عزیز، میلاد پیامبر اسلام را میلاد «علم و عقل و اخلاق و رحمت و وحدت» خواندند و تأکید کردند: در تحقق این مفاهیم عمیق و سعادت‌بخش، وظیفه مسئولان، سیاستمداران، علما و نخبگان کشورهای اسلامی بسیار سنگین‌تر است.

ایشان با ابراز تأسف و عمیق از موفقیت طرح‌های تفرقه‌انگیز

دشمنان اسلام تأکید کردند: اگر ملت‌های مسلمان با این امکانات عظیم و ویژگی‌های منحصر به فرد، نه در جزئیات بلکه در جهت‌گیری‌های کلی همدل و هم‌زبان شوند، ترقی و تعالی امت اسلامی تضمین می‌شود و انعکاس جهانی وحدت و هم‌زبانی دنیای اسلام مایه «شرف، آبرو و عظمت پیامبر اسلام» خواهد شد.

رهبر انقلاب، نماز پرشکوه ملت‌های مسلمان در عید فطر و اجتماع عظیم حج را دو نمونه از هم‌جهتی عزت‌بخش امت اسلام برشمردند و افزودند: در اربعین حسینی امسال نیز میلیون‌ها مسلمان که اهل تسنن نیز در میان آنها بودند حادثه‌ای عظیم و عجیب آفریدند که انعکاس جهانی آن به‌عنوان بزرگ‌ترین گردهمایی مسلمانان جهان، زمینه‌ساز افتخار و عظمت دنیای اسلام شد.

ایشان در همین زمینه از دولت، ملت و عشایر عراق به علت فداکاری و بزرگواری در خدمت به زائران اربعین حسینی اسال، تشکر و قدردانی کردند.

رهبر انقلاب در تبیین عوامل ایجاد اتحاد دنیای اسلامی، پرهیز از «سوءظن و اهانت فرق مختلف شیعه و سنی نسبت به یکدیگر» را بسیار مهم دانستند و با اشاره به تلاش گسترده مراکز «جاسوسی و اطلاعاتی» غرب برای تفرقه‌افکنی تصریح کردند: آن تشیعی که با M16 انگلیس مرتبط است و آن تسننی که مزدور CIA است، هر دو ضد اسلام و ضد پیامبرند.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای با یادآوری پرچمداری امام خمینی (رض) در بحث وحدت اسلامی، به تلاش‌های بی‌وقفه جمهوری اسلامی در این زمینه اشاره کردند و فرمودند: در ۳۵ سال اخیر کمک‌های ایران به برادران مسلمانان، غالباً به برادران اهل سنت بوده و نظام اسلامی و ملت ایران با حمایت مستمر از ملت فلسطین و مردم کشورهای منطقه، پایبندی عملی خود را به شعار وحدت، ثابت کرده است. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، تمرکز سیاست خارجی برخی کشورهای منطقه بر معارضه با ایران را اشتباهی بزرگ برشمردند و افزودند: برخلاف این سیاست‌های غیرعقلانه، جمهوری اسلامی، همچنان سیاست خارجی خود را بر مبنای دوستی و برادری با همه کشورهای اسلامی، از جمله دولت‌های منطقه، پیگیری خواهد کرد.

رهبر انقلاب، تمرکز بر منافع امت اسلامی و وحدت دنیای اسلام را متضمن تأمین منافع تک‌تک کشورهای اسلامی خواندند و تأکید کردند: همه ما مسلمانان باید با تکیه بر متون قرآن از جمله آیه شریفه «أَشْدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» در مقابل استکبار و سرطان مهلک صهیونیسم جهانی و در رأس آنها امریکا و دولت غاصب اسرائیل بایستیم و در میان خود، مهربان و همراه و همدل باشیم. در پایان این مراسم شماری از میهمانان کنفرانس وحدت اسلامی از نزدیک با رهبر معظم انقلاب دیدار کردند.

التمسک بالدين

راهکارهای دستیابی به رشد پایدار و اشتغالزا



دکتر حسن روحانی در اولین کنفرانس اقتصاد ایران:

کشور با انزوا نمی‌تواند رشد مستمر داشته باشد

اقتصاد تجویز می‌کردند و نتیجه خوددرمانی نیز کاملاً مشخص است که چه می‌شود.

رئیس‌جمهور افزود: در حالی از نظرات اندیشمندان در اقتصاد کشور استفاده نمی‌شد که حتی در اقتصاد سالم و اقتصاد دارای رشد پایدار نیز نمی‌شود از نظرات کارشناسان استفاده نکرد.

دکتر روحانی تصریح کرد: اولین تصمیم دولت یازدهم این بود که در هر گامی که بخصوص در بخش اقتصاد برمی‌دارد با صاحب‌نظران مشورت کند و از دیدگاه‌های آنها استفاده کند و معتقدیم تضارب آرا همیشه مفید است.

دکتر روحانی در ادامه با بیان اینکه در کشور ما سال‌ها و دهه‌هاست که اقتصاد به سیاست یارانه می‌دهد اظهار داشت: بیا یک دهه هم امتحان کرده و از سیاست داخلی و خارجی به اقتصاد یارانه بدهیم تا ببینیم، وضعیت زندگی، معیشت و اشتغال جوانان چگونه خواهد شد.

رئیس‌جمهور تأکید کرد: یکی از اصول قانون اساسی که از روز اول تاکنون اجرا نشده و به‌عنوان مسئول اجرای قانون اساسی خیلی تمایل دارم تا شرایطی فراهم شود تا یک بار هم شده آن اصل عملی شود و این است که یک مسئله مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در قالب ماده قانونی یا برنامه به آرای عمومی مردم و همه‌پرسی گذاشته شود و تمایل دارم برای یک بار هم شده برای اجرای مسئله بسیار مهمی که برای همه اهمیت دارد، از مردم سؤال شود.

رئیس‌جمهور بر ضرورت گرفتن مالیات از همه کسانی که فعالیت اقتصادی دارند، تأکید کرد و گفت: نمی‌شود در کشور یک نهادی کار اقتصادی انجام دهد،

دکتر حسن روحانی در اولین کنفرانس اقتصاد ایران (یکشنبه ۱۴ دی ۱۳۹۳) با تشریح وضعیت اقتصادی کشور در زمان آغاز به کار دولت یازدهم گفت: دولت یازدهم سال گذشته کار خود را در شرایط خاص اقتصادی آغاز کرد که تیر آن را می‌توان رکود تورمی نامید و این تیرگی گویا برای اقتصاد کشور در آن مقطع است.

رئیس‌جمهور افزود: در دو سال پیاپی رشد اقتصاد کشور منفی ۶.۸ و ۶.۹ بود و رقم تورم از مرز ۴۰ درصد عبور کرده بود و بازار پولی و شرایط ارزی متلاطم بود به گونه‌ای که پیش‌بینی آینده را دشوار می‌نمود و از سوی دیگر دولت دارای بدهی‌های هنگفتی به نظام بانکی و پیمانکاران بود و این همه در کنار ده‌ها مشکل اقتصادی دیگر، وضعیتی بود که دولت در آن شرایط کار خود را آغاز کرد.

دکتر روحانی با بیان اینکه اقتصاد کشورمان در آغاز فعالیت دولت یازدهم و ماه‌های قبل از آن اشتغال‌زا نبود و در زمینه اشتغال با مشکلات فراوانی مواجه بودیم، تأکید کرد: با اینکه وضعیت درآمد ارزی کشور بخصوص در نیمه دوم دهه ۸۰ نسبتاً بالا بود، بین سال‌های ۸۵ تا ۹۰ اشتغال خالص تقریباً صفر بود و این نشان می‌دهد که با درآمد ارزی بالا هم مشکل اشتغال حل نمی‌شود.

دکتر روحانی بزرگ‌ترین مشکل و معضلی که دولت یازدهم در روز اول آغاز به کار خود با آن مواجه بود، عدم استفاده از نظرات کارشناسان دانست و اظهار داشت: بزرگ‌ترین معضل، عدم استفاده از تجربه و دانش اندیشمندان، دانشگاهیان، صاحب‌نظران و کارآفرینان بود و اقتصاد کشور در آن مقطع به دنبال خوددرمانی بود و عده‌ای داروها و مسکن‌هایی را در راستای خوددرمانی برای



ولی مالیات نپردازد و زمانی که گفته می‌شود باید فلان نهاد هم مالیات بپردازد، ببینید که چه بساطی راه می‌اندازند.

دکتر روحانی تصریح کرد: این دولت در راستای تأمین مصالح ملی و مردم بدون واهمه از هیچ کس و نهادی، مسائل را پیگیری کرده و با مردم، در میان خواهد گذاشت و اگر لازم باشد برای درست اجرا شدن امور و تأمین منافع مردم لایحه لازم را به مجلس ارائه خواهد کرد.

رئیس‌جمهور با تأکید بر اینکه اقتصاد با انحصار و رانت پیشرفت نمی‌کند، تصریح کرد: اقتصاد باید از انحصار و رانت نجات پیدا کند و رقابتی شود و همه دستگاه‌های دولتی نیز باید فعالیت‌های اقتصادی خود را به صورت شفاف اطلاع‌رسانی کنند، به گونه‌ای که همه مردم از آمار و ارقام و طرح‌های اقتصادی باخبر باشند. اگر در اقتصاد رانت نباشد و بتوانیم با فساد مقابله کنیم، حرکت اقتصادی‌مان سرعت پیدا خواهد کرد.

رئیس‌جمهور افزود: شرایط اقتصادی کشور ما به گونه‌ای نیست که اقتصادی محض باشد، بلکه مسائل سیاست داخلی و سیاست خارجی و مباحث حاشیه‌ای در آن تأثیر دارد، لذا لازم است در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی به ملاحظات زیادی توجه کرد تا در کنار بسته اقتصادی از آن پشتیبانی کند.

دکتر روحانی با بیان اینکه اقدامات دولت در زمینه اقتصادی از سال گذشته آغاز شده و توفیقاتی هم در این مدت داشته است، اظهار داشت: دستاوردهایی که دولت در این مدت داشته به خاطر استفاده از نظرات اندیشمندان، کارآفرینان و صاحبان تجربه و از همه مهم‌تر اعتماد مردم به‌عنوان بزرگ‌ترین سرمایه اجتماعی به دولت و نیز حمایت‌های مردم و مقام معظم رهبری است.

رئیس‌جمهور افزود: دولت در این مدت توانسته تورم را مهار کرده و همزمان رشد اقتصادی نیز ایجاد کند و یکی از موضوعات مهم این است که صاحب‌نظران اقتصادی شرایط موجود را برای مردم تشریح کنند.

دکتر روحانی تصریح کرد: اگر در بخش اقتصادی مردم با اقدامات انجام‌شده همراه نباشند، شکست می‌خورد، لذا از رسانه‌های عمومی درخواست می‌کنم دولت را نقد کنند و اگر انتقاد سازنده باشد، بسیار مفید هم است، اما باید مراقب باشیم به اعتماد مردم صدمه نزنیم. اگر حرکت موافقی از سال گذشته شروع شده به خاطر سرمایه اجتماعی اعتماد مردم به این دولت بود و مردم قبول کردند که این دولت بدون مشورت‌های علمی کاری انجام نمی‌دهد و اعتماد کردند که این دولت به آنها دروغ نمی‌گوید. اینها مسائل خیلی مهمی است که نباید صدمه بخورد چرا که اگر از دست بروند موفقیتی هم نخواهیم داشت.

رئیس‌جمهور تأکید کرد: بعد از کنترل تورم، در سال جاری و در دو فصل پیاپی نسبت به سال گذشته رشد بالای ۴ درصد داشتیم و این بسیار امیدوارکننده است و به‌رغم همه مشکلات، امسال را در شرایطی به پایان می‌رسانیم که تورم به مراتب کمتر از ۲۰ درصد خواهد بود و نیز بعد از دو سال رشد منفی که در تاریخ کشور بی‌سابقه بوده، دارای رشد مثبت خواهیم بود.

دکتر روحانی تصریح کرد: باید تورم به صورت مستمر کاهنده باشد تا به نقطه قابل قبول برسیم و این بدان معناست که مهار تورم در سال‌های آتی با قوت ادامه پیدا خواهد کرد تا در سال ۹۶ که پایان کار دولت است بر اساس برنامه‌ریزی‌های انجام‌شده تورم یک رقمی شود.

دکتر روحانی با تأکید بر اینکه دولت به دنبال توسعه مستمر و پایدار و همه‌جانبه است، بر ضرورت تعامل با کشورهای جهان تأکید کرد و گفت: تجربه زندگی سیاسی ما نشان می‌دهد که کشور نمی‌تواند با انزوا رشد مستمر داشته باشد. البته این موضوع بدین معنا نیست که از اصول و آرمان‌های خود دست برداریم، ضمن اینکه اساساً در روند مذاکرات کسی از اصول و آرمان‌ها سخن نمی‌گوید، بلکه در آنجا اصل مهم، موضوع منافع ملی است و هر کشوری به دنبال منافع ملی خویش است.

رئیس‌جمهور افزود: در توافق ژنو نیز که موفقیت و پیشرفتی داشتیم و

رئیس‌جمهور: شرایط اقتصادی کشور ما به گونه‌ای نیست که اقتصادی محض باشد، بلکه مسائل سیاست داخلی و سیاست خارجی و مباحث حاشیه‌ای در آن تأثیر دارد، لذا لازم است در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی به ملاحظات زیادی توجه کرد تا در کنار بسته اقتصادی از آن پشتیبانی کند.

توانستیم از بخشی از تحریم‌ها عبور کنیم کسی روی اصول و آرمان معامله نکرد، بلکه طرفین با یکدیگر سخن گفتند و مذاکره بر مبنای فرصت‌ها و منافع مشترک است و اساساً مذاکرات به این معناست که بین خواست ما و خواست طرف مقابل پلی ایجاد شود. دکتر روحانی تأکید کرد: اصول و آرمان‌ها به سانتزیفیو‌ها وصل نیست، بلکه به قلب، مغز و اراده ما متصل است که باید این اتصال را هرچه بیشتر تقویت کنیم.

رئیس‌جمهور افزود: کارها با حمایت مردم شروع شده و به پیش خواهد رفت و این دولت در هر کجایی که مشکل عمده‌ای پیدا کند به‌صراحت آن را برای مردم بیان خواهد کرد و به‌عنوان رئیس‌جمهور تردید و واهمه‌ای ندارم که مشکلات را با مردم در میان بگذارم. دکتر روحانی با بیان اینکه لازمه پیشرفت و موفقیت در تمامی مسائل، وجود هماهنگی و همکاری بین همه قوا و دستگاه‌ها و نهادهاست اظهار داشت: چنین نیست که همه کارها حتی در زمینه اقتصاد در

دست دولت باشد و دولت به‌تنهایی برای آن تصمیم‌گیری کند. دولت، مجلس، قوه قضاییه، شورای نگهبان و همه دستگاه‌ها در کنار هم و هماهنگ با یکدیگر می‌توانند تصمیمات موفقیت‌آمیزی اتخاذ کنند و همه ما بایستی در سیاست‌های کلی از چارچوبی که رهبر معظم انقلاب ترسیم کرده‌اند، تبعیت کنیم.

رئیس‌جمهور تصریح کرد: عده‌ای چنین عنوان می‌کنند که دولت به فلان وعده خود عمل نکرده است، درحالی‌که همه یقین داشته باشند هیچ وعده‌ای نبوده که به مردم داده باشیم و آن را شروع نکنیم، اما اینکه به پایان و نتیجه برسد نیازمند آن است که همه با هم همکاری کنند.

دکتر روحانی بر ضرورت حضور مردم در صحنه و حمایت از دولت تأکید کرد و با بیان اینکه به‌رغم همه مشکلات اگر ملت به طور یکپارچه در صحنه باشند و دولت نیز مردم را صاحب اختیار بداند، می‌توان از همه مشکلات عبور کرد و به آینده بسیار امیدوار هستم، اظهار داشت: دو اشکال عمده می‌تواند وجود داشته باشد؛ یکی اینکه دولت خود را سرور بداند، درحالی‌که این دولت خود را خادم مردم می‌داند و اینکه مردم تصور کنند همه کارها بر عهده دولت است و خود را کنار بکشند، درحالی‌که تصمیم و اختیار اصلی با مردم است و دولت، نماینده و خادم آنهاست، لذا باید تا روز آخر به دولت کمک کنند.

رئیس‌جمهور موضوع یارانه‌ها و چگونگی تشخیص افراد نیازمند از سایرین را از موضوعات مهم و قابل بررسی دانست و گفت: اینکه عده‌ای که نیاز ندارند نباید یارانه دریافت کنند، مورد وفاق همگانی است، اما موضوع مهم این است که چگونه می‌توان کسانی را که نیاز دارند از افرادی که نیاز ندارند، با کمترین اشتباه تشخیص داد، درحالی‌که سیستم اطلاعاتی جامع و کامل برای جمعیت کشور وجود ندارد و یکی از دستورات این کنفرانس می‌تواند ارائه راه‌حل‌هایی در این زمینه باشد.

دکتر روحانی بر اجرای صحیح اصل ۴۴ قانون اساسی تأکید کرد و گفت: متأسفانه این اصل ناقض اجرا شده و در بعضی موارد به بیراهه رفته است و باید برای چگونگی اصلاح و اجرای درست آن چاره‌اندیشی شود. رئیس‌جمهور تصریح کرد: تا زمانی که اقتصاد به مردم واگذار نشود درست نخواهد شد، لذا باید قبل از هر چیز اقتصاد را سامان دهیم و امیدواریم این کنفرانس راه‌حل‌های راهگشایی را به دولت ارائه دهد.

رئیس‌جمهور بر محدودیت منابع دولت و نیز توجه به عدالت در مسیر اصلاح اقتصادی تأکید کرد و گفت: برای پیشرفت اقتصادی نمی‌توان بخشی از جامعه را رها کرد و نسبت به سرنوشت آنها بی‌تفاوت بود. وظیفه دینی و اخلاقی به ما حکم می‌کند که به قشر مستضعف و بسیار کم‌درآمد جامعه توجه ویژه کنیم.

دکتر روحانی با تأکید بر اینکه اقتصاد باید اشتغال‌زا باشد گفت: باید به دنبال رشد مستمر، پایدار و اشتغال‌زا در چارچوب اقتصاد مقاومتی باشیم و به جایی برسیم که تصمیم چند کشور کوچک و یا فلان ابرقدرت و حتی خشکسالی‌ها نتواند به اقتصاد کشورمان صدمه بزند.

رفراندم

پیشنهادی که تا اجرا شدن رانسی طولانی در پیش کاره

مقننه یا نهاد دیگری واگذار می‌شود. در کشور ما از این مکانیزم در چند مورد می‌توان استفاده کرد.

پیشنهادهای همه‌پرسی اجرا نشده بعد از انقلاب
تقاضا برای انجام همه‌پرسی در تاریخ انقلاب سابقه دارد. در یکی دو دهه اخیر زمزمه‌های برگزاری همه‌پرسی درست در روزهایی مطرح شد که لوائح دولتی دولت اصلاحات، یعنی لایحه «اصلاح قانون انتخابات مجلس» و «تبیین حدود وظایف و اختیارات رئیس‌جمهور» به در بسته شورای نگهبان خورد. درست در همان روزها محمدرضا خاتمی، نایب‌رئیس وقت مجلس پیشنهاد برگزاری رفراندوم را در مورد سرنوشت این لوائح داد که برای دولت اصلاحات اهمیت زیادی داشت؛ پیشنهادی که بیشتر نمایندگان وقت مجلس از آن استقبال کردند، اما این تقاضا تنها یک پیشنهاد باقی ماند و اجرایی نشد. کمی بعد درست در آذر سال ۸۳ دفتر تحکیم وحدت پیشنهاد تغییر قانون اساسی را با یک کلیک در یک پایگاه اینترنتی داد؛ درخواستی که واکنش‌های مهمی را به دنبال داشت. سیدمحمد خاتمی هم درست در روزهایی که حوادث ۸۸ به اوج خود رسیده بود، پیشنهاد برگزاری همه‌پرسی را داد؛ پیشنهادی که واکنش‌های متعددی را برانگیخت.

محمود احمدی‌نژاد هم پیشنهاد همه‌پرسی را مطرح کرد، درست در روزهایی که اختلافاتش با مجلس به اوج رسیده بود. بحث بر سر نحوه هدفمند کردن یارانه‌ها بود. مجلس درخواست دولت را برای درآمد ۴۰ هزار میلیارد تومانی از محل هدفمند کردن یارانه‌ها رد کرده بود و دولت از این موضوع شاکی بود. درخواست احمدی‌نژاد برای برگزاری همه‌پرسی در آخرین روز کاری سال ۸۹ داده شد و به علت تعطیلات این تقاضا هم به فراموشی سپرده شد. عبدالله نوری، وزیر کشور دولت اصلاحات نیز در سال ۹۱ پیشنهاد برگزاری رفراندوم هسته‌ای را داد که این پیشنهاد نیز به جایی نرسید. حسن روحانی نیز برای نخستین بار است که ایده برگزاری همه‌پرسی برای مسائل کشور را مطرح می‌کند، اما پیش‌تر پس از بازگشت از دومین سفر خود به نیویورک و حمله شدید تندروها به وی، در جلسه هیئت دولت موضوع نظرسنجی از مردم را درباره تنش‌زدایی با

موضوعی باشد؛ از کاهش تعطیلات عمومی در تقویم سالانه، حذف پردرآمدها از دریافت یارانه، تا شیوه اجرای امر به معروف و نهی از منکر، برقراری رابطه با فلان کشور یا موضوعات حساس دیگر، از جمله حل پرونده هسته‌ای.

البته برخی فعالان سیاسی و اجتماعی معتقدند، خرداد ۹۲ هم یک همه‌پرسی صورت گرفت؛ همه‌پرسی درباره دو نوع رویکرد به پرونده هسته‌ای. رویکرد اول به نمایندگی حسن روحانی که با اعتمادسازی و مذاکره با اروپایی‌ها کار را به جلو می‌برد و رویکرد دوم با ادبیات سعید جلیلی که تأکید داشت باید بدون توجه به مذاکره به خواست صدرصدی در معادلات بین‌المللی رسید و آرای پنج برابری حسن روحانی به نسبت سعید جلیلی از انتخاب رویکرد نخست حکایت می‌کند. بنابراین، منظور روحانی همه‌پرسی درباره پرونده هسته‌ای نبوده است.

دکتر حسن روحانی در نخستین «کنفرانس اقتصاد ایران» گفت: «خوب است بعد از ۳۶ سال یکبار هم که شده این اصل قانون اساسی را اجرا کنیم و برای مسائل مهم اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی به جای آنکه قانونی در مجلس تصویب شود، ماده قانونی یا برنامه را مستقیم به آرای مردم و همه‌پرسی بگذاریم».

اما چرا رئیس‌جمهور به موضوع همه‌پرسی که بارزترین آن در زمان امام خمینی (ره) و برای تعیین نوع حکومت بود، پرداخت؟ شاید او از مزیت و تفاوت خود با سایر رئیس‌جمهورهای پیشین استفاده کرده و آن، حقوقدان بودن است. شاید بیش از احمدی‌نژاد و خاتمی می‌داند چه‌طور باید از ظرفیت‌های قانون اساسی در جهت پیشبرد و بهبود وضعیت کشور استفاده کند که در این مسیر «همه‌پرسی» را انتخاب کرد.

در رفراندوم معمولاً تعیین نظام حاکم، تغییر اصول قانون اساسی و مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به نظرخواهی عموم گذاشته می‌شود و مردم با آرای مستقیم خود در مورد سؤال دولت پاسخ می‌دهند. مبنای همه‌پرسی علی‌القاعده در اکثر کشورهای جهان، قانون اساسی است که البته انجام تشریفات آن حسب مورد به قوه مجریه یا قوه

این روزها هر بار که رئیس‌جمهور محترم به هر مناسبتی لب به سخن می‌گشاید، دوگانگی سیاسی ایجاد می‌شود یعنی مخالفان به ایرادگیری و سنگ اندازی مشغول می‌شوند و موافقان هم سینه سپر می‌کنند و به دفاع تمام‌قد از رئیس‌جمهور و سخنان وی می‌پردازند؛ یکی سخنان وی را به حساب عدم اطلاع رئیس‌جمهور حقوقدان از قانون می‌گذارد و دیگری آن را هوشمندی رئیس‌جمهور می‌خواند که از الف تا یای حقوق و سیاست را بخوبی می‌داند و بر آن تسلط دارد.

این بار حسن روحانی در نخستین کنفرانس اقتصاد ایران از خیلی چیزها سخن گفت؛ از رکود تورمی در آغاز کار دولت تا بهبود شرایط اقتصادی، ضرورت پرداخت مالیات از سوی نهادهای، اهمیت اعتماد مردم، ضرورت تعامل با کشورهای دیگر، تأکید بر حل مسئله هسته‌ای، و وصل نبودن آرمان کشور به سانتی‌فیوژ، به بیراهه رفتن در اجرای اصل ۴۴ و درنهایت، ضرورت رجوع به آرای عمومی و به همه‌پرسی گذاشتن مسائل مهم کشور. اما همین بخش از سخنان رئیس‌جمهور دو طرف موافق و مخالف را بار دیگر در دو صحنه مقابل یکدیگر قرار داد. البته این نخستین بار نبود؛ چندی پیش نیز رئیس‌جمهور بر این موضوع تأکید کرد که اجرای قانون اساسی را در دستور کار دارد و حتی اشاره کرد ممکن است در این مسیر برخی ناراحت شوند، اما وی به وعده خود عمل خواهد کرد. این بار هم وقتی گفت می‌خواهم اصلی از قانون اساسی را اجرا کنم، مستمعان را به یاد همان روز انداخت.

بازتاب پیشنهاد روحانی

پیشنهاد رئیس‌جمهور مبنی بر برگزاری همه‌پرسی از مردم در برخی امور بلافاصله در صدر اخبار رسانه‌های داخلی و خارجی قرار گرفت و رسانه‌ها از سخنان حسن روحانی استقبال کردند. گویا روحانی با این راهکار قصد دارد تابوی برگزاری رفراندوم در موضوعات مختلف را بشکند و این ذهنیت که همه‌پرسی اصل نظام یا اصولی از قانون اساسی را هدف می‌گیرد، اصلاح کند، زیرا همه‌پرسی احتمالی در چارچوب قانون اساسی و احیای اصلی از اصول قانون اساسی برگزار می‌شود و می‌تواند درباره هر

امریکا مطرح کرد. این بار هم اما پیشنهاد روحانی به فراموشی سپرده شد.

اعتراض مدیر مسئول کیهان و دفاع یک حقوقدان
حسین شریعتمداری، مدیرمسئول روزنامه کیهان در واکنش به پیشنهاد رئیس‌جمهور گفت: این اظهار نظر رئیس‌جمهور محترم در حالی است که مراجعه به فرماندم در دو جای قانون اساسی آمده که دو نوع متفاوت با یکدیگر است و متأسفانه رئیس‌جمهور حقوقدان، فرق فرماندم تقنینی و فرماندم اساسی را نمی‌داند.

شریعتمداری در توضیح این مفهوم در قانون اساسی افزود: نوع اول، فرماندم تقنینی است که موضوع اصل ۵۹ قانون اساسی است. این نوع از فرماندم اعمال قوه مقننه است و از طریق مجلس صورت می‌پذیرد. با این توضیح که اصل ۵۹ تصریح می‌کند در مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی اجتماعی و فرهنگی می‌توان اعمال قوه مقننه را از راه همه‌پرسی و مراجعه مستقیم به آرای مردم انجام داد و همین اصل تأکید دارد در خواست مراجعه به آرای عمومی (فرماندم تقنینی) باید به تصویب دوسوم مجموع نمایندگان مجلس شورای اسلامی برسد. بنابراین برخلاف آنچه رئیس‌جمهور محترم اعلام کرده‌اند، با این نوع از فرماندم نمی‌توان مجلس را دور زد.

مدیرمسئول کیهان درباره نوع دوم فرماندم در قانون اساسی گفت: اما نوع دیگر فرماندم یعنی فرماندم اساسی در اصل ۱۷۷ آمده و موضوع آن، فقط تجدیدنظر یا بازنگری در قانون اساسی است. این فرماندم منوط به فرمان رهبری است و اجرای آن از مجلس نمی‌گذرد. بنابراین باید گفت اگر منظور آقای رئیس‌جمهور مسائل فرهنگی و اجتماعی... است که راهکار آن باز هم از مجلس می‌گذرد. درباره نوع دوم نیز بعید است منظور آقای رئیس‌جمهور تغییر قانون اساسی باشد که موضوع اصل ۱۷۷ است و به تصویب مجلس نیازی ندارد.

درمقابل، دکتر نعمت احمدی در پاسخ به واکنش‌های تند و شتابزده عده‌ای به سخنان رئیس‌جمهور گفت: اولاً در کجای این صحبت رئیس‌جمهور از دور زدن مجلس سخن به میان آمده است؟ و ثانیاً چگونه برداشت کرده‌اند که منظور رئیس‌جمهور این بوده که دولت قصد دارد راساً اقدام به برگزاری همه‌پرسی عمومی در مورد مسائل ذکرشده کند؟ دکتر روحانی بخوبی آگاهند که بر اساس اصل ۵۹ قانون اساسی در خصوص همه‌پرسی رأی دوسوم نمایندگان مجلس مورد نیاز است و اتفاقاً به همین دلیل نیز هیچ اشاره‌ای به اقدام یک‌جانبه دولت نکرده‌اند. ایشان تنها به راکد ماندن بخشی از ظرفیت‌های قانون اساسی اشاره داشته‌اند و در قالب یک توصیه به همه قوا و ارگان‌های ذی‌ربط یادآوری کرده‌اند که در مقاطع حساس و چالش‌های بنیادین میان قوا می‌توان از آرای عمومی نیز بهره گرفت.

ادامه واکنش‌ها به پیشنهاد روحانی
غلامعلی جعفرزاده، نماینده رشت در واکنش به



دکتر روحانی تنها به راکد ماندن بخشی از ظرفیت‌های قانون اساسی اشاره داشته‌اند و در قالب یک توصیه به همه قوا و ارگان‌های ذی‌ربط یادآوری کرده‌اند که در مقاطع حساس و چالش‌های بنیادین میان قوا می‌توان از آرای عمومی نیز بهره گرفت.

پیشنهاد فرماندم گفت: من واقعاً از این سخنان آقای روحانی در عجب هستم. آیا واقعاً می‌توان اقتصاد را با فرماندم مدیریت کرد؟ آیا اصلاً تهیه قوانین جزئی و تخصصی در صلاحیت عمومی هست؟ اگر این طور باشد، اصلاً چرا ما مجلس داریم؟ من فکر نمی‌کنم چنین تجربه‌ای در هیچ نظام توسعه‌یافته‌ای وجود داشته باشد. اگر آقای روحانی به برخی فرآیندها و رفتارها در نهاد مجلس انتقاد دارند، اصلاً دلیل نمی‌شود که کل کارکرد نهاد قانون‌گذار کشور را زیر سؤال ببرند. راهکار این است که تلاش‌های سیاسی متوجه افزایش کیفیت نمایندگان و نهاد پارلمان شود، نه اینکه کل موجودیت آن یک‌سره نفی شود.

درمقابل، محمدرضا خاتمی، نایب رئیس مجلس ششم به دفاع از ایده رئیس‌جمهوری پرداخت و گفت: کشور امروز با مسائل حاد و مشکلی دست به گریبان است که درباره این مسائل همه مسئولان به وکالت از مردم سخن می‌گویند. خوب است یک بار مردم مستقیماً در مورد مشکلات کشور و راهکار مناسب

برای مرتفع کردن آنها اظهار نظر کنند. مسئله حصر در بعد داخلی و پرونده هسته‌ای در بعد خارجی از جمله مهم‌ترین مسائل کشور است. لاینحل ماندن این دو مسئله باعث شده بخشی از توان کشور به‌جای آبادسازی مصروف اختلافات داخلی شود. اگر این دو مسئله به رأی مردم گذاشته شود، بخش عمده‌ای از مشکلات کشور حل خواهد شد.

حمیدرضا جلالی‌پور، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران و فعال سیاسی هم در این زمینه گفت: شاخص توسعه‌یافتگی در دنیا از چندین دهه پیش، میزان رجوع به آرای عمومی است. این ظرفیت در قانون اساسی ما هم وجود دارد و البته بلااستفاده مانده است. هم‌اکنون هم در کشور مسائلی بنیادین وجود دارد که به نظر می‌رسد وفاق عمومی و ملی بر سر آنها دچار خدشه جدی شده است. شکی نیست که در این بین تعیین تکلیف مسائل سال ۸۸ از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این مسائل بعد از پنج سال نه تنها حل نشده که همچنان به‌عنوان محل اصلی شکاف و اختلاف داخلی مطرح هستند. بدین ترتیب، به نظر می‌رسد اگر قرار باشد در جامعه مسئله‌ای برای برگزاری فرماندم وجود داشته باشد، همین مسائل سال ۸۸ هستند.

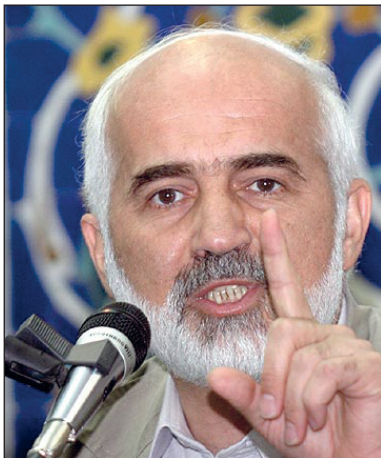
اما صادق زیباکلام، استاد دانشگاه و تحلیل‌گر سیاسی بر خلاف دو جریان موافق و مخالف رئیس‌جمهوری در این باره اعلام نظر کرد و گفت: مشکلات آقای روحانی نه در برگزاری فرماندم است و نه با برگزاری فرماندم هیچ‌یک از مشکلات ایشان سامان خواهد یافت. مشکل اساسی در وضعیت کلان سیاسی کشور است. اساس همه نظام‌های مردم‌سالار در دنیا روی چرخش نخبگان یا دولت انتخابی مردم قرار گرفته است. در ایران اما اسماً چرخش نخبگان وجود دارد، اما درعمل، این چرخش یک حرکت کوچک و در عین حال ناقصی بیش نیست. ۱۸ ماه پیش مردم ایران در یک انتخابات شرکت کردند و عملاً به سیاست‌های هشت سال گذشته «نه» گفته و آقای روحانی را به‌عنوان جایگزین آن سیاست‌ها انتخاب کردند اما دولت منتخب آنها درعمل نمی‌تواند سیاست‌ها و برنامه‌هایی را که دارد به اجرا بگذارد. چرا؟ چون با وجود برگزاری انتخابات و رأی مردم به تغییر سیاست‌های گذشته، سیاست‌های جدید به دلایل مختلف نمی‌توانند از قوه به فعل درآیند.

اما آیا تابوی برگزاری همه‌پرسی می‌شکند؟

توسل به اصل ۵۹ قانون اساسی سال‌هاست فراموش شده و اکنون حتی سخن گفتن از آن به یک تابو تبدیل شده است. روحانی اما نظر دیگری دارد، می‌خواهد ظرفیت همه‌پرسی را در کشور احیا کرده و استفاده از این متن صریح قانون را ممکن کند. دومین بار است که چنین درخواستی می‌دهد و تلاش دارد این بار راهی را که بسیاری تا نیمه رفتند تا آخر برود. اجرای اصول قانون اساسی خواست رئیس‌جمهور است اما باید دید این خواسته این بار اجرا و احیا خواهد شد یا این نیز به بایگانی خواسته‌های رئیس‌جمهور و مردم می‌رود؟

برداشت ۴/۱ میلیارد دلاری دولت از صندوق توسعه ملی

ماجرایی که ختم به خیر شد!



برنامه‌ریزی، رئیس صندوق توسعه ملی و دادستان و معاونین دیوان محاسبات برگزار کرد که منجر به صدور بیانیه‌ای مشترک شد. غلامرضا کاتب، سخنگوی کمیسیون برنامه و بودجه با اعلام این خبر، جزئیات این بیانیه را این گونه اعلام کرد:

۱- در تاریخ ۹۲/۱۲/۲۶ مبلغ یاد شده از حساب توسعه ملی سند خورده است، به همین جهت اشتباه رخ داده است.

۲- متعاقباً با تذکر دیوان محاسبات به بانک مرکزی سند دیگری صادر و اشتباه مذکور اصلاح می‌گردد و مبلغ مذکور از منشأ درآمد نفت منظور شده است.

۳- درآمد ناشی از آن صرف امور عمرانی کشور شده و در جای دیگری هزینه نشده است.

۴- گزارش کمیسیون برنامه و بودجه به استناد گزارش دیوان محاسبات خلاف واقع نبوده و کذبی در کار نبوده است.

۵- رسیدگی به جزئیات در دیوان محاسبات کماکان ادامه خواهد داشت.

اگرچه صدور این بیانیه مشترک توانست به حواشی رخ داده پیرامون این موضوع پایان دهد، اما این سؤال هم‌چنان باقی است که به‌راستی چرا مشکل یا سوء تفاهمی که در نهایت با یک جلسه مشترک برطرف شد، می‌بایست تا این حد برای کشور و قوای مجریه و مقننه حاشیه درست کند؟ آیا بیان اظهاراتی تا آن حد تند که یک‌طرف، سخنان دیگری را «کذب محض» و طرف دیگر هم گفته‌های طرف مقابل را «عجabanگیز» بخواند و در نهایت با یک جلسه مشترک مشخص شود که نه ادعاهای آن «کذب محض» بوده و نه گفته‌های این «عجabanگیز»، به اعتماد عمومی لطمه نمی‌زند؟

منابع را جابه‌جا کند. به‌این صورت که بانک مرکزی مبلغ ۴۰۱ میلیارد دلار به حساب صندوق توسعه ملی واریز کند تا پس از وصول طلبش، این مبلغ را به بانک مرکزی برگرداند، موضوعی که از نظر توکلی یک تخلف جدید است زیرا دولت حق استقراض از بانک مرکزی را نداشته است.

ادعای نمایندگان بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌های منتقد دولت پیدا کرد و این رسانه‌ها با تمرکز بر این موضوع، دولت را متهم به قانون شکنی کردند. انتقادهای آنقدر بالا گرفت که معاون اول رئیس‌جمهور را هم وادار به واکنش ساخت. اسحاق جهانگیری نیز همچون نوبخت این موضوع را از اساس تکذیب کرد و به منتقدان هشدار داد که اشاعه این ادعا «پیگرد قانونی» خواهد داشت.

در شرایطی که هر دو طرف ماجرا به رد نظرات طرف مقابل می‌پرداختند، رئیس سازمان بازرسی کل کشور که خود از اعضای هیئت امنای صندوق توسعه ملی است، در نامه‌ای به سران قوا، اعلام کرد که بر اساس سند اصلاحی تنظیم شده، این مبلغ به صندوق توسعه ملی واریز شده است.

این نامه که در حکم برگ برنده دولت بود، به‌سرعت فضا را عوض کرد اما آنچه در نهایت این موضوع را ختم به‌خیر کرد، بیانیه مشترک تیم اقتصادی دولت و تعدادی از نمایندگان عضو کمیسیون برنامه و بودجه بود. پس از تمام جنجال‌های رسانه‌ای که پیرامون این موضوع شکل گرفت، دوطرف تصمیم گرفتند که با برگزاری نشست مشترک، موارد مطرح‌شده را بررسی کنند. بنابراین کمیسیون برنامه و بودجه مجلس جلسه‌ای با نمایندگان دولت متشکل از وزیر اقتصاد، رئیس کل بانک مرکزی، رئیس سازمان مدیریت و

در نیمه دی‌ماه چند نماینده مجلس و در رأس آنان احمد توکلی در صحن علنی مجلس با استناد به گزارش دیوان محاسبات، مدعی شدند که دولت در اواخر سال گذشته ۴۰۱ میلیارد دلار به‌شکل غیرقانونی از صندوق توسعه ملی برداشت کرده است. این ادعا با واکنش شدید سخنگوی دولت مواجه شد که در برنامه زنده تلویزیونی از مطرح‌کنندگان این موضوع خواست «از ملت عذرخواهی کنند».

پس از این اظهار نظر نوبخت (سخنگوی دولت) احمد توکلی در مصاحبه با خبرگزاری خانه ملت، سخنان نوبخت را «عجabanگیز» خواند و گفت اسناد رسمی در این زمینه وجود دارد. در حالی که محمدباقر نوبخت در همان برنامه تلویزیونی به حضور نماینده‌ای از قوه مقننه و همچنین نماینده دادستان در هیئت امنای صندوق ملی توسعه اشاره کرده و برداشت از این صندوق را در حضور آنان غیر ممکن دانسته بود.

توکلی چگونگی این ماجرا را این گونه تشریح کرد: «ظاهراً دولت برای فعالیت‌های عمرانی با کمبود منابع روبه‌رو بوده، البته در مقابل آن، از شرکت واسطه فروشنده نفت مبالغی را طلبکار بود بنابراین بابت جبران این کسری، ۴ میلیارد و یکصد میلیون دلار از حساب صندوق توسعه ملی برداشت کرد تا پس از وصول آن طلب، بدهی خود به صندوق توسعه ملی را پرداخت کند. در نتیجه دولت منابع برداشت شده از صندوق توسعه ملی را به نرخ ارز رسمی فروخته و منابع حاصل از آن را صرف بودجه کرد».

در ادامه نیز توکلی با اشاره به اعتراض نمایندگان نسبت به این موضوع، مدعی شد که دولت پس از اعتراض نمایندگان، به بانک مرکزی دستور داد که



حواشی

دامنه‌دار

یک مصاحبه جنجالی!

مورد شهید بهشتی را مشابه «تعابیری که بنی صدر و مجاهدین خلق آنها را رواج می‌دادند» دانست! موضوع دیگری که توکلی به آن پرداخت، اظهارات سیدمحمد خامنه‌ای پیرامون حضرت امام(ره) بود: «تصویر دیگری که آقای محمد خامنه‌ای ارائه می‌دهد این است که امام(ره) شخصیتی بود که به وسیله اطرافیان اداره می‌شود و کادر رهبری کادری فرصت‌طلب، کینه‌ورز و بی‌ضابطه هستند، آنقدر که برای انتقام از رقبای سیاسی، سرشان را به دار می‌دهند؛ این تصویر خیلی غیرواقعی و ناحق است». وی سپس با ذکر چند خاطره، از جمله پیرامون عزل بنی‌صدر، تشریح کرد که چگونه در شرایطی که تمام اطرافیان امام نظر به برخورد سریع با بنی‌صدر داشتند، امام ماجرا را مدیریت کرد.

اما اصلی‌ترین بخش مصاحبه مربوط به بحث اصلی و ادعاهای سیدمحمد خامنه‌ای پیرامون آیت‌الله هاشمی رفسنجانی بود. توکلی با ذکر خاطره‌ای، از قول مقام معظم رهبری نقل کردند که: «امام(ره) آقای هاشمی را بیشتر از بقیه قبول داشت». وی در ادامه هم نقل قول دیگری را از مقام معظم رهبری بیان کرد: «هاشمی کسی بود که وقتی می‌خواست به سفری برود و وقتی که برمی‌گشت، امام(ره) دستور می‌داد برای آقای هاشمی رفسنجانی قربانی می‌کردند».

واکنش دفتر سیدمحمد خامنه‌ای

پس از این واکنش‌ها دفتر آیت‌الله سیدمحمد خامنه‌ای با انتشار جوابیه‌ای خطاب به حسین شریعتمداری، به دفاع از مواضع مطرح‌شده در مصاحبه جنجالی پرداخت و خطاب به مدیر مسئول کیهان گفت: «پایتان را بیشتر از گلیمتان دراز کرده‌اید!»

در ادامه این جوابیه طولانی دفتر سیدمحمد خامنه‌ای گفته‌های شریعتمداری را همسو با دفتر هاشمی و یاران او دانست و خطاب به وی گفت:

به آقای سیدمحمد خامنه‌ای اعتراض کنید که گفته است امام تحت تأثیر اطرافیان بوده است. چرا؟ چون شما خود برای تفسیر تاریخ انقلاب در جهت تخریب بزرگان بارها در نشریات مؤسسه کیهان به این امر متوسل شده‌اید». نویسنده سایت الف در ادامه برای اثبات مدعای خود، سطرهایی از کتاب «راز قطعنامه» از انتشارات مؤسسه کیهان را عیناً نقل می‌کند که حاوی ادعاهایی مشابه گفته‌های سیدمحمد خامنه‌ای است.

نقد‌های احمد توکلی

در ادامه واکنش‌ها به مصاحبه مورد نظر، احمد توکلی نیز وارد میدان شد و در مصاحبه با خبرگزاری تسنیم مواردی جالب توجه را بیان کرد. احمد توکلی را شاید بتوان «منتقد همیشگی هاشمی» نامید چرا که از همان ابتدای ریاست جمهوری هاشمی به یکی از اصلی‌ترین منتقدان او بدل شد و حتی در سال ۷۲ با تکیه بر نقد عملکرد هاشمی و دولت‌ش، نامزد ریاست جمهوری شد و به رقابت با وی پرداخت. حتی در سال ۸۴ نیز اگرچه در نهایت برای ایجاد وحدت در میان اصولگرایان از نامزدی انصراف داد، اما تا پایان انتخابات به نقد هاشمی ادامه داد و در دور دوم آن انتخابات، از نخستین کسانی بود که در رقابت هاشمی و احمدی‌نژاد، با صدور بیانیه‌ای جانب احمدی‌نژاد را گرفت. مجموعه این موارد بود که مصاحبه تسنیم با توکلی را از اهمیتی دوچندان برخوردار کرد.

توکلی در ابتدای گفته‌های خود، با اشاره به آیه «ولا یجرمنکم شئنان قوم علی ان لاتعدلوا اعدلوا هو اقرب للتعوی...»، همه سیاستمداران دهه شصت را به رعایت عدل و انصاف دعوت کرد و گفت: «خدا به ما دستور می‌دهد که مبادا دشمنی و اختلاف شما با دسته‌ای باعث شود از عدالت خارج شوید». توکلی با اشاره به اظهارات سیدمحمد خامنه‌ای پیرامون شهید بهشتی، تعابیر به‌کار برده شده از سوی وی در

ماجرای مصاحبه جنجالی سیدمحمد خامنه‌ای با نشریه «رمز عبور» دامنه‌دارتر از آن بود که در ابتدا تصور می‌شد. با این که در شماره گذشته به بخش‌هایی از این مصاحبه و پاسخ دفتر آیت‌الله هاشمی به آن پرداختیم اما چند اظهار نظر تازه بار دیگر این مصاحبه را در کانون توجه رسانه‌ها قرار داد که نخستین آن یادداشت انتقادی حسین شریعتمداری، مدیر مسئول روزنامه کیهان بود. یادداشتی که البته واکنش تند دفتر آیت‌الله سیدمحمد خامنه‌ای را به دنبال داشت.

انتقاد شریعتمداری

شریعتمداری در ابتدا اقدام نشریه رمز عبور را «تسنجیده و درخور ملامت» دانست و در ادامه ضمن تأکید بر جایگاه علمی سیدمحمد خامنه‌ای، گفته‌های وی پیرامون تأثیر القائنات اطرافیان بر تصمیمات حضرت امام را «اتهام ناروا و اهانت به ساحت مقدس امام راحل» و «خارج از دایره عدل و انصاف» دانست. شریعتمداری با یادآوری عتاب حضرت امام به نمایندگان و به‌کار بردن عبارت قرآنی «این تذهیون» توسط ایشان خطاب به سیدمحمد خامنه‌ای و هفت تن دیگر از دوستانش، به یادآوری گفته‌های امام خطاب به این هشت نفر پرداخت که «لحن شما در آن چیزی که به مجلس دادید از لحن رادیو اسرائیل تندتر است».

شریعتمداری همچنین انتقاد از گفته‌های سیدمحمد خامنه‌ای پیرامون شهید بهشتی را جفای بزرگ در حق این شهید بزرگ دانست. وی البته در پایان به جوابیه دفتر آیت‌الله هاشمی پرداخت و با اهانت‌آمیز دانستن لحن آن، نشان داد نمی‌تواند مطلبی پیرامون هاشمی را بدون انتقاد از او به پایان ببرد!

پیش از واکنش دفتر آیت‌الله سیدمحمد خامنه‌ای به این یادداشت، سایت «الف» در مطلبی خطاب به شریعتمداری نوشت: «شما قرار نیست و حق ندارید

برجسته حقوق بشر اسلامی و فلسفه، سرمایه‌ای برای این دیار محسوب می‌شود. آنچه در این میان قابل هضم نیست تکرار اشتباه گذشته در رویکرد به امور سیاسی بعد از نزدیک به سه دهه است.

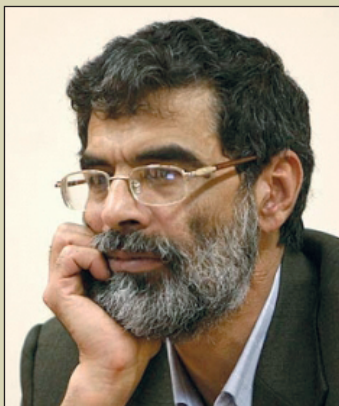
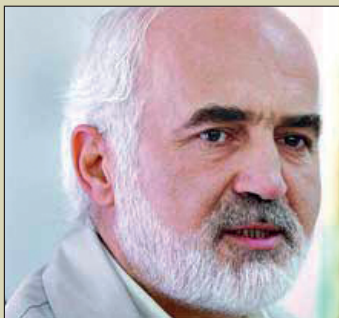
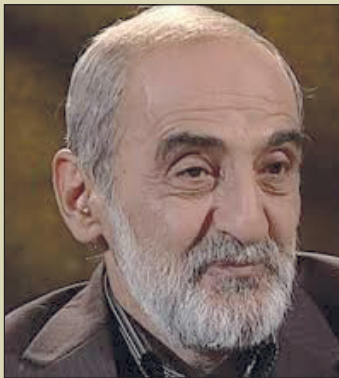
سلیمی همین در ادامه با اشاره به بخش‌هایی از مصاحبه سیدمحمد خامنه‌ای، اقدام وی و هفت نماینده دیگر را خطای سیاسی فاحشی خواند که در صورت عدم تدبیر حضور امام(ره) می‌توانست به بحرانی برای کشور بدل شود. وی خطاب به سیدمحمد خامنه‌ای گفت: «در این فراز جناب‌عالی با اصرار بر خطای خویش، تدبیر امام(ره) را مغایر قانون و اصول می‌خوانید. اما در عین حال آن‌جا که می‌خواهید جمع‌آوری امضا برای این نامه بحران‌زا برای کشور را به دیگران نسبت دهید به خطای خود اذعان می‌کنید». وی با بیان چند مورد از ادعاهای متناقض سیدمحمد خامنه‌ای، می‌گوید: «تصور نمی‌کنید این تناقضات زمانی رخ می‌نمایند که حتی بعد از سه دهه نمی‌خواهید خطای خود را بپذیرید زیرا چه دیگران توطئه کرده باشند و شما در دام آنان افتاده باشید و چه خود به دلیل عدم تشخیص سیاسی درست دست به اقدامی زده باشید که در صورت متوقف نشدن آن می‌توانست بحران سیاسی را از آمریکا به ایران منتقل سازد، در هر صورت مرتکب خطا شده بودید».

سلیمی همچنین با انتقاد از گفته‌های سیدمحمد خامنه‌ای پیرامون چگونگی اعدام سید مهدی هاشمی، خطاب به وی گفت: «کنون اگر کسی از شما سؤال کند که براساس کدام دلیل و سند ادعا می‌کنید آقای هاشمی زمینه اعدام مهدی هاشمی را فراهم ساخت چه پاسخی خواهید داد؟ این مطلب علاوه بر جعل تاریخ، تکرار ادعای بی‌اساس گروه مهدی هاشمی است».

البته سلیمی همین نیز همچون شریعتمداری نتوانست انتقاد خود از سیدمحمد خامنه‌ای را بدون انتقاد از هاشمی به پایان ببرد و در خاتمه گفت: «برخوردهای غیرعالمانه با جناب آقای هاشمی‌رفسنجانی نه تنها ضعف‌های ایشان را برای افکار عمومی روشن نمی‌سازد بلکه ممکن است نتیجه عکس عاید شود. اگر به حق با منیت‌های این شخصیت مخالفید و آن را برخلاف مصالح کشور ارزیابی می‌کنید ابتدا لازم بود قذراندازی خود را از پدری دلسوز که شما را از تبعات برخی منیت‌ها دور ساخت، بروز می‌دادید».

اعتراض مجمع روحانیون مبارز

یکی از شکل‌هایی که در این زمینه واکنش نشان داد، مجمع روحانیون مبارز بود که در اوایل دی‌ماه با صدور بیانیه‌ای در این زمینه اعلام موضع کرد. در این بیانیه از جمله آمده است: با توجه به برخی سخنان حرمت‌شکنانه نسبت به شخصیت مستقل و غیرقابل نفوذ حضرت امام خمینی رضوان‌الله تعالی علیه که متأسفانه بعضی از رسانه‌ها در روزهای اخیر به این اظهارات نسنجیده پوشش کامل خبری دادند، ضمن محکوم کردن این گونه تاریخ‌پنداری‌های جاهلانه از همه جناح‌ها و گروه‌ها و شخصیت‌ها دعوت می‌کند تا



«خطاشناس نئی دلبراً خطا اینجاست».

اما عجیب‌ترین قسمت این جوابیه آنجا بود که برای اثبات تأثیر اطرافیان در تصمیمات مرحوم امام، پیامبر اکرم(ص) نیز تأثیرپذیر از گفته‌های دیگران معرفی شد: «اعتماد به گفته اطرافیان و مردم دیگر نه اهانت است و نه اتهام، و نه برخلاف حق و انصاف، زیرا این صفتی است که پیامبر اکرم(ص) به آن موصوف بود. حضرت امام راحل هم با تمام هوش و فراست ولی مانند پیامبر(ص) به اطرافیان و مردم دیگر اعتماد داشت. دشمنان پیامبر(ص) به آن حضرت تعریض می‌کردند که وی چرا به هر خبر و سخنی گوش می‌دهد و آنرا باور می‌کند. قرآن مجید به دفاع از آن حضرت نغرمود که پیامبر شما چون معصوم (یعنی بیگناه) است. پس هیچ‌وقت فریب نمی‌خوردا» پیرامون گفته‌های سیدمحمد خامنه‌ای در مورد شهید بهشتی و انتقاد شریعتمداری از آن نیز گفته شد که سیدمحمد خامنه‌ای حدود ۲۵ سال یار و دوست نزدیک شهید بهشتی بوده است و همیشه در شادابی و سختی‌ها به کمک وی می‌شافته! همچنین پیرامون تعبیر «ظاهر لیبرالیستی» که سیدمحمد خامنه‌ای آنرا در مورد شهید بهشتی به‌کار برده بود، گفته شد: «صفات چون تمامیت‌طلبی یا روحیه لیبرالیستی درباره ایشان برای کسانی که به معنی آن دقت کنند و در فکر بهره‌برداری سیاسی و شخصی از این الفاظ نباشند، نوعی ستایش آن شهید است» و در ادامه نیز روحیه لیبرالیستی هم‌سنگ با آزادمنشی و متفاوت از «لیبرال که نام نهضت آزادی و دارای بعد سیاسی و ضدانقلابی است» معنا شد!

در پایان نیز از شریعتمداری به دلیل عدم توجه به اصل موضوع انتقاد شد و حتی صلاحیت وی برای ورود به این موضوع به چالش کشیده شد: «سزاوار نبود که گیس‌سفیدمآبانه در جای قاضی و داور بنشینید و بین کسانی داوری کنید که بیش از شما حقایق مبارزه و انقلاب را شاهد بوده و فراز و نشیب‌های بسیاری از نزدیک تجربه کرده‌اند و حکمی صادر کنید که حکم بین دو جریان مرگ و حیات جامعه انقلابی اسلامی ایران است. جامعه‌ای که سایه خطر دشمنان در کنار آنهاست و ملتی که امروز به جزم و فهم و بصیرت بیشتر نیازمندند تا تردید و شک».

انتقادهای عباس سلیمی همین

یکی دیگر از واکنش‌ها را یکی دیگر از منتقدان و حتی به تعبیری مخالفان هاشمی، نشان داد. عباس سلیمی همین، مدیر دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران که در میان منتقدان هاشمی از «السابقون» به حساب می‌آید، با نگارش نامه‌ای خطاب به سیدمحمد خامنه‌ای، ضمن اظهار تعجب از ادبیات سیاسی به کار رفته در بیان سیدمحمد خامنه‌ای به انتقاد از مواضع وی پرداخت و گفت: «حضرت‌عالی بعد از مورد عتاب امام(ره) قرار گرفتن امضاکندگان نامه معروف به هشت نفره، به حق ترجیح دادید توانمندی‌های خود را در عرصه فعالیت‌های علمی بیازمایید. خوشبختانه در این وادی خوش درخشیدید و امروز به عنوان یکی از صاحب‌نظران

به حبل المتین راه و اندیشه امام بزرگوار وفادار باشند و حرمت پایه‌گذار انقلاب اسلامی و شخصیت‌های بزرگ انقلاب را پاس بدارند.

واکنش قائم مقام موسسه حفظ و نشر آثار امام خمینی

یکی از کسانی که در این ماجرا سکوت خود را شکست و مستقیماً به سیدمحمد خامنه‌ای جواب داد، حمید انصاری قائم مقام موسسه حفظ و نشر آثار امام خمینی است که در گفتگو با سایت جماران مواضع انتقادی خود را مطرح کرد. حمید انصاری در بخشی از اظهارات خود تأکید کرد: «سخنان ایشان مسبوق به سابقه و انگیزه خاص است اما متعجبم چرا این مطالب اهانت‌آمیز نسبت به امام و یاران صدیق امام و انقلاب در چندین سایت ارزشی به صورت برجسته و بدون نقد باز نشر داده شد؟ ظاهراً مخالفت با آقای هاشمی و ناسزاگویی به ایشان از چنان اهمیت و مصونیتی برخوردار شده است که در پرتو آن، گوینده و انتشار دهنده مجاز به هر سخنی می‌باشد ولو آنکه زیر سوال بردن امام، توهین به امام و وارونه جلوه دادن حقایق انقلاب باشد. واقعیت این است که در اظهارات ایشان نه به عکس امام بلکه به خود امام توهین شده است و شخصیت، مدیریت و صلاحیت امام با تعبیری بد زیر سوال رفته است».

حمید انصاری در گفتگو با سایت جماران به اکثر ادعاهای سیدمحمد خامنه‌ای پاسخ داد و آن سخنان را تحریف تاریخ خواند و از جمله تأکید کرد که در این زمینه نمی‌تواند سکوت کند: «نمی‌توانم دردمندانه و با صدای بلند نسبت به اینکه در گفتگوی ایشان به طور مستقیم یا ضمنی حضرت امام و اصحاب امام را فریب خورده باز یگران دسیسه‌های پنهانی آمریکا و اسرائیل معرفی کرده است ابراز نکنم. آیا نسبت‌های تکان‌دهنده‌ای که در این گفتگو به مرحوم یادگار امام و مسئولین دولت مورد تأیید امام داده شده است قابل سکوت و اغماض است؟ متأسفانه در این گفتگو موجی از توهین‌ها و نسبت‌های سهمگین نثار آیت‌الله هاشمی رفسنجانی شده است که ناخواسته بسیاری از آنها به امام نیز باز می‌گردد. مگر نه این است که ایشان با سابقه‌ترین همراهان نهضت امام و از ارکان انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی در قبل و بعد از رحلت حضرت امام تا به امروز؛ و از امنای مورد اعتماد مردم و رهبری انقلاب می‌باشند که در کارنامه هشتاد ساله زندگیش افتخار سال‌های طولانی جهاد و مبارزه با طاغوت توأم با تحمل حبس و شکنجه و تبعید و همراهی صادقانه در تمام صحنه‌های دشوار دوران انقلاب با امام، عضویت در شورای انقلاب، نمایندگی‌های متعدد از مردم تهران و ایران در مجالس مختلف و دو دوره ریاست جمهوری و دوستی دیرین و مشاوره‌ی رهبر معظم انقلاب را دارد و منصوب ایشان به عنوان رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام است؟ کسی که افتخار پیشگامی در دفاع مقدس در عالی‌ترین سطوح در شورایی دفاع و جانشینی فرماندهی کل قوا را در دوران جنگ داشته و در خاتمه شرافت‌انگیز جنگ تحمیلی نیز نقش تعیین‌کننده داشته است.



حمید انصاری: واقعیت این است که در اظهارات ایشان نه به عکس امام بلکه به خود امام توهین شده است و شخصیت، مدیریت و صلاحیت امام با تعبیری بد زیر سوال رفته است.

معرفی چنین فردی به عنوان مهره آمریکا و کسی که توطئه‌های آمریکایی اسرائیلی را در ایران دنبال می‌کرده است حقیقتاً توهینی غیرقابل بخشش نه تنها به آقای هاشمی بلکه به کل ملت ایران و امام و رهبری است که حساس‌ترین مراکز عالی نظام را به او سپرده‌اند. طبعاً آقای هاشمی نیز معصوم نیست و مواضع و عملکردش در سبجه داوری‌های منصفانه و مستند قابل نقد است اما انتقاد مستدل کجا و این همه تهمت‌های سهمگین بی‌دلیل و مبتنی بر تحلیل گمان‌پردازانه‌ای که با هیچ منطق اخلاقی و عرفی و قانونی منطبق نیست کجا!.

آخرین واکنش؛ محسن کنگرلو

آخرین واکنشی را که در این باره باید مورد توجه قرار داد، اظهارات «محسن کنگرلو»، مشاور امنیتی نخست وزیر وقت است که در جریان تمام مذاکرات مرتبط با مک‌فارلین قرار داشت. وی نیز در اعتراض به اظهارات سیدمحمد خامنه‌ای مطالبی را بیان کرد و از جمله گفت: «اگر مسئولان همواره در مظان تهمت و افترا باشند، خودبه خود استقلال کشور هم دچار آسیب می‌شود. رهبری هم همواره افراد را از صحبت‌هایی که به تشست و تفرقه می‌انجامد پرهیز می‌دهند. اینکه ایشان بعد از چندسال خموشی این گفته‌ها را مطرح می‌کنند باید از خودشان سوال کنند که شما چه سندی برای این گفته‌های خود دارید. با توجه به اینکه حقوقدان هستید، از شما بیشتر انتظار می‌رود که مستند و قانونمند صحبت کنید. باید پاسخگوی قانونی صحبت‌های خود باشند. نمی‌شود که همین طور افراد را به آمریکایی بودن متهم کرد؟ مملکت قانون دارد. رهبر داشت و دارد. رئیس‌جمهور و نخست وزیر داشت. سران سه قوه بودند و در جلسه سران همه این مباحث مطرح می‌شد. آسید احمدآقا هم در جلسات حضور داشت و تصمیمات را به سمع امام می‌رساند».

پس از این عملاً پرونده این مصاحبه و حواشی آن لااقل در کوتاه‌مدت بسته شد، اما بعید است که پروژه تخریب هاشمی به پایان رسیده باشد، خصوصاً این روزها که با نزدیک شدن به اسفندماه و انتخاب رئیس جدید مجلس خبرگان در این ماه، تخریب هاشمی حتی می‌تواند در اولویت برنامه‌های عده‌ای خاص قرار گیرد.

آرام

جنجال برانگیز!

علی مطهری را می‌توان یکی از مستقل‌ترین سیاستمداران ایرانی دانست که بدون توجه به خوش آمد چپ و راست، آنچه گفتنش را ضروری می‌داند، بیان می‌کند. شخصیتی که علی‌رغم ظاهر آرامش به یکی از پر سر و صداترین چهره‌های کشور بدل شده است.

سومین و البته شناخته‌شده‌ترین فرزند شهید مرتضی مطهری که این روزها به پنجاه و هفت‌سالگی نزدیک می‌شود، در خیابان ری به دنیا آمد و پس از اخذ دیپلم در رشته ریاضی، وارد رشته مهندسی مکانیک شد، اما پس از شهادت پدر، مهندسی را در میانه راه کنار نهاد و با ورود به دانشکده الهیات دانشگاه تهران تحصیلات خود را تا اخذ مدرک دکتری در رشته فلسفه و کلام اسلامی ادامه داد.

علاقه‌اش به پدر چنان بود که نشر آثار و اندیشه‌های او را سرلوحه کار خود قرار داد و در طول سال‌ها مدیریت انتشارات صدرا، در این زمینه توفیقات ارزشمندی کسب کرد که بارها مورد تقدیر بزرگان قرار گرفت.

در اواخر دهه هفتاد به یکی از تندترین منتقدان اصلاح‌طلبان بدل شد و به نقد صریح دیدگاه‌های فرهنگی دولت اصلاحات پرداخت. به همین دلیل، با انتخاب محمود احمدی‌نژاد در سال ۸۴ به حمایت از مواضع او پرداخت اما این سرآغاز شاهنامه‌ای بود که بسیار زودتر از پایان، رابطه او و احمدی‌نژاد را به سمت ناخوشی سوق داد.

در انتخابات مجلس هشتم با قرار گرفتن در لیست اصولگرایان و لیست نزدیک به احمدی‌نژاد وارد مجلس شد، اما هنوز چند ماه از آغاز دوران نمایندگی‌اش نگذشته بود که احمدی‌نژاد، مرحوم کردان را به‌عنوان وزیر کشور به مجلس معرفی کرد و این سرآغاز انتقادات تند مطهری به رئیس‌جمهور وقت بود. در آن ماجرا او در کنار احمد توکلی حتی پس از موفقیت کردان در گرفتن رأی اعتماد، دست از مخالفت با او نکشیدند و در نهایت، در پاییز همان سال (۸۷) او را به مسلخ استیضاح کشاندند و عاقبت شد آنچه که همگان می‌دانند.

پس از برکناری کردان، احمدی‌نژاد بار غار خود، صادق محصولی را به‌عنوان وزیر کشور به مجلس معرفی کرد که این نیز بر اختلاف مطهری و احمدی‌نژاد افزود، به گونه‌ای که در آستانه انتخابات ریاست‌جمهوری ۸۸ همگان می‌دانستند قطعاً مطهری نام احمدی‌نژاد را بر برگه رأی خود نخواهد

نوشت، اما کسی نمی‌دانست انتخابات و حواشی آن چه تأثیر شدیدی بر آینده سیاسی مطهری خواهد داشت.

اتفاقات تلخ پس از انتخابات او را به یکی از منتقدان اصلی جریان اصولگرا تبدیل کرد؛ منتقدی که ضمن قبول تأثیر نقش معترضان در آن اتفاقات، ریشه تمام ناملایمات را در رفتار محمود احمدی‌نژاد، بخصوص در مناظره‌های انتخاباتی می‌دانست و این موضع‌گیری مسلماً نمی‌توانست مورد تأیید اصولگرایان باشد. از همین‌رو، انتقاد از «فرزند شهید مطهری» که پیش از این همگان با احترام از او یاد می‌کردند، آغاز شد و در فاصله کمی شدت گرفت. درگیری لفظی مهدی کوچک‌زاده با وی در صحن علنی و چند مورد دیگر تنها نمونه‌هایی از این دست‌اند.

به فاصله کمی از ریاست‌جمهوری دوباره احمدی‌نژاد، او طرح سؤال از وی را مطرح کرد و ماه‌ها در صحن علنی به جمع‌آوری امضا برای رسیدن به نصاب قانونی پرداخت اما در نهایت، وقتی دید هیئت‌رئیس مجلس علاقه‌ای به طرح این موضوع ندارد، به نشانه اعتراض از نمایندگی استعفا داد که البته از سوی نمایندگان رد شد.

در مجلس نهم صلاحیتش ابتدا توسط هیئت اجرایی رد شد اما در نهایت، با رأی شورای نگهبان وارد رقابت شد. یاران دیروز، او را در لیست اصولگرایان قرار ندادند تا به همراه گروهی دیگر از اصولگرایان طردشده، فهرستی مستقل ارائه دهند که در نهایت از میان آنان تنها او توانست وارد مجلس نهم شود. در این رأی آوردن، قطعاً حرکت «تک‌رای به علی مطهری» که از سوی برخی از اصلاح‌طلبان ایجاد شده بود، موثر بود.

انتقادهای او به احمدی‌نژاد و حامیانش روزبه‌روز بیشتر می‌شد و همین او را ترغیب کرد در ماه‌های پیش از انتخابات ریاست‌جمهوری یازدهم، بسیار زودتر از دیگران بحث کاندیداتوری آیت‌الله هاشمی را مطرح کند، چراکه باور داشت با شرایطی که دولت‌های نهم و دهم پدید آوردند، تنها هاشمی می‌تواند کشور را از بحران خارج کند.

پیروزی حسن روحانی در انتخابات، سرآغاز فصل تازه‌ای از حیات سیاسی علی مطهری بود. از همان ابتدای آغاز به کار دولت یازدهم بحث رفع حصر از نامزدهای معترض انتخابات گذشته به ترجیح‌بند سخنان او بدل شد که هرگاه مجال می‌یافت به طرح آن می‌پرداخت.

به‌رغم نزدیکی نظرات سیاسی او به اصلاح‌طلبان، فاصله‌اش با آنها بر سر مسائل فرهنگی همچنان به قوت خود باقی ماند، تا جایی که وزیر کشور اصولگرای دولت اعتدال را به دلیل رواج پوشش «سپاپورت» در جامعه به صحن علنی مجلس کشاند؛ موضعی که انتقادات تندی را در شبکه‌های مجازی نسبت به وی برانگیخت، همان‌طور که طرح سؤال وی از احمدی‌نژاد در اسفند ۹۰ نیز انتقادات مشابهی را برانگیخته بود.

اما در ماه‌های اخیر آنچه بیش از هر چیز نام او را در رسانه‌ها مطرح کرده، اصرار وی بر طرح



مسئله «رفع حصر» از نامزدهای معترض انتخابات ۸۸ است. موضوعی که او گاه در قالب نامه‌ای به رئیس قوه قضاییه، گاه در قالب سخنرانی در جمعی دانشجویی و اخیراً نیز در نطق میان‌دستور مجلس به طرح آن پرداخته است؛ نطقی که جنجال‌های زیادی را برانگیخت.

در اواسط دی‌ماه مطهری با قرار گرفتن پشت تریبون مجلس نطق خود را با انتقاد از بی‌توجهی وزیر کشور به موضوع حجاب و فراگیر شدن «سپاپورت» آغاز کرد؛ آغازی که تأیید نمایندگان را به‌همراه داشت، اما این تأییدها دوامی نداشت، چراکه مطهری با گذر از موضوع سپاپورت، بحث کیفیت پرداختن رسانه ملی به روز «۹دی» را پیش کشید و آن را در جهت ایجاد تفرقه میان مردم دانست. از اینجا بود که اعتراض نمایندگان آغاز شد و در شرایطی که هنوز نمایندگان به انتقاد از موضع مطهری درباره ۹دی می‌پرداختند، مطهری به ضرورت رفع حصر پرداخت و مخالفت خود را با ادامه آن بیان کرد. همین کافی بود که اعتراضات به شکلی بی‌سابقه بالا بگیرد، آن‌قدر که ابوترابی، نایب‌رئیس مجلس برای کنترل اوضاع، جلسه را برای تنفس تعطیل کرد و خبرنگاران به سمت درهای خروجی جایگاه خود هدایت شدند. با خروج خبرنگاران و قطع پخش رادیویی، جلسه در حالی ادامه پیدا کرد که تعداد زیادی از نمایندگان مقابل جایگاه سخنران ایستادند و با صدای بلند به ادامه نطق مطهری اعتراض کردند. ابوترابی که پیش از اعلام تنفس نیز نطق مطهری را قطع کرد و از وی خواست دیگر ادامه ندهد، باز هم تلاش کرد که مطهری را راضی به ترک جایگاه سخنران کند. علیرغم تأکید مطهری به این که من ارادت خاصی به آقایان کروی و موسوی ندارم و در انتخابات سال ۸۸ هم به محسن رضایی رأی دادم و فقط ادامه حصر را قانونی و به صلاح نمی‌دانم، باز هم اعتراضات ادامه یافت. البته نمایندگان حاضر در صحنه همگی از معترضان نبودند. بر اساس بیانیه‌ای که چند روز بعد علی مطهری منتشر کرد، چند نماینده نیز با

حسن‌نیت و در جهت آرام کردن فضا نزد او آمدند و دو نماینده نیز به قصد محافظت از وی در مقابل معترضان در کنار وی ایستادند. اما تعداد معترضان بیش از این بود و در نهایت، یکی از آنان نطق مطهری را از مقابل وی برداشت و پاره کرد و یکی دیگر با هل دادن مطهری او را به زمین انداخت که گویا باعث جراحات سطحی مطهری نیز شد.

با پایان یافتن جلسه جنجالی مجلس، موافقان و مخالفان مطهری به میان خبرنگاران آمدند و هریک به شکلی از کار خود دفاع کردند. یکی از معترضان به مطهری به‌صراحت گفت، اگر مطهری باز هم این موارد را مطرح کند، کتک‌ش هم می‌زنیم و دیگری از این گفت که مطهری تمام این حرف‌ها را برای به دست آوردن «شهرت» انجام می‌دهد که الحق این سطحی‌ترین نگاهی است که می‌توان به مطهری و مواضع او داشت، زیرا فرزند شهید مطهری پیش از ورود به مجلس نیز همواره از چهره‌های مشهور بوده است و همین شهرت هم باعث شد تنها نماینده تهران در مجلس نهم باشد که در دو لیست اصلی اصولگرایان حضور نداشت.

درمقابل، مطهری هم با صدور بیانیه‌ای به معرفی حمله‌کنندگان و معترضان پرداخت و گفت، به این دلیل آنها را معرفی کرده است که موکلان‌شان بدانند به چه افراد آزاداندیشی! رأی داده‌اند.

نطق مطهری و حواشی آن در نهایت، پایان یافت اما خاطره‌ای تلخ از حمله نمایندگان به یکی از همکاران خود در ذهن مردم نقش بست؛ خاطره‌ای که علاوه‌بر تأثیر بر افکار عمومی داخلی، می‌تواند به بهانه‌ای برای تبلیغ منفی علیه نظام جمهوری اسلامی بدل شود. کما این‌که در همین مدت نیز رسانه‌های خاص با توجه‌ای ویژه به این اتفاق، از این‌گفتند که در ایران حتی نمایندگان مجلس نیز نمی‌توانند بدون پرداخت هزینه به بیان نظرات خود بپردازند. حال آن‌که قانون اساسی ما به‌صراحت از آزادی نمایندگان در اظهار نظر در همه امور سخن می‌گوید و فراتر از آن، مصونیت قضایی نمایندگان را در چارچوب وظایف نمایندگی مطرح می‌کند.

ماراتن مجلس دهم آغاز شد

بر اهمیت انتخابات آینده مجلس تأکید و گفته شده: «لازم است عناصری از گفتمان اصولگرایی در عرصه رقابت‌های انتخاباتی حضور یابند که بیشترین قرابت را با گفتمان انقلاب اسلامی داشته باشند و در عین توجه به ارزشها از کارآمدی لازم برخوردار باشند. در این مسر جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی از هیچ تلاشی در جهت همگرایی اصولگرایان دریغ نخواهد کرد و حتی برای رسیدن به یک فهرست واحد از عناصر کارآمد و معتقد به گفتمان انقلاب، حاضر است هیچ فردی از اعضای جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی در فهرست اصولگرایان حضور نداشته باشند».

در بخش دیگری از این بیانیه مفصل که به مسائل مختلفی پرداخته، به مذاکرات هسته‌ای اشاره شده و از تیم مذاکره‌کننده خواسته شده که بر سر حقوق هسته‌ای ملت ایران ایستادگی کنند. پس از کنگره جمعیت ایثارگران، بحث احتمال برگزاری قریب‌الوقوع کنگره جمعیت رهپویان انقلاب اسلامی، که یکی دیگر از تشکلهای اصولگرا است مطرح شد. اما پرویز سروری در گفت‌وگو با رسانه‌ها از برگزاری کنگره تشکل متبوعش در سال آینده خبر داد.

تحزب و حزب‌گرایی را عامل اختلاف دانست که تنها زیر چتر ولایت می‌تواند از انحراف در امان باشد. پس از این سخنرانی‌ها که چهره‌های اصولگرایی فراوانی از مجلس، شورای شهر و دیگر نهادها در آن حضور داشتند، میزگردی تخصصی تشکیل شد که دبیرکل حزب مؤتلفه اسلامی یکی از اصلی‌ترین حاضران در آن بود. حبیبی با اشاره به حوادث پس از انتخابات ۸۸، محدود کردن این حوادث به رقابت انتخاباتی را خیانت دانست. در ادامه حتی احزاب اعتدال‌گرا نیز از تیغ انتقاد حبیبی در امان نماندند و او با نام بردن از حزب «اعتدال و توسعه» گفت که این حزب مشغول گره زدن زلف مسئولان ستاد رئیس‌جمهور و اصلاح‌طلبان هستند و تأکید کرد که این نه تحلیل شخصی او که یک خبر است! در بخش دیگری از این میزگرد، حسن غفوری‌فرد نیز به بیان مطالبی پیرامون خانه احزاب و حواشی آن پرداخت و گفت: «در حال حاضر مباحث بر روی شکل و فرم بوده و به دنبال راه‌اندازی باشگاه احزاب هستیم».

در پایان این همایش نیز جمعیت ایثارگران بیانیه پایانی ششمین کنگره خود را منتشر کرد. در این بیانیه ابتدا به رویش نیروهای تازه در اردوگاه انقلاب

هنوز سیزده‌ماه تا رسیدن به موعد انتخابات مجلس دهم مانده است، اما جریانات سیاسی آشکارا تلاش خود را برای فتح مجلس آینده کرده‌اند. اصولگرایان که چندماه پیش همایش پرحاشیه‌ای را برگزار کرده بودند، این‌بار در چارچوب کنگره «جمعیت ایثارگران» گرد هم آمدند تا از دغدغه‌های خود پیرامون انتخابات سال آینده بگویند. جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی که در یک‌دهه اخیر توانسته جایگاه خود را در جبهه اصولگرایی تثبیت کند، در ماه گذشته ششمین کنگره خود را برگزار کرد تا نشان دهد که از انگیزه بالایی برای فتح کرسی‌های مجلس آینده برخوردار است.

همایش جمعیت ایثارگران در یازدهم دی‌ماه و با سخنرانی حسین فدایی، دبیرکل این تشکل اصولگرا آغاز شد. فدایی در سخنان خود بر اهمیت وحدت اصولگرایان و پرهیز از اختلافات جناحی تأکید کرد و دوقطبی‌سازی‌هایی که از سوی برخی دنبال می‌شود را شگرد دشمن خواند. وی با اهمیت جایگاه ولایت فقیه، آن را تنها محوری دانست که باید حول آن به وحدت رسید.

پس از فدایی نوبت سخنرانی به حدادعادل که همواره ارتباط خوبی با جمعیت ایثارگران داشته، رسید. جمعیت ایثارگران همواره در رقابت میان حدادعادل و لاریجانی بر سر ریاست مجلس، جانب حدادعادل را گرفته است که این خود نشانه‌ای از روابط نزدیک وی با این تشکل است. رئیس مجلس هفتم سخنان خود را با اشاره به مذاکرات هسته‌ای آغاز کرد و گفت: «دشمن می‌خواهد وانمود کند که اقتصاد و همه چیز ما به نتیجه مذاکرات بستگی دارد». وی نیز با تأکید بر ضرورت وحدت اصولگرایان گفت: «هر زمانی که دست به دست هم دادیم پیروز شدیم مانند مجلس هفتم و هر وقت روبروی یکدیگر ایستادیم، شکست خوردیم».

پس از حدادعادل، حجت‌الاسلام تقوی، عضو جامعه روحانیت مبارز پشت تریبون رفت و همچون دو سخنران پیش از خود بر وحدت تأکید کرد و گفت: «اگر می‌خواهیم به توصیه‌های مقام معظم رهبری جامه عمل بپوشانیم، لازم است که وحدت و همدلی را در پیش بگیریم، شعار ما این است همه با هم، نه همه با من».

مرتضی آقانه‌رانی، نماینده مجلس و دبیرکل جبهه پایداری سخنران دیگر این مراسم بود. آقانه‌رانی نیز از منظری دیگر به مبحث وحدت اشاره کرد و گفت: «اگر سیاست ما عبادت باشد دچار اختلاف نخواهیم شد و به وحدت می‌رسیم». وی با کنار هم قرار دادن تحزب، سیاست‌زدگی و نفسانیت، این سه مورد را مانع رسیدن به وحدت دانست. حجت‌الاسلام صدیقی، امام جمعه موقت تهران، پس از آقانه‌رانی در جایگاه سخنران قرار گرفت. وی با تأکید بر نقش محوری ولایت در مبحث وحدت،



حداد عادل: هر زمانی که اصول‌گرایان دست به دست هم دادیم پیروز شدیم مانند مجلس هفتم و هر وقت روبروی یکدیگر ایستادیم، شکست خوردیم.

مواضع بسیاری از چهره‌های اصولگرا به‌روشنی نشان می‌دهد که بحث وحدت در انتخابات مجلس آینده برای آنان بسیار حائز اهمیت است. اما هنوز طرح دقیقی از سوی تشکلهای گوناگون این جناح برای دستیابی به این امر ارائه نشده است. بر کسی پوشیده نیست که لاقول در دو انتخابات اخیر، به‌رغم تمام تلاش‌های زعمای اصولگرا، آنان نتوانستند حتی به یک اتحاد حداقلی دست یابند اما نباید از یاد برد که خاطره تلخ انتخابات ریاست جمهوری یازدهم چنان بر آنان تأثیر گذاشته است که قطعاً تمام تلاش خود را برای رسیدن به لیستی واحد در انتخابات مجلس به‌کار خواهند بست.

اصلاح‌طلبان؛ امیدوار اما نگران

در ماه گذشته، سرانجام انتظار اصلاح‌طلبان برای برگزاری همایشی رسمی به‌پایان رسید و

اشاره شد؛ موضوعی که از نگاه جمعیت ایثارگران «ملت سلحشور ایران را به استقامت در این راه نورانی تا اتصال انقلاب امام خمینی (ره) به انقلاب جهانی حضرت مهدی (عج) امیدوارتر ساخته است». در ادامه نیز با اشاره به سابقه نوزده ساله این تشکل،



محمدرضا عارف: اگر مشارکت مردم در انتخابات سال آینده مجلس بالای ۵۰ درصد باشد قطعاً پیروزی از آن اصلاح‌طلبان خواهد بود.

پیام، خودش حضور پیدا کند».

خاتمی در بخشی از پیام خود با تشکر از شورای هماهنگی جبهه اصلاحات، از دولت تدبیر و امید نیز این‌گونه تقدیر کرد: «خداوند منان را سپاسگزاریم که در دولت تدبیر و امید زمینه‌گردم آمدن این جمع با رویکرد نزدیک‌تر کردن دل‌ها و زمینه‌سازی برای حضور و مشارکت، نشاط گروه‌ها و تشکله‌ها و به طور کلی مردم در عرصه سرنوشت فراهم آمده است و همچنین باعث تقویت این امید می‌شود که به یاری خداوند هر چه بیشتر به فضای سیاسی باز و سالم نزدیک‌تر شویم تا همه دلسوزان بتوانند نقش خود را در جهت پیشرفت کشور و نزدیک‌تر شدن به اهداف بلندی که انقلاب داشته است ایفا کنند».

عارف که خیلی‌ها فداکاری او در روزهای منتهی به انتخابات ریاست جمهوری گذشته را از اصلی‌ترین عوامل پیروزی دکتر روحانی می‌دانند، در سخنانش با اشاره به نقش اصلاح‌طلبان در روی کار آمدن

آنها بعد از نزدیک به شش سال توانستند همایشی رسمی را برگزار کنند. همایشی که بیش از هر چیز نشان‌دهنده عزم آنان برای حضور فعال در انتخابات مجلس آینده است.

«قانون توحید» که از دیرباز یکی از اصلی‌ترین پایگاه‌های اصلاح‌طلبان بوده است، بعد از ظهر ۲۵ دی‌ماه میزبان همایش سراسری اصلاح‌طلبان بود. اما حواشی این همایش از یک‌روز پیش از آن آغاز شد، چراکه اعضای شورای هماهنگی اصلاح‌طلبان در ۲۴ دی‌ماه به دیدن آیت‌الله هاشمی رفسنجانی رفتند. در این جلسه، هاشمی با اشاره به نقش مثبت اصلاح‌طلبان در انتخابات سال گذشته، بر لزوم حضور همه‌جانبه مردم در صحنه‌های سیاسی تأکید کرد. بعد از این دیدار مصطفی کواکبیان در مصاحبه‌ای احتمال حضور هاشمی در همایش اصلاح‌طلبان را منتفی دانست. پیش‌بینی کواکبیان درست درآمد و هاشمی به همایش نیامد اما با ارسال پیامی برای این همایش نشان داد که از نگاه او همچنان اصلاحات است که در مقابل افراطیون می‌تواند به‌عنوان متحد در کنار اعتدالیون قرار بگیرد. آیت‌الله هاشمی در پیام خود با اشاره به لزوم اجرای همه‌اصول قانون اساسی، به اجرای فصل سوم آن که پیرامون حقوق ملت است تأکید کرد. در قسمتی دیگر نیز اصلاح‌طلبی و اعتدال‌گرایی را «میراث جاودان و خط اصیل امام خمینی(ره)» دانست. همچنین در ادامه این پیام خطاب به همه گفته شد: «ضرورت دارد دوستان بر حفظ و ارتقای بنیان‌های وحدت

دیگر سخنران سرشناس این همایش، عبدالواحد موسوی لاری، وزیر کشور دولت اصلاحات بود که سخنانش را با تأکید بر غیرقابل حذف بودن اصلاحات آغاز کرد و گفت: «با وجود تبلیغات یک‌طرفه و شدید جریان افراطی و همچنین اظهارنظرهای مختلف علیه اصلاح‌طلبان، دیدیم که اصلاحات حذف‌شدنی نیست. روش حذفی جریان افراطی اصولگرایی جواب نداده است». وی در ادامه با آسیب‌شناسی دو انتخابات ریاست جمهوری در سال‌های ۸۴ و ۹۲ به این نکته اشاره کرد که: «تابلوی سال ۸۴ می‌گوید که باید اتحاد داشته باشیم و تابلوی ۹۲ می‌گوید با تمامی محدودیت‌ها که برای ما ایجاد شده بود موفق بوده‌ایم». او در ادامه با اشاره به منش سیاسی شخصیتی چون ناطق نوری، وی را اصولگرایی دانست که رفتار افراطیون را قبول ندارد و می‌توان با او رقابتی سالم را برگزار کرد.

پس از موسوی لاری، نوبت به مصطفی کواکبیان، دبیرکل حزب مردم‌سالاری رسید تا بی‌پرده از اولویت انتخابات مجلس آینده برای اصلاح‌طلبان و لزوم خانه‌تکانی مجلس فعلی سخن بگوید و در ادامه مجلس مطلوب خود را این‌گونه ترسیم کند: «مجلسی می‌خواهیم که مانع سخنرانی علی مطهری‌ها نشود».

سید هادی خامنه‌ای نیز چهره دیگری بود که با قرار گرفتن پشت تریبون، به بیان نظرات خود پرداخت. او با بیان این که اصلاح‌طلبی به معنای پیگیری مطالبات مردم است، علی مطهری را نیز اصلاح‌طلب خواند و اضافه کرد: «ممکن است که آنها در رده بندی‌های سیاسی با اصلاح‌طلبان ارتباط کلاسیک نداشته باشند اما از آنجایی که فکر و اندیشه آنها اصلاح‌طلبی است ما آنها را اصلاح‌طلب می‌دانیم».

محسن رهامی دیگر چهره شناخته‌شده‌ای بود که از او برای سخنرانی دعوت شد. او هم همچون سخنرانان دیگر به موضوع انتخابات مجلس آینده پرداخت و گفت: «پیشنهادی را همواره مطرح کرده‌ام که بسیار اهمیت دارد و مجدداً تکرار می‌کنم. در همه دنیا از صندوق‌های شفاف شیشه‌ای استفاده می‌شود که همگی به داخل آن اشراف دارند، مضاف بر اینکه رای‌دهی الکترونیک به کار می‌رود لذا باید سعی کنیم به سمت اینها حرکت کنیم». او در ادامه به یکی از نگرانی‌های اصلاح‌طلبان پیرامون انتخابات مجلس آینده پرداخت و از شورای نگهبان خواست وقتش را به غربال‌گری نگذارند و این کار را به مردم واگذارند. آخرین سخنران همایش نیز، رسول منتجب‌نیا، قائم‌مقام دبیرکل حزب اعتماد ملی بود. او با بیان اینکه اصلاح‌طلبی جریانی است که همیشه به‌دنبال بهبود وضع موجود است، به این هم اشاره کرد که علاوه بر تلاش برای بهبود وضع موجود، اصلاح‌طلبی تفکری است که اجازه بازگشت به عقب را هم نمی‌دهد. منتجب‌نیا نیز به برخورد گروهی از نمایندگان با علی مطهری پرداخت و او را انسانی شجاع و دانشمند خواند و آرزو کرد که: «کاش مرجعی بود که این بی‌قانونی و قانون‌شکنی برخی نمایندگان را محکوم می‌کرد».

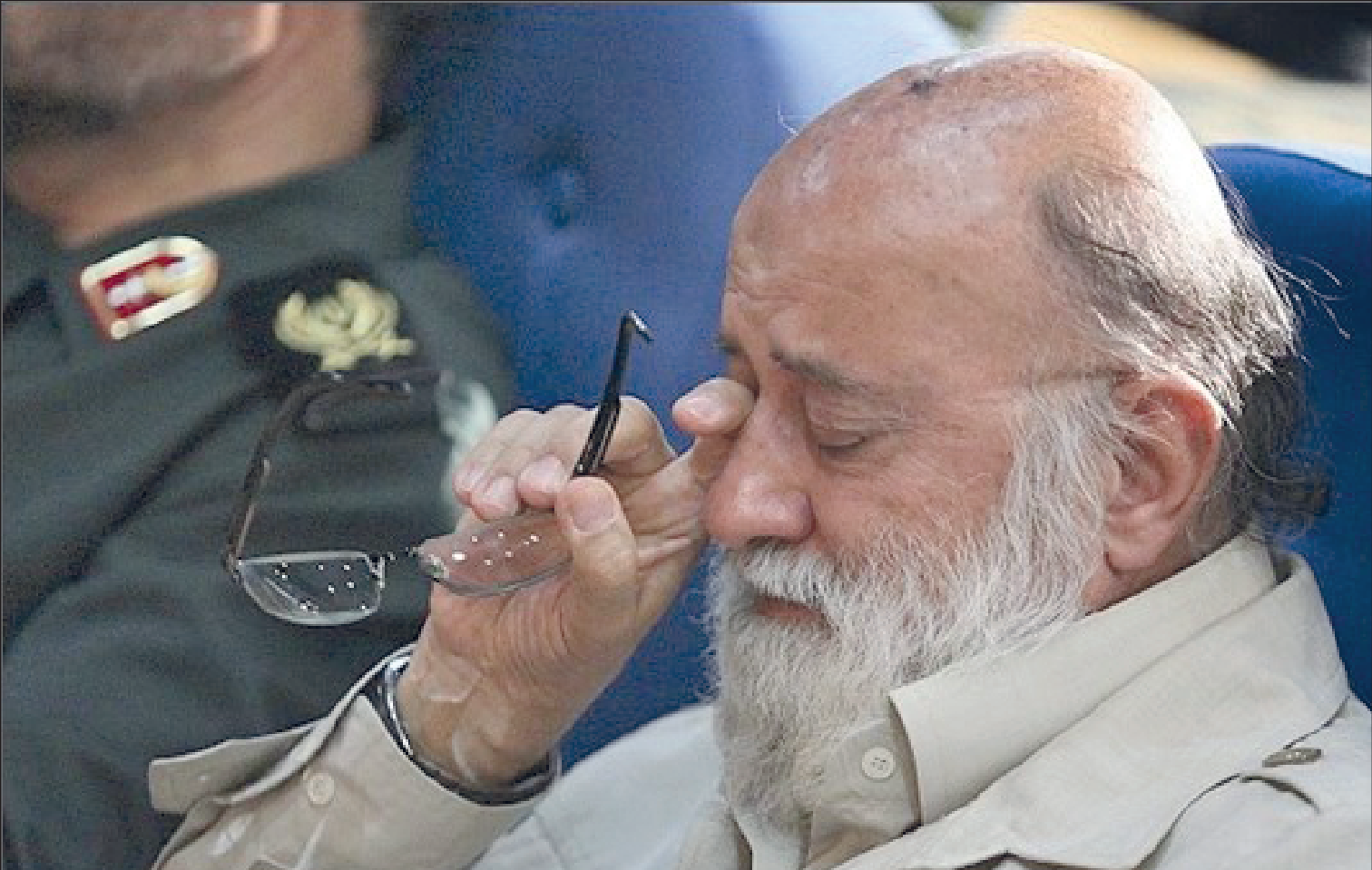


دولت تدبیر و امید، این دولت را نتیجه حماسه ۲۴ خرداد خواند و گفت: «باید تمام تلاش‌مان را برای موفقیت این دولت به کار ببریم». او همچنین برنامه‌ریزی برای پیروزی در انتخابات آینده مجلس را اصلی‌ترین برنامه اصلاح‌طلبان در سال آینده دانست و پیش‌بینی کرد: «اگر مشارکت مردم در انتخابات سال آینده مجلس بالای ۵۰ درصد باشد قطعاً پیروزی از آن اصلاح‌طلبان خواهد بود».

پس از عارف، احمد حکیمی‌پور نیز به عدم حضور خاتمی در جلسه پرداخت و گفت: «آقای خاتمی خیلی دوست داشتند که در این همایش شرکت کنند اما راست را بخواهید از شلوغ شدن اینجا و به هم ریختن و عواقب آن بود که ترجیح دادند، نباشند یعنی به ما گفتند همین که من پیامی بدهم این حرکت را تایید کرده‌ام اما اگر حضور پیدا کنم شرایط امنیتی به شکل دیگری پیش خواهد رفت».

ملی از طریق به رسمیت شناختن حقوق حقه همه ملت از همه اقوام و مذاهب تأکید ورزیده و نیز بر لزوم احترام و تضمین هر چه بیش‌تر حقوق مشروع زنان و فراهم کردن امکانات مناسب‌تر، حضور مؤثرتر آنان در عرصه‌های مختلف جامعه و مدیریتی کشور تلاش کنند».

در روزهای پیش از همایش گفته شد که دعوت‌نامه‌هایی برای سید محمد خاتمی، علی‌اکبر ناطق نوری و آیت‌الله هاشمی ارسال شده است و حتی اخباری از احتمال حضور این چهره‌ها، علی‌الخصوص سید محمد خاتمی در رسانه‌ها منتشر شد. اما با شروع مراسم مشخص شد که خاتمی در مراسم حضور نخواهد یافت و تنها پیامی از وی قرائت خواهد شد. موضوعی که دکتر محمدرضا عارف را به واکنش واداشت تا او آرزو کند که «کاش شرایط به گونه‌ای دیگر بود که خاتمی هم می‌توانست به جای



پایان عصر چمران در شورای عالی استان‌ها آیا تغییرات در راه است؟

بالاخره چمران پس از دوازده سال تکیه بر کرسی ریاست شورای عالی استان‌ها، با رأی اعضا مجبور شد کرسی ریاست را برای چهار سال به غلامرضا بصیری‌پور بسپارد. سال گذشته هم در رقابت برای کسب کرسی ریاست شورای شهر تهران نتوانست در مقابل احمد مسجدجامعی پیروز شود و ریاست شورای شهر تهران برای یک سال به مسجدجامعی واگذار شد تا اینکه در انتخابات شهریورماه امسال با غلبه بر احمد مسجدجامعی به صندلی ریاست شورای شهر تهران بازگشت. در شورای عالی استان‌ها نیز غلامرضا بصیری‌پور با ۴۲ رأی بر ۳۲ رأی چمران غلبه کرد و به جای او بر کرسی ریاست این شورا نشست و چمران این بار برای بازگشت به این کرسی باید چهار سال منتظر بماند.

شمارش معکوس برای تغییر در شورای شهر

برخی معتقدند به این ترتیب، با کاهش طرفداران چمران در شورای عالی استان‌ها و تغییر وی در این عرصه و با تکرار این روند و کاهش طرفداران و حامیان وی در شورای شهر تهران، گزینه تغییر ریاست در شورای شهر نیز در سال آینده اتفاق

خواهد افتاد.

به نظر می‌رسد با نزدیک شدن انتخابات مجلس شورای اسلامی و احتمال کاندید شدن برخی حامیان چمران، از جمله پرویز سروری، مرتضی طلایی و عبدالمقیم ناصحی که برای رفتن به مجلس باید از عضویت در شورا استعفا دهند و ریزش برخی دیگر مانند رضازاده که باید بر اساس اعلام رئیس سازمان بازرسی کل کشور یک شغل داشته باشد و قطعاً فدراسیون را انتخاب خواهد کرد، اینکه در سال آینده باز هم چمران بتواند کرسی ریاست شورای شهر پایتخت را از آن خود کند قطعی نیست. این تغییر از شورای عالی استان‌ها شروع شده و اگر چمران تا آن زمان کار خاصی انجام ندهد که منجر به تغییر در شورای شهر شود، کرسی ریاست شورای شهر را برای بار دوم به دیگری خواهد سپرد.

بالا گرفتن انتقادات و حذف چمران

منتقدان چمران معتقدند مهدی چمران خود نیز بصراحت اذعان داشته «شورای عالی استان‌ها هنوز نتوانسته جایگاه واقعی خود را کسب کند» درحالی‌که می‌توانست طی بیش از یک دهه با

استفاده از جایگاه شورای عالی استان‌ها، جایگاه شوراهای استانی را نیز ارتقا بخشد، ولی در طول سالیان گذشته، شوراهای استانی به دلیل اینکه قادر به انتخاب مسئولان استان نبودند، هرگز در مدیریت کلان استان‌ها نقش نداشتند. اوج بی‌اعتنایی به شوراهای استانی در رفتار دولت دهم نسبت به شوراهای استانی دید؛ زمانی که از حضور اعضای شوراهای استانی در جلسات شوراهای اداری استان جلوگیری شد.

طبق اصل یکصد و دوم قانون اساسی، شورای عالی استان‌ها تنها نهادی است که می‌تواند مانند قوه مجریه از طریق دولت یا به صورت مستقیم به مجلس شورای اسلامی لایحه قانونی بفرستد و درخواست قانونگذاری کند. این توان و جایگاهی است که در قانون اساسی برای هیچ نهاد دیگری پیش‌بینی نشده است. منتقدان چمران می‌گویند عملکرد وی طی سال‌های اخیر به گونه‌ای بوده که شورا از این توان و جایگاه قانونی خود استفاده نکرده است. از جمله اینکه باید این شورا با تقدیم لایحه مدیریت یکپارچه شهری به مجلس شورای اسلامی اختیارات ۲۳ گانه‌ای را که قانون برای شوراهای

نظام شورایی، هماهنگی و تعامل مورد نیاز را با دولت ایجاد کنیم.

در حالی که بسیاری از مخالفان برگزاری این جلسه مشترک با دولت، انتقاد می‌کردند که نتیجه این نشست عدم‌انتخاب چمران بود، چمران خود که در این جلسه نیز حاضر بود، نظر دیگری دارد. وی گفت: تشکیل جلسه با رئیس سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور تخلف نیست و انتخاب رئیس شورای عالی استان‌ها را پیروزی جناح خاصی نمی‌دانم.

مهدی چمران گفت: این جلسه از چند هفته پیش به دعوت تعدادی از اعضای شورای عالی استان‌ها و به میزبانی سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور و شخص آقای نوبخت صورت گرفته بود که بنده و تعداد دیگری از اعضا به دلیل جلوگیری از دو دستیگری میان اعضا در این جلسه شرکت کردیم.

رئیس سابق شورای عالی استان‌ها گفت: لایحه تغییر قانون شوراهای که در حال بررسی در دولت است تا پایان سال تعیین تکلیف می‌شود. شوراهای بار عمده‌ای از دوش دولت برداشته‌اند، امیدواریم دولت نیز حقوق قانونی شوراهای را به آنها بدهد.

مهدی چمران همچنین در جلسه انتخابات هیئت‌رئیس شورای عالی استان‌ها با بیان اینکه ارتباط با دولت وظیفه شورای عالی استان‌ها است گفت: ارتباط خوبی با مجلس و دولت داریم. برقراری ارتباط با دولت، شخص رئیس‌جمهور و معاونان وی وظیفه ماست.

رئیس سابق شورای عالی استان‌ها با بیان اینکه هنوز به جایگاه اصلی شوراهای نرسیده‌ایم گفت: باید سعی کنیم به جایگاهی که امام راحل به آن اشاره کرده‌اند دست یابیم. شورای عالی استان‌ها در سال‌های اخیر تلاش‌های بسیاری کرد و با دولت و مجلس ارتباط تنگاتنگی داشته است که نتیجه تعامل با مجلس قابل تأمل است.

او با اشاره به اینکه گاهی برخی از طرح‌هایی که به مجلس می‌فرستیم به دلیل مخالفت شورای نگهبان پس گرفته می‌شود گفت: لایحه تغییر قانون شوراهای که در حال بررسی در دولت است تا پایان سال تعیین تکلیف می‌شود. تلاش ما بر این است که با وجود همه مشکلات اقتصادی بیشترین اعتبارات را برای شوراهای فرادست جذب کنیم.

با همه این اتفاقات، منتقدان چمران از روند جاری راضی هستند و به آینده امیدوارند که با همکاری نزدیک‌تر دولت و شورای عالی استان‌ها این شورا به جایگاه واقعی خود دست یابد و در زمینه‌های تصمیم‌گیری‌های کلان استانی و کشوری فعالانه‌تر عمل کند که نشانه‌های آن از هم‌اکنون نمودار است؛ اینکه رئیس تازه انتخاب‌شده شورا از حضور نوبخت، رئیس سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور در سیزدهمین اجلاس شورای عالی استان‌ها خبر داد و گفت: قطعاً تعامل با دولت در رأس کارهای اجرایی قرار دارد و به دلیل نیاز به آموزش بعضی از اعضای این شوراهای، از حضور اعضای دولت و معاونان در اجلاس‌های شورا استفاده خواهیم کرد.



طبق اصل یکمصدودوم قانون اساسی، شورای عالی استان‌ها تنها نهادی است که می‌تواند مانند قوه مجریه از طریق دولت یا به صورت مستقیم به مجلس شورای اسلامی لایحه قانونی بفرستد و درخواست قانونگذاری کند. این توان و جایگاهی است که در قانون اساسی برای هیچ نهاد دیگری پیش‌بینی نشده است.

استان‌ها با دولت گفت: قطعاً تعامل با دولت در رأس کارهای اجرایی قرار دارد و این موضوع را در یک سال آینده به طور جد پیگیری می‌کنم.

بصیری‌پور درباره تشکیل جلسه در سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور گفت: وقتی دکتر روحانی، رئیس‌جمهور محترم به خراسان رضوی سفر کرده بودند، بنده درخواست ملاقاتی را با ایشان دادم که مسئولیت تشکیل این جلسه به آقای نوبخت، معاون رئیس‌جمهوری واگذار شد. بر همین اساس و با توجه به حضور اعضای شورای عالی استان‌ها در تهران این جلسه با مدیریت بنده تشکیل شد.

او با اشاره به برخی فضا سازی‌ها در خصوص اعمال نظر دولت برای ریاست خود گفت: بنده هم اصول‌گرا و هم اصلاح‌طلب هستم و با هر گونه افراط و تفریط بشدت مخالفم. این جلسه نیز به اذعان بسیاری از اعضای شورای عالی استان‌ها بهترین جلسات در خصوص تعامل با دولت بود که ۳۰ نفر از اعضای شورا مسائل و مشکلات استان خود را با حضور آقای نوبخت اظهار کردند. در پایان جلسه نیز درخواست کردیم این جلسه در سه ماه آینده بار دیگر تشکیل شود تا از این طریق بتوانیم با تقویت

شهر و روستا تعیین کرده به صورت قانونی به دست می‌آورد، ولی تعلل وی موجب شد این کار انجام نشود. البته چمران در دوازدهمین اجلاس شورای عالی یادآور شد، لایحه دولت در مورد قانون شوراهای حداقل تا پایان سال در کمیته‌های فرعی که متشکل از شهرها و کلانشهرهاست بررسی می‌شود. رئیس شورای عالی استان‌ها افزود: تلاش‌های لازم برای ارائه طرح‌ها در مجلس و اصلاح قانون شوراهای که بر عهده شوراهای استان‌ها قرار داده شده بود، بخوبی انجام شد و در زمینه کمیته‌ها یا سکوت‌های قانونی که در برخی مسائل با آن برخورد کردیم، پیشنهادات خوبی به مجلس شورای اسلامی ارائه شد.

منتقدان چمران همچنین می‌گویند، بزرگ‌ترین تأثیر وی در زمان مدیریت در شورای عالی استان‌ها، افزایش تقابل دولت وقت با شهرداری بود. مواضع او در حمایت از محمود احمدی‌نژاد باعث شد محمدباقر قالیباف، شهردار تهران از بی‌تأثیری شورای عالی استان‌ها انتقاد کند و چمران نیز برای جبران، عرصه را برای عملیات مختلف شهرداری باز گذاشت که هم‌اکنون نیز شهروندان تهرانی شاهد ثمرات آن هستند؛ فروش تراکم بی‌اندازه، تخریب گسترده باغات و فضای سبز برای احداث ساختمان و ترافیک که با وجود ساختن بزرگراه‌ها و پل‌های بسیار همچنان گره کور تهران است اما چمران مدعی شد، پولی که از سازنده ساختمان دریافت می‌شود، بابت تراکم نیست، بابت عوارضی است که به شهر وارد می‌شود و هیچ‌گونه تراکم‌فروشی در شهر تهران وجود ندارد و اینکه تمامی پروانه‌های ساختمانی صادر شده مطابق با ضوابط طرح تفصیلی است.

آغاز عصر بصیری‌پور

غلامرضا بصیری‌پور، رئیس جدید شورای عالی استان‌ها، رئیس شورای عالی خراسان رضوی است. او که پیش‌تر در شورای عالی استان‌ها از سیاست‌های چمران انتقاد می‌کرد، اکنون می‌کوشد از طریق ایجاد رابطه خوب با دولتی‌ها با همراهی دولت یازدهم، بخشی از مشکلات تلنبارشده سال‌های اخیر شوراهای را حل و فصل کند.

اوج همدلی و تعامل دولت با شورای عالی استان‌ها را منتقد و موافق، همگی در ضیافت شام اعضای شورا با دولت شاهد بودند. در این ضیافت محمدباقر نوبخت، سخنگوی دولت و معاون نظارت و برنامه‌ریزی رئیس‌جمهور با تأکید بر حل مشکلات تلنبارشده شوراهای در دوازده سال اخیر، از مساعدت دولت برای همراهی نهاد شوراهای در سراسر کشور خبر داد.

مواضع دو طرف

رئیس جدید شورای عالی استان‌ها بلافاصله پس از انتخاب، ضمن انتقاد از برخوردهای تکراری در دوازده سال گذشته گفت، با دولت تعامل می‌کنیم. وی با تأکید بر تعامل همه‌جانبه شورای عالی



کلوله افراطیون القاعده در پاسخ به اسلام‌ستیزی «شارلی ابدو»

حادثه‌ای که اروپا را در بهت فرو برد

آغاز یک تراژدی دیگر

هفت روز از آغاز سال نو میلادی گذشته بود که خبری اروپا را در بهت فروبرد؛ تیراندازی در دفتر مجله طنز شارلی ابدو توسط دو فرد مسلح و شلیک دست‌کم ۵۰ گلوله، دوازده کشته و ده زخمی برجا گذاشت. دو افسر پلیس که یکی از آنها مسلمان بود و از قضا الجزایری هم بود، بیرون دفتر و ده نفر داخل دفتر اصلی کشته شدند که چند نفر آن‌ها کاریکاتوربست‌های فرانسوی و نویسنده بودند و یک اقتصاددان که از سهامداران شارلی ابدو بود. تیراندازی حدود ساعت ۳۰/۱۱ صبح به وقت اروپای مرکزی رخ داد. این رخداد مرگبارترین حادثه از زمان جنگ الجزایر در ۱۹۶۱ و بدترین حمله در زمان صلح فرانسه بود. بنابر ویدیوی پخش‌شده از لحظه تیراندازی، این افراد با فریاد «الله اکبر» اقدام به کشتن کارکنان این نشریه کردند و به گفته شاهدان با فریاد «ما انتقام پیامبران را گرفتیم» و «شارلی ابدو را کشتیم» محل را ترک کردند؛ آنان به انتشار کاریکاتورهای اهانت‌آمیز به پیامبر اسلام اشاره داشتند که از سوی این مجله طنز منتشر شده بود.

دو برادر الجزایری تبار که این کشتار را به راه انداخته بودند، به نام‌های سعید و شریف کواشی پس از فرار از دفتر مجله، فردای آن روز به چاپخانه‌ای در شهر دمارتن در ۳۵ کیلومتری شمال پاریس پناه بردند و یک تن را به گروگان گرفتند. با یورش مأموران به چاپخانه، برادران کواشی کشته شدند و گروگان نیز آزاد شد. در این بین فردی دیگر به حمایت از برادران کواشی به سوپرمارکت یهودی‌ها

در نقطه‌ای دیگر از پاریس حمله برد و گروگانگیری کرد، اما پایان کار او نیز مرگ بود و با خود چهار نفر از مشتریان یهودی این فروشگاه را نیز به کام مرگ فرستاد. زنجیره‌ای از خشونت، تحقیر و تمسخر، خشونت و باز هم خشونت؛ تسلسل بیهوده‌ای که گویی پایانی ندارد. در این میان یک کارگر مسلمان که در این سوپرمارکت کار می‌کرد، جان تعدادی از یهودیان را نجات داد و به قهرمان فرانسه تبدیل شد. چند روز بعد القاعده یمن رسماً مسئولیت حمله را به عهده گرفت. رهبر این گروه در پیامی ویدئویی اعلام کرد که مهاجمان به شارلی ابدو دستور داشتند به خاطر «توهین به پیامبر اسلام» به دفتر این مجله حمله کنند.

واکنش‌های بین‌المللی

این حمله از سوی رهبران سیاسی و دینی جهان محکوم شد. مقامات ایرانی نیز این اقدام را محکوم کردند. دکتر حسن روحانی در این باره گفت: «ما افراط، خشونت و تروریسم را چه در فلسطین، لبنان و سوریه باشد و چه در پاریس یا آمریکا محکوم می‌کنیم. آنهایی که به‌ناروا به نام جهاد، دین و اسلام به آدم‌کشی و خشونت و افراط می‌پردازند، چه بخواهند چه نخواهند در مسیر اسلام‌هراسی و اسلام‌ستیزی قدم گذاشته‌اند حتی اگر مزدور نباشند. برخی از آنها ممکن است دوستان نادان باشند».

مرضیه افخم، سخنگوی وزارت خارجه هم اقدام نشریه شارلی ابدو در انتشار کاریکاتور پیامبر اسلام را توهین‌آمیز و باعث تحریک احساسات مسلمانان

خواند. او اقداماتی نظیر حملات تروریستی پاریس را مغایر آموزه‌های اسلامی دانست، در عین حال تأکید کرد اقدام هیئت تحریریه این نشریه برای انتشار کاریکاتور یادشده توهین‌آمیز و باعث تحریک احساسات مسلمانان جهان است. او همچنین افزود: «سوءاستفاده از آزادی بیان در غرب قابل پذیرش نیست و باید جلوی آن گرفته شود. بسیاری از ملت‌ها تاوان سیاست‌های اشتباه غرب را می‌دهند و لازم است دولت‌های اروپایی سیاست‌های متناسب با منافع همه پیروان و ملت‌ها اتخاذ کنند».

راهپیمایی همبستگی

روز یکشنبه پس از این حمله (که چهارشنبه هفدهم دی رخ داد) راهپیمایی سراسری همبستگی در میدان «جمهوری» پاریس با حضور جمع گسترده‌ای از رهبران کشورهای مختلف، خانواده کشته‌شدگان و تعداد زیادی از مردم که گفته می‌شد بیش از سه میلیون نفر بودند، در میان تدابیر شدید امنیتی پلیس انجام شد. علاوه بر رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر فرانسه، رهبران نزدیک به ۴۰ کشور جهان از جمله نخست‌وزیر بریتانیا، صدراعظم آلمان، نخست‌وزیر اسپانیا، رئیس‌جمهور اوکراین، پادشاه اردن، نخست‌وزیران ایتالیا و ترکیه، رئیس تشکیلات خودگردان فلسطینی در راهپیمایی حاضر بودند. حضور نتانیاهو نخست‌وزیر رژیم اشغالگر فلسطین در این راهپیمایی که گفته می‌شد برخلاف میل مقامات بلندپایه فرانسوی در این جمع حاضر شده بود، انتقادهای فراوانی را برانگیخت زیرا هنوز حافظه جمعی مردم سراسر جهان کشتار بیش از دوهزار نفر



این سخنان پاپ واکنش‌های موافق و مخالف بسیاری را به همراه داشت. در این میان حجت‌الاسلام علی‌اکبر رشاد، عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی و رئیس شورای مدیریت حوزه‌های علمیه استان تهران با صدور پیامی به پاپ فرانسیس دوم، رهبر کاتولیک‌های جهان ضمن تشکر از وی به دلیل محکوم کردن توهین به ساحت پیامبر اکرم (ص) خواستار پیگیری سریع موضوع تدوین «سند جهانی حقوق ادیان» از جانب کلیسای واتیکان شد و گفت: بار دیگر پیشنهاد تدوین «سند جهانی حقوق ادیان» را که طی یک دهه گذشته در مناسبت‌های گوناگون بر آن تأکید ورزیده‌ام، تکرار می‌کنم. حوادث تلخ اخیر ضرورت تهیه چنین سندی را آشکارتر کرد؛ از این رو، در صورتی که کلیسای کاتولیک علاقه‌مند به پیگیری این پیشنهاد خیرخواهانه باشد، دو شریعت بزرگ آسمانی اسلام و مسیحیت، می‌توانند مشترکاً برای تحقق آن تلاش کنند.

علمای یمن نیز با صدور بیانیه‌ای از پاپ فرانسیس، رهبر کاتولیک‌های جهان و رهبران ادیان آسمانی خواستند سرعت به تدوین منشوری در زمینه همزیستی مسالمت‌آمیز و منع اهانت به پیامبران، کتب آسمانی و مراکز دینی و عبادی اقدام کنند. آنها همچنین بازنشر کاریکاتورهای موهن درباره پیامبر (ص) در نشریه فرانسوی «شارلی ابدو» را محکوم کردند. در این بیانیه از سازمان‌های حقوق بشر، کشورهای دوستدار صلح و رهبران اروپا خواسته شده است مانع توهین به مقدسات اسلامی شوند.

به نظر می‌رسد تنها راه جلوگیری از این خشونت‌های زنجیره‌ای گفت‌وگو و دوری از افراط و تفریط و حرکت به سوی همزیستی مسالمت‌آمیز میان ادیان است. همان طور که عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی پیشنهاد داده شاید تهیه سند جهانی حقوق ادیان و توافق همگانی بر سر آن و نیز تعیین حد و مرز برای آزادی بیان بهترین راه حل باشد، اما با وجود رواج افراط‌گرایی که جریان افراطی اسلام‌گرا را در مقابل جریان افراطی اسلام‌ستیز قرار داده و اقدام و کنش هر طرف، طرف دیگر را به واکنش شدیدتر وامی‌دارد، باید انتظار داشته باشیم در آینده نیز شاهد حوادثی تلخ و ناگوار و توهین‌آمیز از این قبیل باشیم.

علی‌اکبر رشاد، عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی با صدور پیامی به پاپ فرانسیس دوم، رهبر کاتولیک‌های جهان ضمن تشکر از وی به دلیل محکوم کردن توهین به ساحت پیامبر اکرم (ص) خواستار پیگیری سریع موضوع تدوین «سند جهانی حقوق ادیان» از جانب کلیسای واتیکان شد و گفت: بار دیگر پیشنهاد تدوین «سند جهانی حقوق ادیان» را تکرار می‌کنم.

آرامش فرخواندند.

انجمن جهانی فقهای اسلامی نیز روی جلد این شماره را «بی‌خردی» دانست. این فقها گفتند: «کسانی که ترورهای پاریس را انجام دادند اقلیتی هستند که نه نماینده اسلام و نه نماینده مسلمانان اند. اما روی سخن این کاریکاتورها (شماره جدید) نه با این اقلیت که با پیامبر یک میلیارد و نیم دیگر جمعیت مسلمان است». آن‌ها افزودند این کاریکاتورها به نفرت دامن می‌زنند و این تصور که غرب با اسلام دشمنی دارد، دانشگاه اسلامی الازهر در قاهره از مسلمانان خواست بر این کاریکاتورها چشم بربندند.

پاپ: آزادی بیان بله اما توهین به ادیان دیگر، خیر

در پی این حملات، پاپ فرانسیس، رهبر کاتولیک‌های جهان از حق آزادی بیان دفاع کرد اما همزمان گفت تحریک دیگران با توهین به دین آنها خطاست.

پاپ گفت، مرزها را باید رعایت کرد و ادامه داد: «آزادی ادیان و آزادی بیان هر دو حقوق ابتدایی بشر هستند و هر دینی عزت و احترام خود را دارد، اما آزادی بیان به معنی توهین به ادیان دیگر نیست».

از مردم بی‌دفاع غزه را در تابستان امسال از یاد نبرده است و اکنون همگان اذعان دارند که دولت غاصب اسرائیل بزرگ‌ترین نماد و سنبیل خشونت و ترور در جهان است و نتانیاهو به‌عنوان نماینده این نماد اجازه شرکت در چنین مراسمی را که برای صلح و جلوگیری از خشونت برپا شده بود، ندارد. بسیاری هدف او از شرکت در این راهپیمایی را تبلیغاتی اعلام کردند زیرا عملکرد او طی سال‌های حکومتش نشان می‌دهد حامی تروریست است.

تشدید خشونت علیه مسلمانان

پس از این حمله تروریستی، گزارش‌هایی از حمله به چند مسجد و تعدادی اماکن متعلق به مسلمانان در فرانسه منتشر شد. شورای اسلامی فرانسه هم اعلام کرد پس از حادثه شارلی ابدو بیش از ۷۵ حمله به مسلمانان و مساجد در فرانسه ثبت شده است. احمد رضوان، امام جماعت یکی از مساجد حومه پاریس در این باره گفت: مساجد فرانسه با حملات انتقام جویانه روبه‌رو شدند. این حملات تا حد تیراندازی هم بود، بدون اینکه پلیس برای توقف جنایتکاران و عوامل این حملات کاری بکند. این موضوع نشان‌دهنده دوگانگی مقامات در رفتار با ادیان مختلف است.

وی افزود: مسجد شهر لومون فرانسه نیز با شلیک گلوله و تیراندازی روبه‌رو شد. چرا جنایتکاران را دستگیر نمی‌کنند. به یک رستوران هم حمله شد، اما کسی بازداشت نشد. سکوت پلیس در برابر حملات به مساجد غیرقابل پذیرش است.

یک فرانسوی نیز همسایه مسلمان خود را با ضربات چاقو به قتل رساند. درباره جزئیات این حادثه گفته شده قاتل، همسایه مسلمان مراکشی‌تبار خود را در شهر فوکلوز تنها به دلیل مهاجر و مسلمان بودن درحالی که فریاد می‌کشید «من خدای تو هستم... من اسلام تو هستم» با ۱۷ ضربه چاقو کشت.

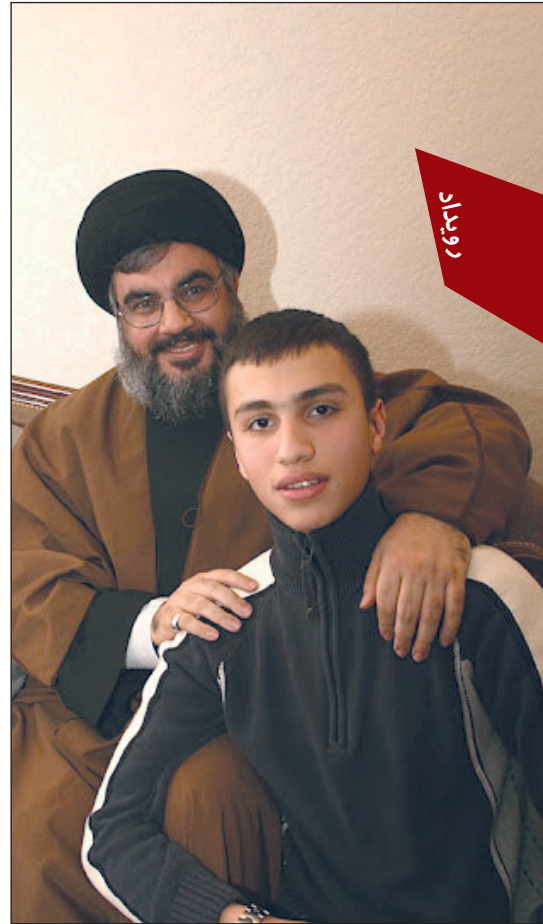
خشم مسلمانان از انتشار مجدد کاریکاتور پیامبر اسلام

با این که چاپ کاریکاتوری از پیامبر اسلام در شماره‌های پیشین این نشریه، دلیل حمله به دفتر شارلی ابدو اعلام شد و مهاجمان نیز دلیل اقدام خود را انتقام‌گیری از نشر کاریکاتورهای از پیغمبر اسلام در شماره‌های قبلی شارلی ابدو عنوان کردند اما مسئولان این نشریه، به اقدام خود به شکلی دیگر ادامه دادند.

در روی جلد نخستین شماره منتشرشده پس از حمله، نقشی از پیامبر اسلام چاپ شد که پلاکاردی با این مضمون در دست دارد: «من شارلی هستم» و بالای سر او نوشته شده «همه بخشوده می‌شوند». همین کاریکاتور بار دیگر خشم جامعه مسلمانان را در سراسر جهان برانگیخت و افراط‌گرایان هشدار دادند این اقدام را تلافی خواهند کرد.

انجمن‌ها و اتحادیه‌های اسلامی فرانسه چاپ کاریکاتور پیامبر اسلام را در این شماره محکوم کردند، اما شهروندان مسلمان این کشور را به حفظ





فضای سیاسی سوریه روشن‌تر می‌شود

سوریه است. ۸۰ کیلومتر مرز مشترک میان سوریه و اسرائیل و وجود رابطه‌ای خصمانه میان دولت سوریه با رژیم صهیونیستی باعث می‌شود که هر تغییری در سوریه بر اسرائیل و قدرتش در منطقه اثر بگذارد. بنابراین باید به این سؤال نیز پاسخ داد که درگیری‌های سوریه بر اسرائیل چه تأثیری گذاشته است؟

ورود نیروهای حزب‌الله لبنان به سوریه و جنگ آنها با تکفیری‌ها، عملاً این گروه را از تمرکز کامل بر دشمن اصلی (رژیم صهیونیستی) باز داشته است. از طرف دیگر حمایت حزب‌الله و ایران از سوریه، برخی کشورهای منطقه را که در تجهیز تکفیری‌ها از هیچ کاری فروگذار نکردند، بر آن داشت که با نزدیک شدن مقطعی به حماس و حمایت‌های کوتاه‌مدت از این گروه، آنان را در مقابل حزب‌الله و ایران که همواره اصلی‌ترین حامیان حماس بوده‌اند، قرار دهند.

از سوی دیگر نیز گروه‌های تکفیری به بهانه دفاع از مردم سنی سوریه، جنگ فرقه‌ای را سرلوحه کار خود قرار دادند و تا سرحد ممکن بر آتش جنگ میان شیعه و سنی دمیدند. طنز تلخ ماجرا این جاست که این گروه‌های سلفی در حالی به تکفیر شیعیان پرداختند که از بیان کوچک‌ترین انتقادی، حتی به شکل نمایشی، نسبت به رژیم صهیونیستی پرهیز داشته و دارند.

تا همین جا هم روشن است که برنده اصلی این نبرد رژیم صهیونیستی بود که بدون پرداخت هزینه‌ای، شاهد ایجاد یک شکاف میان حزب‌الله از یک‌سو و حماس از سوی دیگر بود. اما اگر هنوز هم گروه‌هایی نسبت به این گزاره تردید دارند، لازم است تابستان گذشته و حمله وحشیانه رژیم صهیونیستی به نوار غزه را به یاد بیاورند تا دریابند که چگونه در میان غفلت کشورهای منطقه و ایجاد شکاف میان حامیان مقاومت، این رژیم توانست یکی از خونین‌ترین کشتارهای تاریخ خود را که حتی صدای حامیانش در غرب را هم در آورد، رقم بزند! بنابراین باید گفت که تمام شواهد و قرائن حاکی از این است که امروز بیشترین منفعت از درگیری‌های سوریه عاید رژیم صهیونیستی شده است. بنابراین بسیار روشن است که این رژیم بکوشد این جنگ خونین تا آنجا که ممکن است، ادامه یابد.

که این گروه‌ها در آستانه شکست قرار می‌گرفتند، با این حملات به یاری آنها شتافته است.

در ماه‌های اول درگیری‌های سوریه گروهی از سیاسیون ما نیز بر این عقیده بودند که درگیری‌های سوریه تنها به دولت و ملت این کشور مربوط است و به همین دلیل حمایت رسمی نظام ما از سوریه را امری نادرست تلقی می‌کردند.

با انتشار خبر حضور نیروهای حزب‌الله لبنان در سوریه، در لبنان نیز وضعیتی مشابه علیه حزب‌الله پدید آمد و خیلی از چهره‌های سیاسی سرشناس این کشور حزب‌الله را متهم به دخالت در امور داخلی سوریه می‌کردند. این در حالی بود که در همان روزها گروه‌های تکفیری که بدون حمایت برخی کشورهای منطقه، شکل نمی‌گرفتند، روز به روز شهرهای بیشتری را تحت کنترل خود می‌آوردند. شاید برای روشن‌تر شدن موضوع لازم است که به این سؤال پاسخ داده شود: درگیری‌های سوریه تا کنون به نفع که بوده است؟

در طول این چهار سال برخی رسانه‌های خاص کوشیده‌اند بشار اسد و حاکمیت سوریه را برنده اصلی این جنگ بدانند، دلیل‌شان هم این است که حکومت سوریه تنها حکومتی است که از اعتراضات موسوم به بهار عربی جان سالم به‌در برده است. اما آیا این تحلیلی مطابق با واقعیت است؟

آنچه بیش از هر چیز باعث ایجاد تردید در درستی این تحلیل است، موقعیت خاص ژئوپولیتیکی



بحران سوریه در حالی چهارمین سال خود را پشت سر می‌گذارد که صیفندی‌های شکل گرفته در منطقه روز به روز شفاف‌تر می‌شود. اگر در ابتدای این بحران می‌شد تحلیل‌ها را متوجه نوع رابطه دولت سوریه و مردمش نمود، امروز دیگر تقلیل مسائل به این حد، تجاهلی آشکار محسوب می‌شود.

اواخر دی‌ماه رسانه‌های منطقه از شهادت چندتن از فرماندهان حزب‌الله از جمله، جهاد مغنیه، فرزند شهید عماد مغنیه در جنوب غربی سوریه، توسط بال‌گردهای رژیم صهیونیستی خبر دادند. چند ساعت بعد مشخص شد که سردار الله‌دادی از فرماندهان سپاه پاسداران نیز در این حمله به شهادت رسیده است.

این خبر در حالی منتشر شد که کمتر از یک هفته پیش از آن، سید حسن نصرالله دبیرکل حزب‌الله از شناسایی یکی از نیروهای اطلاعاتی حزب‌الله که برای رژیم صهیونیستی جاسوسی می‌کرد، خبر داده بود. این خبر در کنار اخبار دیگری مبنی بر مرادفات گسترده جبهه‌النصره با رژیم صهیونیستی و حتی مداوای فرماندهان این گروه تکفیری در اسرائیل، بیش از پیش روشن می‌سازد که رژیم صهیونیستی یکی از اصلی‌ترین نیروهای درگیر در سوریه است زیرا پیش از آغاز بحران سوریه، دولت این کشور و رژیم صهیونیستی به آتش‌بسی نانوخته در منطقه جولان رسیده بودند اما پس از آغاز بحران در موارد متعددی شاهد ورود مستقیم رژیم صهیونیستی به صحنه درگیری‌ها بودیم. آن‌چه صیفندی‌ها را روشن‌تر می‌کند این است که تمام حملات رژیم صهیونیستی علیه نیروهای در حال نبرد با تروریست‌های تکفیری بوده است. در واقع باید گفت که این رژیم در مقاطع مختلف و درست در لحظاتی

پارلمانی برای دانش آموزان



است، مورد بررسی همه‌جانبه قرار گرفت و پس از کارشناسی فراوان اساس‌نامه این مجلس تدوین و تصویب شد.

ساختار مجلس دانش‌آموزی شامل: صحن علنی مجلس، کمیسیون‌های تخصصی و شوراهای دانش‌آموزی است. مجلس شورای دانش‌آموزی ۱۵۰ عضو دارد که این تعداد به تساوی بین دانش‌آموزان دختر و پسر تقسیم شده است. ۴ نفر از این ۱۵۰ نماینده از اقلیت‌های دینی و یک نفر نیز از دانش‌آموزان استثنایی است که بیشتر این دانش‌آموزان از بین نخبگان درسی و اخلاقی انتخاب می‌شوند.

نمایندگان مجلس دانش‌آموزی از بین دانش‌آموزان عضو شوراهای دانش‌آموزی مدارس دوره متوسطه به مدت ۲ سال انتخاب می‌شوند. تقسیم‌بندی سهمیه هر استان نیز براساس جمعیت استان‌ها صورت می‌گیرد. پس از تشکیل اولین جلسه هر دوره نیز به رسم مألوف تمام مجالس، هیئت رئیسه سنی اداره جلسه را برعهده می‌گیرد تا پس از برگزاری مراسم تحلیف و برگزاری انتخابات، هیئت رئیسه اصلی انتخاب شوند.

مهم‌ترین وظیفه این نهاد تدوین اسناد سالانه‌ای است که در آنها مسائل مختلف حوزه دانش‌آموزان مورد بررسی قرار می‌گیرد. در هر دوره و بسته به رویکردها، ۲ یا ۳ سند تدوین و به تصویب نمایندگان می‌رسد.

مجموعه این موارد در کنار استقبال دولت‌های مختلف از این مجلس، نشان می‌دهد که لاقول بر سر

اعضای شوراهای دانش‌آموزی مناطق را انتخاب نمایند. با برگزاری انتخابات در مناطق، منتخبین آن به استان‌ها رفتند تا در انتخاباتی آزاد نمایندگان خود را برای عضویت در شوراهای دانش‌آموزی استان‌ها انتخاب کنند.

پس از انجام تمام این مراحل بود که شوراهای دانش‌آموزی در سطوح بالا شکل گرفتند و قریب به ۱۵ هزار دانش‌آموز منتخب فعالیت خود را در سطوح مختلف آغاز کردند. میزان استقبال دانش‌آموزان از این طرح ملی و مشارکت بالای آنها وزارت آموزش و پرورش را ترغیب کرد تا برای گام نهایی، مطالعاتی را برای راه‌اندازی مجلس دانش‌آموزی آغاز کنند.

براساس طرحی که پس از مطالعات فراوان تطبیقی و ارزیابی فعالیت پارلمان‌های جوانان و دانش‌آموزی کشورهای مختلف تدوین گردید، از هر استان خواسته شد که ۸ نفر از منتخبین شورای دانش‌آموزی استان را (۴ نفر پسر و ۴ نفر دختر) برای شرکت در نشست که جنبه تأسیسی داشت، در مهرماه ۱۳۸۰ عازم تهران نمایند.

پس از انتخاب نمایندگان هر استان، این دانش‌آموزان راهی تهران شدند تا در محل مجلس شورای ملی سابق، نشستی را برگزار کنند.

در پایان این اجلاس، اعضا با صدور بیانیه‌ای ضمن طرح مطالبات خود از مسئولین و متولیان نهادهای اجتماعی، خواستار تأسیس رسمی پارلمان دانش‌آموزی شدند. موضوع تأسیس مجلس دانش‌آموزی در شورای عالی آموزش و پرورش که عالی‌ترین جایگاه قانون‌گذاری در آموزش و پرورش

در آخرین شنبه دی‌ماه سرانجام نمایندگان دانش‌آموزان از سراسر کشور در تهران گرد هم آمدند تا هفتمین دوره مجلس دانش‌آموزی را آغاز کنند. اما مجلس دانش‌آموزی چیست و سابقه آن به چه زمانی برمی‌گردد؟

در نیمه دوم دهه هفتاد بود که وزارت آموزش و پرورش دولت اصلاحات تصمیم گرفت نهادی را جهت تقویت بُعد اجتماعی نوجوانان تأسیس کند. به همین منظور وزارت آموزش و پرورش بر آن شد که در سال تحصیلی ۷۸-۷۷ طرحی آزمایشی را در ۳۰ درصد دبیرستان‌های کشور اجرا تا بر اساس نتایج آن، طرحی جامع و سراسری را تدوین کند.

سنجش نظرات دانش‌آموزان در مدرسی که این طرح در آنها اجرا شده بود، فراتر از حد انتظار بود و همین موضوع وزارت آموزش و پرورش را ترغیب کرد تا در سال تحصیلی بعد (۷۹-۷۸) طرح جامعی را با نام شوراهای دانش‌آموزی در سراسر مدارس متوسطه کشور برگزار کند. بنابراین تمامی مدارس متوسطه کشور ملزم شدند در آبان‌ماه سال ۷۸ شوراهای دانش‌آموزی را با رأی مستقیم دانش‌آموزان تشکیل دهند. البته در نهایت تمام مدارس نتوانستند این کار را به انجام برسانند، اما تشکیل شورای دانش‌آموزی در بیش از ۷۰ درصد از مدارس آماری قابل قبول بود. استقبال بالایی که از طرح به عمل آمد بانی تدوین طرحی برای راه‌اندازی شوراهای دانش‌آموزی در سطح شهرستان‌ها و در سطحی بالاتر در استان‌ها شد. بالاترین نمایندگان مدارس در قالب مجامع عمومی در مناطق و شهرستان‌ها گرد هم آمدند تا



کفاش معاون پرورشی و فرهنگی: بسیاری از خانواده‌ها اصرار بر تربیت چندساحتی دارند اما در عمل فرزندان خود را به صورت تک‌ساحتی تربیت می‌کنند و فقط به یک هدف می‌اندیشند و آن هم قبولی در کنکور است و برای تحقق آن، فرزند خود را از محیط‌های اجتماعی منع می‌کنند.

دانش‌آموزی پرداخت. وی همچنین ضمن اشاره به چگونگی ارتباط با اعضا پیش از آغاز جلسه، تصریح کرد: «دبیرخانه مجلس، آموزش‌های غیر حضوری و جزوه‌هایی در مورد ارتباط مؤثر با مسئولین و روش تحقق برنامه‌های طراحی شده در اختیار نمایندگان قرار می‌دهیم تا به موقع مورد بهره‌برداری قرار گیرد». پس از وی دکتر حمیدرضا کفاش، معاون پرورشی وزیر آموزش و پرورش پشت تربیون قرار گرفت و گفت: انسان تک‌ساحتی یعنی کسی که در تربیتش فقط روی یک بعد سرمایه‌گذاری شود و به ابعاد دیگر تربیت پرداخته نشود و طبیعی است که چنین انسانی نمی‌تواند مشکلی از جامعه خود را حل کند.

وی افزود: به طور مثال طالبان و داعش نمونه سیاسی از انسان‌های تک‌ساحتی هستند. ممکن است قرآن را تلاوت کنند و یا حتی حافظ قرآن باشند و نماز آنها ترک نشود اما هر که غیر از خود را تکفیری می‌دانند. همه اینها به دلیل عدم تربیت اجتماعی است. زیرا آنها یاد نگرفته‌اند که به انسان‌های دیگر احترام بگذارند و نظرات مخالف را تحمل کنند.

معاون پرورشی و فرهنگی وزارت آموزش و پرورش یادآور شد: آنها به دلیل تربیت تک‌ساحتی خود به راحتی انسان‌های دیگر را می‌کشند و نظرات

لزم تشکیل چنین مجلسی، بین همه دولت‌ها اعم از اصلاح‌طلب و اصولگرا اتفاق نظر وجود دارد. اما سؤال اینجا است که آیا این نهاد توانسته است به هدفی که در ابتدا برای آن ترسیم شده بود، دست یابد؟

احتمالا باز هم بر سر این موضوع که مجلس دانش‌آموزی نتوانسته آن‌چنان که قرار بود، جای خود را در ساختار آموزش و پرورش تثبیت کند، بین اکثر جریانات توافق نظر وجود دارد! شاید دلیلی محکم‌تر از اظهارات نمایندگان این مجلس پیرامون چگونگی تعامل با آنان در استان‌ها، برای اثبات این مدعا وجود نداشته باشد. موضوعی که به روشنی نشان می‌دهد به رغم ارداهای که در سطوح بالای وزارت آموزش و پرورش برای تعامل هرچه‌بیشتر با پارلمان دانش‌آموزان وجود دارد، سطوح پایین مدیریتی در این وزارتخانه هنوز به ضرورت و اهمیت توجه هرچه بیشتر به شوراهای دانش‌آموزی، که اولین حلقه از زنجیره‌ای است که مجلس دانش‌آموزی را شکل می‌دهد، پی نبرده‌اند.

اما هدف دیگر شکل‌گیری این مجلس، بالابردن روحیه اجتماعی نوجوانان و آماده‌سازی آنان برای ورود فعال به جامعه و مشارکت در فضای سیاسی کشور است. در این مورد اما وظیفه مدیران ارشد وزارت سنگین‌تر است. امروز و با گذشت بیش از سیزده سال از تشکیل این مجلس، لازم است که مسئولان وزارت آموزش و پرورش، علی‌الخصوص در معاونت پرورشی، پژوهشی میدانی را در سرتاسر کشور آغاز کنند تا بر اساس نتایج آن بتوان نتیجه گرفت که آیا این مجلس توانسته است این قسمت از اهدافی را که برایش معین شده بود، محقق سازد؟ اگر میانگین سنی دانش‌آموزان اولین دوره شوراهای و سپس مجلس دانش‌آموزی را ۱۵ سال در نظر بگیریم، در می‌یابیم که منتخبین اولین دوره‌های این مجلس، به لحاظ سنی می‌توانسته‌اند نامزد انتخابات شوراهای شهر و روستا که سال گذشته برگزار شد، باشند. بنابراین با یک پژوهش کشوری در شهرستان‌ها، می‌توان دریافت که چه تعداد از اعضای پنجمین دوره شوراهای شهر و روستا را جوانانی تشکیل می‌دهند، که در دوره نوجوانی سابقه عضویت در شوراها و مجالس دانش‌آموزی را داشته‌اند.

نتیجه چنین مطالعاتی و آسیب‌شناسی نتایج حاصل از آن، می‌تواند در نوع نگاه مسئولان آموزش و پرورش و دولتمردان نسبت به این مجلس تأثیرگذار باشد.

در اجلاس هفتم چه گذشت؟

اجلاس هفتم پارلمان دانش‌آموزی پس از مدتی تأخیر در تاریخ شنبه ۲۷ دی‌ماه در اردوگاه شهید باهنر کار خود را آغاز کرد. پیش از آغاز جلسه، نمایندگان دانش‌آموزان سراسر کشور در قالب گروه‌های چندنفره با گویش‌های شیرین مناطق مختلف به گپ و گفت با یکدیگر مشغول بودند.

سرانجام جلسه آغاز شد و پس از قرائت قرآن و سرود ملی، خانم زهرا پناهی‌روا، مسئول دبیرخانه مجلس دانش‌آموزی به نمایندگان خوش‌آمد گفت و در ادامه به بیان بخش‌هایی از وظایف مجلس

مخالف خود را سرکوب می‌کنند. به‌طور مثال ابن‌ملجم مرادی با وجود این که نماز شب‌خوان بود و پیشانی‌اش پینه بسته بود، شب قدر را برای به شهادت رساندن حضرت علی(ع) انتخاب کرد تا ثواب بیشتری ببردا زیرا او به دلیل تربیت تک‌ساحتی خود احساس می‌کرد وجود امام(ع) برای جامعه مفید نیست. بنابراین هر گاه تربیت انسان از ابعاد دیگر خالی باشد مصیبتی را بر جامعه تحمل خواهد کرد.

کفاش یادآور شد: بسیاری از خانواده‌ها اصرار بر تربیت چندساحتی دارند اما در عمل فرزندان خود را به صورت تک‌ساحتی تربیت می‌کنند و فقط به یک هدف می‌اندیشند و آن هم قبولی در کنکور است و برای تحقق آن، فرزند خود را از محیط‌های اجتماعی منع می‌کنند. به همین دلیل است که شخص پس از قبولی در دانشگاه شیوه ارتباط با دیگران را نمی‌داند و ممکن است مجذوب فرهنگ بیگانه شود و چهره‌ای مذهبی تبدیل به یک فرد سکولار می‌شود.

وی تصریح کرد: بسیاری از مشکلات جوانان در جامعه امروز و زندگی مشترک به دلیل تربیت تک‌ساحتی آنها است؛ یعنی فقط به یک بعد اندیشیده‌اند. بنابراین لازم است که انسان در همه عرصه‌های تربیتی علم، عبادت، سیاست، ورزش و دیگر ساحت‌های تربیتی به صورت متعادل تربیت شود تا بتواند برای جامعه مفید باشد، زیرا علم تک‌ساحتی فجایع انسانی مانند هیتلر و هوشیما را پدید می‌آورد و ورزش بدون علم نیز انسان را ابرازی در دست قدرتمندان می‌کند.

معاون پرورشی و فرهنگی وزارت آموزش و پرورش ادامه داد: به این دلیل است که فرد مشکلات را فرا نگرفته است و دیگران را تحمل نمی‌کند و به نظرات آنها احترام نمی‌گذارد. مقصر اصلی خانواده‌ها و نظام تعلیم و تربیت است که فرزندان و دانش‌آموزان‌شان را آموزش نداده‌اند تا مهارت‌های زندگی را کسب کنند. زمانی که تربیت اجتماعی به درستی شکل گیرد، انسان‌ها می‌آموزند که به نظرات دیگران احترام بگذارند و اگر نقدی هم دارند نقدی منصفانه باشد.

وی افزود: جوان نیازمند تربیت در همه ساحت‌ها است و اگر یکی از ابعاد تربیتی به درستی انجام نشود و یا حشد رعایت نشود، موجب اختلال رفتاری خواهد شد. شما دانش‌آموزان باید سعی کنید که تصور غلط جامعه در مورد جوانان تغییر کند. زیرا دانش‌آموزان همواره در هر عرصه‌ای خود را به خوبی نشان داده‌اند. نمونه آن تقدیم ۲۶ هزار شهید دانش‌آموز از بهترین‌های جامعه دانش‌آموزی کشور است که نشان می‌دهد آنها درک خوبی از وضعیت اجتماع داشته‌اند.

کفاش ادامه داد: دانش‌آموزان همواره در پیروزی انقلاب، جنگ تحمیلی، مقابله با تهاجم فرهنگی نقش خود را به خوبی ایفا کرده‌اند.

وی گفت: مجلس دانش‌آموزی تمرینی برای مردم‌سالاری دینی است. بنابراین شما به عنوان نمایندگان هفتمین دوره مجلس دانش‌آموزی باید به‌طور دقیق قوانین و مقررات مربوط به مجلس را بخوانید و بر اساس قانون و قانون‌مداری حرکت کنید، زیرا تنها راه نجات جامعه قانون‌مداری است.

دانش آموزی می‌تواند زمینه کار تیمی را فراهم کند. نوید ادهم خاطر نشان کرد: مجلس دانش آموزی باید به شما بیاموزد که از خودمحموری بپرهیزد و نظرات دیگران را بپذیرید و از تعصب کورکورانه دوری کنید تا با صبر و تواضع به موضوعات رسیدگی شود.

پس از سخنان دکتر نوید ادهم، جلسه برای تنفس چند دقیقه‌ای تعطیل شد.

در بخش دوم جلسه دکتر حمیدی، معاون تربیت بدنی وزیر دقایقی در جلسه حاضر شد و با نمایندگان سخن گفت. بعد از وی، داوود روستایی، قائم مقام معاون وزیر در سازمان دانش آموزی با حاضریین در جلسه سخن گفت و راهکارهایی پیرامون چگونگی فعالیت در مجلس دانش آموزی به نمایندگان تازموار ارائه داد.

روستایی هر مجموعه را به مثابه یک تشکیلات توصیف کرد و گفت: نهاد یعنی تشکیلات؛ وقتی می‌گوییم نهاد صنفی و مشورتی، این عنوان بار معنایی خودش را دارد. اولین گام در زمینه فعالیت تشکیلاتی شناخت آن تشکیلات است. یعنی باید به تعریف تشکیلات، اهداف تشکیلات و کارکردهای آن اشراف کامل داشته باشیم.

وی درخصوص کارکردهای تشکیلات مجلس دانش آموزی اظهار داشت: مجلس دانش آموزی یک اتفاق فکر ملی است و همان طور که پیامبر اسلام فرمودند، یک ساعت تفکر برابر با ۷۰ سال عبادت است؛ زیرا با یک ساعت تفکر ۷۰ میلیون انسان می‌توانند از حاصل آن تفکر سود ببرند، اما سود عبادت فقط متعلق به همان فرد است. اگر در مجلس دانش آموزی یک سند قوی تصویب شود که وزیر آموزش و پرورش بتواند از آن در راهبرد وزارتخانه استفاده کند، حرکت بسیار ارزشمندی است که کل مملکت را تحت تأثیر قرار می‌دهد. علاوه بر آن، مجلس دانش آموزی کارگاه تربیت اجتماعی و یک شبکه ارتباطی خوشه‌ای است.

قائم مقام سازمان دانش آموزی کشور در ادامه به اهداف مجلس دانش آموزی اشاره کرد و گفت: این مجلس اهدافی همچون تربیت نیرو، توسعه مشارکت اجتماعی دانش آموزان، جریان سازی اجتماعی و تصمیم سازی مدیریتی را در دستور کار خود دارد. شما طی دو سالی که در این مجلس حضور دارید با این جلسات رشد اجتماعی می‌کنید. زمانی که دوستان من همچون آقایان دکتر کفاش، دکتر حمیدی و دکتر نوید برای شما سخنرانی می‌کنند، زمانی که مثل شب گذشته به جای خوابیدن به رای گیری فردا می‌اندیشید، این خودبه خود باعث رشد شما خواهد شد.

هر تشکیلات مرامنامه ای دارد، من به پایبندی به مرامنامه اعتقاد ندارم بلکه به دل بندی به مرامنامه معتقدم و مرامنامه مجلس دانش آموزی در این چند نکته خلاصه می‌شود:

- ۱- خدا را در تمامی امور حاضر، ناظر و یاور خود بدانیم
- ۲- بصیرت و آگاهی خود را افزایش دهیم؛ یعنی اگر از مجلس دانش آموزی کسی بخواهد روزی

که می‌تواند استعدادهای دانش آموزان را تقویت کند تا توانمندی‌های مدیریتی خود را بروز دهند. وی خاطر نشان کرد: مجلس دانش آموزی یک ظرفیت است که تعدادی از نخبگان با صلاحیت جامعه در آن جمع می‌شوند تا مفهوم زندگی اجتماعی را دریابند.

نوید ادهم تصریح کرد: در آموزش و پرورش جدید باید شیوه مدیریت ارزش یابی و فلسفه تعلیم و تربیت متحول شود و با معماری جدید شکل گیرد. شما به عنوان اعضای مجلس می‌توانید موضوعات سند را نقد و بررسی و باورهای خود نسبت به این موضوع را عنوان کنید.

دبیرکل شورای عالی آموزش و پرورش ادامه داد: ایران کشوری با قدمت بیش از سه هزار سال است که آموزش و پرورش با این سیستم پس از مدرنیته وارد کشور شده که فقط بر محفوظات علمی و انتقال دانش کار می‌کند اما همه خوب می‌دانیم که زندگی فقط بر مبنای علم و دانش نیست بلکه انسان باید مهارت‌هایی را نیز کشف کند تا در تمام ابعاد تربیتی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی و هنری رشد پیدا کند.

وی افزود: سند تحول بنیادین را نمی‌توان یک شبه اجرا کرد، بلکه باید با تغییر اندیشه‌ها و باور مدیران اجرایی شود تا نتایج آن ظاهر گردد. دنیای آینده دنیایی است که بر اساس همکاری و مشارکت شکل می‌گیرد و در جامعه ما روحیه فردگرایی و ضعف کار گروهی و تیمی وجود دارد. مجلس



نوید ادهم دبیر کل شورای عالی آموزش و پرورش: در آموزش و پرورش جدید باید شیوه مدیریت ارزش یابی و فلسفه تعلیم و تربیت متحول شود و با معماری جدید شکل گیرد. شما به عنوان اعضای مجلس می‌توانید موضوعات سند را نقد و بررسی و باورهای خود نسبت به این موضوع را عنوان کنید.



معاون پرورشی و فرهنگی وزارت آموزش و پرورش افزود: هفتمین دوره مجلس دانش آموزی در دولت اعتدال و تدبیر و امید شکل گرفته است، بنابراین باید خط مشی شما نیز اعتدال باشد. اعتدال یعنی گوش دادن به سخنان مخالف، قانون مداری، نقد منصفانه و دوری از سخنانی که نشاط جامعه را می‌گیرید و باعث منفی نگری می‌شود. مجلس دانش آموزی نهادی صنفی مشورتی است. یعنی شما به عنوان نمایندگان مجلس باید از حقوق دانش آموزان دفاع کنید.

وی ادامه داد: حقوق متقابل هستند یعنی باید به صورت دوطرفه اجرا شود و تقدم و تأخر ندارد. مجلس دانش آموزی می‌تواند نهادی مشورتی برای بزرگان و مسئولان باشد تا شناخت آنها نسبت به ابعاد دانش آموزان به درستی شکل گیرد و بدانید که در آینده افراد بزرگی از بین شما در کارهای سیاسی کشور نقش خواهند داشت.

وی خطاب به نمایندگان مجلس دانش آموزی دوره هفتم گفت: کار شما با نمایندگان مجلس شورای اسلامی تفاوت‌هایی دارد از جمله این که شما تصمیم ساز هستید و آنها تصمیم گیر. شما قوانین را نقد می‌کنید و آنها وضع می‌کنند و ناظر بر انجام قوانین هستند و می‌توانند به طور مستقیم مطالبی را به اشخاص مختلف گوشزد کنند. اما شما در چهارچوب قانون فقط از طریق دبیرخانه مجلس دانش آموزی می‌توانید به افرادی که می‌خواهید نامه بنویسید، البته به عنوان یک شهروند می‌توانید اظهار نظر کنید اما نه به عنوان نماینده مجلس دانش آموزی. کفاش گفت: شما باید خود الگوی جامعه باشید و با رعایت قوانین و مقررات آنرا به دانش آموزان دیگر آموزش دهید و هیچ گاه از بدنه محافل دانش آموزی جدا نشوید و همواره نظرات دیگران را بر نظرات خود مقدم بدانید و در نطق‌های خود منافع دیگران را بر منفعت خود ترجیح دهید. زیرا همواره منافع ملی بر هر منفعتی ترجیح دارد.

پس از دکتر کفاش، نوبت به دکتر مهدی نوید ادهم، دبیر شورای عالی آموزش و پرورش رسید که مطالب خود را خطاب به نمایندگان بیان کند. نوید ادهم با لحنی صمیمی نظرات خود را بیان می‌کرد که همین امر باعث توجه ویژه دانش آموزان به گفته‌های او بود.

وی سخنان خود را با اشاره به سند تحول بنیادین آغاز کرد و گفت: آشنایی اعضای مجلس دانش آموزی با مفاهیم اسناد آموزشی بسیار مؤثر بوده و مهمترین آنها سند تحول بنیادین آموزش و پرورش است که باید نسبت به آن شناخت کافی داشته باشیم.

وی افزود: سند تحول بنیادین سندی است که باید باعث ایجاد تغییر و تحول در آموزش و پرورش باشد و شما می‌توانید از مدیران کل استان‌ها بخواهید تا توضیحاتی در خصوص سند برای شما داشته باشند.

دبیرکل شورای عالی آموزش و پرورش ادامه داد: مجلس دانش آموزی زمینه رشد و بالندگی دانش آموزان را فراهم می‌کند تا در فضایی سالم مفهوم زندگی را درک کنند این مجلس فرصتی است



دانش آموزی به عنوان نهادی صنفی-مشورتی نام برد که به مسئولین کشور راه کار ارائه می‌دهد. در ادامه مراسم شعر ساغر ابراهیم‌پور دانش آموز یزدی که برگزیده پرسش مهر ۱۴ بود، توسط یکی از اعضای هیئت رئیسه سنی خوانده شد.

درخواست معاون وزیر از مافوق

پس از خواندن این شعر بود که دکتر حمیدرضا کفاش، معاون پرورشی و فرهنگی وزارت آموزش و پرورش برای ایراد خیر مقدم به حاضرین، در جایگاه سخنران قرار گرفت.

کفاش در ابتدای سخنان خود از وزیر آموزش و پرورش خواست که سلام جمع را به رئیس جمهور برساند. این خواسته کفاش آب پاکی را روی دست حاضرین، علی‌الخصوص آنانی که همچنان منتظر حضور دکتر روحانی در جلسه بودند، ریخت و به همه فهماند که رئیس دولت تدبیر و امید بر خلاف اسلاف خود قرار نیست در افتتاحیه مجلس شرکت کند. این موضوع در ادامه جلسه با واکنش یکی از نمایندگان هم روبه‌رو شد.

معاون پرورشی وزیر در ادامه با اشاره به دستاوردهای ادوار گذشته این مجلس، سند اعتیاد و راه‌های مقابله با آن در جامعه‌دانش‌آموزی، بررسی علل شیوع رفتارهای پرخطر در مدارس، سند مهندسی فرهنگی و راه‌های تقویت بصیرت و سند مقابله با جنگ نرم و بررسی راه‌کارهای تحول‌آفرینی در آموزش و پرورش را از نتایج عمده شش دوره گذشته مجلس دانش‌آموزی برشمرد.

دغدغه‌های آقای وزیر

پس از معاون وزیر، نوبت به خود وزیر که در نبود رئیس جمهور، بالاترین مقام اجرایی حاضر در جلسه بود، رسید تا با نمایندگان مجلس هفتم دانش‌آموزی سخن بگوید.

علی اصغر فانی وزیر آموزش و پرورش با ابراز خوشحالی از این‌که در جمع دانش‌آموزان منتخب، مؤمن، پرتلاش و مربیان و دست‌اندرکاران آموزش و پرورش قرار دارد، به تشریح ساحت‌گوناگون تربیت پرداخت و گفت: در تعلیم و تربیت ۶ ساحت

کارشناسی‌شده به سطوح بالاتر، من از دوره پنجم مجلس تا امروز با این مجموعه‌ها کار می‌کنم. گاهی هم مشکلاتی با بعضی افراد داشتم و به شما می‌گویم که باید از حریم مجلس دانش‌آموزی دفاع کنیم. برنامه‌محوری اصل کار شماست که دبیرخانه آن را تنظیم می‌کند و شما باید به دنبال آن حرکت کنید؛ اما اگر خلاقیت‌های فردی داشتید، به عنوان دانش‌آموز فعال چنان‌چه آن را از مسیر درست مطرح کنید، می‌توانید در سازمان دانش‌آموزی آن را پیگیری کنید.

رئیس سازمان دانش‌آموزی با اشاره به جایگاه نمایندگان مجلس دانش‌آموزی بر این نکته تأکید کرد که: شأن نمایندگان مجلس دانش‌آموزی در حد مدیر دانش‌آموزی است و این دو باید با هم تعامل مستمر داشته باشند. در ادامه نیز پیشنهادی از سوی وی مطرح شد که دانش‌آموزان از آن استقبال کردند. وی پیشنهاد داد که: «در شورای برنامه‌ریزی سازمان دانش‌آموزی حتماً باید یک نماینده از مجلس دانش‌آموزی شرکت داشته باشد». در پایان نیز انتقادی ضمنی به نحوه برخورد مسئولان با دانش‌آموزان در استان‌ها مطرح کرد و گفت: «جایگاه نمایندگان مجلس دانش‌آموزی باید در همه‌جا چنان باشد که در شرح وظیفه آنها مشخص شده است. نه اینکه در این مجلس آنها را جدی بگیریم، ولی در سطح استان فراموش‌شان کنیم.

پایان سخنان روستایی به‌نوعی پایان جلسه اول نیز بود. بعد از آن نیز نمایندگان برای تجدید میثاق با آرمان‌های بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، راهی مرقد مطهر امام راحل شدند.

نمایندگان دانش‌آموزی نشست بر کرسی‌های سرخ مجلس

دومین روز مجلس دانش‌آموزی در محل سابق مجلس دانش‌آموزی تشکیل شد و ۱۵۰ نماینده این مجلس بر کرسی‌های سرخ مجلس تکیه زدند تا هفتمین دوره مجلس دانش‌آموزی پس از قرائت قرآن کریم و سرود جمهوری اسلامی ایران و با نطق رئیس هیأت رئیسه سنی آغاز کند.

رئیس سنی مجلس در ابتدای مراسم از مجلس

نماینده مجلس شورای اسلامی شود، این چندان بی‌راه نیست فقط باید نردبان را پله‌پله بالا برد.

۳- دوستی‌هایمان را توسعه دهیم و از اختلاف و دودستگی بپرهیزیم

۴- موفقیت تشکیلات را بر همه چیز ارجح بدانیم؛ یعنی کاری کنیم که مجلس دانش‌آموزی بالا برود

۵- کم‌هزینه و پرفایده باشیم

۶- اصول و قوانین و مقررات تشکیلات را رعایت کنیم

۷- نرنجیم و نرنجانیم؛ باید در کنار هم رشد کنیم.

روستایی در ادامه به موضوع قوانین مجلس اشاره کرد و گفت: باید به قوانین تشکیلات پای‌بند باشیم، یعنی این‌که سلسله‌مراتب تشکیلاتی را رعایت کنیم. سلسله‌مراتب یعنی این‌که چیزی که می‌تواند در دبیرخانه انجام شود را با مقام بالاتر مطرح نکنیم. احترام به دبیرخانه یعنی احترام به تشکیلات مجلس دانش‌آموزی. نکته بعدی حفظ وحدت فرماندهی است. نکته بعدی نیز حرکت در مسیر اصول نظام و اجتناب از افراط و تفریط است که از اصول قوانین هر تشکیلاتی است.

وی افزود: نمایندگان مجلس دانش‌آموزی اگر می‌خواهند در فعالیت‌ها مؤثر باشند، باید مهارت‌های اجتماعی خود را گسترش دهند. نماینده خوب باید بتواند به مهارت سخنوری، نگارش، مدیریت جلسه، رهبری گروه، حل مسئله، ارتباط مؤثر، فناوری‌های نوین و خودمدیریتی مجهز باشد. اینها مهارت‌های پایه‌ای هستند که در همه کارها مفیدند.

روستایی درخصوص برنامه‌محوری مجلس دانش‌آموزی گفت: اگر طبق برنامه جلو برویم موفق خواهیم شد. این برنامه‌ها در ۵ محور اصلی خلاصه می‌شود که عبارتند از:

- ۱- حضور فعال در شوراهای تصمیم‌ساز
- ۲- تدوین برنامه‌ها و فعالیت‌های سالانه
- ۳- انجام فعالیت‌ها بر اساس تقویم اجرایی مدون
- ۴- بازخوردگیری و جمع‌بندی نظرات و پیشنهادات اصلاحی از طریق شبکه ارتباطی خوشه‌ای
- ۵- انتقال طرح‌ها، برنامه‌ها و نظرات اصلاحی

نکته جالب دیگر در سخنان این نماینده اصفهانی، پیشنهاد بین‌المللی او بود که نمایندگان دیگر نیز از آن استقبال کردند. وی پیشنهاد کرد تا مجلس دانش‌آموزی با حضور نمایندگانی از کشورهای عضو جنبش عدم تعهد تشکیل شود.

دانش‌آموزان معلول و نیازهای ویژه

زینب کاویانی، نماینده سازمان دانش‌آموزان استثنایی و اهل خراسان‌شمالی، ترجیح داد به مشکلات دانش‌آموزان معلول اشاره کند. وی با بیان اینکه سالانه ۴۰ هزار نفر به آمار معلولان کشور افزوده می‌شوند، گفت: سازمان آموزش و پرورش استثنایی و سازمان بهزیستی باید در چارچوب اعتبارات مصوب خدمات توانبخشی، حمایتی، آموزشی و حرفه‌آموزی معلولان را با حمایت خانواده‌ها و بخش خصوصی ارائه کنند. دانش‌آموزان با نیازهای ویژه اکثراً از خانواده‌های آسیب‌پذیرند که برای تحصیل فرزندشان متحمل هزینه‌های می‌شوند.

لغو تعطیلی پنج‌شنبه‌ها

پس از کاویانی نوبت به نماینده سمنان رسید. محمدامین محب‌شاهدی نماینده استان سمنان با بیان این‌که کیفی‌سازی آموزش باید با توجه به توسعه متوازن انجام شود، گفت: هوشمندسازی مدارس باید در تمام مدارس کشور به اجرا درآید. وی در ادامه خواستار لغو تعطیلی پنجشنبه‌های مدارس شد.

امیدهای بزرگ به دل‌خوشی‌های کوچک!

پس از سخنان چهار نماینده، دغدغه‌های نمایندگان عینی‌تر شد. نازنین‌زهره باقری نماینده دانش‌آموزان خراسان رضوی با انتقاد از مدارس تیزهوشان گفت: اگر به عنوان تیزهوش وارد مدرسه تیزهوشان شوی، خانواده‌ات باید بتوان پرداخت هزینه‌های میلیونی را داشته باشد، گفت: اگر کلاس‌های معمول مدرسه وظیفه خود را به درستی انجام دهند، این همه کلاس اضافی برای چیست. وی در ادامه خطاب به وزیر گفت: ما به همین حضور نمادین و سخنرانی‌های نمادین و به همین دل‌خوشی‌های کوچک، امیدهای بزرگی بسته‌ایم.

فرزند معلم شهید و آرزوی دیدار پدر

بی‌تردید هیچ‌یک از اتفاقات جلسه بیشتر از گفته‌های فرزند خردسال معلم والامقام سیستانی که چندی پیش توسط تروریست‌های کوردل به شهادت رسید، حضار را تحت تأثیر قرار نداد. محسن شهرکی فرزند یکی از شهدای فرهنگی ترور که اهل سیستان و بلوچستان است با بیان این‌که افتخار می‌کنم فرزند شهیدم، گفت: منتظر ظهور امام زمان (عج) هستم تا انتقام خون پدرم را از دشمنان اسلام که بدن پدر نازنینم را تیرباران کردند بگیرم.

وی در ادامه خطاب به وزیر آموزش و پرورش گفت: دوست دارم پدرم یک بار دیگر با مهربانی دست بر سرم بکشد. آیا تو می‌توانی این کار را برایم انجام بدهی؟
اظهارات این فرزند شهید حضار را متأثر کرد و

درسی کنار گذاشته شده و مهجور واقع شده است و ما امروز آثار اندکی برای آیندگان داریم، گفت: امروز کمتر دانش‌آموز مستعدی می‌تواند وارد رشته هنر شود و حتی اگر دانش‌آموزی شخصا به هنر علاقه‌مند باشد، مسئولان مدرسه و خانواده‌اش او را به سمت رشته‌های نظری سوق می‌دهند.

کاش رئیس‌جمهور می‌آمد!

محمدرضا علوی نماینده استان اصفهان در مجلس دانش‌آموزی، همان چهره‌ای بود که گلابه خود را از نیامدن رئیس‌جمهور به جلسه، صراحتاً بیان کرد و گفت: انتظار داشتیم رئیس‌جمهور



فانی وزیر آموزش و پرورش: یکی از کارکردهای مجلس دانش‌آموزی تربیت سیاسی و اجتماعی است و در مجلس دانش‌آموزی به دنبال تربیت سیاسی و اجتماعی هستیم. در مجلس دانش‌آموزی، ۱۵۰ نماینده منتخب دانش‌آموزان تمرین می‌کنند که چگونه تربیت همه‌جانبه پیدا کنند و در رفتار خود اعتدال و امید به آینده ایجاد کنند.

در این مراسم حضور پیدا کند. وی همچنین ابراز امیدواری کرد دلایل نیامدن رییس‌جمهور به مجلس دانش‌آموزی موجه باشد.

وی خطاب به رئیس‌جمهور گفت: آموزش و پرورش مستقیماً با بیش از ۱۵ درصد جمعیت ایران ارتباط مستقیم دارد و اصلاح این نهاد، اصلاح کشور است. شیوه نگرش و رویکرد دولت باید نسبت به آموزش و پرورش تغییر کند.

پیش‌بینی شده است که اولین ساحت، تربیت اخلاقی است و دانش‌آموز باید در مدرسه اخلاق‌مدار باشد. وی ادامه داد: دومین ساحت تعلیم و تربیت، تربیت علمی است و دانش‌آموز باید در مدارس با دستاوردهای علمی متناسب سن و توان یادگیری خود برخورداری باشد و دانش‌آموزان آینده‌ساز کشور باید از توانمندی‌های علمی بهره‌مند شوند. فانی با اشاره به ساحت سوم تعلیم و تربیت افزود: این ساحت تربیت زیباشناسی و هنری است و باید در امور هنری و زیباشناختی نیز از موضوعات مهم بهره‌مند باشد. وی، ساحت چهارم تربیت را تربیت جسمانی و بدنی برشمرد و گفت: خداوند جسم را به ودیعه گذاشته و باید ما از آن به خوبی استفاده کنیم و پنجمین ساحت تعلیم و تربیت، تربیت حرفه‌ای و اقتصادی است و باید از فرصت نوجوانی و جوانی استفاده کرده و تلاش کنیم در حوزه اقتصادی و حرفه‌ای سرآمد باشیم. وزیر آموزش و پرورش با تأکید بر این‌که یکی از مشکلات امروز جامعه ما مشکلات اقتصادی است، خاطرنشان کرد: باید به مهارت‌هایی مسلط شویم تا بتوانیم مشکلات اقتصادی کشور را برطرف کنیم. فانی، ششمین ساحت تربیتی را تربیت سیاسی و اجتماعی بیان کرد و افزود: یکی از کارکردهای مجلس دانش‌آموزی تربیت سیاسی و اجتماعی است و در مجلس دانش‌آموزی به دنبال تربیت سیاسی و اجتماعی هستیم و آن چیزی که در تربیت اسلامی و آموزش و پرورش جمهوری اسلامی دنبال می‌شود، یک تربیت متوازن در این ۶ ساحت است. وی با انتقاد از تربیت تک‌ساحتی یادآور شد: جوامع بشری از تربیت تک‌ساحتی لطمات زیادی دیدند و در جامعه می‌بینیم که افراد زندگی خوبی برای خود رقم نمی‌زنند و اینها کسانی هستند که تک‌ساحتی بوده و لازمه آن اعتدال در امور و همه‌جانبه‌نگریستن در تربیت است. وزیر آموزش و پرورش اضافه کرد: این‌که جریان‌های انحرافی در دنیا رشد پیدا می‌کنند به خاطر این است که در یک حوزه وارد شده و دیگر حوزه‌ها را رها کرده‌اند و چیزی که در آموزش و پرورش اعمال می‌شود تربیت همه‌جانبه و اعتدال‌گرایی در همه امور و ایجاد امید در نسل امروز است. فانی بیان داشت: آن چیزی که به ما قدرت حرکت می‌دهد امید به آینده و انگیزه کار است. در مجلس دانش‌آموزی، ۱۵۰ نماینده منتخب دانش‌آموزان تمرین می‌کنند که چگونه تربیت همه‌جانبه پیدا کنند و در رفتار خود اعتدال و امید به آینده ایجاد کنند.

دکتر فانی نمایندگان مجلس دانش‌آموزی را نماینده ۱۳ میلیون دانش‌آموز خواند و از آنها خواست که طرح‌ها و برنامه‌های آموزش و پرورش را نقد کرده و راه کارهای خود را به مسئولین دهند.

پس از سخنان وزیر، نوبت به نمایندگان رسید که دغدغه‌های خود را در صحن علنی مجلس بیان کنند.

هنر: هم چنان مغفول!

فرانک ضامنی نماینده دانش‌آموزان مازندرانی آغازگر این قسمت از جلسه بود. وی در سخنانش به بحث هنر و عدم توجه مناسب به آن در آموزش و پرورش اشاره کرد و گفت: هنر به مرور زمان از کتب



علی اصغر فانی ضمن تقدید این فرزند شهید، پاسخی نگاشت که در ادامه جلسه توسط یکی از مسئولان سازمان دانش آموزی قرائت شد.

به این ترتیب جلسه صبح به پایان رسید اما رایزنی‌های نمایندگان برای انتخابات هیئت رئیسه، که در جلسه عصر برگزار می‌شد، به اوج خود رسید. در واقع رایزنی‌ها از بدو ورود نمایندگان به اردوگاه شهید باهنر آغاز شده بود، اما با نزدیک‌تر شدن به زمان رأی‌گیری، کوشش ۳۹ نامزد عضویت در هیئت رئیسه داغ و داغ‌تر می‌شد.

انتخاب هیئت رئیسه

در نهایت و پس از رایزنی‌های فشرده دانش‌آموزان، انتخابات هیئت رئیسه برگزار شد. پیرامون اوج فشرده‌گی رقابت اعضا همین بس که رئیس مجلس در نهایت تنها با یک رأی اختلاف انتخاب شد!

رقابت ۳۹ نماینده و به عبارتی، یک‌چهارم نمایندگان در انتخابات هیئت رئیسه از دیگر نکات جالب مجلس بود.

از بین ۳۹ کاندیدایی که برای احراز پست‌های ریاست، نایب رئیسی، منشی و کارپردازی اعلام آمادگی کرده بودند، هفت نفر برای این پست‌ها انتخاب شدند.

اعضای هیئت رئیسه که در این دوره انتخاب شدند به شرح زیر است:

سجاد خسروی از خراسان رضوی با ۷۰ رأی به عنوان رئیس، محمدصادق سلوکی از سیستان و بلوچستان با ۳۱ رأی نایب رئیس اول، محمد مهدی قلی‌نژاد و شمشه‌سرای از گیلان با ۲۷ رأی نایب رئیس دوم، نازنین‌زهره باقری از خراسان رضوی با ۵۴ رأی منشی اول، پرنی فامیل‌گل‌عزیز (اقلیت) از تهران با ۴۳ رأی منشی دوم، محمد ابراهیمی از خوزستان با ۵۶ رأی کارپرداز اول و مهدی قربانی از مازندران با ۵۶ رأی به‌عنوان کارپرداز دوم انتخاب شدند.

نطق پیش از دستور

علاوه بر انتخابات هیئت رئیسه، در جلسه عصر یکی از نمایندگان در جایگاه سخنران قرار گرفت تا اولین نطق پیش از دستور این دوره نیز انجام گیرد. داداشیان، نماینده استان زنجان در سخنان پیش از دستور خود موضوع رسانه‌های مجازی را مدنظر قرار داد و در این خصوص اظهار داشت: شاید بتوان گفت، بزرگترین آسیبی که جامعه دانش‌آموزی را تهدید می‌کند فضای مجازی است که مهمترین ابزار

جنگ نرم شناخته شده است. امروزه با پیدایش و گسترش تکنولوژی جدید ارتباطات و در رأس آنها اینترنت و فضای مجازی بسیاری از جنبه‌های زندگی انسانی متحول شده‌اند.

داداشیان افزود: فضای مجازی دروازه ورود به تمدن‌ها و عقاید مختلف انسانی است و نسل جوان ما که تشنه حضور پررنگ و فعال در ارتباطات اجتماعی، به‌دست آوردن فضا و شرایط ابراز توانایی‌های خود است، فضای مجازی را بهترین فضا برای بروز این توانایی‌ها تلقی می‌کند.

نماینده زنجان در ادامه به جنبه‌های مثبت و منفی فضای مجازی در عصر ارتباطات اشاره کرد و گفت: این تحول همچون تمامی تحولات جنبه‌های مثبت و منفی را در بر می‌گیرد بنابراین این باید تمام تلاشمان را به‌کار بندیم تا در استفاده از این امکانات جنبه‌های منفی را به حداقل برسانیم و بهترین استفاده را از جنبه‌های مثبت آن داشته باشیم. متأسفانه اکثریت مردم و مخصوصاً دانش‌آموزان فرهنگ استفاده مناسب از این ابزار را نیاموخته‌اند.

مجلس در دومین روز

دومین روز هفتمین دوره مجلس دانش آموزی صبح امروز ۲۹ دی در ساختمان قدیم مجلس شورای اسلامی ادامه یافت و سرانجام پس از ایراد سخنان مخالفان و موافقان در مورد سه سند با موضوعات فرصت‌ها و تهدیدهای شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی، آسیب‌های اوقات فراغت و توسعه عدالت آموزشی در سراسر کشور رأی‌گیری کردند. در نهایت بعد از رأی‌گیری انجام شده، سند سوم با موضوع توسعه عدالت آموزشی در سراسر کشور مورد تصویب قرار گرفت.

اعطای احکام هیئت رئیسه مجلس

هم‌زمان با جلسات مجلس شورای دانش‌آموزی، نشست مشترک شورای معاونان وزارت و مدیران کل آموزش و پرورش استان‌ها نیز در اردوگاه شهید باهنر در حال برگزاری بود. در نخستین روز این نشست اعضای منتخب هیئت رئیسه مجلس هفتم دانش‌آموزی احکام خود را از علی اصغر فانی دریافت کردند.

اختتامیه

سرانجام و پس از چند دور مذاکره و گفت‌وگو، اختتامیه اولین نشست مجلس هفتم دانش‌آموزی در اردوگاه شهید باهنر برگزار شد.

حمیدرضا کفاش، معاون پرورشی وزیر که تلاش

کرده بود در تمام جلسات مجلس حاضر باشد، در اختتامیه نیز حاضر بود و گفت: مجلس دانش‌آموزی نهادی صنفی-مشورتی و فرصتی مناسب است تا مسئولان به راحتی با دانش‌آموزان ارتباط برقرار کنند.

وی افزود: وقتی به گذشته باز می‌گردیم می‌بینیم اگر در زمان دانش‌آموزی ما نیز چنین نعمتی وجود داشت اکنون در جایگاه بالاتری قرار داشتیم.

عدم حضور رئیس جمهور در مراسم افتتاحیه، به‌گونه‌ای متفاوت بر اختتامیه نیز سایه افکنده بود. اما کفاش به دانش‌آموزان گفت که به‌زودی دیداری با رئیس جمهور خواهند داشت: «وزیر آموزش و پرورش صحبتی را با رئیس جمهور داشتند و ضمن رساندن سلام و ادب شما به ایشان قول گرفته‌اند که تا پایان سال نشست اختصاصی با مجلس دانش آموزی داشته باشند».

یکی دیگر از گفته‌های معاون وزیر که مورد استقبال نمایندگان قرار گرفت، این بود: «وزیر آموزش و پرورش به مدیران کل استان‌هایی که تا کنون برای نمایندگان دانش‌آموزان ابلاغ مشاوره صادر نکرده‌اند، تذکر داد تا پس از حضور در استان‌های خود این ابلاغ را صادر کنند و رونوشت آن را به وزارتخانه ارسال کنند و تأکید شد تا از حضور نمایندگان مجلس دانش‌آموزی در جلسات مختلف دعوت شود».

انتخاب کمیته هفت‌نفره

از دیگر موارد حائز اهمیت در آخرین روز کاری مجلس، انتخاب کمیته‌ای هفت نفره جهت اصلاح آئین‌نامه مجلس دانش‌آموزی بود. بعد از رأی‌گیری انجام شده بین نمایندگان ۳۲ استان حاضر در مجلس، کمیته‌ای هفت نفره برای اصلاح آئین‌نامه مجلس انتخاب شدند:

- ۱- علی مطلوب نماینده دانش‌آموزان استان همدان
- ۲- طه ابراهیمی نماینده دانش‌آموزان استان مازندران
- ۳- هانیه ذوالفقاری نماینده دانش‌آموزان استان آذربایجان غربی
- ۴- سمانه سلحشور نماینده دانش‌آموزان استان اصفهان
- ۵- احسان رئیسی نماینده دانش‌آموزان استان یزد

- ۶- مهدی صادقی نماینده دانش‌آموزان استان قزوین

۱- محمد حسین حسینی‌نیا نماینده دانش‌آموزان شهر تهران
سرانجام اولین نشست این دوره از مجلس به پایان رسید. اما باید گفت که همه دولت‌ها تا این مرحله از کار را تقریباً یکسان و با تبلیغات فراوان برگزار کرده‌اند. حال باید صبر کرد و دید در پایان دوره هفتم، اهدافی که وزیر آموزش و پرورش دولت تدبیر و امید و معاون پرورشی وی در خصوص اعتلای جایگاه این مجلس ترسیم کرده‌اند، محقق خواهد شد؟

گفت‌وگوی خودمانی

با چند نماینده مجلس دانش‌آموزی

می‌شد، این احساس در ما تقویت می‌شد. اما تا همین حد نیز به، می‌توانم بگویم که به‌شخصه راضی هستم. **به عنوان عضو شورای مدرسه، چطور؟ آیا با مسئولین مدرسه جلسات منظم داشتید؟**

البته من امسال به‌دلیل مشغله درسی، در شورا حضور ندارم، اما در سال‌های قبل که عضو بودم باید بگویم این موضوع کاملاً به نظر مدیران مدارس مربوط است. در واقع باید گفت که در سطح کلان به مسئله توجه می‌شود، اما در مدارس موضوع آنقدرها جدی گرفته نمی‌شود. به همین دلیل فکر می‌کنم که مسئولان ارشد وزارت باید راهی پیدا کنند که موضوع شوراها از همان پایه یا مدرسه، جدی گرفته شود.

نازنین زهرا مؤمنی، نماینده دیگری بود که به سؤالات ما پاسخ داد. نماینده‌ای از خراسان رضوی و شهر مقدس مشهد. پاسخ‌های او جالب بود و ما را به آینده شوراها و تغییر نگرش مدیران به این نهاد امیدوار ساخت.

چندبار در سال در استان خود جلسه تشکیل می‌دهید؟

ما خوشبختانه اولین استانی هستیم که به‌صورت منظم و هر دو ماه یکبار جلسات مجلس دانش‌آموزی استانی را هم جدای مجلس کشوری، برگزار می‌کنیم. ایم مجلس استانی هم نقش پل ارتباطی استان با مجموعه کشور را ایفا می‌کند.

جالب است، چون در استان‌های دیگر چنین چیزی دیده نمی‌شود.

ما در راستای سیاست‌هایی که وزیر محترم، جناب دکتر فانی پیرامون نقش دانش‌آموزان در آموزش و پرورش مطرح کردند، طرحی را آماده کرده و به مسئولان ارائه دادیم، خوشبختانه آنها نیز با نظر مثبت از آن استقبال کردند. مجلس استانی نیز کاملاً مثل مجلس کشوری، دارای کمیسیون‌های مختلف است.

در مدارس چطور؟ آیا به شوراها اهمیت داده می‌شود؟

من از اول راهنمایی، عضو شورا بوده‌ام، اما حقیقتاً حس خوبی نداشتم، زیرا احساس می‌کردم اصلاً این نهاد برای اولیای مدرسه اهمیت ندارد. اما از وقتی وارد مجلس دانش‌آموزی شدم، کمی اوضاع بهتر شد. هنوز هم البته با حد مطلوب فاصله دارد.

به عنوان عضو مجلس، چقدر آن را جدی و کارآمد و چقدر آن را تشریفاتی می‌دانید؟

شاید بیشتر تشریفاتی باشد، اما به‌نظم این بیشتر به خود نمایندگان برمی‌گردد که آن چنان پیگیر استفاده از ظرفیتی که این مجلس در اختیار آنان گذاشته است، نیستند. به‌نظر من اگر شخص وزیر هم بخواهد مجلس را از حالت تشریفاتی خارج کند، اما اعضا در حد ایفای نقشی تشریفاتی راضی باشند، مجلس از این حالت خارج نمی‌شود.

سؤالات نیز مسلط پاسخ می‌دهد. از آن دانش‌آموزانی است که می‌توان انتظار داشت که در سال‌های آینده به مناصب مدیریتی دست یابد. حمیدرضا شهنازی نماینده‌ای از استان تهران و شهر قرچک است.

شما عضو هفتمین دوره مجلس دانش‌آموزی هستید، چگونه وارد این مجلس شدید؟
ما عضو رسمی مجلس دانش‌آموزی هفتم هستیم که در سال گذشته بعد از انتخابات منطقه‌ای و استانی به این مجلس وارد شدیم. مجلس دانش‌آموزی بر اساس مصوباتی که در گذشته به تصویب رسیده است، مجلسی جدی و غیر تشریفاتی است. اما آنچه اجرا می‌شود خیلی با این اصل فاصله دارد. البته باید بگویم که خوشبختانه این اراده در اکثر مسئولین هست که این مجلس را از حالت تشریفاتی خارج کنند.

در مدرسه خودتان آیا مدیر و مسئولین با شما مشورت می‌کنند؟

خوشبختانه مدیر مدرسه ما، یکی از بهترین مدیرهایی است که در منطقه و استان وجود دارد و بسیار بر ارتباط تنگاتنگ مسئولین مدرسه با دانش‌آموزان تأکید دارد و این موضوع را ضامن موفقیت مدرسه می‌داند.

جالب است، چون برخی از همکارانتان نظری برخلاف شما دارند.

این به دلیل تفاوت نگرش مدیران مختلف است. در واقع هنوز خیلی از مدیران به نقش شوراها دانش‌آموزی باور ندارند.

حضور در مجلس دانش‌آموزی، چقدر در بالا رفتن آگاهی اجتماعی و سیاسی اعضا تأثیر دارد؟

ابتدا بگویم که نماینده مجلس دانش‌آموزی حتماً باید بینش سیاسی داشته باشد، اما نباید وارد بازی‌های سیاسی شود. در همین مجلس دانش‌آموزی سائیتی طراحی شده است که اعضا به آن دسترسی دارند و می‌توانند پس از دریافت اخبار دانش‌آموزی و متفرقه، حتی بیانیه صادر کنند. **جدی و قاطع، این تعریفی است که می‌توان از فاطمه قره‌خانی نماینده استان فارس و شهر اقلید ارائه داد.**

به عنوان عضو مجلس دانش‌آموزی در استان خود چند بار تشکیل جلسه می‌دهید؟

در هشت‌ماهی که به عضویت مجلس دانش‌آموزی درآمده‌ایم، دوازده جلسه سراسری زیر نظر وزارت داشتیم. اما اگر جلسه حضوری را در نظر بگیریم، به‌صورت مکاتباتی هم با مسئولان و هم با نمایندگان دیگر در ارتباط بوده‌ایم.

آیا احساس خودتان این است که در مجموع مؤثر بوده‌اید؟

بی‌تردید اگر جلسات حضوری بیشتری برگزار

با لباس محلی هموطنان سیستان و بلوچستانی، توجه خیلی‌ها را به‌خود جلب کرده است و ما را به یاد برخی نمایندگان این استان در مجلس شورای اسلامی می‌اندازد.

مرتضی امیری از استان سیستان و بلوچستان و شهر نیک‌شهر به مجلس دانش‌آموزی راه پیدا کرده است. در دقایق تنفس اولین جلسه به‌سراغش رفتیم و سؤالاتمان را از وی پرسیدیم.

یک‌سال از انتخاب شما به عنوان نماینده مجلس دانش‌آموزی می‌گذرد. در این مدت آیا جلسه‌ای با مسئولین آموزش و پرورش استان خود داشته‌اید؟

متأسفانه خیر. از سال گذشته که انتخاب شدیم تا حالا جلسه‌ای در استان نداشته‌ایم. البته ما چندباری درخواست داده‌ایم، اما تا کنون پاسخی دریافت نکرده‌ایم. پس از جلسه توجیهی که چند ماه پیش در مشهد برگزار شد، جلسه‌ای برگزار نشده است.

و رای نمایندگی مجلس دانش‌آموزی، شما عضو شورای مدرسه خود نیز هستید، در مدرسه اوضاع چگونه است؟ آیا با شما پیرامون موضوعات مرتبط با دانش‌آموزان مشورت می‌شود؟ در مدرسه چطور؟

با خود مدیر مدرسه هم نهایتاً دوبار راجع به برخی مشکلات صحبت کردیم.

آیا تأثیری هم داشته است؟

به‌هیچ وجه! اساساً توجهی به شوراها نمی‌شود. **لیخند از لباسش دور نمی‌شود. خون‌گرمی اهالی خوزستان را به بهترین شکل در او نیز قابل رؤیت است. پیش از آن که خودش بگوید از کدام شهر خوزستان آمده است، لهجه شیرین آبادانی‌اش به این سؤال پاسخ می‌دهد. حامد زبیدوای، نماینده سرزنده استان خوزستان و شهر آبادان در مجلس دانش‌آموزی است. بعد از احوال‌پرسی کوتاه، به سؤالات ما پاسخ می‌دهد.**

رابطه شما با مدیران آموزش و پرورش در استان خودتان چگونه است؟

خیلی ارتباطی با مسئولان نداریم که بخواهد خوب باشد یا بد!

یعنی جلسات منظمی با آنها ندارید؟

باید داشته باشیم، اما نداریم!

در مدرسه چطور؟ به عنوان عضو شورای مدرسه آیا طرف مشورت مسئولین مدرسه قرار می‌گیرید؟

آنجا هم متأسفانه شورا جدی گرفته نمی‌شود. ابتدا فکر می‌کردم که در تمام کشور این‌گونه است و مجلس دانش‌آموزی تشریفاتی است. اما وقتی اینجا با نمایندگان استان‌های دیگر صحبت کردم، فهمیدم که در خیلی از استان‌ها اوضاع متفاوت است.

با ظاهری رسمی در نشست حاضر شده است. به



آشنایی با روش‌های تحلیل سیاسی

درس سوم: آشنایی با پرسش‌های پایه‌ای در تحلیل سیاسی

حسن بهشتی‌پور، تحلیل‌گر ارشد مسائل بین‌الملل

مقدمه

در دو درس قبلی درباره مفهوم «تحلیل» به‌طور کلی و «تحلیل سیاسی» به‌طور خاص توضیح‌های مبسوطی ارائه شد. در این باره با ریشه لغت تحلیل در زبان فارسی آشنا شدیم و سپس مراحل تحلیل به‌صورت عام توضیح داده شد. همچنین ضمن ارائه تعریفی کلی از تحلیل سیاسی، به موضوع جدایی هدف از نتیجه یک تحلیل توجه داده شد و شش مؤلفه مهمی که باید در نتیجه‌ی ارائه هر تحلیل سیاسی در نظر گرفته شود، تشریح شد. در این بخش می‌خواهیم با پرسش‌های پایه‌ای که در هر تحلیل سیاسی برای تحلیلگران مطرح است، آشنا شویم. درواقع، هر تحلیلگری پیش از ارائه هر گونه تحلیلی، باید برای هر کدام از شش سؤال ذیل پاسخ دقیق ارائه کند.

الف: پرسش‌های عمومی

۱. کاربرد تحلیل سیاسی چیست؟ ۲. هدف تحلیل سیاسی چیست؟ ۳. چه چیز را تحلیل می‌کنیم؟

ب: پرسش‌های اختصاصی

۱. برای چه کسانی تحلیل می‌کنیم؟ ۲. چگونه تحلیل می‌کنیم؟ ۳. تحلیل خود را چگونه ارائه می‌کنیم؟



تلاش می‌کنند از یک طرف به مخاطبان ایرانی و غیرایرانی القا کنند که ایران به دنبال تولید بمب اتمی است و علت مخالفت آمریکا و متحدانش صرفاً به دلیل تهدید هسته‌ای ایران علیه امنیت و صلح جهانی است. از طرف دیگر، وقتی ایران با فتوای مقام معظم رهبری به دنیا اعلام کرد از نظر سیاست دفاعی ایران و از لحاظ شرع اسلام، هر گونه تولید یا به کارگیری سلاح‌های هسته‌ای حرام است و این فتوا در سازمان ملل به عنوان یک سند رسمی به ثبت رسید، در عمل آمریکا و اسراییل و متحدانشان از لحاظ تبلیغاتی خلع سلاح شدند. این مسئله بویژه پس از توافق ژنو و اجرای مفاد آن که به تأیید آمانو، دبیرکل آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای هم رسید، آمریکایی‌ها را مجبور کرد علی‌رغم میل باطنی‌شان ضمن آنکه غنی‌سازی اورانیوم را در ایران به صورت غیرمستقیم به رسمیت بشناسند، در عمل با آن مخالفتی نکنند و در نتیجه از افزایش تحریم‌ها نیز جلوگیری شد.

اطلاع دقیق از جزئیات توافق مهم ژنو ما را با دستاورد مهمی که در این زمینه برای مردم ایران به دست آمده است بیشتر آشنا می‌کند. برای آنکه بتوانیم تحلیل دقیق و جامعی درباره توافق‌نامه ژنو داشته باشیم، نیاز است بخشی از اطلاعات فنی، حقوقی و سیاسی دیپلماتیک برخوردار باشیم. اگر افرادی درباره اورانیوم، کیک زرد، سانتیفریوژ، گاز هگزو فلوراید، روند غنی‌سازی اورانیوم، تفاوت راکتور آب سنگین با راکتور آب سبک و ده‌ها موضوع مهم دیگر اطلاعات فنی نداشته باشند، نمی‌توانند درباره توافق ژنو تحلیل دقیق ارائه کنند، آنها می‌توانند در این باره نظر بدهند، اما برای ارائه تحلیل علاوه بر اطلاعات فنی به اطلاعات حقوقی نیز نیاز دارند. مثلاً باید بدانند فرق پیمان ان‌پی‌تی با پادمان هسته‌ای و یا پروتکل الحاقی ان‌پی‌تی چیست، یا بدانند اساسنامه آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای چه ارکانی دارد و مکانیزم تصمیم‌گیری در این نهاد بین‌المللی چیست و ده‌ها اطلاعات ریز و درشت دیگر از این قبیل لازم است تا شناخت کافی از توافق ژنو داشته باشیم و بر اساس آن تحلیل دقیق و صحیح ارائه کنیم.^(۴)

نکته مهم

برخلاف باور افلاطون باید گفت، شناخت ما درباره تحولات سیاسی کاملاً نسبی است و نمی‌توان درباره تحلیل تحولات سیاسی به یقین صد در صد دست یافت. فقط ممکن است در موارد اندکی بتوانیم به یقین دست پیدا کنیم. بنابراین تحلیلگر در نهایت نظر خود را ارائه می‌دهد، اما این نظر بر پایه شناخت دقیق موضوعی است که تحلیل می‌کند. مرز بین نظری که بر اساس شناخت ارائه می‌شود با دیدگاهی که صرفاً بر اساس گرایش‌ها و تمایلات انسانی و به صورت دلی، ابراز می‌شود، در تحلیل سیاسی کاملاً به صورت پررنگ مشخص می‌شود.

همچنان‌که می‌بینید وقتی کسانی اعلام می‌کنند توافق‌نامه ژنو بین ایران و گروه پنج به علاوه یک بدتر از معاهده ترکمنچای است، این نظر مبتنی بر شناخت نیست، زیرا مشخص است که گوینده نه معاهده ترکمنچای را خوانده و نه درباره مفاد توافق‌نامه ژنو اطلاعات دقیقی دارد، وگرنه چگونه ممکن است توافق‌نامه ژنو که بین دشمنان ایران تفرقه ایجاد کرد و در عمل روند محاصره اقتصادی ایران را متوقف کرد، بدتر

رسیدن به پاسخ این شش سؤال اساسی درواقع، مقدمه‌ای راهگشا برای هر تحلیلگر سیاسی است. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، سه پرسش اول جنبه عمومی دارد و لازم است یک بار برای همیشه پاسخ دقیق به آنها داده شود. به همین دلیل به این سه سؤال، «پرسش‌های عمومی» گفته می‌شود. اما سه سؤال بعدی متناسب با شرایط هر تحلیلگر و موضوع مورد بررسی آن، پاسخ‌های متفاوت دارد. بر این اساس، هر تحلیلگر باید به صورت اختصاصی به این سه سؤال پایه‌ای و راهگشا پاسخ صحیح و دقیق بدهد. به همین دلیل، «پرسش‌های اختصاصی» متناسب با موضوع مورد بررسی و نحوه ارائه تحلیل، برای هر تحلیل به صورت جداگانه مطرح می‌شود.

توجه مهم

در صورت پاسخ غلط به سه پرسش عمومی صدمه اساسی به روند تحلیل سیاسی وارد نمی‌شود، اما اگر به سه سؤال بعدی پاسخ دقیق و یا صحیح داده نشود، به طور قطع تحلیل ما دچار اشکال اساسی می‌شود. چرا؟^(۱) اکنون ببینیم این پرسش‌های شش‌گانه کدامند و چگونه می‌شود برای آنها پاسخ دقیق و صحیح پیدا کرد:

۱. کاربرد تحلیل سیاسی چیست؟

برای روشن شدن کاربرد تحلیل سیاسی باید پاسخ این سؤال مهم را پیدا کرد که اساساً چرا باید «روش‌های تحلیل رویدادها و پدیده‌های سیاسی» را بیاموزیم؟ صاحب‌نظران در زمینه تحلیل سیاسی در پاسخ به این پرسش مهم معمولاً دلایل مختلفی ارائه می‌کنند که می‌توان این دلایل را در چهار عنوان ذیل خلاصه کرد:

۱.۱. درک بهتر، سریع‌تر، دقیق‌تر و عمیق‌تر از تحولات سیاسی جامعه

آشنایی با روش‌های تحلیل سیاسی از یک سو موجب می‌شود بهتر و سریع‌تر، درک واقع‌بینانه‌ای درباره تحولات خبری و پدیده‌های سیاسی داشته باشیم. از سوی دیگر، به درک دقیق‌تر و عمیق‌تری درباره رویدادی که به هر دلیل توجه ما را جلب کرده است، دست پیدا می‌کنیم.

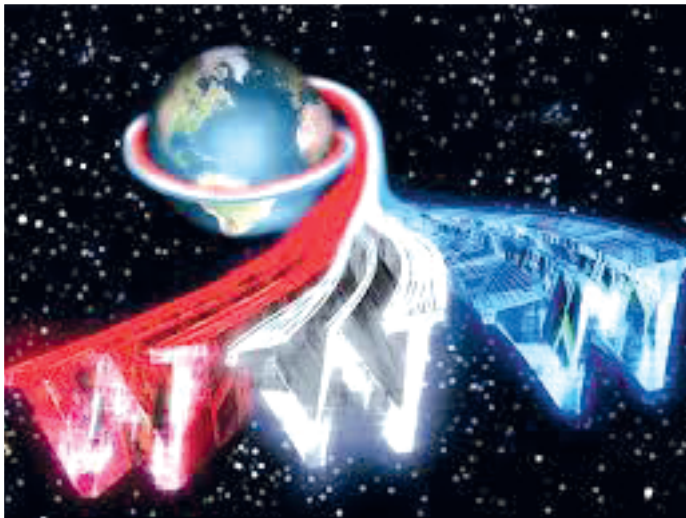
وقتی می‌گوییم درک عمیق‌تر و دقیق‌تر منظورمان رسیدن به شناخت یک پدیده یا درک ماهیت یک رویداد است.^(۲) معمولاً اکثر مردم درباره تحولات و اخبار روزانه به راحتی نظر می‌دهند، اما ارائه تحلیل درباره یک پدیده بدون شناخت امکان‌پذیر نیست.

به گفته افلاطون در رساله «Meno» میان شناخت (cognition) و نظر (opinion) باید تمایز قائل شد.^(۳) به باور افلاطون «شناخت» توانایی ذهنی برای فهم هستی و درک مسائل پیچیده است و در شمار امور یقینی محسوب می‌شود، اما «نظر» با حدس و گمان و درک انسان ارتباط مستقیم دارد. معمولاً

نظرات انسان‌ها از طریق آموزش یا آزمایش و سعی و خطا و از طریق تجربی به دست می‌آید. به همین دلیل درجه خطاپذیری بالا دارد.

تقریباً اکثر مردم می‌توانند درباره هر چه بخواهند «نظر» بدهند، ولی اندکی از آنها می‌کوشند به «شناخت» دست پیدا کنند. تحلیل سیاسی به ما کمک می‌کند به جای «نظر» داشتن درباره یک موضوع به شناخت درباره همان موضوع دست پیدا کنیم.

ذکر مثالی در این مورد می‌تواند راهگشا باشد. مخالفان برنامه هسته‌ای صلح‌آمیز ایران



از معاهده ترکمنچای معرفی شود که بر اساس آن ۱۷ شهر و منطقه از ایران جدا شد؟

در تحلیل سیاسی روش‌های صحیح تحلیل رویدادها و پدیده‌های سیاسی را فرامی‌گیریم تا بتوانیم به‌جای نظر دادن درباره موضوع‌های مهم که می‌تواند زندگی ما را تحت تأثیر قرار دهد، به شناخت نسبی درباره آنها دست پیدا کنیم. این شناخت عمیق و دقیق به ما کمک می‌کند درباره رویدادها و پدیده‌ها تحلیل صحیح ارائه کنیم. در نتیجه، در تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها و انتخاب مسیرهای آینده زندگی کمتر خطا می‌کنیم.

۲.۱. کمتر تحت تأثیر القانات منفی رسانه‌ها و مطبوعات قرار بگیریم.

وقتی درباره تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پیرامون خود تحلیل صحیح و واقع‌بینانه‌ای داشته باشیم، کمتر تحت تأثیر القانات گمراه‌کننده بعضی از رسانه‌ها و مطبوعات قرار می‌گیریم. رسانه‌های گروهی و سایت‌های اینترنتی و یا نشریات مکتوب ممکن است هرکدام متناسب با منافع گروهی و جناحی و یا منافع مقطعی مادی خود، تحلیل‌های جهت‌دار و گمراه‌کننده در اختیار مخاطبان قرار دهند. بنابراین اگر مایل هستیم کمتر تحت تأثیر تبلیغات اغواگرانه و تحلیل‌های گمراه‌کننده رسانه‌های گروهی غیرحرفه‌ای که عمدتاً در ماهواره‌های خارجی به ترویج دیدگاه‌های یک‌سویه و دروغ‌پردازی غیرملموس مشغول هستند، قرار بگیریم، باید بکوشید با اصول و روش‌های تحلیل سیاسی آشنا شوید.

همان‌طور که درباره سیاست‌های هسته‌ای ایران توضیح داده شد، رسانه‌های گروهی غرب سعی دارند مرتب به مردم ایران چنین القا کنند که ایران ذخایر عظیم نفت و گاز دارد و نیازی به استفاده از انرژی هسته‌ای ندارد. بنابراین، ایران برای پوشش دستیابی به بمب هسته‌ای، تولید برق هسته‌ای را بهانه کرده است. این دروغ آشکار از زبان کارشناسان و تحلیلگران در ماهواره‌ها به‌طور مرتب تکرار می‌شود. درحالی‌که اگر کسی تحلیل صحیحی درباره فعالیت‌های ایران در زمینه استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای داشته باشد، فریب این تبلیغات دروغین را نمی‌خورد.

اگر واقعاً چنین استدلالی صحت داشت، چرا در زمان رژیم پهلوی که ایران روزانه شش میلیون بشکه نفت تولید می‌کرد، همین امریکایی‌ها راکتور هسته‌ای تهران را در تهران ساختند. (۵) ضمن آنکه دستیابی به فناوری هسته‌ای صرفاً در زمینه تولید انرژی برق کاربرد ندارد، بلکه در موارد مهم دیگر، از جمله صنعت، کشاورزی و پزشکی بسیار اهمیت دارد. (۶)

علاوه‌براین، بومی شدن دانش هسته‌ای در ایران به ارتقای سطح علمی کشور در سایر علوم مرتبط، از جمله فیزیک پلاسما، شیمی فیزیک، فناوری نانو، لیزر و غیره کمک می‌کند. در مجموع، همه این عوامل موجب افزایش نقش و جایگاه ایران در سطح منطقه و جهان خواهد شد. این دستاورد به‌صورت جهشی موقعیت



یکی از کارهای اصلی تحلیلگر، پاسخ‌گویی صحیح و دقیق به سؤال‌های بی‌جوابی است که معمولاً درباره تحولات روز سیاسی و یا تحولات گذشته که هنوز ابعاد مخفی آن روشن نشده، مطرح می‌شود.

تأثیرگذاری ایران را ارتقا می‌دهد.

۳.۱. آگاه کردن دیگران از تحولات جامعه

یکی دیگر از نتایج مهم آشنایی با روش‌های تحلیل سیاسی انتقال آگاهی‌های تحلیلی درباره موضوع‌های روز جامعه به دیگران است. به‌طور طبیعی کسانی که خود از تحولات و پدیده‌های سیاسی تحلیل‌های صحیح دارند، می‌توانند دیدگاه‌ها و نظرات تحلیلی خود را به‌منظور بصیرت‌افزایی جامعه به دیگران منتقل کنند.

در این مورد نیز می‌توان به مثال قبلی توجه کرد. دانستن اینکه زحمات دانشمندان هسته‌ای ایران تا چه میزان به ارتقای فناوری و سطح علمی کشور کمک کرده و موجب شده ایران از لحاظ سیاسی قدرت بازیگری خود را در سطح منطقه و جهان افزایش دهد؛

مهم‌تر آنکه ما ایرانی‌ها در عمل نگاه امام خمینی را درباره «ما می‌توانیم» در یک پروژه ملی به اثبات رساندیم و نشان دادیم ایرانی‌ها هم می‌توانند کار تیمی و گروهی ارائه کنند. فناوری هسته‌ای ارائه‌شده در نطنز که همه مراحل طراحی، اجرا و بهره‌برداری‌اش توسط سه تیم مختلف با تخصص‌های گوناگون با موفقیت به بهره‌برداری نهایی رسید، اثبات کرد دیگر این باور غلط که ایرانی‌ها نمی‌توانند کار تیمی انجام دهند، باید کنار گذاشته شود. همین دستاوردهای مهم خسارات ناشی از تحریم‌های ظالمانه غرب را برای ما ایرانی‌ها قابل تحمل می‌کند.

ارائه تحلیل صحیح و مبتنی بر مستندات تاریخی و علمی درباره این روند درخشان، به ایجاد انگیزه در مردم ایران کمک می‌کند و در نهایت، حمایت آنها را از ادامه مسیر صحیح کنونی در پی خواهد داشت.

۴.۱. پیدا کردن پاسخ‌های دقیق و صحیح برای پرسش‌های بی‌جواب و سخت سیاسی

یکی از کارهای اصلی تحلیلگر، پاسخ‌گویی صحیح و دقیق به سؤال‌های بی‌جوابی است که معمولاً درباره تحولات روز سیاسی و یا تحولات گذشته که هنوز ابعاد مخفی آن روشن نشده، مطرح می‌شود. تحلیلگر می‌داند از چه راه‌هایی پاسخ پرسش‌های بی‌جواب را پیدا کند و یا از طریق گمانه‌زنی علمی بر اساس قانون احتمالات، فرضیه‌های مختلفی را درباره دلایل شکل‌گیری یک رویداد و یا نتایج آن و تأثیراتی که بر سایر تحولات خواهد داشت به مخاطبان ارائه کند. بنابراین، فراگیری روش‌های تحلیل سیاسی به ما کمک می‌کند بهتر، راحت‌تر و دقیق‌تر به پاسخ پرسش‌های بی‌جواب خود درباره تحولات روز و یا پدیده‌هایی که آثار و نتایج آنها هنوز برجای مانده، دست پیدا کنیم.

۵.۱. پیش‌بینی تحولات آینده سیاسی ایران و جهان

آموختن روش‌های تحلیل سیاسی در تحلیلگران این مهارت را به وجود می‌آورد که بتوانند از طریق مطالعه روندهای گذشته یک موضوع و شناخت وضعیت کنونی آن، احتمال‌های پیش رو را در قالب سناریوهای مختلف بررسی کنند و برای تحقق هر کدام برنامه‌ریزی لازم را از قبل پیشنهاد دهند. تحلیلگران

تمرین‌ها برای کسب آمادگی بیشتر

پ: آیا همه یا اکثر کسانی که در رشته‌های مهندسی و علوم تجربی تحصیل کرده‌اند، دارای ذهنی دوتایی یا سفید و سیاه دیدن مسائل جهان هستند؟ در مقابل، همه کسانی که در علوم اجتماعی و انسانی تحصیل کردند، ذهنی سیال و چندجانبه‌نگر دارند؟
ت: انسان‌ها از طریق مطالعه کتاب‌ها، دید عمیق پیدا می‌کنند، یا باید آموزش تخصصی لازم را در رشته‌ای خاص هم ببینند؟ سخن گفتن دقیق و هنرمندانه بیشتر به‌کار سیاستمداران می‌آید، یا عمیق فهمیدن متون؟ چرا؟

تحولات بیرونی، خود یک تخصص است و نمی‌توان در این عرصه خودآموزی کرد.
پارگراف فوق را به‌دقت مطالعه کنید و بکوشید موضوع را در چهار محور بررسی کنید:
الف: تا چه میزان می‌تواند بین گرایش افراد به اندیشه‌های «بنیادگرایی» و «فارغ‌التحصیلان رشته‌های علوم تجربی» ارتباط منطقی وجود داشته باشد؟
ب: آیا این حکم کلی آن‌گونه که ادعا شده، در خاورمیانه صدق می‌کند و یا در جاهای دیگر جهان هم قابل تعمیم است؟

«طی تحقیقی در دانشگاه کمبریج، مشخص شد ۹۲ درصد بنیادگرایان در خاورمیانه یا مهندسی و علوم پایه خوانده‌اند، یا پزشکی. به گفته پژوهشگران این تحقیق، دلیل تناسب میان این رشته‌ها و جزمیت ذهن دوتایی (Binary) و یا سیاه و سفید کسانی است که در رشته‌های علوم تجربی درس خوانده‌اند. «انسان‌های عمیق که با مطالعه دست‌کم ۵ هزار کتاب به مرحله استنباط می‌رسند، دارای مدارهای خاکستری در ذهن و تجزیه و تحلیل هستند. سخن گفتن دقیق عمدتاً هنر و توانایی خاصی لازم دارد. فهمیدن متن در مورد مسائل داخلی یک کشور و



و سمت و سوی افعال سیاسی در گذشته، اکنون و آینده و در مجموع، پاسخگویی به تمامی سؤالاتی که راجع به فعالیت‌های سیاسی مورد نظر ما در تحلیل مطرح شده و می‌شود.

بنابراین در تحلیل سیاسی گاهی متن‌هایی را که در اختیار تان قرار داده‌اند و موضوع آنها سیاست‌ورزی و افعال سیاسی سیاستمداران و مسئولان کشور و یا سایر کشورهاست، تحلیل می‌کنید. گاهی هم قرار است رفتار و کنش‌ها و واکنش‌ها بین دولت‌ها یا سیاستمداران داخلی و یا خارجی را تحلیل کنید. در مواردی هم لازم است پیش‌بینی‌های خود را درباره رویدادهای که هنوز اتفاق نیفتاده، اما احتمال وقوع آن وجود دارد، تحلیل کنید.

درنهایت، یا با تحولاتی سروکار دارید که در همان روز اتفاق افتاده است که آنها در حوزه خبر و رویدادها قرار می‌گیرند و یا درباره تحولات گذشته که آثار و نتایج آن باقی مانده و یا برای ما به هر دلیل اهمیت دارد که این‌گونه تحولات را پدیده‌های سیاسی می‌گوییم. و درنهایت، ممکن است رویدادهای مورد انتظار برای آینده و یا کشف روندهای آتی باشد.

۴. برای چه کسانی تحلیل می‌کنیم؟

مخاطبان ما از لحاظ سطح دانش سیاسی، گرایش‌های سیاسی، قومی، اجتماعی و غیره می‌توانند متفاوت باشند. حتی مخاطبان می‌توانند در رده‌های سنی گوناگون باشند و یا از لحاظ شغل و وابستگی‌های مالی و اقتصادی در دسته‌بندی‌های مختلف جای بگیرند، بنابراین تحلیلگر باید متناسب با هر گروه مخاطبانی تحلیل خود را با در نظر گرفتن ویژگی‌های آنها ارائه کند.

۵. چگونه تحلیل می‌کنیم؟

اگرچه یکی از اهداف مهم این سلسله درس‌ها در ماهنامه تربیت، پاسخ به همین پرسش اساسی است که چگونه باید تحلیل کنیم؟ در اینجا یادآور می‌شویم در درس آینده به این پرسش به‌صورت مشروح می‌پردازیم.

۶. تحلیل خود را چگونه ارائه می‌کنیم؟

چگونگی ارائه تحلیل هم یکی از مباحث بسیار مهمی است که در سه سرشاخه کاملاً جدا از هم مطرح می‌شود:

۶.۱. نحوه ارائه تحلیل از نظر آنکه شفاهی، مکتوب و یا صوتی - تصویری و یا ترکیب همه آنها با هم باشد.

تحلیل شفاهی چه در سخنرانی‌های عمومی باشد و چه در رادیو و تلویزیون اگرچه با تحلیل‌های مکتوب و یا تصویری از لحاظ روش تحلیلی مشترکات بسیاری دارد، متناسب با اینکه شفاهی است یا تصویری و یا مکتوب، هر کدام ویژگی‌های خاص خود را خواهد داشت.

تحلیلگر باید متناسب با روش ارائه تحلیل خود به ملاحظات ویژه آن روش نیز توجه داشته باشد. مثلاً

اگر قرار است تحلیل در یک سخنرانی عمومی مطرح شود، حتماً از امکان چندرسانه‌ای‌ها برای انتقال بهتر تحلیل به مخاطبان استفاده شود. یکی از شیوه‌های مرسوم استفاده از پاورپوینت است. ۶.۲. از لحاظ وسیله انتشار که از چه طریقی به مخاطب منتقل می‌شود.

نشریات، صدا و سیما، فضای مجازی و اینترنت و غیره هر کدام

منظور و هدف نهایی هر تحلیل سیاسی پاسخ دادن به پرسش‌های بی‌جواب، ساده کردن موضوع‌های پیچیده برای مخاطبان و درنهایت، پیدا کردن چرایی‌ها و چگونگی اتفاق‌ها و رویدادهایی است که به تحلیل نیاز دارند.

تحلیل وضعیت موجود بر اساس واقعیت‌ها و اطلاعات و آمار صحیح نبوده است. بنابراین، نباید به خاطر نگرانی از اشتباه بودن پیش‌بینی‌ها، آینده‌نگری منطقی بر اساس روش‌های نوین آینده‌پژوهی را در تحلیل سیاسی کنار گذاشت. البته باید توجه داشت در مواردی اساساً نیازی به پیش‌بینی تحولات آتی وجود ندارد که در آن صورت، در تحلیل پیش‌بینی تحولات آتی ارائه نمی‌شود.

۲. هدف تحلیل چیست؟

برای آنکه به سؤال هدف تحلیل چیست؟ پاسخ دقیق بدهیم، در ابتدا لازم است به این پرسش پاسخ دهیم که چرا رویدادها و پدیده‌های سیاسی را تحلیل می‌کنیم؟ همان‌طور که در درس‌های قبلی توضیح داده شد، منظور و هدف نهایی هر تحلیل سیاسی پاسخ دادن به پرسش‌های بی‌جواب، ساده کردن موضوع‌های پیچیده برای مخاطبان و درنهایت، پیدا کردن چرایی‌ها و چگونگی اتفاق‌ها و رویدادهایی است که به تحلیل نیاز دارند.

البته در کنار این موارد می‌توان گفت، نتیجه هر تحلیلی روشنگری برای خود و دیگران، ارائه خط‌مشی راهبردی و درنهایت، آگاهی‌بخشی و بصیرت‌افزایی در جامعه مخاطبان خواهد بود.

از نگاه عمومی نیز امروزه آموختن روش‌های تحلیل سیاسی به‌مثابه یکی از نیازهای پایه برای درک بهتر جریان‌سازی‌های خبری و اتخاذ شیوه‌های بهتر برای مقابله با تبلیغات منفی رسانه‌های خبری به شمار می‌رود.

آموزش تحلیل سیاسی موجب می‌شود آحاد جامعه ذهنی خلاق و فعال برای درک مسائل پیچیده سیاسی داخل و خارج کشور داشته باشند. آشنایی با روش‌های تحلیل سیاسی این امکان را به تحلیلگران می‌دهد تا از ظواهر خبر و تحولات عبور کنند و با ارزیابی دقیق از تحولات جاری ایران و جهان تصمیم‌های صحیح‌تر و دقیق‌تری درباره تحول مورد نظر اتخاذ کنند.

۳. چه چیز را تحلیل سیاسی می‌کنیم؟

شاید پاسخ این سؤال در نگاه اول غیرضروری باشد، چراکه همه می‌دانند رویدادها و اخبار روز در کنار پدیده‌ها باید تحلیل شوند. اما با کمی دقت و کلان‌نگری می‌توان دریافت، آنچه به‌واقع مورد توجه قرار می‌گیرد «فعل یا افعال سیاسی» سیاستمداران و یا کنشگران سیاسی است؛ به عبارت دیگر، روشن ساختن علل وقوع این افعال و شناساندن روند حرکت





گاهی ترتیبات ارائه یک تحلیل سیاسی به اندازه محتوای آن اهمیت دارد، زیرا انتخاب نادرست در ارائه یک تحلیل ممکن است اثربخشی آن را روی مخاطبان کاملاً از بین ببرد.

می‌توانند ویژگی‌های خاص خود را داشته باشند، در عین حال که از اصول و روش‌های مشترکی برای ارائه تحلیل استفاده می‌کنند.

اگر قرار است تحلیل در رادیو ارائه شود، باید سطح سواد عمومی مخاطبان را در نظر بگیریم که همه طیف‌ها را از بی‌سوادان تا درجه‌های بالای تحصیلات و سنین مختلف شامل می‌شود. همچنین به دلیل محدود بودن زمان در رادیو یا تلویزیون در مقایسه با نشریات و مجلات تخصصی باید تحلیل را به صورت موجز، دقیق و گویا ارائه کنیم تا همه‌فهم و مفید باشد.

۶.۳. ترتیبات ارائه تحلیل به مخاطبان کدامند؟

اینکه تحلیل خود را از کجا آغاز کنیم و مطالب خود را چگونه و با چه ترتیبی به مخاطبان ارائه کنیم، در این بخش مورد توجه قرار می‌گیرد. گاهی ترتیبات ارائه یک تحلیل سیاسی به اندازه محتوای آن اهمیت دارد، زیرا انتخاب نادرست در ارائه یک تحلیل ممکن است اثربخشی آن را روی مخاطبان کاملاً از بین ببرد.

چکیده و جمع‌بندی بحث

در نهایت، هر تحلیلگری برای ارائه تحلیل خود ناچار است به هر شش پرسش مطرح‌شده در این درس پاسخ دقیق دهد. هر قدر در ارائه پاسخ به این سؤالات پایه‌ای برای تحلیل دقت بیشتری داشته باشیم، درواقع، اساس تحلیل ما بر پایه صحیح و محکم‌تری بنا شده است. در کنار پاسخ به این پرسش‌ها یادمان نرود که اینها همه مقدمه اصل کارند که تحلیل کردن است. در درس آینده به یکی از روش‌های ساده برای شروع تحلیل می‌پردازیم. اگر علاقه‌مند هستید بدانید برای تحلیل موضوع‌ها و یا رویدادهای اطراف خودمان باید چه کار انجام دهیم، حتماً در شماره آینده با ما همراه باشید.

پی‌نوشت‌ها

(۱) انتظار می‌رود پاسخ این «چرا» را در پایان درس یافته باشید. اگر نتوانستید دلیل آن را پیدا کنید، حتماً یک بار دیگر متن را با دقت بیشتری مرور کنید.

(۲) درباره راه‌های دستیابی به شناخت و ماهیت پدیده‌ها در درس‌های آینده بیشتر توضیح داده خواهد شد.

(۳) آنچه معمولاً در زبان فارسی معادل کلمه comment به کار می‌رود، نظر گفته می‌شود، درحالی‌که نظر دیدگاهی فکرشده و قابل رد یا تأیید است، اما دیدگاه (comment) هر فرد بیشتر به صورت دلی به دست می‌آید و تحت تأثیر ریشه‌های فرهنگی و باورهای افراد است.

(۴) برای کسب اطلاعات بیشتر درباره جنبه‌های مختلف فنی و حقوقی هسته‌ای می‌توانید به سایت‌های ذیل مراجعه کنید:

<http://www.aeoi.org.ir/Portal/Home>

<http://www.irannuclear.net>

(۵) عملیات ساختمانی راکتور دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۰ آغاز شد و استفاده از آن در آبان ماه سال ۱۳۴۶ شروع شد. این راکتور پنج مگاواتی در سال‌های پیش از انقلاب با سوخت اورانیوم با غلظت بالای ۹۰ درصد که از طرف آمریکا تأمین می‌شد، کار می‌کرد. با استفاده از این راکتور امکان انجام فعالیت‌های تحقیقاتی پایه در زمینه فیزیک راکتور، فیزیک نوترون و بررسی اثر پرتوهای مختلف بر مواد وجود دارد. یکی از اهداف اصلی راکتور تحقیقاتی تهران، تولید رادیوایزوتوپ‌های مختلف جهت مصارف پزشکی، صنعتی و کشاورزی است.

(۶) برای اطلاع بیشتر در این باره به لینک‌های ذیل مراجعه کنید:

<http://www.aeoi.org.ir/Portal/Home/Default.aspx?CategoryID=f4431551-d655-4717-b5f6-ae03753a2a90>

<http://www.aeoi.org.ir/Portal/Home/Default.aspx?CategoryID=3f3c8763-3241-45eb-9a93-ab98f8cfc6ad>

<http://www.aeoi.org.ir/Portal/Home/Default.aspx?CategoryID=b4874f0c-af35-4acc-a171-e489c8f5b7a4>

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر

۱. آموزش گام به گام روش‌های تحلیل سیاسی، حسن بهشتی‌پور، ص ۱۴ - ۴۹.
۲. مقدمه‌ای بر تحلیل سیاسی، دی. آ. استریکلند، وال. وید. آر. جانستون، ترجمه دکتر علی معنوی، انتشارات آگه، چاپ اول، تهران، پاییز ۱۳۸۰.
۳. متدولوژی تفسیر سیاسی، احمد جهان‌بزرگی، انتشارات مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول، تهران ۱۳۷۹، چاپ سوم کتاب در کانون اندیشه جوان وابسته به پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۴. روش تحلیل سیاسی، امیرمحمد حاجی یوسفی، انتشارات دفتر نشر معارف (وابسته به نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها) تهران، مهر ۱۳۸۴.
۵. شناخت و تحلیل سیاسی، جواد منصوری، انتشارات شرکت به‌نشر، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۷.

پرسش‌هایی برای سنجش آموخته‌های ما از درس سوم

۱. پرسش‌های پایه‌ای در هر تحلیل سیاسی کدامند؟
۲. تفاوت پرسش‌های عمومی با پرسش‌های اختصاصی در هر تحلیل سیاسی چیست؟
۳. اصلی‌ترین کاربرد تحلیل سیاسی از نظر شما چیست؟
۴. فرق نظر با دیدگاه در تحلیل سیاسی چیست؟
۵. به نظر شما پیش‌بینی تحولات آتی در تحلیل سیاسی امکان‌پذیر است؟ چرا؟
۶. هدف از تحلیل سیاسی چیست؟
۷. تحلیلگر سیاسی قرار است در نهایت به چه چیز برسد؟
۸. هدف تحلیل چه تفاوتی با نتیجه تحلیل دارد؟
۹. در یک تحلیل سیاسی تحلیلگر قرار است دقیقاً چه چیزی را تحلیل کند؟
۱۰. اینکه بدانیم برای چه کسانی تحلیل می‌کنیم، چه اهمیتی دارد؟
۱۱. وسیله انتشار تحلیل ما و یا نحوه ارائه تحلیل که نوشتاری باشد، یا شفاهی و یا تصویری چه تأثیری بر نحوه انتخاب روش تحلیلی ما می‌گذارد؟



کار تیمی در عمل - قسمت پنجم

شرایط درونی و محیطی مؤثر بر کار تیمی موفق

اشاره

کار با دانش‌آموزان و بخصوص ساماندهی فعالیت‌های جمعی آنان، هم نیازمند تئوری و نظریه است و هم وابسته به تجربه عملی و عینی. غالب مربیان ما در فعالیت‌های تربیتی با دانش‌آموزان، تجرب فراوانی می‌اندوزند، اما قطعاً اگر به نظریه و تئوری هم مسلح باشند، میزان کارایی آنان بسیار بیشتر خواهد بود. مجموعه مقالات کار تیمی در عمل، تلاشی است برای ارتقای سطح دانش همه دست‌اندرکاران مدارس که با دانش‌آموزان سروکار دارند و باید فعالیت‌های گروهی آنان را سازمان بدهند. امید که مفید واقع شود.

◀ احمد رضا قلی‌پور

مدرس دانشگاه و کارشناس ارشد مدیریت و کارآفرینی

وقتی از شرایط و بسترهای لازم کار تیمی سخن می‌گوییم، مقصود چیست و آن شرایط کدامند؟ برای تیم، رهبر خوب چه کسی است؟ چه شرایطی را باید ایجاد کرد که در آن، ایده‌ها و کارکنان شکوفا شوند؟ چگونه اعضای تیم گرد هم جمع می‌شوند و احساس قدرت می‌کنند و عملکردهای خود را به جریان می‌اندازند؟ وقتی رهبر تیم در حال ارتقای متوازن توان و قدرت اعضا از طریق ایجاد روابط مطلوب و پیوندهای مستحکم بین آنان است و آن را از طریق به‌چالش کشیدن و مفهوم‌دهی به هدف‌های تیمی پیگیری می‌کند، راه درازی را جهت تشویق کار تیمی مؤثر در محیط مورد نظرش در پیش دارد. تحقق کار تیمی و استقرار صحیح تیم نیازمند دو دسته شرایط درون تیمی و برون تیمی است:

این بخش مفاهیم کلیدی زیر را در فرایند تیم‌سازی به خوانندگان معرفی می‌کند:

- بسترهای لازم برای کار تیمی و نقش شرایط درون تیمی و برون تیمی.
- ابعاد و اهمیت بینش و نگرش رهبران تیم‌ها.
- ابعاد و اهمیت ارتباطات درون تیمی.
- اهمیت اهداف و نقش آن در بهبود شرایط درون تیمی.
- شرایط محیطی مؤثر بر فعالیت کار تیمی و نهادهای مهم اثرگذار.
- بسترهای لازم برای کار تیمی
- چگونه می‌توان شرایط و بستر لازم برای انجام کار تیمی موفق را فراهم کرد؟



• **نگرش و بینش رهبران تیم:** مسئولیت هدایت تیم به سمت هدف‌های تیمی بر عهده رهبر تیم است. موفقیت تیم وقتی اتفاق می‌افتد که تیم رهبری شایسته داشته باشد. هدایت درست تیمی، مستلزم توان هدایت و هماهنگی توسط مسئول تیم است. اتخاذ سیاست‌ها و روش‌های مطلوب، انگیزه اعضا را در انجام وظایف بیشتر می‌کند. نگرش مدیران درباره موضوعات مهمی مثل نگرش تیمی یا نگرش فردی می‌تواند روند استقرار کار تیمی را تسریع یا کند نماید.

• **استقرار و تحکیم اهداف تیمی:** پایبندی رهبر تیم به ساختار، اهداف، سیاست‌ها، مناسبات و ویژگی‌های کار تیمی اعضا باعث می‌شود موفقیت تیم در باور اعضا تحکیم شود.

• **نوآوری و خلاقیت:** جو حاکم بر تیم باید خلاقانه و مبتکرانه باشد. امکان بروز استعداد‌های اعضا وجود داشته باشد. موانع خلاقیت در تیم شناسایی و نسبت به رفع آن‌ها اقدام شود. جو خلاقیت باعث می‌شود اعضای تیم به‌طور مستمر نسبت به تولید ایده‌های تازه بپردازند و موانع موفقیت را از پیش پا بردارند.

• **قوانین و مناسبات تیمی:** قوانین حاکم بر تیم باید به گونه‌ای باشد که هریک از اعضا احساس راحتی کنند. اگر فضای حاکم بر تیم مبتنی بر مقررات و مناسبات مورد توافق اعضا باشد.

• **توسعه توانمندی و اقتدار اعضا:** موفقیت تیم مستلزم دارا بودن بازیکنان موفق، توانمند، انسجام تیمی و رهبر شایسته است. یکی از ویژگی‌های تیم موفق این است که اعضای تیم توانمند باشند. کسب توانمندی برای هریک از اعضا الزاماً درون تیمی نیست، اما تیم باید جوی داشته باشد که همه اعضا احساس مطبوعی داشته باشند. و هر فردی که عضو تیم می‌شود، احساس کند برای وی شرایط ارتقا کاملاً مشهود و فراهم است. در صورتی که عضو بتواند عملکردهای خاصی را انجام دهد و به توانمندی مشخصی دست پیدا کند، می‌تواند به آن‌ها دست یابد. مسئولیت ایجاد شرایط مطلوب درون تیمی به عهده رهبر تیم است. به شورای دانش‌آموزی مدرسه‌تان نیم‌نگاهی بیندازید، آنگاه به نکات زیر توجه فرمایید.

• **تأکید بر آموزش اعضا:** رهبر و اعضای تیم باید فرایند آموزش‌های توان‌مندسازی و خودارتقای را شخصاً دنبال کنند. تأکید بر آموزش و انجام آن بستر مناسب برای قبول مسئولیت‌های تیمی را فراهم می‌کند.

• **اطمینان از مطرح شدن تمام ایده‌ها:** اعضای تیم باید اطمینان داشته باشند همه ایده‌های اعضا قابلیت مطرح شدن را دارد و هیچ نگرانی از این بابت وجود ندارد، اما آنچه مسلم است این است که درنهایت، ایده‌های پرارزش‌تر جایگزین سایر ایده‌ها می‌شود.

• **آموزش خلاقیت:** تیم‌های موفق خلاقانه عمل می‌کنند. اعضا باید دائماً در کار تولید ایده تازه باشند. تولید ایده‌های خلاقانه مستلزم آموزش تکنیک‌های خلاقیت است. اینک بالغ بر ده‌ها روش برای این کار وجود دارد و در مراکز دانشگاهی و آموزش خلاقیت تدریس می‌شود. اعضا باید اجازه داشته باشند با شرکت در کلاس‌های آموزشی به پرورش خلاقیت‌های خود اقدام کنند.

• **تشویق به ایجاد نتایج بهتر:** اعضا باید از طریق استمرار توسعه توانایی‌های خود برای ایجاد نتایج بهتری که می‌تواند در زندگی آن‌ها تحول مثبت ایجاد کند و آن‌ها را به کسب جایگاه‌های بهتر تشویق کند، ترغیب شوند.

• **برجسته‌سازی نقاط قوت همکاران تیمی:** شناسایی نقاط قوت اعضای تیم و برجسته‌سازی آن‌ها موجب تثبیت ویژگی مطلوب در عضو تیم و تشویق اعضا به بازتولید ویژگی در سایرین می‌شود و جو مطلوبی در تیم ایجاد می‌کند. این امر باعث بالارفتن تراز نقاط قوت اعضا از طریق تقویت نقش‌های مکمل می‌شود.

• **تفویض قدرت:** در جهت تحقق اهداف تیمی باید به اعضا اجازه داده شود برای انجام آن چیزهایی که آن را خوب می‌دانند اقدام کنند. این کارها باعث می‌شود اعضا در تیم احساس قدرتمند بودن کنند و برای کمک و اثرگذاری

جو حاکم بر تیم باید خلاقانه و مبتکرانه باشد. امکان بروز استعداد‌های اعضا وجود داشته باشد. موانع خلاقیت در تیم شناسایی و نسبت به رفع آن‌ها اقدام شود. جو خلاقیت باعث می‌شود اعضای تیم به‌طور مستمر نسبت به تولید ایده‌های تازه بپردازند و موانع موفقیت را از پیش پا بردارند.

آمادگی بهتری پیدا کنند.

• **ارتقای موقعیت:** جایگاه‌های تیمی موقعیت‌هایی برای ایفای نقش است. باور عمومی در تیم در زمینه دستیابی به آنها حائز اهمیت است. امکان ارتقا خود عاملی انگیزشی به حساب می‌آید. ارتقای موقعیت در تیم باید عملکردی، قابل پیش‌بینی و دارای مسیر معین باشد. به عبارت دیگر، اعضا در تیم باید بتوانند با ارائه عملکردهای مشخص امکان کسب و ایفای نقش‌های گوناگون را داشته باشند. به‌علاوه هریک از اعضای تیم باید بتواند مسیر پیشرفت خود را ترسیم کند.

ایجاد روابط مطلوب و دوستانه با دیگر اعضا: برقراری روابط مطلوب و دوستانه برای تحقق اهداف تیمی ضروری است. هریک از اعضای تیم به ارتباط بین خود نیاز دارند. مکانیسم برقراری ارتباط باید در تیم سهل و روان باشد و به ایجاد جو مطلوب تیمی کمک کند.

• **اعتماد به اعضا:** اعتماد به اعضا در حقیقت، به معنی اعتماد به توانایی‌های اعضا در انجام درست و مطلوب وظایف محوله به نحو بهینه است. رهبر و اعضای تیم باید برای انجام کارها و مسئولیت‌های‌شان

به یکدیگر اعتماد کنند.

• **مشارکت جویی:** رهبر تیم باید به همه اعضا امکان مشارکت در تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی در جهت تحقق اهداف تیمی را بدهد. و تمامی کارهای ریز و درشت موجود در تیم را به گونه‌ای تعریف کند که همه در آن مشارکت کنند.

• **استقرار قاعده برد-برد:** رهبر تیم همیشه به رابطه برد-برد فکر می‌کند. در هر کاری که انجام می‌دهد، همواره دنبال سود دوجانبه است؛ منفعتی که ابتدا اهداف تیمی را به جلو می‌راند و سپس اعضای تیم را ارضا می‌کند.

• **ادراک تیمی:** رهبر تیم سعی می‌کند اطلاعات کافی در اختیار تیم بگذارد تا آنها بهتر بتوانند درباره پدیده‌های مختلف قضاوت کنند. آنها باید قادر باشند تفسیر درستی از رویدادهای پیرامون خود داشته باشند. همچنین اعضای تیم باید درک درستی از ساختار تیم، اهداف تیمی و محیط استقرار آن داشته باشند.

• **ارتباطات:** یکی از مهارت‌های مهم در زندگی اجتماعی و تیمی مهارت ارتباطات است. ابتدا ببینید دیدگاه افراد دیگر چیست، سپس دیدگاه خود را مطرح کنید. شما باید ابتدا شنونده خوبی باشید تا بتوانید ارتباط مطلوب برقرار کنید. در حین برقراری ارتباط به نقاط مشترک تکیه کنید و از نقاط غیرمشترک بپرهیزید.

• **توسعه چشم‌انداز مشترک:** تیم‌ها باید چشم‌انداز داشته باشند. این چشم‌انداز باید با مشارکت همگانی تدوین شود. در گام اول رهبر تیم باید اعضا را تشویق کند ابتدا برای خود، چشم‌انداز شخصی داشته باشند، سپس برای تیم مشترک چشم‌انداز تیمی تدوین کنند. در گام بعدی حرکت از چشم‌انداز شخصی به چشم‌انداز مشترک را ترغیب کنند. احساس با هم بودن اعضا با چشم‌اندازی که شما در حال رفتن به سوی آن هستید بسیار حائز اهمیت است و این امر باعث هم‌ترازی اعضا و تیم می‌شود.

دنبال کردن اهداف ارزشمند و معنی‌دار

• **تولید هدف‌های هوشمندانه:** هدف‌های تولیدشده توسط تیم باید هوشمند (اسمارت) باشد (به بحث الزامات تیمی مراجعه شود). اهداف تأییدشده تیمی باید واجد ارزش‌ها و هنجارهایی باشد که اعضای تیم آنها را به طور دقیق، کمیت‌پذیر و منطبق با واقعیت‌های درون و بیرون تیمی پدید آورده باشد.

• **تأکید بر هدف:** رهبر تیم با کمک اندیشه‌های موجود در بین اعضا می‌تواند استعداد افراد را با هم ترکیب کند تا برای تیم منفعت ایجاد کند و در این حالت است که انرژی و فعالیت تیم در مسیر هدف قرار می‌گیرد.

• **هم‌افزایی:** اعضای تیم باید از طریق پوشش دادن به نقاط ضعف همدیگر و ارتقای توانمندی‌های خود و اعضای هم‌تیمی درنهایت، به توان تیم اضافه کنند. اعضای تیم اگر دست هم را بگیرند همدیگر را بالا می‌کشند و اگر پای هم بگیرند

نیافته است و [مردم] به دلایلی که ریشه در فرهنگ دارد، از انجام کارهای گروهی طفره می‌روند. ریشه‌یابی این امر فرهنگی کار ساده‌ای نیست^۱». اگر بپذیریم روحیه کار جمعی در حال حاضر وجود ندارد، یا ضعیف است، باید بپذیریم این امر پدیده‌ای مدرن در ساختار فرهنگی اجتماعی سیاسی ایران است. شرایط لازم برای گسترش کار جمعی و روحیه کار گروهی چه چیزهایی است؟ نخستین شرط برای داشتن روحیه کار جمعی، وجود مهارت‌های مدنی توسعه‌یافته در جامعه است. دومین شرط، وجود سازوکارهای دموکراتیک در ساختار سیاسی و اجتماعی است. منظور از این سازوکارها، ایجاد امکان مشارکت تمامی مردم در شکل‌گیری نهادها و تصمیم‌گیری در این حوزه‌هاست. سومین عامل برای تقویت فرهنگ کار جمعی، بالا بودن سرمایه اجتماعی در جامعه است. لازمه اینکه دو یا چند نفر برای تحقق هدف واحد فعالیت کنند [این است که] این افراد بتوانند یکدیگر را بپذیرند و با رویکردی مثبت به هم نگاه کنند. عامل دیگر کاهش روحیه جمعی آیین‌زدایی از نظام اجتماعی است. در دهه‌های اخیر به دلایل مختلف آیین‌های سنتی در جامعه یا از میان رفته‌اند یا اینکه تنها عده‌ای به جای مانده که معنا و محتوای آنها نیز دست‌کاری شده و نمی‌توانند کارکردهای اجتماعی کار جمعی را ایفا کنند. عامل بعدی که برای گسترش کار جمعی اهمیت دارد، وجود یک نظام حقوقی تأمین‌کننده منافع افرادی که است متکی به قانون هستند. در صورتی که افراد احساس کنند قانون و نهادهای حقوقی، منافع آنها را در نظام اجتماعی تضمین می‌کند، می‌کوشند به‌صورت فردی فعالیت‌های خود را به پیش ببرند. برای مثال اگر فعالیت‌ها در نظام آموزشی به گونه‌ای تنظیم شود که افراد فضایی هم برای هم‌رأی و همدلی نداشته باشند، کار در نظام آموزشی به سوی فردی‌شدن سوق پیدا می‌کند.^۲

• **مدرسه:** یکی از عوامل بیرونی مؤثر در امر کار گروهی مدرسه است. منظور از مدرسه در اینجا نهاد مدرسه، اعم از کالبد، اولیا، سیاست‌ها، قوانین، راهبردهای کلان، روش‌های اجرایی و همه اجزای آن است. سیاست‌های ابلاغی و اجرایی وزارت آموزش و پرورش و ادارت کل تابعه و شهرستان‌ها به همراه نگرش و بینش اولیای مدرسه در بسترسازی توسعه کار گروهی بین شاگردان مؤثر است. باورمندی اولیای مدرسه به امر کار گروهی خود یک عامل کلیدی است، چراکه اولیای مدرسه خود نیز از خانواده و جامعه و سایر عوامل بیرونی تأثیر می‌پذیرند. قبل از هرگونه اقدام و فعالیت در زمینه کار گروهی و نیز «به منظور داشتن یک کار گروهی موفق مهم‌ترین عامل، آموزش کار به دانش‌آموزان است که باید هدف مشترک در کار گروهی را بدانند و با تقسیم کار، وظایف و اختیارات آشنا شوند. یکی از پیامدهای کلیدی فعالیت گروهی بحث گروهی است... آنها با این روش یاد می‌گیرند:

- [ویژگی‌های کار گروهی را در خود پرورش دهند].

- عقاید خود را در قالب بیانات شفاهی سازماندهی و ابراز کنند.

- اندیشه‌های دیگران را با گوش دادن دقیق به صحبت‌های‌شان دریافت و ارزیابی کنند.

- تفکر انتقادی و بالعکس انتقادپذیری را در خود پرورش دهند.

- روش‌های ایجاد رابطه مطلوب اجتماعی از راه زبان شفاهی را درست به کار برند.

درواقع، بحث گروهی، دانش‌آموزان را برای مشارکت مفید در فعالیت‌های اجتماعی آماده می‌کند و به آنها می‌آموزد به‌دقت گوش کنند و با دقت صحبت کنند (زند، ۱۳۸۳، ص ۱۲۰).^۳

به باور ویگوتسکی، فرآیندهای عالی ذهنی در انسان (افکار، احساسات و انگیزه‌ها) از راه تعامل اجتماعی شکل می‌گیرد. بنابراین، مشارکت اجتماعی را یکی از شرایط مهم یادگیری به شمار می‌آورند. طبق این باور، بسیاری از مسائل از طریق تبادل اندیشه و مشارکت گروهی یادگیرندگان حل می‌شوند.^۴ از اواسط نیمه اول قرن بیستم تلاش‌های زیادی برای آموزش کار گروهی در جهان شروع شده بود، اما درواقع، آموزش

همدیگر را به زیر می‌کشند. به میدان آوردن هدفمند همه استعدادها و تهییج دیگران برای طرح آزادانه ایده‌ها، می‌تواند باعث تولید بیشترین ایده شود. تولید حداکثری تعداد ایده‌ها موجب پوشش کامل همه زوایای پیدا و پنهان مسئله می‌شود و به همه وجوه موضوع توجه می‌دهد. انجام درست این کار باعث می‌شود عملکرد کلی تیم از مجموع تک‌تک اعضا بیشتر شود. در این حالت هم‌افزایی اتفاق افتاده است.

• **چالش‌مندی هدف‌ها:** هدف‌های چالشی بسیاری از اعضای تیم را مستمراً در صحنه نگه می‌دارد. تشویق تیم به مواجهه با چالش‌های معنی‌دار که ممکن است تیم با آنها مواجه شود و بویژه آنهایی که قابل مدیریت هستند، مستلزم کسب مهارت‌های ویژه است (چالش‌های بالاتر با مهارت‌های بالاتر).

• **مشارکت اعضا در هدف‌گذاری:** هرگاه اعضای تیم در تولید هدف مشارکت داشته باشند، بهتر با هدف ارتباط برقرار می‌کنند و برای تحقق آن بهتر تلاش می‌کنند. تولید اهداف روشن با کمک هم موجبات ایجاد تعهدات تیمی را فراهم می‌کند.

• **بازخورد سریع:** فراهم کردن بازخورد سریع از عملکرد (به‌طوری که هر فرد بدانند وظیفه‌اش را بخوبی انجام داده است، یا خیر؟) باعث می‌شود خطاهای تیم در کوتاه‌ترین زمان اصلاح شود و رهبر نیز باید نسبت به تصحیح عملکرد تیم اقدام کند.

• **تقویت نقاط قوت:** از جمله کارهایی که باید در سطح تیم انجام گیرد، این است که نقاط قوت تیم شناسایی شود و در سطح تیم منتشر گردد تا تیم در مسیر درست، به طرف کسب هدف‌های معنی‌دار و ارزش‌مند هدایت شود.

• **شرایط برون تیمی:** خانواده، مدرسه، اجتماع، فرهنگ، و سایر عوامل بیرونی بر کار و کیفیت کارکرد تیم اثر می‌گذارند. این عوامل گرچه بر تیم و کیفیت عملکردش مؤثرند، به هیچ وجه تحت کنترل دست‌اندرکاران تیم و گروه نیستند. بدهی است عوامل بیرونی و درونی بر هم اثر متقابل دارند. البته روشن است که عوامل بیرونی بر تیم و عملکرد تیمی تأثیر مستقیم و غیرمستقیم قوی‌تری دارند. شرایط برون تیمی مطلوب، موفقیت‌های تیمی را تسریع می‌کند. فرزندان خانواده‌های موفق اعضای بهتری برای کار گروهی در مدارس هستند. شرایط مطلوب وقتی است که شرایط درون تیمی و برون تیمی مکمل و پشتیبان هم باشند.

• **خانواده:** خانواده اولین گروهی است که هر فردی آن را تجربه می‌کند. به‌عبارتی، هر فردی که متولد می‌شود، به‌طور ناخودآگاه وارد گروهی موسوم به خانواده می‌شود. واژه‌هایی نظیر پدرسالار، مادرسالار، فرزندسالار را همه کم‌وبیش شنیده‌ایم. در این گونه خانواده‌ها، یک نفر عنصر اصلی شناخته می‌شود و بقیه افراد خانواده اعضای مؤثر در تصمیم‌گیری به حساب نمی‌آیند. اعضای

این گونه خانواده‌ها، بویژه فرزندان خانواده که به عضویت گروه‌ها و تیم‌ها درمی‌آیند، فاقد مهارت‌های زندگی گروهی هستند. این دانش‌آموزان وقتی در گروه یا تیم قرار می‌گیرند، کارایی لازم برای ایفای نقش گروهی ندارند. این گونه فرزندان ویژگی‌هایی نظیر خودرأیی و انعطاف‌ناپذیری را با خود به تیم می‌آورند. خانواده بستر مناسب برای تمرین کار تیمی است. خانواده‌هایی در این زمینه موفق هستند که بتوانند آن را محیط مناسبی برای پرورش ویژگی‌های کار تیمی تبدیل کنند. بنابراین خانواده‌ها می‌توانند فرزندان خود را گروه‌پذیر یا تیم‌پذیر بار آورند. در این شرایط فرزندان چنین خانواده‌هایی وقتی در تیم قرار می‌گیرند، حداکثر بهره‌وری را ایجاد می‌کنند.

• **فرهنگ:** فرهنگ که جامع سنت‌ها، آداب و رسوم، آیین‌ها و به‌طور کلی باورهای مشترک مردم است، بستر اجتماعی مهمی محسوب می‌شود که بر کار تیمی به‌عنوان یک فرایند اجتماعی مؤثر است. در کشور ما به دلایل زیادی کار گروهی جایگاه درستی ندارد. به اذعان کارشناسان و صاحب‌نظران، «در ایران هنوز کار جمعی و گروهی جایگاه خود را به‌درستی



نخستین شرط برای داشتن روحیه کار جمعی، وجود مهارت‌های مدنی توسعه‌یافته در جامعه است. دومین شرط، وجود سازوکارهای دموکراتیک در ساختار سیاسی و اجتماعی است. منظور از این سازوکارها، ایجاد امکان مشارکت تمامی مردم در شکل‌گیری نهادها و تصمیم‌گیری در این حوزه‌هاست. سومین عامل برای تقویت فرهنگ کار جمعی، بالا بودن سرمایه اجتماعی در جامعه است.

مؤثر کار گروهی عمری کوتاه دارد. «تاریخچه توجه به آموزش گروهی و یادگیری مشارکتی به اوایل دهه ۱۹۳۰ بازمی‌گردد، ولی عملاً تا سال ۱۹۷۵ از این روش آن طور که باید، استقبال نشد».^۵ در حال حاضر توجه به امر آموزش کار گروهی در حال افزایش است. علاوه بر امر آموزش، توجه به مقوله‌هایی نظیر ارزیابی عملکرد تیم در مدرسه و بهبود مستمر تیم‌ها می‌تواند به غنی‌سازی آنها کمک کند.

• جامعه، قوانین اجتماعی و نهادهای اداری:

«هرگاه مجموعه‌ای از گروه‌های اجتماعی در قالب نهادها یا سازمان‌هایی به ایفای نقش بپردازند جامعه شکل می‌گیرد. گروه‌ها در خلاء شکل نمی‌گیرند، بلکه تشکیل گروه‌های اجتماعی در چارچوب قواعد و معیارها و ضوابط مشخصی است».^۶ یکی از

نهادهای مهمی که در تشکیل جامعه نقش کلیدی ایفا می‌کند، دولت است. دولت نقش‌های مهمی ایفا می‌کند. نهادسازی، فرهنگ‌سازی و هویت‌سازی از جمله نقش‌های بنیادین دولت‌هاست. «البته باید گفت، دولت، تنها منبع هویت‌ساز در ایران نبوده است. فرهنگ راجعی چهار مؤلفه اساسی برای هویت ملی ایرانیان برشمرده که عبارت است از دین (اسلام) او مذهب تشیع، ایرانی‌ت، سنت و تجدد که درواقع، در شکل‌گیری این مؤلفه‌های هویتی عوامل و منابع متعددی در کنار دولت تأثیرگذار بوده‌اند. این امر موجب شده هویت یک فرد ایرانی بسیار پیچیده باشد... دولت در ایران، عنصر اصلی هویت‌ساز بوده است و همواره تلاش کرده، هنجارهای اصلی حاکم بر جامعه را ایجاد کند».^۷ بنابراین نقش جامعه و نهادهای آن در ایجاد فرهنگ کار تیمی و گروهی انکارناپذیر است. نهادهای مسلط

بر جامعه نظیر دولت، مجلس، روحانیت، مردم و مانند آن، در تولید نهادها و انواع فرهنگ نقش دارند، زیرا اساساً جامعه چیزی جز نهادها و سازمان‌ها و گروه‌ها و فرهنگ‌های حاکم بر آنان نیست. دولت با ایجاد نهادهای اداری و اجتماعی و حاکم نمودن قوانین بر آنها گام مهمی در جهت ایجاد باورهای مشترک (فرهنگ) بین مردم برمی‌دارد.

تیم‌های موفق و الگو در محیط: وجود تیم‌های موفق، بویژه در سطوح دانش‌آموزی کار آموزش تیم‌سازی را آسان و تسریع می‌کند. تیم‌های موفق نقش الگو را ایفا می‌کنند. این امر مطابق یادگیری رفتاری قابل تبیین است. مطابق نظریه رفتارگرایی، «رفتار باید به وسیله تجارب قابل مشاهده، تبیین شود، نه به وسیله فرآیندهای ذهنی. از نظر رفتارگرایان، رفتار آن چیزی است که انجام می‌دهیم و به‌طور مستقیم قابل مشاهده است و افکار، احساسات و انگیزه‌ها، موضوع‌های مناسبی برای علم مطالعه رفتار نیستند، زیرا آنها را نمی‌توان مستقیماً مشاهده کرد».^۸ طبق این نظریه‌ها، یادگیری، آفرینند[ی] ایجاد و تقویت رابطه و پیوند بین محرک و پاسخ در سیستم عصبی انسان است. از نظر صاحب‌نظران این رویکرد، در فرآیند یادگیری، ابتدا «وضع یا حالتی» در یادگیرنده اثر می‌کند، سپس او را به فعالیت وامی‌دارد و بین آن وضع یا حالت و پاسخ ارائه‌شده، ارتباط برقرار می‌شود و عمل یادگیری انجام می‌پذیرد.^۹ به عبارت دیگر، مطابق این نظریه الگوهای موفق باعث تقویت رفتار مشابه می‌شود. از آنجایی که الگوهای موفق قابل مشاهده‌اند، در نتیجه مورد پیروی قرار گرفته و باعث رفتار مشابه می‌شوند. تیم‌های مشاهده‌گر برای رسیدن به موفقیت، از رفتار تیم‌های الگو تبعیت می‌کنند تا به موفقیت مشابه دست پیدا کنند.

بحث و گفت‌وگو: تیم‌های دانش‌آموزی در خلاء فعالیت نمی‌کنند، بلکه انجام



نهادهای مسلط بر جامعه نظیر دولت، مجلس، روحانیت، مردم و مانند آن، در تولید نهادها و انواع فرهنگ نقش دارند، زیرا اساساً جامعه چیزی جز نهادها و سازمان‌ها و گروه‌ها و فرهنگ‌های حاکم بر آنان نیست.



مسئولیت‌های‌شان در شرایط واقعی اتفاق می‌افتد. وجود بستر فعالیت، اعم از بستر بیرونی و درونی برای ایجاد یک تیم موفق حتمی است. هیچ‌یک از عوامل بیرونی و درونی دخیل در فعالیت تیمی بر دیگری رجحان ندارد. هر دو دسته عوامل باید به‌موازات هم پیش روند. نقش تک‌تک اعضای تیم، مناسبات و ساختار آن، رهبر تیم و جو تیمی غالب همان‌قدر مهم است که نقش عوامل محیطی نظیر خانواده، مدرسه، اجتماع، وزارتخانه، دولت و فرهنگ غالب ملی. از این منظر، ایجاد همه عوامل بسترساز دخیل در کار تیمی باید به طور یکپارچه عمل کنند. فرض می‌کنیم یک دانش‌آموز در منزل کار جمعی را از والدین الگوبرداری می‌کند. در کوچه وقتی با هم‌بازی‌هایش مواجه می‌شود، باید اشکال دیگر آن را در بازی‌های تیمی مشاهده کند. اگر چنین اتفاقی بیفتد، پازل منزل-کوچه کامل شده است. وقتی پای دانش‌آموز به مدرسه می‌رسد لازم است مشاهده کند اولیای مدرسه آموزش و تمرین کار تیمی را به وی می‌آموزند و خودشان مظهر کار گروهی‌اند و لاجرم وی نیز مجبور به انجام کار تیمی است؛ در غیر این صورت، با تنبیه و مقررات بازدارنده مواجه می‌شود. در چنین شرایطی خانه‌های بیشتری از پازل کار تیمی تکمیل می‌شود. در این صورت، می‌توان امید داشت فرهنگ کار تیمی در وی نهادینه شود. وقتی فردی با این فرهنگ وارد بازار کار شود، یا پای درس استادان دانشگاه و معلمان مدرسه و یا مقابل رسانه‌ها و پای منابر وعظ بنشیند، آنجا را نیز محلی هماهنگ با فرهنگ کار تیمی ببیند، دیگر همه‌چیز بر وفق مراد است. قطعاً چنین فرضی لازم است تا بستر کار تیمی امر ممکن تلقی شود.

البته جامعه ما فاقد یکپارچگی لازم برای فرهنگ کار تیمی است. ایجاد فرهنگ کار تیمی مستلزم عزم ملی است، چراکه نهادهای بی‌شماری نظیر آموزش و پرورش، دانشگاه‌ها، رسانه‌های صوتی، تصویری و مکتوب، خانواده، سازمان‌های متصدی فرهنگ عامه، نهادهای مذهبی و مراجع اجتماعی و بویژه دولت به‌عنوان بزرگ‌ترین عنصر نهادساز همه و همه در امر تولید، اشاعه و استقرار فرهنگ کار تیمی دخیل هستند. با کمال احترام برای همه تلاش‌ها، در حال حاضر این عزم و اراده ملی مشهود نیست. افراد علاقه‌مند به انجام کار تیمی چالش‌های زیادی را پیش رو دارند، زیرا نه تنها خانه و مدرسه، بلکه اجتماع و محل کار هیچ‌کجا مطابق فرهنگ کار تیمی به پیش نمی‌رود.

یادداشت‌ها

۱. معاونت پژوهش‌های فرهنگی و اجتماعی، گروه پژوهش‌های فرهنگی، فرهنگ کار گروهی: منابع و راهکارها، اردیبهشت ۱۳۸۷.
۲. فاضلی، نعمت‌الله، گفت‌وگو با روزنامه اعتماد، مهر ۹۱.
۳. نرگس قدیمی‌ان سیف، به راهنمایی حسین نژاد، مقاله «جایگاه و راهکارهای کار گروهی در مدارس ابتدایی».
۴. همان.
۵. همان.
۶. مسروری بر نقش و جایگاه مفاهیم گروه، نهاد، جامعه و فرهنگ با نگاه تطبیقی به دیدگاه‌های اسلامی.
۷. مقصود رنجبر، نهادهای دینی مدنی در ایران، مجله پگاه حوزه، شهریور ماه ۸۶، ص ۲۱۴.
۸. بیابانگرد، اسماعیل؛ روان‌شناسی تربیتی، تهران، ویرایش ۱۳۸۴، چاپ اول، ص ۱۹۳.
۹. شعبانی، حسن؛ مهارت‌های آموزشی و پرورشی، تهران، سمت، ۱۳۸۳، چاپ هجدهم، ص ۲۲.

گفت‌وگو با دکتر تقی آزاد ارمکی، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه درباره

ریشه‌های جامعه‌شناختی انقلاب اسلامی و علل موفقیت روحانیت

اشاره:

پیروزی انقلاب اسلامی ایران یکی از بزرگترین شگفتی‌های قرن بیستم بود. در روزگاری که فضای انقلابی مارکسیستی و جنبش‌های مسلحانه بر چهارگوشه دنیا سیطره داشت، در ایران انقلابی به پیروزی رسید که نه مارکسیستی بود و نه مسلحانه، در تحلیل این پدیده نادر، برخی کشورهای خارجی و برخی نیز ضعف شاه در سرکوب مردم را عامل اصلی پیروزی انقلاب می‌دانند، حال آنکه امکان وقوع تحولی با این عظمت بدون نقش‌آفرینی جامعه اساساً وجود نداشت. بنابراین به نظر می‌رسد برای تحلیل چگونگی پیروزی انقلاب اسلامی، لازم است نخست به تحلیل جامعه ایرانی آن سال‌ها پرداخت.

دکتر تقی آزاد ارمکی یکی از برجسته‌ترین جامعه‌شناسان ایرانی است که با تألیف ۲۴ عنوان کتاب و انجام تحقیقات میدانی فراوان، نقشی به‌سزا در شناخت و تحلیل جامعه ایران ایفا کرده است. به‌مناسبت سی و ششمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی با وی پیرامون عوامل مؤثر بر پیروزی انقلاب به گفت‌وگو نشستیم.

◀ مهرداد جهانگیری



تریت در تحلیل انقلاب ایران بسیاری از صاحب نظران معتقد به اجتناب‌ناپذیر بودن آن هستند. گروهی از منظر سیاسی، گروهی نیز اقتصادی. اما با توجه به مرتبط بودن تمام این حوزه‌ها به هم، شما به عنوان یک جامعه‌شناس؛ آیا از نظر شما هم وقوع انقلاب اجتناب‌ناپذیر بود؟

دکتر آزاد: یکی از اصلی‌ترین کارهایی که باید به آن دقت کرد، استفاده از مفاهیم مناسب و تعیین ارتباط آنها با یکدیگر و با شرایطی که (منظورم هم زمان و دوره تاریخی است و هم سؤالی است که مطرح می‌شود) در آن زیست می‌کنیم، است. می‌دانید که الان حدود چهار دهه از شرایط انقلاب و وقوع آن گذشته است. به همین دلیل انقلاب ساحتی تاریخی یافته است. درست است که اغلب مردم امروز درگیر انقلابی بوده‌اند که الان از آنها فاصله گرفته است به لحاظ زمانی و دوره‌ای. همان‌طور که مردمی (نسلی) که در انقلاب بوده‌اند هم از شرایط انقلاب فاصله گرفته و درگیر مسائل جدیدی شده‌اند. این خود نشان از وضعیتی است که بدون درک و توجه به آن نمی‌توان و نمی‌بایست در مورد انقلاب بحثی کرد و حتی تحقیقی در این زمینه انجام داد. یک مشکل عمده این است که بسیاری در مورد انقلاب حرف می‌زنند ولی تصویری که از آن دارند متفاوت است. برای روشن شدن بهتر است از این افراد سؤال کرد که مسئله مرکزی که انقلاب معطوف به آن به‌وقوع پیوست، کدام بود؟ کمتر توافقی در این زمینه وجود دارد. کمتر می‌توان دید که حتی مدعیان فکری و اندیشه‌های جامعه هم در اینکه انقلاب اسلامی مسئله مرکزی‌اش توسعه بوده، رفاه بوده، مشارکت بوده، عدالت بوده، دموکراسی بوده، تمدن‌سازی بوده یا امری دیگر بوده است، توافق ندارند. به دلیل همین اختلاف نظر هم از یکدیگر جدا شده و نزاع بین آنها شکل گرفته است. در حالی که تقریباً تا حدودی در دوره انقلاب نزدیکی معنای مربوط به شرایط و دلایل انقلاب وجود داشت. این توافق حداقل در اکثریت نیروهای درگیر وجود داشت و همین توافق بود که کارها را به سرعت محقق می‌کرد و تلاش و مقاومت و چانه‌زنی ممکن شده بود. در دوره جدید بیشتر کسانی که مدعی انقلاب اسلامی هستند دارای امکانات و توان و نیرو و فرصت هستند اما تصویری دقیق از آن شرایط نمی‌توانند ارائه دهند. می‌دانید چرا؟ چون از این پدیده دور شده و از آن فاصله گرفته‌اند. نوعی بیگانگی نسبت به آن وجود دارد. به همین دلیل هم این همه حرف‌وحدیث و داعیه و ملاحظه وجود دارد.

یکی از این موارد به تعیین مصداق در مورد بستر وقوع انقلاب اسلامی است که در قالب سؤال شما مطرح شده است: راستی انقلاب امری اجتناب‌پذیر یا اجتناب‌ناپذیر بود. کدامیک؟ انقلاب هم‌اکنون که محقق شده است اجتناب‌ناپذیر است ولی در مسیری که داشت اتفاق می‌افتاد اجتناب‌ناپذیر نبود. انقلاب که قرار

نبود حتماً اتفاق بیافتد. ولی الان که اتفاق افتاده است امری حتمی و اجبار و اجتناب‌ناپذیر می‌باشد. بدین لحاظ لازم است جایی که قرار گرفته‌ایم را معلوم کنیم و سؤال را پاسخ دهیم. ما همه منظورم من و شما و دیگرانی هستند که در مورد انقلاب حالا بحث می‌کنند انقلاب را باید امری اجتناب‌ناپذیر بدانیم. چون اتفاق افتاده است. ما با اتفاق و واقعه انقلاب روبرو هستیم. اما در زمانی پیش از انقلاب مثلاً در سال ۱۳۵۶ اصلاً انقلاب امری اجتناب‌ناپذیر نبود. اتفاقاً امور دیگر اجتناب‌ناپذیر جلوه می‌کرد. همه داشتند در مسیری دیگر حرکت می‌کردند. حتی انقلابیونی که از درون انقلاب درآمدند هم داشتند کار دیگری می‌کردند. انقلاب نتیجه ناخواسته و نامعین مجموعه شرایط و عواملی بود که کمتر هم را می‌شناختند و هم را می‌دیدند. انقلاب نتیجه نادیده شده و ناخواسته آنها بود. همه داشتند کاری دیگر می‌کردند با اهداف و جهت‌هایی دیگر. کارهای آنها در جایی همسان شد و در جایی ناهمسان. همسانی‌شان را می‌بینم حالا و غیر همسانی‌شان را نمی‌خواهیم ببینم.

یک ملاحظه دیگری هم در اجتناب‌ناپذیر بودن انقلاب نهفته است که باید مورد توجه قرار گیرد و آن خارج کردن اراده‌گرایی اجتماعی از متن انقلاب است. خارج کردن آگاهی و فهم و اقدام‌های متعدد در وقوع انقلاب است و ... به عبارت دیگر، مدعیان این نوع نگاه وقوع انقلاب را به نقش‌آفرینی نیروهای خارج از حیات بشری چون جبر تاریخ و ضرورت‌های فرهنگی و اقتضائات زمانه و دوره تاریخی محول می‌کنند. این بدترین تعابیری است که در مورد انقلاب اسلامی ارائه شده است. انقلاب اسلامی در زمانی که داشت (البته به تعبیر امروزین ما) وقوع می‌یافت اجتناب‌ناپذیر نبود. اما وقتی که به وقوع پیوست اجتناب‌ناپذیر شد و اجتناب‌ناپذیر است. بازخوانی واقعه بعد از واقعه است که دردسر ساز است. ما از معلول به علت حرکت می‌کنیم تا از علت به معلول. این اصل و جهتی است که به بهترین شکل می‌توان بازگو کرد. این اشکال در بسیاری از سطوح زندگی ما جاری است. ما مثال بعد از انقلاب را که به شرایط بعد از انقلاب مرتبط است به شرایط و موقعیت‌های قبل از انقلاب هم می‌بریم و به همین دلیل انقلاب را از ساده‌گی و بی‌پیرایگی‌اش دور کرده و آنرا آلوده می‌سازیم. مثلاً بعد از انقلاب اتفاقی افتاده است تحت عنوان اختلاف نظر روشنفکری دینی و روحانیت. این را اگر درست باشد که جای بحث دارد به شرایط قبل از انقلاب برده و سعی می‌کنیم که تاریخ انقلاب را از وجود و حضور روشنفکری دینی خالی کنیم. همه دغدغه شارحان امروز انقلاب اسلامی این شده است که جایی برای حضور نیروهای بعد از انقلاب در شرایط قبل از انقلاب بیابند و نقش و جای نیروهای قبل از انقلاب را پاک کنند. این شده است دستکاری در تاریخ انقلاب اسلامی. کاری که خیلی شایع شده است و هر کسی این کار را می‌کند. مراکزی که مسئولیت تاریخ انقلاب اسلامی را به





نهادهای و سازمان‌های جدید که در نهایت به تشکیل نظام جمهوری اسلامی انجامید، شدیداً باز سؤال را مطرح می‌کنم که «انقلاب اسلامی کی شروعی شد و کی پایان یافت؟» انقلاب اسلامی از زمانی شروع شد که دغدغه مقابله با نظام شاه محوریّت یافت و ایده‌های جدیدی در مقابل ایده‌های رژیم پیشین شکل گرفت. این زمان در حادثه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تجسم یافته است. از این زمان تا روز ۲۲ بهمن سال ۵۷ دوره انقلاب اسلامی است. در این دوره خیلی‌ها کار کردند و هر یک به گونه‌ای در توسعه ایده‌های انقلاب اسلامی مؤثر بودند. به همین دلیل باید به سراغ خیلی‌ها رفت. نیروهای بسیاری را باید شناخت و نقش آنها را در این زمینه بازگو کرد. در این میان نظام شاه‌ی نقش بسیار مهمی دارد. بازی که او کرده است در ساخت‌دهی به جریان انقلاب اسلامی در این مدت در تعامل و تعارض با شاه و شاهنشاهی گری شکل می‌گرفت. هر نوع تصمیمی که در این نظام صورت می‌گرفت در شدت و ضعف جریان انقلاب اسلامی مهم می‌باشد. آزادسازی سیاسی که در سال‌های آخر حیات رژیم پهلوی صورت گرفت در شدت‌بخشیدن به حرکت انقلاب اسلامی نقش‌آفرین بود، همانطور که سخت‌گیری بعد از واقعه ۱۴ خرداد ۴۲ در تضعیف اندیشه انقلاب اسلامی مهم بود. به میدان آمدن احزاب سیاسی (حتی ساختگی) و گسترش فضای فرهنگی و علمی در شدت‌بخشیدن به اندیشه‌های انقلاب اسلامی مؤثر بود، همان‌طور که کنترل و فضای امنیتی ایجاد شده به ضعف جریان انقلاب اسلامی کمک می‌کرد. در این‌صورت می‌توان دو جریان (کنترل و نظارت سخت امنیتی و سیاسی و رهایی فرهنگی و علمی و اجتماعی از طرف رژیم پهلوی) را بسترساز حرکت و حضور نیروها و جریان‌های انقلاب اسلامی دانست. این دو نیرو (رژیم پهلوی و انقلابیون) ناخواسته و خواسته با هم در ساحت تعاملی و تضادی قرار گرفته و در ساختن انقلاب اسلامی نقش‌آفرینی می‌کردند. آنها فکر می‌کردند که دارند شرایط را کنترل می‌کنند و انقلابیون فکر می‌کردند که مقاومت می‌کنند. در حالی که نتیجه عمل هر یک متفاوت از آن چیزی شد که تصور می‌شد. هم آزادسازی سیاسی و فرهنگی و هم مقاومت انقلابیون با هم گره خورد و حوادث مهمی را رقم زد. ترس و کنترل با هم، همراه با مقاومت و حضور جریان‌ساز شد. البته نمی‌توان

اصلاً این‌طور نبوده است. اصلاً افراد و گروه‌هایی نبوده‌اند که قصد و توان جلوگیری از وقوع انقلابی که معلوم نبود به‌وقوع بپیوندند را داشته باشند. البته ممکن است عده‌ای در سطح فردی از امری ناراحت بودند یا اینکه اعتراضی به مسیری کرده باشند، ولی نمی‌دانستند آنچه به‌وقوع می‌پیوندد انقلاب است.

عهده دارند هم در این زمینه کاری نمی‌کنند. به نظر می‌آید بسیاری از این مراکز هم برای دست‌کاری در تاریخ انقلاب آمده‌اند. سعی می‌کنند سندسازی کنند یا سندهای حاشیه‌ای را سندهای کانونی کنند. جالب است که شخصیتی که در دوران انقلاب به عنوان معلم انقلاب لقب گرفته بود در شرایط بعد از انقلاب مسئله‌دار می‌شود و همه تلاش این می‌شود که اثری از او در تاریخ انقلاب نماند و در ادامه هم اسناد حاشیه‌ای که سندیت آنها جای بحث دارد کانونی شده و این چهره نماینده دولت و رژیم پیشین تا معلم انقلاب معرفی می‌گردد.

تربیت اگر معتقدید که وقوع انقلاب

اجتناب ناپذیر بوده است، تشریح بفرمایید از چه زمانی رژیم شاه در مسیری قرار گرفت که وقوع انقلاب را اجتناب‌ناپذیر می‌کرد. در واقع تا چه زمانی هنوز این فرصت برای رژیم پهلوی وجود داشت که مخالفان خود را مجاب به پیگیری مسیر اصلاحات کند؟

دکتر آزاد: همه نیروها و سازمان‌ها و جریان‌هایی

که در مسیر انقلاب قرار گرفتند، به‌طور مؤثر در ساختن انقلاب نقش‌آفرینی کردند، البته بسیاری از آنها بدون درک از اینکه کارشان چه نتیجه‌ای در پی خواهد داشت. من خیلی به کسانی که امروز مدعی شده‌اند که می‌خواستند جلوی انقلاب را بگیرند معترضم. اصلاً این‌طور نبوده است. اصلاً افراد و گروه‌هایی نبوده‌اند که قصد و توان جلوگیری از وقوع انقلابی که معلوم نبود به‌وقوع بپیوندند را داشته باشند. البته ممکن است عده‌ای در سطح فردی از امری ناراحت بودند یا اینکه اعتراضی به مسیری کرده باشند، ولی نمی‌دانستند آنچه که به‌وقوع می‌پیوندد انقلاب است. همه امور تا زمانی است که انقلاب به قوع پیوست. می‌دانید کی انقلاب به وقوع پیوست؟ انقلاب در روز بیست و دوم بهمن سال ۱۳۵۷ تمام شد، شروع نشد. حضرت امام (ره) در این روز پیروزی انقلاب را اعلام کردند. ایشان نگفتند که انقلاب شروع شده است. گفتند جریانی به نام انقلاب اسلامی که مدتها در ادامه داشت امروز به نتیجه رسید و شادی و سرور اعلام شد. عده‌ای متاسفانه انقلاب را از این زمان شروع شده میدانند. در حالی که از این زمان به بعد ما وارد دوره جدیدی تحت عنوان دوره اسلامی ایران با شکل‌گیری



از نقش وقایع مهم هم در این زمینه غفلت کرد.

با توضیح فوق نمی‌توانم بگویم که رژیم شاه در این دوران طولانی به‌طور اجتناب‌ناپذیری در اختیار انقلاب بود. نه این‌طور نیست. آنها بازی خودشان را می‌کردند و بر اساس محاسبات خودشان عمل می‌کردند. تا آخرین لحظه‌های وقوع انقلاب اسلامی مقاومت و کنترل و خشونت جاری بود. دوگانه شدن حوزه نظامی رژیم (بخشی در قالب ژاندارمری و بخشی در قالب نیروی هوایی) رژیم را دوباره کرد، همان‌طور که جامعه هم داشت از دپارگی که گرفتار آن شده بود، به سوی یک‌پارچگی می‌رفت. اما در ماه‌های آخر که شدت حرکت‌های انقلابی را شاهد هستیم، کارگزاران رژیم پهلوی احساس خطر کرده بودند و به جای سرکوب خونین به بحث و چانه‌زنی رسیده بودند. آنها تغییر رویه داده بودند. این تغییر رویه و سیاست موجب شد تا انقلابیون از فرصت بهره گرفته و بر شدت کار و تلاش‌شان بیفزایند و خواسته‌های جدیدی را عنوان کنند. در این مرحله بود که رفتن شاه و تغییر رژیم اصل شد. در حالی که در زمان‌هایی قبل‌تر تغییر رژیم اصل نبود و رفتن شاه هم خیلی مهم نبود. تغییر رویه

و تغییر سیاست اصل شده بود. این جابجایی را می‌توان در سایه تغییر عملکرد رژیم دید. این تغییر عملکرد و سیاست را می‌توان در قالب این معنی بیان کرد که آنها وقوع انقلاب را اجتناب‌ناپذیر می‌دانستند. البته این را هم بگویم که آنها (منظورم رژیم پهلوی) واقعیتی متحد و هم‌رویه و هم‌شکل نبودند. اصلاً انقلابیون که خارجی نبودند. همان‌طور که اصحاب رژیم هم خارجی نبودند. یک نوع درهمی نیروها و ایده‌ها جاری بود. در این فضای درهمی بود که تز حضرت امام (ره) تحت عنوان ارتش متعلق به ملت است و ملت هم متعلق به ارتش است، درست بود و جواب داد. در حالی که عده‌ای ایده جنگ مسلحانه و نابودی ارتش را سر می‌دادند. در این فضا است که انقلاب اسلامی با نقد و پشت سر گذاشتن رادیکالیسم سیاسی و نظامی به پیروزی رسید، نه از طریق رادیکالیسم. این است که انقلاب اسلامی دوران سختی که رویارویی رژیم و انقلابیون بود، خیلی طولانی نشد و امور ساده‌تر و زودتر از آنچه که بسیاری از آدم‌های کهنه‌کار و حرفه‌ای رادیکال تصور می‌کردند، به نتیجه رسید. این هم البته به ماهیت انقلاب اسلامی برمی‌گردد.

تربیت موضوع دیگری که همواره محل سؤال است، قرار گرفتن روحانیت در موقعیت رهبری انقلاب است. در حالی که گروه‌های چپ از همان ابتدای سلطنت پهلوی اول به مبارزه با رژیم پرداختند و گروه‌های ملی‌گرا نیز پس از ۲۸ مرداد به‌شکل علنی به مخالفان رژیم بدل شدند.

دکتر آزاد: در این شرایط نیرویی که داعیه میانه داشت، نقش رهبری یافت. نه گروه‌های چپ که خواب مبارزه طولانی خشونت‌آمیز می‌دیدند و نه ملی‌گراها که ساده‌سازی را اصل قرار داده بودند، نتوانستند محوری شوند. نتوانستند نقش رهبری را عهده‌دار شوند. روحانیت به چندین دلیل توانست این نقش را پیدا کند. اول اینکه روحانیت نیرویی گسترش‌یافته به‌لحاظ سازمانی و اجتماعی و ایده‌ای در جامعه ایرانی بود، در همه‌جا بود و نیازی به رفتن و تشکیل سازمان نبود. نمی‌بایستی گروه‌سازی کند و ارتباطات برقرار کند. در روستا و شهر و محله حضور داشت. سازمانی آماده کار داشت. دوم اینکه روحانیت در دوره جدید مدعی اصلی تغییر اجتماعی و فرهنگی و دینی بود. بخش مهمی از نیروهای روحانی در دانشگاه و مسجد و محله و مطبوعات سخن از بهبود شرایط می‌گفتند. سخن از این بود که شرایط ایجاد شده همراه با بی‌دینی است. دفاع از دین و ناموس و اخلاق محوری داشت برای آنها. سوم اینکه روحانیت تصویری اجتماعی و فرهنگی از تغییر ارائه داده بود. همراهی عدالت‌خواهی و توسعه با اجرای کربلا نشان از این معنی است. امام حسین (ع) نماد عدالت‌خواهی و مبارزه با ستم‌شاهی و در عین حال بهبود شرایط بود. این ظرفیتی بود که در نزد گروه‌های دیگر وجود نداشت. آنها تازه می‌خواستند چه‌گوارای بیگانه از فرهنگ ایرانی و اسلامی را معنادار کنند یا اینکه مائوی غریبه را خودی سازند یا اینکه قانون‌گرایی و



روحانیت به چندین دلیل توانست نقش رهبری را پیدا کند. اول اینکه روحانیت نیرویی گسترش‌یافته به‌لحاظ سازمانی و اجتماعی و ایده‌ای در جامعه ایرانی بود، در همه‌جا بود و نیازی به رفتن و تشکیل سازمان نبود. نمی‌بایستی گروه‌سازی کند و ارتباطات برقرار کند. در روستا و شهر و محله حضور داشت. سازمانی آماده کار داشت. دوم اینکه روحانیت در دوره جدید مدعی اصلی تغییر اجتماعی و فرهنگی و دینی بود.

دموکراسی غربی را در متن جامعه ایرانی تعریف کنند. این کار نیاز به زمان و تربیت نیرو و تشکیل سازمان و خیلی چیزهای دیگر داشت که فرصت این امر برای آنها محقق نشد. البته سالیان بعد بادی از شرق و غرب وزیدن گرفته و بسیاری از این ایده‌ها را تهی جلوه داد (منظورم فروپاشی کمونیسم شوروی است). روحانیت از ایده تغییر و بهبود شرایط، البته بی‌اعتنای به بنیادگرایی و رادیکالیسم دفاع می‌کرد. در حالی که دیگران کار را سخت‌تر می‌کردند و مردم را به مبارزه‌ای طولانی و سخت دعوت می‌کردند که آینده آن‌هم معلوم نبود. این معنی را در اندیشه و ایده‌های حضرت امام (ره) و یارانش می‌توان دید. آنها مدعی تغییر رژیم بودند و مدافع سازمان‌ها و گروه‌ها و حیات اجتماعی. چهارم هم اینکه کمتر دعوت به فروپاشی تمام عیار از طرف روحانیت شد. در حالی که گروه‌های حرفه‌ای مدعی انقلاب از تغییرات همه‌جانبه سخن گفتند و فروپاشی اجتماعی را همراه با فروپاشی سیاسی و نظامی و حکومتی همراه و همگام می‌دانستند. با اصل قرار دادن فروپاشی تمام‌عیار به واسطه تندروترین گروه‌های چپ در ایران نوعی بنیادگرایی ظهور کرد و گروه‌های حرفه‌ای انقلابی شدند خیلی انقلابی و حاصل آنرا هم در شرایط بعد از انقلاب در ترور و مقابله با نظام و جامعه از طرف آنها دیدیم.

تربیت فارغ از رهبری روحانیت، چه چیز باعث ایجاد یک اجماع

در بین همه مخالفان شاه، از کمونیست تا ملی‌گرا و لیبرال، شد؟

دکتر آزاد: توافق ایجاد شده در دوران قبل از پیروزی انقلاب توافقی حداقلی ولی بسیار مهم برای انقلابیون و شکننده برای رژیم بود. همه یا اکثریت مردم و گروه‌های اجتماعی و سیاسی بر این توافق کردند که دیگر رژیم را با شاه و دستگاه حاکمه آن نمی‌خواهند. این صدایی بود که در ماه‌های نزدیک به انقلاب در بیان حضرت امام (ره) و انقلابیون جلوه کرد و اصل شد. به همین





آمدن دوباره شاه از طریق کودتا، هیچ تغییری صورت نگرفت. تازه بعد از ماجرای کودتای شاه علیه دولت ملی مصدق وضع سیاسی بدتر شد و بسیاری از رجل سیاسی کشور کشته یا خانه‌نشین شدند. چهارمین تجربه در برخورد خشونت‌آمیز رژیم در ۱۵ خرداد ۴۲ با مردم و روحانیت که معترض بعضی از امور شده بودند، می‌باشد. به نظر من حضور این چهار تجربه برای مردم و گروه‌های اجتماعی بستر مناسبی در انسجام و اتحاد حداقلی بسیار مهم تحت عنوان «نه به شاه و رژیم او» و ورود به شرایط جدید شد.

تربیت جناب دکتر، حکومت پهلوی از بدو تأسیس به‌شکلی انقلابی در پی بنیان نهادن مراکز آموزشی مدرن و جایگزین کردن آنها با حوزه‌های علمیه برآمد. به لحاظ آماری هم به‌ظاهر موفق بود. (بر اساس آمار کتاب «ایران بین دو انقلاب»). اما تربیت‌یافتگان همین نظام نوین آموزشی به مخالفان سلطنت تبدیل می‌شوند و در نهایت تحت رهبری روحانیتی قرار می‌گیرند که قرار بود به‌مرور زمان به حاشیه رانده شود. به لحاظ اجتماعی این پدیده را چطور تحلیل می‌کنید؟

دکتر آزاد: به نکته بسیار خوبی اشاره کردید. با فرض مهم با ذکر واقعیت‌ها و شواهدی بسیار بحث را شروع کردید. گفتید واقعیت‌های جاری، آمار و شواهد و تجربه‌های شخصی بیشتر انقلابیون نشان از این امر دارد. اشاره کردید اکثر کسانی که در جریان انقلاب اسلامی قرار گرفتند و در ساختن آن نقش‌آفرین بودند، قرار بود که در مسیر سیاست‌سازی و فرهنگ‌سازی رژیم گذشته نقش‌آفرینی کنند، اما بسیاری از این افراد مسیری مخالف از انتظارات مورد نظر پیش گرفتند. این فرض باید به اثبات برسد. باید به طور توصیفی با بیان ابعاد و زوایای آن به اثبات فرض اشاره‌شده پرداخت. زیرا اگر این فرض به‌طور علمی و تاریخی اثبات نشود، فرض رقیب به‌طور قوی ظهور می‌کند؛ فرضی که بر نقش‌آفرینی نیروهای خارجی در شکل‌گیری و تحقق انقلاب اسلامی تأکید دارد و از طرف مخالفان انقلاب اسلامی به‌طور خاص در رسانه‌هایی مانند بی‌بی‌سی و صدای آمریکا به‌طور همه‌جانبه طرح می‌شود. برای اثبات فرض اول، نقش‌آفرینی نیروهای اجتماعی مدرن و سنتی لازم است کمی به اتفاقات آن‌زمان برگردیم تا بدانیم که چه صورتی داشته‌اند. داعیه اصلی‌ام در این زمینه نقش‌آفرینی آغازین نیروهای مدرن است. برخلاف تصویری که دارد ایجاد می‌شود، نیروهای مدرن تولید شده در عصر جدید (در دوره رژیم پیشین) نقش‌آفرینی مهم و عمده‌ای در شکل‌گیری انقلاب اسلامی داشته‌اند. از میان همه به چند نیرو اشاره می‌شود:

- **یک:** یکی از کانون‌های عمده انقلاب دانشگاه‌های کشور بوده است. دانشگاه به عنوان نهاد مدرن برای توسعه مدرنیته شبه‌غربی در رژیم پهلوی طراحی شده بود. در صورتی که همین نهاد بیشتر نقش نقادی و تعارضی با آن رژیم داشت. نقش مهم و مرکزی دانشگاهیان و به‌طور دانشگاه تهران در انقلاب اسلامی را نمی‌توان نادیده گرفت. دانشگاه تهران به عنوان نماد آموزش عالی در کشور محل حوادث بزرگی چون تحصن انقلابیون، شکل‌گیری تظاهرات و پایان آن، تعطیلی دانشگاه در حمایت از انقلاب، حضور دانشگاهیان به طور فراگیر در جریان انقلاب و کشته و زخمی شدن دانشجویان و اساتید دانشگاه‌ها در جریان انقلاب نشان از این ماجرا می‌باشد. دانشگاه‌های بزرگ دیگر شهرهای ایران هم مانند دانشگاه تهران نقش‌آفرینی کرده‌اند

- **دو:** فضای دیگر نقش‌آفرینی کارمندان دولت اعم از کارمندان وزارت نفت که نقش اقتصادی داشت، قابل توجه می‌باشد. کارمندان و کارگران وزارت نفت نمی‌توانست در اختیار رژیم پهلوی نباشد. اما شواهد نشان از حرکت فراگیر این جمعیت کثیر در مسیر انقلاب اسلامی بود و قطع تولید و صدور نفت ضربه مهلکی به رژیم پیشین زد

- **سه:** کارمندان و معلمان وزارت آموزش و پرورش نیز با حمایت از ایده‌های انقلابی موجب شدند تا حجم انبوهی از جمعیت کشور به عنوان کارمند، معلم و دانش‌آموز در مسیر انقلاب قرار گرفته و حوادث بزرگی را رقم بزنند

دلیل هم کسانی که قصد میان‌داری داشتند در همان زمان غیرمطلوب جلوه کردند. ملی‌گرایان ایرانی در این زمینه نقش و رنگ باختند. آنها قصد داشتند تا از وقوع انقلاب جلوگیری کنند و تغییر در ساختار سیاسی در حد جابجایی نیروها و افراد و گروه‌ها به وقوع بپیوندد. این ایده خیلی دیر مورد پذیرش شاه و همراهان او قرار گرفت. زمانی این ایده را قبول کردند که انقلابیون به اجماعی تحت عنوان «گذر از رژیم شاه» به شرایطی دیگر رسیده بودند. پس اجماع کمی بود ولی در شرایطی که جاری بود، بسیار مهم و اساسی بود. اجماع در نخواستن شاه و رژیم او و اجماع در دست‌یافتن به فردایی متفاوت از دیروز و امروز. وقتی که همه حاضران در صحنه انقلاب به مرور خاطره‌های متفاوت که تجربه همه آنها بود پرداختند، به این توافق دست یافتند. تجربه‌ها کدام بودند؟ اولین تجربه به شرایط بعد از انقلاب مشروطه بر می‌گشت. در این دوره انتظار در ورود به شرایطی متفاوت از رژیم قاجاریه بود نه بازتولید آن به نام جدید، رژیم پهلوی. این جابجایی با بازیگری غرب ممکن شد. انگلیسی‌ها همراه با دیگر بیگانگان میان‌داری کردند و اثرگذاری

نیروهای انقلابی را کم و در بسیاری از مواقع آنها را با کشتن، زندانی کردن، تبعید کردن و دعوت به مشارکت در قدرت بی‌اثر کردند. این تجربه بسیار مهمی بود که همه به‌یاد داشتند. خیلی‌ها به لحاظ مفهومی در طول حدود شصت سال این پدیده را بازخوانی کرده بودند. دومین تجربه به جابجایی شاه بزرگ (رضا شاه) با شاه کوچک (محمدرضا شاه) با وساطت آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها بود. این تجربه هم برای همه حاضر بود. رفتن شاه اول امکان و فرصتی برای ورود به دموکراسی سیاسی و اجتماعی بود ولی بیگانه اجازه بازی را به مردم و نیروهای اجتماعی نداد. سومین حادثه و تجربه که به صورت یک واقعه نزدیک به زندگی آنها بود، واقعه نهضت ملی مصدق بود. در این دوره گروه‌های سیاسی گول خوردند و با رفتن و





- چهار؛ هم‌چنین ما با نقش‌آفرینی کارمندان بانک‌ها و به‌طور خاص بانک مرکزی در ارائه گزارش مالی و پولی که افشای مهم مالی قبل از انقلاب اسلامی بود، به واسطه نیروهای انجام شد که می‌بایستی محافظ منافع شاه و رژیم او باشند. این امر در مورد بسیاری از عناصر رژیم پهلوی صادق است. این نگاه در مورد دیگر نهادها و مؤسسات مدرن در دوره گذشته صادق است.

با توجه به ارائه سیمای توصیفی از شرایط قبل از انقلاب به‌دست می‌آید که فرض آغازین صادق است و فرض دوم غلط و ناهجا. به عبارت دیگر؛ نیروهایی که برای حفظ پایه‌های رژیم گذشته طراحی شده بودند، به نیروی نقد و ضدیت با آن تبدیل شدند. ما با این سؤال اساسی روبرو هستیم که؛ «چرا اینگونه شد؟» به عبارت دیگر؛ «چه عوامل و شرایطی موجب شدند تا نیروهایی شبیه نظام گذشته، به ضد آن تبدیل شده و از فضا و اندیشه ضد نظام گذشته (اندیشه تغییر رژیم و تن‌دادن به انقلاب) حمایت کنند؟» بحث‌های متعددی در این زمینه مطرح شده است. به علت‌های متعددی اشاره شده است. من به دو علت عمده اشاره

می‌کنم. اولین علت به سائیده شدن نظام گذشته به‌لحاظ فرهنگی و سیاسی برمی‌گردد. سائیده‌گی نظام گذشته که به‌سرعت در اثر مقابله نیروهای مخالف به میرایی آن تبدیل شدند. رژیم محبوبیت و مشروعیتش را برای نیروهایش از دست داده بود و پی‌جویی جایگزین مسئله اصلی شده بود. ناتوانی نیروهای اصلی نظام گذشته در پرداختن به مسائلی که در جامعه پیش می‌آمد، زمینه از دست‌دادن حمایت نیروهای ایجاد شده شد. کارمندان، معلمان، اساتید، بانک‌داران، تجار، سیاستمداران، زنان و جوانان، اصحاب رسانه و... با چالش‌های مهمی چون دموکراسی و حقوق بشر در جهان، بازگشت به دین و دین‌داری، اهمیت یافتن نیروهای جدید اجتماعی و ... روبرو بودند که رژیم گذشته یا نسبت به این امور بی‌اعتنا بود یا اینکه بر علیه آنها اقدام می‌کرد. بدین لحاظ نظام قدیم با نوعی فقدان مشروعیت برای طرفدارانش روبرو شد و جدا شدن این نیروها از متن نظام موجب تقویت ساحت اعتراضی قدیمی و سنتی در جامعه شد. نق‌های جاری تبدیل به نقد و در نهایت با تراکم نیروها به اعتراض اجتماعی تبدیل شد. علت دوم را ظهور نیروها و نهادها و مؤسسات جدید مذهبی در جامعه می‌توان ذکر کرد. در این موقعیت است که اندیشه و ایده تغییر رژیم و برپایی جامعه و دولت اسلامی محبوبیت یافت. در صورتی که روشنفکران دینی و روحانیت حضور مؤثر نداشتند، می‌توانست سرنوشت جامعه ایرانی در این مرحله به‌گونه‌ای دیگر شود. یعنی ملی‌گرایی یا اندیشه و نظام شبه‌لیبرالیستی یا کمونیستی ظهور کند. در دسترس بودن و سابقه حضور مؤثر دینداران عالم و نقش‌آفرینی مثبت نهادها و سازمان‌های دینی و مذهبی چون مسجد و حسینیه و زیارت‌گاه و پاسخوگی اندیشه دینی به شبهات ایجاد شده، توانست رقیب جدی رژیم گذشته شود. در این زمان جامعه ایرانی با ظهور اندیشه انتقادی دینی که به‌واسطه روشنفکران مذهبی مطرح شده بود و محوریت مراجع بزرگ و نقش انتقادی حوزه‌ها و علما نسبت به سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی جاری روبرو شد و در نهایت رهبری مرجع تقلید اساس حرکت شود و پایان روز انقلاب به‌واسطه حضرت امام(ره) اعلام و جهت و سیاست‌های بعد از ۲۲ بهمن(روز پیروزی انقلاب اسلامی) به‌واسطه ایشان و یارانش معلوم گردد.

ترتیب گروهی معتقدند رشد سریع شهرها، باعث ایجاد موج مهاجرت از روستاها به شهرها و شکل‌گیری طبقه‌ای حاشیه‌نشین شد که در نهایت همین طبقه به نیروی اجتماعی فعال انقلاب تبدیل شد. گروه دیگری اتفاقاً طبقه متوسط شهری را بیش از حاشیه‌نشینان در شکل‌گیری انقلاب مؤثر می‌دانند، چرا که معتقدند طبقه متوسط ذاتاً به‌دنبال ایجاد رفاه بیشتر و همچنین مشارکت سیاسی جدی‌تر است و همین مطالبات آنان را به‌سمت انقلاب سوق داد. نظر شما در این باره چیست؟

دکتر آزاد: در تحقق انقلاب اسلامی نیروهای اجتماعی در یک زمان و شرایط واحد نقش واحد و همسان نداشته‌اند. در روزهای پایانی انقلاب که نزدیک به ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ می‌رسد، اکثریت افراد و گروه‌های اجتماعی نقش‌آفرین شدند. اما بعضی از نیروها در ایجاد این حرکت و انقلاب نقش بینادی و آغازین داشته‌اند. به‌طور خاص می‌توان از روشنفکران و روحانیون یاد کرد. آنها به‌دلیل اینکه دغدغه فکری و فرهنگی و علمی داشتند و فضای فرهنگی و فکری و علمی هم در نظام قدیم کمی رها شده بود، این نیروها امکان حضور بیشتری در این حوزه‌ها داشتند و توانستند به پالایش مفاهیم جدید که عموماً انتقادی و اعتراضی نسبت به رژیم گذشته بود، بپردازند. در همین شرایط بود که بسیاری از مساجد با حضور روشنفکران مذهبی و روحانیون به نقد ایده سلطنت و استبداد اقدام می‌کردند و در حاشیه آن به دفاع از حکومت قانون و آزادی می‌پرداختند. در این زمان بود که حسینیه ارشاد محور حضور این نیروها شد و فضای اندیشه‌ای جدیدی شکل گرفت. در نتیجه می‌توان به نقش آغازگری روحانیت و روشنفکران در انقلاب

اسلامی اشاره کرد. این دو اصلی‌ترین بخش طبقه متوسط جامعه ایرانی بودند. در کنار آنها قضات، وکلا، حقوق‌دانان، معلمان، اساتید، دانشجویان، روزنامه‌نگاران و... حضور مؤثر و پررنگی یافتند. این نوع حضور به معنای بی‌اثر بودن دیگر نیروها نیست. بلکه نشان از آغازگری و نقش مهم‌تر بودن آنها می‌باشد. همین نیروها هستند که به فعال‌سازی دیگر نیروها اقدام کردند. آنها با طرح مفهوم «فقر» و «استبداد» و «تحقیق و استعمار» نیروهای دیگر را به مبارزه دعوت کردند. حاشیه‌نشینیان در این موقعیت است که به وضعیت‌شان حساس شده و به میدان مبارزه وارد شدند، همان‌طور که تجار و سیاستمداران و کارگران و دیگر نیروها به این جریان ایجاد شده پیوستند.

ترتیب اساساً آیا به تحلیل طبقاتی انقلاب ایران اعتقاد دارید؟ چرا تلاش شاه برای ایجاد یک طبقه مدرن و تحصیل‌کرده شهری توانست پایگاهی اجتماعی برای او ایجاد کند؟

دکتر آزاد: ایجاد کردن یک طبقه با نقش مثبت داشتن یک طبقه برای یک ایده متفاوت است. متأسفانه در ایران، در سه دوره تاریخی معاصر (از قاجاریه تا کنون) همه دولتمردان سعی داشته‌اند برای پیش‌برد امور خود، قشر یا طبقه‌ای خاص ایجاد کنند. بیشترین وقت و انرژی رژیم‌ها و دولت‌ها در این زمینه صرف شده‌است. ولی نتیجه به‌دست آمده عموماً مخالف خواست آنها بوده است. غالب طبقات یا اقل‌ساز ساخته شده، علیه سازنده عمل کرده‌اند، نه در حمایت از آن. علت اصلی آن هم بی‌اعتنایی به زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی ایران بوده است. متأسفانه دولت‌های مدرن ایرانی درک درستی از زیرساخت‌های فرهنگی و اجتماعی ایران نداشته و تنها به توسعه بخش روبین جامعه اقدام کرده‌اند. کمتر این دولت‌ها سعی داشته‌اند تا فقر را ریشه‌کن کنند. به‌همین دلیل هم هست که ماجرای فقر در ایران روز به روز عمیق‌تر شده و بر فقر جامعه افزوده شده است. ما همین امروز شاهد عمیق‌تر شدن سطح نابرابری اجتماعی و اقتصادی در مقایسه با گذشته هستیم. این نتیجه ناخواسته عمل دولتهایی است که بی‌اعتنایی به زیرساخت‌های جامعه، سیاست‌ورزی و عمل کرده‌اند. رژیم شاه هم دچار این وضعیت شد و ساخته‌هایش بر علیه خودش مورد استفاده قرار گرفت. به‌طور خاص می‌توان به نقش اعتراضی نیروهای نظامی و ارتش علیه رژیم شاه اشاره کرد. این نیرو قرار بود گوش به‌فرمان شاه باشد. اینطور تصور می‌شد که حتی وقتی شاه ایران را ترک کند هم، چون او رئیس ارتش است، ارتش از او تبعیت خواهد کرد. اگر این دلگرمی و فهم وجود نداشت، شاه ایران را ترک نمی‌کرد. دیدیم که این‌گونه نشد و ارتش شاه به ارتش انقلاب بدل شد.

ترتیب جناب دکتر، بنا به گفته شما، در اختیار داشتن پایگاهی همچون مسجد تأثیر زیادی در نقش‌آفرینی روحانیون در انقلاب داشت. از سوی دیگر به دلایل نقش‌آفرینی دانشگاه و دانشگاهیان



که تفکر چپ در آن روزگار در چهار گوشه عالم داشت، هیچ‌گاه حزب توده و سایر جریانات چپ نتوانستند نقش محوری را در مبارزات مردم ایران برعهده بگیرند؟

دکتر آزاد: علت اصلی عدم موفقیت این جریان فکری و سیاسی به بنیان‌های فکری (کمونیستی) آن بر می‌گردد. وقتی جامعه ایرانی مسلمان است، جریان اسلامی می‌تواند نقش عمده‌ای در تغییرات بازی کند نه جریانی که قصد اصلی‌اش نفی دین است. این جریان می‌بایستی بیشترین تلاشش را برای خنثی‌سازی نقش دین و فرهنگ دینی در جامعه به‌کار ببرد تا راهی در توسعه و تغییرات اجتماعی پیدا کند. به‌همین دلیل هم غیرمشروع تلقی می‌شوند و در جاهایی که مقبولیت می‌یابند نقششان مخرب می‌شود. حزب توده با وجود فراگیری سازمانی و تشکیلاتی اثرات کمی بر جامعه ایرانی داشته است. این حزب تا زمانی که به تغییر اجتماعی تمرکز داشت، حاضر بود اما از زمانی که به مبارزه با فرهنگ و سنن اقدام کرد در معرض نابودی قرار گرفت. به همین دلیل هم هست که اثرات

کمونیستی حزب توده در حوزه اقتصادی و سیاسی در ایران باقی است ولی در حوزه فرهنگی و دینی دچار فروپاشی شده است. ما شاهد تکرار داعیه‌های حزب توده در مورد دولت و نظام سیاسی و اقتصادی هستیم، در حالی که در حوزه فرهنگی و اخلاقی و دینی جایگزین دیدگاه حزب توده در جامعه ارجحیت پیدا کرده است.

تربیت همین سؤال پیرامون ملی‌گرایان نیز مطرح است. در جریان نهضت ملی شاهد بودیم که آیت‌الله کاشانی به‌عنوان رهبر مذهبی در کنار

ملی‌گرایان و مشخصاً دکتر مصدق قرار گرفت. اما در سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد، هیچ‌گاه جبهه ملی نتوانست همچون ماجرای ملی شدن نفت، نقش محوری را در مبارزه برعهده بگیرد و رفته‌رفته به حاشیه رفت.

دکتر آزاد: علت اصلی آن در چرخش نگاه به مسائل فرهنگی و اجتماعی بود. تا دوره نهضت ملی در ایران جریان ملی‌گرایی بو و رنگ و جهت فرهنگ ایرانی‌اسلامی داشت. در حالی که بعد از نهضت ملی، ملی‌گرایی برای دفاع از فرهنگ ملی ایرانی به ضدیت با فرهنگ دینی و شیعی اقدام کرد. این تغییر نگاه زمینه جدا شدن ملی‌گراها از بدنه اجتماعی و در نهایت کم شدن نقش آنها در تحولات فرهنگی و اجتماعی کلان جامعه شد. به‌طور خاص، مرحوم مصدق به عنوان یک ملی‌گرای اصیل کمتر شنیده شده است که به نقادی دین و فرهنگ دینی اقدام کند، در حالی که ملی‌گراهای بعد از او بیشترین تلاششان را در نقادی سنت و فرهنگ دینی اختصاص دادند. اگر این نگاه وجود نداشت، دیگر دلیلی وجود نداشت تا آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان و مهندس سحابی به تأسیس نهضت آزادی اقدام کنند. نهضت آزادی بعد از تشکیل وفادار به اهداف ملی و آزادی‌خواهی ماند و نسبت به دین هم وفادار بود. در حالی که ملی‌گراها بیشتر بر آرمانهای ملی و لیبرالی تأکید داشتند و به شکلی از فضای دینی و سنتی گذر کرده بودند. این راز اصلی جدا شدن یا به حاشیه رفتن ملی‌گراها در جریان‌های اجتماعی و فرهنگی ایران بود.

تربیت از شرکت شما در این گفت‌وگو تشکر می‌کنیم.

حزب توده با وجود فراگیری سازمانی و تشکیلاتی اثرات کمی بر جامعه ایرانی داشته است. این حزب تا زمانی که به تغییر اجتماعی تمرکز داشت، حاضر بود اما از زمانی که به مبارزه با فرهنگ و سنن اقدام کرد در معرض نابودی قرار گرفت. به همین دلیل هم هست که اثرات کمونیستی حزب توده در حوزه اقتصادی و سیاسی در ایران باقی است ولی در حوزه فرهنگی و دینی دچار فروپاشی شده است.



در انقلاب اشاره کردید. سؤال این است که نقش روشنفکران دینی را در ایجاد ارتباط میان دو نهاد آموزشی سنتی (حوزه) و مدرن (دانشگاه) چه‌طور ارزیابی می‌کنید؟

دکتر آزاد: به نکته جالبی اشاره کردید. داریم به بحث خوبی می‌رسیم و آن جایگاه روشنفکری دینی در تحولات اجتماعی و فرهنگی ایران و به‌طور خاص، نقش این جریان در شکل‌گیری انقلاب اسلامی است. روشنفکری دینی به دلیل ساحت دوتایی و دوجویی‌اش (دینی بودن و روشنفکر بودن) پای در سنت و دستی در جهان مدرن دارد. به دلیل توجه دوجویی به زندگی و دین و حیات ایرانی روشنفکران دینی، فضای فکری و اندیشه‌ای و اجتماعی جدیدی در کنار وضعیت پیشین در ایران شکل گرفته است که در بعضی از شرایط و موقعیت‌ها ماجراساز هم شده است. روشنفکران دینی که قصدشان احیای دینی و فرهنگی بود، به‌عنوان ویرانگران فرهنگی و دینی معرفی می‌شوند. گویی که هدف آنها اشاعه سکولاریسم و بی‌دینی بوده است.

ساحت دو وجهی روشنفکران تا دوگانه روشنفکران در ایران راهی در اهمیت بخشیدن به نهادهای آموزشی سنتی و مدرن با هم بوده است. آنها ضمن اینکه اهل مسجد و حسینیه بودند، اهل دانشگاه و اداره و حزب نیز بوده‌اند. حضور روشنفکران دینی در این دو فضا، منشا تغییرات عمده‌ای شده است که به بعضی از آنها اشاره می‌شود. اولین اثر آن، خارج کردن این دو فضا از ساختار قدیمی آنها است. وقتی که روشنفکران دینی وارد دانشگاه شدند، آنرا از فضای یکسویه غیردینی یا بی‌اعتنایی به فرهنگ

و دین خارج کردند. همان‌طور که حضورشان در مساجد نیز موجب تغییر در مناسبات سنتی شد. دومین اثر را می‌توان در روابط بین افراد و نیروهای اجتماعی در این دو نهاد دانست. ورود و حضور مؤثر آنها در مسجد و حسینیه موجب شد تا مخاطبان جدیدی وارد این فضاها شوند. کسانی که به دلایل متعدد از مسجد بری شده بودند، دوباره با ورود روشنفکران دینی به مساجد بازگشتند. همان‌طور که حضورشان موجب شده است تا خارج شده‌های از مساجد و پناه‌آورده به دانشگاه و اداره با صداها و دیدگاه‌های جدید فرهنگی روبرو باشند. حضور روشنفکران دینی به‌طور مؤثر در مساجد و دانشگاه‌ها به ظهور و شکل‌گیری نیروی جدید اجتماعی انجامید. سومین اثر به نتایج مرتبط بر حضور این نیرو در جامعه می‌باشد. این نیرو که بیشتر جوانان بودند، منشا تغییرات بنیادی شدند. آنها مدعی تغییر شرایط و فضاهای فرهنگی و اجتماعی شدند. چهارمین اثر را در شکل‌گیری انتظارات و نظام ارزشی و فرهنگی جدید در هر دو نهاد می‌توان دید. آنها هم با چالش‌ها و مسائل جدید روبرو شدند و هم چالش‌ها و مسائل جدیدی تولید کردند.

تربیت پیرامون تأثیر جریانات دیگر بر انقلاب هم، این سؤال مطرح است که چرا جریانات چپ اعم از حزب توده و جریانات چریکی، هیچ‌گاه نتوانستند پایگاه محکمی در جامعه برای خود فراهم کنند؟ در حالی که هنوز هم وقتی سخن از تحزب می‌شود، بسیاری بر این باورند که هیچ حزبی در ایران معاصر همچون حزب توده فراگیر نبوده است. چرا به‌رغم سابقه طولانی‌تر (از ابتدای سلطنت پهلوی و با گروه دکتر ارانی) و صدا البته؛ علی‌رغم سيطرة‌ای

مردم‌سالاری دینی

مبانی نظری

علی شکوهی



می‌یافتند. تحقق دموکراسی مستقیم در یونان قدیم به این دلیل میسر بود که میزان جمعیت مردم در هر یک از دولت - شهرهای آن، بسیار کم بود و در عین حال سه گروه عمده جمعیتی، اجازه شرکت در مجالس تصمیم‌گیری را نداشتند یعنی کودکان، زنان و بردگان، حق نداشتند در این گونه مجالس، حاضر شوند و تنها مردان بالغ و آزاد - که جمعیت زیادی را تشکیل نمی‌دادند - مجاز به تجربه دموکراسی مستقیم بودند. قطعاً اگر اطلاعات دقیق‌تری از مکانیسم عمل این گونه مجالس در اختیار ما بود، می‌توانستیم نشان دهیم که همه مردان آزاد حاضر در این گونه مجالس، حکما و اندیشمندان و صاحب‌نظران و متخصصانی نبودند که در همه مباحث، از سر علم و آگاهی مشارکت کنند و در همه تصمیم‌گیری‌ها، عالمانه حضور یابند بلکه در عمل، در همان تجربه دموکراسی مستقیم هم، عده‌ای از حاضران به دلیل فرماندهی سپاه، شیخوخت، تمکن مالی، علم و تخصص، موقعیت اجتماعی و امثالهم، بر دیگران نفوذ و تاثیر داشتند و در واقع در همان دموکراسی مستقیم هم، همه مردم در مسائل سیاسی و اجتماعی، مشارکت نداشتند و عده‌ای از نخبگان و متنفذین، تصمیم‌گیران اصلی به حساب می‌آمدند.

در دوره‌های بعد وقتی دموکراسی غیرمستقیم رواج یافت و به علت کثرت جمعیت، اصل نمایندگی ایجاد شد، باز به شکلی جدی‌تر، حضور فعالانه مردم در امر حکومت به زیر سؤال رفت و مشخص شد که عده‌ای با بهره‌گیری از تجربیات، امکانات، تبلیغات و امثالهم، نماینده اکثریت ملت در مجلس و نهاد تصمیم‌گیری می‌شوند بدون آن که پس از انتخاب‌شدن تا پایان دوره نمایندگی، عملاً مردم را در تصمیم‌گیری‌ها سهیم کنند. بسیاری از صاحب‌نظران، بر شکل نوین دموکراسی - یعنی دموکراسی غیرمستقیم - اشکالات جدی را وارد دانسته و به گونه‌ای آن را تحمیل اراده اقلیت بر اکثریت توده‌های مردم و اعمال قدرت خواص می‌دانند،

مقوله مردم‌سالاری دینی یا دموکراسی اسلامی، از مفاهیمی است که در دوره معاصر وارد ادبیات سیاسی کشور ما شده و بیش از همه مدیون پیروزی انقلاب اسلامی در ایران است. تعبیر دموکراسی بسان دیگر مفاهیم دنیای مدرن، وقتی با یک مفهوم از حوزه سنت به کار می‌رود، ابهام می‌آفریند و نیازمند تعریف و بازخوانی می‌شود و حتی برای چرایی و فلسفه وجودی خود هم به توضیح و تبیین مفصل احتیاج دارد. این امر هنگامی ضروری‌تر می‌شود که دریابیم در خود غرب در تعریف دموکراسی و در خود محیط اسلامی در برداشت از سیاست اسلامی، توافقی میان اندیشمندان دو حوزه فرهنگی و تمدنی وجود ندارد و گاهی تا حد دو تعریف و برداشت متضاد، پیش می‌رود. آنچه در این نوشته درصدد تبیین آن هستیم، همین مفهوم دموکراسی دینی یا مردم‌سالاری دینی است با این توضیح که تلاش ما بیشتر معطوف تبیین نظری و بررسی چالش‌های فکری و عملی موجود است بدون آن که چهارچوب‌های کلی یک مدل برای مردم‌سالاری دینی مطلوب، ارائه می‌شود.

مفهوم دموکراسی

ظاهراً همگی، دموکراسی را «حکومت مردم، به دست مردم و برای مردم»، تعریف می‌کنند اما نگاهی به تطورات این مفهوم از پیدایش تا حال و نیز اختلاف‌نظرهایی که در پیرامون هر یک از اجزای این تعریف وجود دارد، نشان می‌دهد که تقریباً هیچ‌گونه تعریف مورد توافقی از این واژه، وجود ندارد. تجربه تاریخی بشر در زمینه دموکراسی نیز از تحقق درست حکومت مردم به دست مردم، حکایت ندارد.

محل نخستین تحقق دموکراسی، یونان قدیم بود که در آن، دولت - شهرهای متعددی وجود داشتند و در هر یک از آنها، قانون اساسی خاصی پیاده و اجرا می‌شد و مردم هم در همه تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی، مستقیماً حضور

در دموکراسی با واسطه‌نخبگان که امروزه در اکثر کشورهای غربی جریان دارد، این توده‌های مردم نیستند که در صحنه تصمیم‌گیری برای تعیین سرنوشت خویش حضور فعالانه دارند بلکه عمدتاً عده‌ای از صاحبان منافع یا علاقه‌مندان به سیاست یا مصلحان اجتماعی و انقلابیون یا قدرت‌طلبان و امثالهم هستند که در صحنه‌های سیاسی و حکومتی حاضر می‌شوند و با فراهم آوردن تمهیداتی، اداره جامعه را در دست می‌گیرند.

چنین به نظر می‌رسد که دموکراسی حقیقی و واقعی برای تحقق، هم به آزادی نیاز دارد و هم به آگاهی توده‌ها و هم به مشارکت مردم در امور سیاسی و اجتماعی و طبعاً در وضعیتی که نه آزادی معنای واقعی خود را می‌یابد و نه آگاهی توده‌های مردم در حدی است که بتوانند در حوزه مسائل حکومتی، آگاهانه تصمیم بگیرند و نه مشارکت مردم به شکل مستقیم و بی‌واسطه اتفاق می‌افتد بلکه نخبگان و الیت‌های برگزیده بخشی از مردم، به جای همه مردم تصمیم می‌گیرند، نمی‌توان از مفهوم دموکراسی به شکل حقیقی آن سخن گفت.

معنای تمام آنچه در باره اشکالات دموکراسی گفته شد این نیست که دموکراسی حتی در شکل کنونی و ناقص آن، بر دیگر اشکال حکومت و زمامداری، مزیتها و برتری‌هایی ندارد و می‌توان با این استدلال‌ها، نتایج و دستاوردهای مدل مردم‌سالاری و دموکراسی برای اداره جوامع بشری را انکار کرد. روشن است که ما اولاً در صدد نفی جنبه ارزشی دموکراسی بوده‌ایم تا لیبرالیسم خود را به نام دموکراسی بر دیگران غلبه ندهد. ثانیاً خواستیم تصریح کنیم که در باره مفهوم مصداق دموکراسی، اختلاف نظر وجود دارد و حتی حامیان دموکراسی هم وحدت دیدگاه درباره مفهوم و مصداق آن ندارند. ثالثاً بر آن هستیم که با نفی مفهوم ایجابی دموکراسی، به سراغ تعریف سلبی از دموکراسی برویم و آن را به مثابه یک روش که قابلیت اصلاح و تکمیل و سازگاری با شرایط اجتماعی و فرهنگی متفاوت را دارد، معنا کنیم.

به هنگام تعریف سلبی دموکراسی، تأکید می‌شود که چه چیزی دموکراسی نیست و از طریق شناسایی مواردی که قطعاً نمی‌تواند مصداق دموکراسی باشد، به مفهوم دموکراسی نزدیک می‌شویم. در واقع اگر نتوانیم بگوییم که دموکراسی چیست، یقیناً می‌توانیم بگوییم که چه چیزهایی دموکراسی نیست و کدامین نوع حکومت، اساساً نمی‌تواند مدعی دمکرات بودن شود. بر این اساس؛

اولاً اگر در هر حکومت، قوانین و مقررات و اصول و ضوابط مستقلاً وجود نداشته باشد که بتوان حاکمان را هم با آن سنجید و آنان را بر اساس آن قواعد و اصول، مورد ارزشیابی قرار داد و اگر افراد بتوانند فراتر از این قواعد و ضوابط قرار بگیرند و مدعی شوند که «قانون یعنی من».

ثانیاً اگر اشکالی از انتخاب شدن و انتخاب کردن و گردش ادواری قدرت در میان مسئولان و مدیران سیاسی و حکومتی وجود نداشته باشد و همه یا بخشی از حکومت، از دایره انتخاب حقیقی مردم خارج بمانند و

مشمول تغییر و چرخش قدرت نشوند،

ثالثاً اگر آزادی برای طرح دیدگاه‌ها و بیان انتقادات و نقد صاحبان قدرت وجود نداشته باشد و همه یا گروهی از صاحبان قدرت، علیرغم داشتن قدرت و اعمال آن، از دایره نقد دیگران خارج بمانند،

رابعاً اگر حق مخالف برای فعالیت در کشور به رسمیت شناخته نشود و منتقدان، مورد حمایت قانون قرار نداشته باشند و جان و شغل و خانواده آنان در ازای نقد قدرت، از امنیت برخوردار نباشد،

خامساً اگر در یک حکومت، دستگاه قضایی و نهاد داوری مستقل از قدرت وجود نداشته باشد که در مناقشات سیاسی و حکومتی، بتوان به رای مستقل و خارج از نفوذ مستقیم حکومتی این نهاد، امید بست و از اقدامات غیرقانونی و مستبدانه حاکمان، شکایت کرد، و ... مواردی از این دست، در آن صورت نمی‌توان چنین نظام سیاسی و حکومتی را دموکراتیک و مردم‌سالار تلقی کرد.

نکته مهم این است که نظام‌های غیردموکراتیک و مستبد، ممکن است به ظاهر برخی از این موارد،

خواصی که نه لزوماً به خاطر صلاحیت‌ها بلکه به خاطر ثروت و قدرت، می‌توانند رأی و نظر مردم را جلب کنند.

برخی از مکتب‌های سیاسی نظیر کمونیسم، در انتقاد از جامعه سرمایه‌داری غرب و در فریب قلمداد کردن دموکراسی، بر این نکته پراهمیت تأکید می‌کنند که تا وقتی، تقسیم عادلانه ثروت صورت نگیرد، تقسیم عادلانه قدرت، یک دروغ بزرگ خواهد بود و بدون عدالت اقتصادی نمی‌توان به سراغ عدالت سیاسی رفت زیرا صاحبان سرمایه‌های بزرگ با داشتن تمامی امکانات مادی و با بهره‌گیری از وسایل ارتباط جمعی، امکانات مدیریتی، توان اقتصادی و امثالهم، می‌توانند فکر و ذهن و سلیق و خواسته‌های مردم را بسازند و افکار عمومی را به سوی حاکمیت سیاسی خودشان سوق دهند به گونه‌ای که اولاً گروه‌های مخالف فاقد امکانات، نتوانند با آنها رقابت و مبارزه کنند و ثانیاً قدرت سیاسی در کنار قدرت اقتصادی همیشه در اختیار آنان باقی بماند. البته برای آن که مردم تصور کنند که در تصمیم‌گیری‌ها، دخالت دارند و خودشان نمایندگان خود را برمی‌گزینند، چه بسا گونه‌هایی از جابجایی‌ها در «سطح» مدیران رخ دهد اما همچنان طبقه و گروه‌های حاکم، در «عمق» قدرت باقی می‌مانند و تنها مدیران و مجریان - که یک کالای سیاسی به حساب می‌آیند - دستخوش تغییر و تحول می‌شوند.

در دهه‌های اخیر، فلاسفه مدافع نظام سرمایه‌داری که به عملی نبودن واقعی حکومت مردم بر مردم، پی برده‌اند، در دفاع از دموکراسی، مفهوم آن را تغییر داده و با نفی شکل ایجابی آن، بر بعد سلبی دموکراسی تأکید دارند. از منظر این دست از مدافعان جامعه سرمایه‌داری غرب، یک نظام سیاسی دمکرات و مردم‌سالار، نظامی نیست که همه مردم در تعیین مجریان و سیاست‌های آن، فعالانه نقش دارند بلکه نظامی است که مردم در آن کمتر سیاسی هستند و با مجریان و سیاست‌های آن، صرفاً مخالف نیستند. یعنی نیازی نیست که مردم خودشان، مسئولان کشور را با شناخت کامل برگزینند بلکه کافی است در صورت نخواستن، مردم بتوانند به شکل قانونی، حاکمان را برکنار کنند. سیاستمداران نیز به نظر موافق و حمایت‌آمیز مردم نیاز ندارند بلکه کافی است مردم با عملکرد مسئولان، مخالف نباشند. یکی از نویسندگان درباره این گونه تفسیر از دموکراسی می‌نویسد: «بازتاب فکری این تحولات و بویژه غیرسیاسی شدن حوزه عمومی زندگی در سرمایه‌داری پیشرفته را می‌توان در تئوری جدید دموکراسی یعنی «پلورالیسم الیت‌ها» یافت که توجیه سیاسی وضع اقتصادی سرمایه‌داری متأخر است. در تئوری دموکراسی نخبگان یا پلورالیسم الیت‌ها که در پی بررسی وضع عینی جوامع سیاسی در غرب می‌باشد، جوهر دموکراسی نه مشارکت فعال و مستقیم توده‌ها بلکه مشارکت بالواسطه اکثریت در زندگی سیاسی است. در این تصور، دموکراسی به معنی حضور چندین گروه رقیب در عرصه سیاست تلقی می‌شود. هیچ الیتی سلطه دائمی ندارد، بلکه سیاست حاصل سازش میان الیت‌های گوناگون است. در نتیجه، ساخت پلورالیستی دولت مصون از تقاضاهای افراطی و فشار توده‌هاست.

میان توده و دولت، گروه‌ها و الیت‌های واسط قرار دارند.

بر اساس این تصور، دخالت فعال عامه مردم در سیاست نه جوهر دموکراسی، بلکه مایه نقض دموکراسی و موجب

بی‌ثباتی سیاسی تلقی می‌شود. از سوی دیگر فرض بر این است که نمایندگی منافع توده جمعیت بوسیله الیت‌ها، موجب تأمین آن منافع و در نتیجه پائین آمدن سطح علاقه سیاسی شهروندان می‌گردد. از این رو اکثریت مردم در دموکراسی امروزی، علاقه‌ای به سیاست ندارند و در پی امور خصوصی زندگی خود هستند.

سلطه مستقیم و سیاسی دولت و هژمونی جامعه مدنی در عصر سرمایه‌داری پیشرفته، به این ترتیب، ریشه‌های فردگرایانه دموکراسی را می‌خشکاند. دموکراسی در این مفهوم صرفاً به معنی رقابت آزاد الیت‌هایی است که «قواعد بازی» دموکراسی را می‌پذیرند». (مکتب سیاسی معاصر - ترجمه حسینی نودری - مقدمه)

در واقع هم در دموکراسی مستقیم یونانی، هم در دموکراسی غیرمستقیم، هم در حکومت حزبی در نظام‌های سیاسی شرق سابق، هم در حکومت‌های انقلابی مدعی دموکراسی در جهان سوم و سرانجام هم



دموکراسی حقیقی و واقعی برای تحقق، هم به آزادی نیاز دارد و هم به آگاهی توده‌ها و هم به مشارکت مردم در امور سیاسی و اجتماعی و طبعاً در وضعیتی که نه آزادی معنای واقعی خود را می‌یابد و نه آگاهی توده‌های مردم در حدی است که بتوانند در حوزه مسائل حکومتی، آگاهانه تصمیم بگیرند و نه مشارکت مردم به شکل مستقیم و بی‌واسطه اتفاق می‌افتد بلکه نخبگان و الیت‌های برگزیده بخشی از مردم، به جای همه مردم تصمیم می‌گیرند، نمی‌توان از مفهوم دموکراسی به شکل حقیقی آن سخن گفت.



اگر دموکراسی را روش بدانیم و از دین هم انتظار ارائه یک قالب خاص برای اداره جوامع انسانی را نداشته باشیم، وضعیتی به وجود می آید که در آن می توان از سازگاری دین و دموکراسی در پی ریزی بنیان های یک نظام سیاسی دینی سخن گفت. در این وضعیت، نظام سیاسی مدعی دینی بودن، به هنگام نهادسازی، باید حداقل های یک نظام مردم سالار و دمکرات را در شکل دادن به پایه های چنین نظامی مراعات کند.

قرار می گیرد که بر فهم عصری از دین اصرار دارند و در جستجوی جوهر مشترک ادیان هستند و اصرار دارند که فهم دین باید با مفاهیمی چون حقوق بشر سازگار شود چون جوهره همه ادیان، حقوق بشر است. وی با مفهوم «مردم سالاری دینی» مخالف است و صرفاً با نوعی تسامح، آن را می پذیرد. وی صرفاً به «مردم سالاری» معتقد است و حکومت مردم را اصل می داند و طبعاً حکومت مردم سالار متدینان را هم مطلوب می داند اما بر آن، عنوان مردم سالاری دینی نمی نهد.

به نظر مجتهد شبستری، «مردم سالاری پایدار و همه جانبه در جامعه دینی ما، بدون اصلاح دینی امکان پذیر نیست. باید در عقائد، اندیشه ها، فتاوا، قوانین و ارزش هایی که در حال حاضر بر جامعه های اسلامی حاکم است و همه رنگ دینی دارند، اصلاحاتی صورت گیرد. آنچه به صورت تاریخی شکل گرفته و دین نامیده شده است و به صورت مجموعه اعتقادات، احکام، ارزش ها، دستورها و شعائر، گرد پیام معنوی اصلی بنیانگذار دین، جمع و منجمد شده است و پیام را از چشم ها و گوش ها غایب می سازد، باید از منظر درون دینی و برون دینی نقد و «معنای مرکزی» پیام دین اسلام که همان ضرورت سلوک معنوی انسان به سوی خداوند است، بازسازی شود و از عقاید گرفته تا فتواها و شعائر و نهادهای دینی با آن انطباق یابد. باید تجربه هایی یافت که در دهکده جهانی امروز برای سربر آوردن و بالیدن آنها نه تنها تجربه پیامبر اسلام (کتاب و سنت) که تجربه های سرشار ذخیره شده در همه ادیان بزرگ دنیا نقش بازی می کنند و ایمان به همه این ادیان است. البته چنین تفسیری از دین، عامل ایجاد و ادامه دهنده مردم سالاری خواهد بود و نه مانع تحقق آن، اما برای دینی نامیدن مردم سالاری، وجهی پیدا نمی کنم. مانعی ندارد که مردم سالاری مردم را در این دوره گذار، مردم سالاری دینی بنامیم، اما فقط به این معنا که مردم دیندار، دین خود را نه مانع مردم سالاری، بلکه مؤید آن می دانند و من بیش از این معنایی برای مردم سالاری دینی نمی توانم بفهمم. اما اینکه چون در چنین جامعه ای قانون گذاری ها و تصمیمات سیاسی حکومت منتخب، متأثر از عقاید و عواطف دینی مردم خواهد بود، این حکومت را مردم سالاری دینی بنامیم، وجهی ندارد زیرا در همه حکومت های دموکراتیک، قانون گذاری و تصمیمات سیاسی به گونه ای از عقاید و عواطف دینی ملت ها متأثر می شود ولی کسی حکومت آنها را مردم سالاری دینی ننماید است». (گفتگو با ماهنامه آفتاب، ش ۲۲)

به نظر مجتهد شبستری، ملاکی برای دینی نامیدن یک نظام سیاسی حتی نظام سیاسی مردم سالار وجود ندارد و اگر در یک فرایند دموکراتیک، اکثریت قوانینی که مردم می پذیرند، یا الهام گرفته از دین باشد یا مغایرتی با آن نداشته باشد، باز هم آن نظام، «مردم سالاری است، نه مردم سالاری به اضافه چیز دیگر». البته مجتهد شبستری تأکید می کند که «اگر همه مردم مثلاً رای بدهند که مرد بر زن ترجیح داشته باشد، یک فرد حکومت به دلخواه خود بکند، تبعیض اعتقادی و نژادی وجود داشته باشد، یعنی آزادی و مساوات و به تعبیر کامل تر حقوق بشر همین عصر مد نظر قرار نگرفته باشد و اکثریت، رای به نبود آزادی و مساوات بدهند، این فاشیسم است، نه مردم سالاری چون صرف رای دادن اکثریت، سیستمی را مردم سالار نمی کند. باید در بطن جامعه، آزادی و مساوات (حقوق بشر) با نسبت های مختلف به عنوان هسته های اساسی و اصلی در همه جای حکومت به نوعی خود را نشان دهد».

مجتهد شبستری حتی با اصلاح فهم دینی و حاکمیت قرائت دموکراتیک از اسلام اصلاح شده در جامعه و با رعایت شرط رقابت دموکراتیک هم حکومت حاصله را مردم سالاری دینی نمی نامد ولو آن که مبانی رفتاری آن از قرائت دموکراتیک از اسلام تبعیت کند، نه از لیبرالیسم و سوسیالیسم. وی در این زمینه می گوید: «قرائت دموکراتیک اسلام گرچه می تواند ایجاد کننده و ادامه دهنده مردم سالاری باشد، ولی به معنی بنیانگذاری مردم سالاری در اسلام نیست و تنها می توان نشان داد اسلام مورد نظر، مخالف مردم سالاری نیست و مسلمان بودن با دموکرات بودن

پایبند باشند و مثلاً اشکالی از انتخابات در این نظامها، مشاهده شود اما تنها با همین یک عنصر، یک نظام سیاسی را نمی توان دموکراتیک و مردم سالار معرفی کرد. موارد ذکر شده، حداقل های یک نظام مردم سالار است و با نفی هر کدام از این اصول ذکر شده، کلیت دموکراسی و مردم سالاری نفی می شود. مثلاً در برخی از نظام های سیاسی دیکتاتوری و مستبد، ما شاهد برگزاری انتخابات برای تعیین حاکمان هستیم اما به دلیل رعایت نشدن اصولی مانند چرخش قدرت، امکان نقد قدرت، نهاد داوری مستقل، نبود آزادی، به رسمیت نشناختن حق مخالف و... مردم سالاری اتفاق نمی افتد و یک گروه خاص، به دلخواه حکومت می کنند.

تاملی در چند نظریه در باب جمع بین دین و دموکراسی

برخی از منتقدان مفهوم دموکراسی دینی، بر این باورند که این عبارت، یک مفهوم پارادوکسیکال و ناسازگار است و در واقع جمع بین دموکراسی و دینداری، ناشدنی است. اینان بر این باورند که دین یک مفهوم قدسی و متعلق به سنت است و دموکراسی یک امر زمینی و مدرن و به همین دلیل نمی توان میان

این دو آشتی ایجاد کرد. به گمان این افراد، معنای دموکراسی به تنهایی روشن است و مفهوم دین هم به خودی خود قابل فهمیدن است اما جمع میان این دو، ناشدنی است و یک معجونی را پدید می آورد که نه به نفع دین است و نه به نفع مردم سالاری و دموکراسی. بر همین اساس، معتقدند که دموکراسی را باید در جوامعی که دین را مبنای اداره جامعه و حکومت نمی دانند، پی گرفت و در مقابل، دین هم باید برای اداره سیاسی جوامع، به فکر روش خاص خود باشد یا از صحنه سیاست کنار بکشد. طرفداران این نظریه، به دو گروه تقسیم می شوند:

گروه اول، حامیان دموکراسی به مثابه یک ارزش - نه روش - که معتقدند نفس اعتقاد به دین، ما را از رسیدن به دموکراسی باز می دارد زیرا دین به یک سلسله ارزش ها و مبانی ثابت مقدس باور دارد و آنها را قابل نقض و کنار گذاشتن نمی داند و به همین دلیل، نمی توان در مقابل این ارزش ها و اصول ثابت، اراده و خواست مردم را محقق کرد. به گمان این افراد، همین که شما قادر نباشید در صورت خواست اکثریت مردم، یک اصل دینی را کنار بگذارید و در مبانی حکومت، امور مقدس وارد شده باشد، دیگر نمی توانید از دموکراسی سخن بگویید.

گروه دوم، حامیان دین با برداشت های خاص هستند که معتقدند دموکراسی و مردم سالاری به ساحت فکری و فلسفی دیگری تعلق دارد و دارای پشتوانه های فلسفی و معرفت شناسانه خاص خود است و نمی توان آن را فارغ از این محتوای ارزشی، حمل کرد و به کار برد. اینان برای حفظ خلوص دینی یا با ادعای این که دین برای خودش، دارای روش خاص حکومتی است و نیازی به دیگران ندارد، از دموکراسی و مردم سالاری می پرهیزند و آنان نیز مانند گروه اول، به ناسازگاری دین و دموکراسی حکم می کنند. در میان این گروه بویژه برخی از افراد و صاحب نظران قرار دارند که به اصل ولایت فقیه معتقدند و برداشتی خاص از آن را مبنای اداره جامعه می دانند و بر این باورند که اگر نظام سیاسی بخواهد به اصل ولایت فقیه پایبند باشد، نمی تواند از دموکراسی سخن بگوید و نباید هم بگوید. ولایت فقیه با پشتوانه های دینی محکم، خود به مثابه یک روش حکومتی است و می تواند با مفهوم دموکراسی در دوره معاصر، مقابله کند و کارآمدی و برتری خود را در عمل هم اثبات کرده است.

طرح چند دیدگاه

برای این که در این زمینه با برخی نظرات دیگر هم آشنا شویم و فهم مسئله از نگاه دیگران را هم مورد توجه قرار دهیم، به نظرات چند تن از متفکران و صاحب نظران معاصر ایرانی در این باب می پردازیم. توجه به این نظرات، تنها به قصد بیان چند دیدگاه متفاوت در این باب است و برای تأیید یا رد آنها صورت نمی گیرد.

محمد مجتهد شبستری

مجتهد شبستری به دلیل برداشت های خاص از دین، در ردیف روشنفکرانی

اجزایی هستند که در سطوح پایین‌تر می‌توانند بازیگری کنند اما در دیگری مردم به عالی‌ترین وجه می‌توانند نقش داشته باشند و توجیه دینی‌اش این است که نقش آنان مورد پذیرش خداست. اگر بخواهیم مردم‌سالاری را در یک پیوند مناسب نظری با دین قرار دهیم، هیچ راهی نیست جز اینکه به این تفسیر قائل شویم که صدای مردم، صدای خداست. بیان مردم، بیان دین است.» (همان) **علیرضا شجاعی‌زند**



دکتر علیرضا شجاعی‌زند هم به طرح مفهوم مردم‌سالاری یا

دموکراسی، از منظر سیاسی خوش‌بین نیست و آن را مسئله‌ما نمی‌داند و رفتن از موضع منفعلانه و مرعوبانه به سراغ دموکراسی را نفی می‌کند و معتقد است توصیه به دموکراسی در این شرایط، به هیچ وجه یک ظرف تهی و لاقضاء، یک دستاورد کاملاً خنثی و یک هدیه خیرخواهانه و مشفقانه از سوی غرب به کشورهای توسعه نیافته نیست. در عین حال، وی تأکید می‌کند که این اعتقاد، به معنی مخالفت با اصل مقبولیت مردمی حکومت‌ها، مردم‌گرایی حاکمان و لزوم تحدید و تقسیم قدرت و تمهید شرایط شایسته‌سالاری و صحت‌گذاری بر حاکمیت‌های استبدادی و رژیم‌های مطلقه ارتجاعی که عمر آنها به سرآمده، نیست.

شجاعی‌زند معتقد است: «ریشه‌های دینی و توحیدی دموکراسی، منبعث از هستی‌شناسی و انسان‌شناسی خاص آن، به مراتب متین‌تر، فراگیرتر و مطمئن‌تر از بنیان‌های سکولار آن است و با اتقان بیشتری می‌تواند از آن دفاع کند تا قرائت‌های اومانیستی. این حقیقتی است که بسیاری از متفکرین کمابیش سکولار، مثل اسپینوزا، توکویل، پارسونز، پوپر و بسیاری از متالهاین لیبرال غربی بر آن صحت‌گذارده‌اند و در واقع بدان اذعان کرده‌اند. جوهره دموکراسی با اصل برادری و برابری که یک آموزه کاملاً دینی است، سرشته شده است. با اصل اختیار و مسئولیت‌پذیری انسان، با توصیه به آگاهی و حقیقت‌جویی و مجاهده و حق‌طلبی، با نهی طغیان و نفی طواغیت، با نفی سروری و توسل به مرجعیت‌های کاذب، با نفی هرگونه واسطگی و برتری‌جویی، نهی جهل و خرافه و دروغ، نهی اغوا و تلقین و تقلید، نهی آدمی‌ها را اجحاف و تعدی و تبعیض، نفی خودخواهی و خودمحوری، نفی حاکمیت امیال، حاکمیت منافع، حاکمیت زور که تماماً آموزه‌های دینی‌اند، آمیخته است. اینها مفاهیم و گزاره‌های به تعبیر پوزیتیویستی، فاقد معنا نیستند که بشود در حصار زبان غیرقابل فهم دینی محبوسشان کرد. اینها مصادیق عینی و مابه‌ازای روشن خارجی دارند و بهتر از هر مفهوم و واژه دیگری می‌توانند دموکراسی را معنا کنند.» (هفته‌نامه پگاه حوزه، شماره ۲۶۵، آبان ۱۳۸۸)

بر این اساس، شجاعی‌زند از محتوای دموکراسی با مبانی دینی دفاع می‌کند و مقابل نشانیدن دین و دموکراسی یا اسلامیت و جمهوریت را یک تلاش از سوی مخالفان حضور دین در عرصه اجتماعی قلمداد می‌کند ولی خودش نیز حاضر نیست در زمین دیگران بازی کند و با مفاهیم نظری متعلق به دیگران در باب نسبت دین و دموکراسی سخن بگوید. به نظر علیرضا شجاعی‌زند «دموکراسی لیبرال که یکی از انواع به تجربه در آمده مردم‌سالاری است به جز نارسایی‌های

سازگار است. اما این قرائت، حکومت را دینی نمی‌کند و شکل خاصی از حکومت را به نام مردم‌سالاری دینی به وجود نمی‌آورد.» (همان)

حاتم قادری

یکی دیگر از مخالفان جمع بین دین و دموکراسی، معتقد است که پسوند دین برای مردم‌سالاری دینی، نمی‌تواند مشکلی را حل کند و این عنوان وضع شده است تا اولاً به نفی ایدئولوژی‌های رقیب بپردازد و ثانیاً تصویری مبهم و آرمانی از اندیشه‌ای ارائه کند که این تعبیر، نماینده آن محسوب می‌شود.

دکتر حاتم قادری معتقد است که گرانیگاه و مرکزیت تفکر دموکراسی، «مردم» است و وقتی پسوند دینی به کار می‌بریم، یعنی می‌خواهیم «مردم» را که نقطه عزیمت و گرانیگاه است، به دین برگردانیم. وی می‌گوید: «به یک معنا می‌توان مردم‌سالاری را با پسوند دینی پذیرفت. به این معنا که مردم نسبتاً تفسیر و بیان و برداشت مشترکی در دین داشته باشند یا لاقلاً به پارادایمی دست یافته باشند هرچند در ذیل آن پارادایم، خرده‌مجموعه‌ها را نیز داشته باشیم ولی در نهایت آرای این انسان‌ها، دائرمدار سرنوشت‌خودشان باشد. ولی کسانی که در ایران از مردم‌سالاری دینی صحبت می‌کنند از یک طرف می‌خواهند ایدئولوژی‌های رقیب را نفی کنند و از طرفی می‌خواهند بگویند هر آنچه در جامعه اتفاق می‌افتد، در چارچوب مردم‌سالاری دینی است. از این رو فکر می‌کنم واژه مردم‌سالاری دینی،

چندان گویا نیست. شاید مردم‌داری دینی متناسب باشد ولی وقتی کلمه «سالار» را بکار می‌بریم، گرانیگاه، مردمی هستند که دیندارند. آقایانی که چنین عقیده‌ای دارند تصورشان این است که مردم دیندارند، ولی به میل خود از دین یک تفسیر اقتدارگرای سلسله‌مراتبی قائل می‌شوند که در نهایت، به نفی مردم منجر می‌شود... نمی‌توان از مردم‌سالاری صحبت کرد مگر اینکه دینی را در نظر بگیرید که مردم‌سالاری را در رهبری و در توزیع قدرت کاملاً منعکس کرده باشد ولی اگر دینی داشته باشید که نصب‌گرا باشد یا سلسله مراتب قدرتی را بپذیرد و در نهایت بخواهد قدرت را به یک نفر یا تعداد محدودی واگذار کند، با مردم‌سالاری سازگار نیست. (گفتگو با هفته‌نامه آبان، شماره ۱۴۳)

قادری معتقد است که تنها هنگامی می‌توان از مردم‌سالاری دینی سخن گفت که معتقد باشیم صدای مردم، صدای خداست: «به عقیده من همه قرائت‌ها در این سهیم نیستند که خدا بر مردم حکومت می‌کند. برخی قرائت‌ها می‌گویند صدای مردم، صدای خداست. اتفاقاً چیزی که در غرب واقع شد بر این اساس بود که صدای مردم، صدای خداست. در قرائتی می‌گویند خدا بر انسان حکومت می‌کند و غالباً با تصور و سابقه ما، به دنبال کسانی می‌رویم که می‌توانند صدای خدا را در این حکومت نمایندگی کنند. اما قرائتی دیگر می‌گوید صدای مردم، صدای خداست. به معنای دیگر، تبلور رای و انتخاب مردم در شکل‌های مختلف مورد رضایت و پذیرش باری تعالی است. بین این دو، تفاوت بسیار است. در یکی پذیرفته‌ایم که به یک نظام اقتدارگرا راه ببریم، نظامی که مردم بیشتر به مثابه



مجتهد شبستری به دلیل برداشت‌های خاص از دین، در ردیف روشنفکرانی قرار می‌گیرد که بر فهم عصری از دین اصرار دارند و در جستجوی جوهره مشترک ادیان هستند و اصرار دارند که فهم دین باید با مفاهیمی چون حقوق بشر سازگار شود



در عمل، دو مشکل اساسی دارد. یکی اصرار بر جداسازی دموکراسی از ریشه‌های دینی و توحیدی آن و دیگری اصرار به حفظ پیوندی است که با نظام سرمایه‌داری برقرار کرده است، به رغم تعارضات و واگرایی‌های جدی آن با دموکراسی زیرا سرمایه‌داری، ساختاری است که به هیچ رو تن به توزیع و تحدید نمی‌دهد و در واقع، حاکمیت سرمایه غیر دموکراتیزه است».

شجاعی‌زند ضمن نقد دموکراسی لیبرال، بخشی از پشتوانه‌های «مردم‌گرایی ادیان» و «مشخصات حاکمیت مطلوب» مورد نظر خود را عرضه می‌کند و استفاده از این دو مفهوم را مناسب‌تر از کاربرد «دموکراسی دینی» یا مردم‌سالاری دینی می‌داند. وی مواردی را به عنوان ابعاد نظری خصلت مردم‌گرایانه دین بر می‌شمارد:

«خوش‌بینی به انسان و به اختیار و تلاش و اکتسابات او، تأکید فراوان بر برادری و برابری انبای بشر، اتهام این قبیل ادیان به اوساط الناس و بلکه اضعف الناس، ابراز مخالفت با برتری‌جویی و تفاضل‌طلبی‌های نابحق و تفاخرهای نابجا، مبارزه با هرگونه ظلم و تعدی و تبعیض، توصیه به مناسبات مبتنی بر تعاون و اخلاق و محبت و تلاش برای مهیا ساختن بسترهای مناسب به منظور شکوفایی ظرفیت‌های وجودی انسان. این نوع مواظ که با تأکیدات متفاوت حسب شرایط، در آموزه‌های ادیان توحیدی فراوان آمده است، روح انسان‌گرایی و مردم‌داری را آشکار می‌سازد.» (همان)

مدافعان سازگاری دین و دموکراسی

در مقابل نظرات نسبتاً یکسان از دو طیف فکری متفاوت که جمع بین دین و دموکراسی را ناشدنی می‌دانند، دیدگاه سومی هم موجود است که نویسنده این سطور، از آن جانب‌داری می‌کند. در این دیدگاه سوم، جمع بین دین و دموکراسی هم شدنی است و هم مطلوب. در واقع طرفداران این نظریه، بر این باورند که هر گاه مردمی دیندار، بخواهند اراده آزاد خود را به یک سلسله ارزشها و اصول ثابت و همیشگی، محدود کنند و تصمیمات خود را در چارچوب احکام عملی یک دین اخذ کنند و حاکمان را بر اساس صلاحیتهای خاصی برگزینند، نه تنها ضد دموکراسی عمل نکرده‌اند بلکه به دلیل تحقق حکومت مردم بر مردم، عین دموکراسی است ولو آن که با مبانی لیبرالیسم سازگار نباشد. بنابراین، برداشتی از دین با برداشتی از دموکراسی قابل جمع است یعنی از بعد نظری، باید دو شرط را در نظر گرفت که به همین معنا یعنی نحوه برداشت از دین و از دموکراسی مربوط است:

شرط اول این است که دموکراسی به مثابه یک «روش» در نظر گرفته شود نه یک «ارزش» و در واقع «قالب» اداره جوامع محسوب شود و نه «محتوا». متأسفانه به دلیل پیوند تاریخی میان دموکراسی و لیبرالیسم، بسیاری به این اشتباه در غلطیده‌اند که تنها مدل دموکراسی، دموکراسی لیبرال است و نمی‌توان از دیگر مدل‌های دموکراسی سخن گفت در حالی که این مقارنه، به معنای وجود ملازمه میان این دو نیست و از بعد نظری می‌توان تمایز میان دموکراسی به مثابه روش یا لیبرالیسم به مثابه ارزش را نشان داد. دموکراسی به مثابه قالب، قابلیت حمل محتوای مختلفی



دکتر حاتم قادری معتقد است که گرانیکاه و مرکزیت تفکر دموکراسی، «مردم» است و وقتی پسوند دینی به کار می‌بریم، یعنی می‌خواهیم «مردم» را که نقطه عزیمت و گرانیکاه است، به دین برگردانیم.



دکتر علیرضا شجاعی‌زند هم به طرح مفهوم مردم‌سالاری یا دموکراسی، از منظر سیاسی خوش‌بین نیست و آن را مسئله‌ما نمی‌داند و رفتن از موضع منفعلانه و مرعوبانه به سراغ دموکراسی را نفی می‌کند

را دارد و دستکم در عباراتی چون «لیبرال دموکراسی»، «سوسیال دموکراسی»، «دموکرات مسیحی» و ... با محتوایی متفاوت توصیف شده است. در همین دوره معاصر، هم دولت‌های غربی خود را دموکرات می‌دانند و هم در شرق کمونیست، نظام سیاسی شوروی و بلوک شرق به مثابه بهترین مدل دموکراسی توصیف می‌شدند و هم در جهان سوم، انواع جمهوری‌های دموکراتیک حتی با ماهیت کودتایی تشکیل شده بود. بنابراین هم در تجربه تاریخی و هم از بعد نظری می‌توان به انواع دموکراسی از نظر محتوا دست یافت که دموکراسی دینی و مردم‌سالاری اسلامی می‌تواند یک نمونه دیگر آن باشد. در واقع دموکراسی به مثابه یک روش و قالب، می‌تواند در جوامع دینی هم به کار گرفته شود و قالبی برای حمل محتوای اسلامی باشد. طبعاً این مدل تنها در میان دینداران قابل تحقق است و در جوامعی که مردم آن مسلمان نیستند یا علیرغم مسلمان بودن، خود را مقید به محتوای دین در عمل اجتماعی نمی‌دانند، نمی‌توان صحبت از «مردم‌سالاری دینی» کرد.

شرط دوم برای سازگار افتادن دین و دموکراسی این است که دینداران در برداشت خود از نظام سیاسی و حکومت دینی، روش ثابت، یکسان و همیشگی را به عنوان روش دینی حکومت، به دین نسبت ندهند و روش حکومت و نظام‌سازی را متغیر دانسته و متناسب با نیاز جوامع مسلمین و کارآمدی این روش‌ها، از عرف اجتماعی و تجارب عام بشری در اداره جامعه، قابل اخذ بدانند و به تعبیر رایج، روش‌ها و قالب‌ها و سازوکارها را عصری قلمداد کنند. به گمان ما این شرط از لوازم ماندگاری دین در شرایط متغیر اجتماعی و تاریخی است. اگر روش‌ها ثابت فرض شوند و نیازها و نوع معیشت و زیست اجتماعی انسان‌ها، دائماً در حال تغییر باشد، چاره‌ای جز این نمی‌ماند که با ناکارآمد شدن روش‌ها در مقابل نیازهای هر روز نوشونده اجتماعی، حکم به ناکارآمدی دین داده شود و در نهایت نیاز به دین، انکار شود. این سخن به این معنا نیست که می‌توان از هر روش و قالبی برای پیاده کردن محتوای دینی در عرصه حکومت استفاده کرد بلکه تأکید ما بر این است که یک دسته از روش‌ها و قالب‌ها، فارغ از نظام‌های فکری و فلسفی در همه جوامع قابلیت استفاده دارند و در واقع می‌توان آنها را از محتوای ایدئولوژیک خاص، خالی کرد و در دستگاه‌های ایدئولوژیک دیگر هم به کار گرفت که دموکراسی مورد نظر ما دارای چنین مختصاتی است.

بنابراین اگر دموکراسی را روش بدانیم و از دین هم انتظار ارائه یک قالب خاص برای اداره جوامع انسانی را نداشته باشیم، وضعیتی به وجود می‌آید که در آن می‌توان از سازگاری دین و دموکراسی در پی‌ریزی بنیان‌های یک نظام سیاسی دینی سخن گفت. در این وضعیت، نظام سیاسی مدعی دینی بودن، به هنگام نهادسازی، باید حداقل‌های یک نظام مردم‌سالار و دموکرات را در شکل دادن به پایه‌های چنین نظامی مراعات کند. تأکید بر حداقل‌ها به این دلیل صورت می‌گیرد که ما از دموکراسی یک تعریف ایجابی اراده نکردیم بلکه در یک تعریف سلبی از دموکراسی، به حداقل‌هایی رسیدیم که با فقدان آن، دیگر یک نظام سیاسی را نمی‌توان دموکرات و مردم‌سالار دانست.



هنر-واقعیّت

نقد مستند انقلاب ۵۷

عباس سلیمی نمین

را بر ما روشن خواهد کرد. در مورد اسناد تصویری از دسترس خارج شده، برای نمونه آقای امیرعباس هویدا (نخست‌وزیری با سابقه سیرده‌ساله) در مصاحبه‌ای با خبرنگار تلویزیون فرانسه در ابتدای دهه ۵۰ در پاسخ به پرسش وی مبنی بر چرایی نابودی روستاها به‌عنوان کانون اصلی تولید محصولات غذایی، به‌صراحت از بی‌نیازی به کشاورزی سخن می‌گوید و اینکه در چارچوب سیاست صنعتی‌شدن کشور، کشاورزان به خدمت صنایع حاشیه شهرها درمی‌آیند. هویدا می‌افزاید، ایران صنعتی نیازهای غذایی خود را به‌سپهرت از بازارهای جهانی تهیه خواهد کرد. این مصاحبه که در خارج کشور با‌تاب وسیعی در محافل دانشجویی آن زمان داشت، امروز می‌توانست ماهیت ضدملی پیگانگان مسلط‌شده بر کشور و عوامل داخلی آنها (پهلوی‌ها) را روشن کند. اما متأسفانه با آنکه در سال اول پیروزی انقلاب این مستند از تلویزیون ایران با ترجمه آقای بنی‌صدر پخش شد، اکنون هرگز نمی‌توانیم اثری از آن در آرشیوها ببینیم.

با گذر از این مقدمه به محتوای مستند تصویری «انقلاب ۵۷» نظری می‌افکنیم که طی آن بیش از یکصد موضوع، قلب و جعل شده است. قطعاً پرداختن به این همه از ظرفیت این مطلب بسیار فراتر خواهد بود. تلاش می‌کنیم تا آنجا که محدودیت‌های نشریه اجازه می‌دهد، به ترتیب اهمیت به ادعاهای مطرح‌شده بپردازیم.

بزرگ‌نمایی نقش شاه در جهش قیمت نفت

اولین و برجسته‌ترین ادعا در این مجموعه مستند پنج قسمتی، نقش محوری محمدرضا پهلوی در جهش قیمت نفت در ابتدای دهه پنجاه است. مستند بر اساس چنین ادعایی می‌کوشد حتی سقوط سلسله پهلوی را نیز ناشی از نارضایتی امریکا و به‌طور کلی غرب از این اقدام شجاعانه و مستقلانه قلمداد کند. برای روشن شدن واقعیت‌های پس پرده جهش چند برابری قیمت نفت باید به این موضوع مهم از سه منظر نگریست: جهانی، منطقه‌ای و داخلی.

در حوزه بین‌الملل، امریکا پس از شکست در ویتنام برای ترمیم این افتضاح سیاسی و انتقال بحران به رقبای آسیایی و اروپایی خود، «دکترین نیکسون» را مطرح کرد. بر اساس این دکترین، واشنگتن مسئولیت حفظ برتری موقعیت سیاسی- نظامی‌اش را در نقاط استراتژیک جهان به کشورهایی در همان منطقه به‌عنوان ژاندارم‌های منطقه‌ای خود واگذار می‌کرد. محمدرضا پهلوی از اینکه چنین مأموریتی به وی واگذار شد بسیار مشغوف بود، زیرا تجمیع تسلیحات پیشرفته آمریکایی در ایران برای چنین مأموریتی به وی اعتماد نه‌فش می‌داد و برخی ضعف‌های روحی‌اش را می‌پوشاند. نقطه قوت این دکترین برای امریکایی‌ها تأمین مخارج هنگفت «دپوی جنگ‌افزار» توسط ژاندارم‌ها بود، اما به دلیل پایین بودن قیمت نفت، بسیاری از تولیدکنندگان این متاع پرشمتری، قدرت خرید چندانی نداشتند. طرح افزایش قیمت نفت از یک سو شوک جدی به اقتصاد رقبای اروپایی و آسیایی امریکا وارد می‌کرد و از دیگر سو اضافه پرداخت آنها برای نفتی که به‌شدت نیازمندش بودند، ضمن اینکه تعهدات مالی امریکا را در قبال کشورهای وابسته به

مستند «انقلاب ۵۷» از تاریخ ۲۹ شهریور لغایت ۲ مهرماه امسال و پس از تبلیغات حدود یک‌ماهه، از شبکه ماهواره‌ای فارسی زبان «من و تو» روی آنتن رفت. این مجموعه پنج قسمتی به مدت ۵۳۰ دقیقه بیش از هر چیز مخاطب خود را بمباران تصویری می‌کند. تصاویر کمتر دیده‌شده از قیام سراسری ملت ایران علیه استبداد و سلطه بیگانه در سال‌های ۵۶ و ۵۷ به شیوه پنجره در پنجره، مخاطب را مقهور و تسلیم تحلیل‌هایی می‌کند که به صورت هنرمندانه در پناه تصاویر جذاب عرضه می‌شود.

شبکه «من و تو» که عمدتاً خلأهای ملاحظاتی بخش فارسی بنگاه خبرسانی انگلیسی (B.B.C) را پوشش می‌دهد، به آرشیو غنی از فیلم‌های تاریخی دسترسی دارد و قبلاً بخش‌هایی از آنها را در مستندهای «رضاشاه»، «شاپور بختیار»، و «از تهران تا قاهره» استفاده کرده است.

در حسرت تصاویر ناب تاریخی

ناگفته نماند آنچه بر گیرایی تصاویر مستند حدود نه‌ساعته «انقلاب ۵۷» می‌افزاید، روش حذفی در پیش گرفته‌شده در سال‌های گذشته در مورد فیلم‌های تاریخ انقلاب در داخل کشور است. بی‌توجهی به ضرورت تبیین رخدادهای مهم و تغییرات برخی خواص، قطعاً ابهام‌آفرین و تولیدکننده گره‌های ذهنی است، لذا به‌منظور اجتناب از چنین حاصلی، آسان‌ترین راه را مدیران ساده‌اندیش، حذف صورت مسئله‌ها از تصاویر آرشیوی دانستند؛ به عبارت دیگر، به‌جای طی راه دشوار و پرپیچ‌وخم کار فکری و اقبایی برای روشن کردن علت تغییرات عده‌ای از خواص، اقدام به حذف کامل تصاویر افراد ناساز با اصول و مصالح ملی کردند؛ گویی آنان به هیچ وجه بخشی از تاریخ ما نبوده‌اند. اعمال این روش برای نمونه در مورد آیت‌الله منتظری به معنی از دسترس خارج کردن حجم قابل توجهی از آرشیو تصویری تاریخ انقلاب است. کم نبودند افرادی چون قطب‌زاده که در مقاطع حساسی از تاریخ انقلاب اسلامی در کانون تحولات قرار داشتند و امروز به‌دلیل تبیین نشدن مسائل آنان، ناگزیر از زدن مهر «غیرقابل پخش» بر بخشی از غنای تصویری تاریخ معاصر شده‌ایم. سهل‌طلبان در مسائل فکری آیا می‌دانند با این روش چه خدمتی به کانون‌های اطلاع‌رسانی آن سوی آب‌ها کرده‌اند؟

متأسفانه امروز نسل‌هایی که دوران خیزش سراسری و یکپارچه ملت علیه استبداد و سلطه بیگانه را درک نکرده‌اند، هر نوع محدودیت در عرضه تصاویر به‌ثبت‌رسیده از آن دوران را به معنی نوعی پنهان داشتن واقعیت‌ها و متقابل نفس ارائه تصاویر آرشیوی دیده‌شده را حقانیت عرضه‌کنندگان آن تلقی می‌کنند.

به موازات این روش مخرب محدودکننده مدیران بخش‌های فرهنگی، برخی اسناد تصویری تاریخ مبارزات ملت ایران علیه وابستگی و دست‌نشانده‌گی پهلوی‌ها، هوشمندانه از دسترس خارج شده است. این اسناد تصویری به‌خوبی می‌توانست دلایل قیام سراسری ملت ایران را برای نسل‌های بعدی ملموس کند اما بتدریج طی این سال‌ها با اهداف مادی و سیاسی از کشور خارج شده است. این واقعیت تلخ در مورد اسناد مکتوب نیز صدق می‌کند. گذری بر فعالیت دلالت این عرصه در اطراف دانشگاه تهران، گوشه‌ای از این روند

صفر متمایل می‌کرد، اقتصاد آن را به واسطه خرید چشمگیر تسلیحاتی ژاندارها و دیگر کالاهای مورد نیازشان، رونق می‌بخشید.

برای نمونه، آمریکا قبل از افزایش قیمت نفت ناگزیر به پرداخت کمک‌های فراوانی به ایران بود تا تهران نقش خود را در چارچوب استراتژی منطقه‌ای واشنگتن ایفا کند، اما بعد از آن نه تنها این روند معکوس شد، بلکه تعهدات آمریکا به سایر کشورهای تابع آن در آسیا و حتی آفریقا نیز به تهران منتقل شد. به عبارت دیگر، آمریکا که خود اقدام به افزایش قیمت نفت کرده بود، به روش‌های مختلف اضافه درآمد نفت را در اختیار می‌گرفت.

آقای علی‌نقی عالیخانی، وزیر اقتصاد سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۸ در مورد تفاوت برخورد آمریکا قبل و بعد از افزایش قیمت نفت در پاسخ به این سؤال تاریخ شفاهی هاروارد که «امریکایی‌ها فشار خاصی روی اینکه شما با آمریکا مبادلات‌تان را افزایش بدهید نمی‌آوردند؟» می‌گوید: «نه برای آنکه در آن زمان هنوز آن درآمد عجیب و غریب نفت پیدا نشده بود. در دهه ۷۰ (میلادی) سهم نفت‌شان را می‌خواستند، در دهه ۶۰ (میلادی) چنین چیزی وجود نداشت.» (خاطرات دکتر علی‌نقی عالیخانی، وزیر اقتصاد از ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۸ ش، تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران، چاپ دوم، نشر آبی، ص ۱۳۵).

بنابراین می‌توان گفت، بعد از جهش چند برابری قیمت نفت، نوع مطالبات آمریکا از تهران کاملاً متفاوت شد. البته آقای عبدالمجید مجیدی، رئیس برنامه و بودجه وقت در مورد نقش محمدرضا پهلوی در افزایش قیمت نفت صرفاً اطلاع وی از این امر را پیش از دیگران عنوان می‌کند: «در آن موقع اعلی حضرت آن شوک اول نفت را پیش‌بینی می‌کردند، ولی ما نمی‌دیدیم... اعلی حضرت آ‌د‌ر‌ا آن موقع بالا رفتن درآمد نفت، چهار برابر شدن قیمت نفت را می‌دیدند، یعنی احساسش را داشتند. سازمان برنامه نداشت. توجه می‌کنید؟» (خاطرات عبدالمجید مجیدی، وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه، انتشارات گام نام، چاپ سوم، سال ۸۱ ش، صص ۶-۱۲۳).



به اذعان رئیس سازمان برنامه و بودجه وقت که به دربار نیز بسیار نزدیک بود، میزان اطلاع محمدرضا پهلوی از برنامه افزایش قیمت نفت صرفاً در حد یک احساس بوده است. یعنی وی در ملاقات با امریکایی‌ها احساس می‌کند آنان در پی پیاده‌سازی چنین برنامه‌ای هستند. بقیه مسئولان بلندپایه کشور حتی در همین حد هم اطلاعی از سیاست پیچیده جدید واشنگتن نداشتند؛ در صورتی که اگر چنین سیاستی منشأ داخلی داشت، نه تنها شاه، بلکه همه دست‌اندرکاران کشور می‌بایست برای عملی کردن آن تلاش همه‌جانبه‌ای می‌کردند، زیرا ایران به‌عنوان یکی از تولیدکنندگان نفت، به‌طور قطع به‌تنهایی نمی‌توانست زمینه‌ساز چنین تغییری باشد. حتی اگر بپذیریم شیوخ وابسته عربستان، قطر، امارات و... یک‌باره متحول شده و در مسیر دفاع از منافع ملت‌های خود قرار گرفته بودند، نیاز به نهضت سراسری در میان وابستگان به آمریکا بود تا بتوانند در برابر اراده واشنگتن بایستند.

مستند «انقلاب ۵۷» حتی ادعا نمی‌کند شاه به کمک شیوخ منطقه در برابر اراده آمریکا می‌ایستد، بلکه مدعی است محمدرضا پهلوی به‌تنهایی توانست قیمت نفت را برخلاف میل آمریکا و انگلیس به چهار برابر افزایش دهد: «بعد از این جهش قیمت، برای اولین بار در تاریخ، فروشندگان نفت موضعی قوی‌تر از خریداران آن پیدا می‌کنند و ساختار جهانی قدرت دستخوش تغییر می‌شود. قدرت‌های غربی که دچار بحران شده‌اند، می‌دانند عامل اصلی افزایش قیمت سبب نفتی اوپک، ایران است.» (نقل از مستند). این بدان معنی است که در عربستان، قطر و... اراده‌ای برای ایستادگی در برابر زیاده‌خواهی‌های غرب سرمایه‌داری وجود نداشته است. حتی کسانی که اطلاع کمی از ساختار اوپک دارند، به‌خوبی می‌دانند اگر شاه می‌خواست به‌تنهایی تصمیم به افزایش قیمت نفت بگیرد و دیگر اعضای تعیین‌کننده اوپک همچون عربستان، قطر و... با وی موافق نبودند، به‌سهولت می‌توانستند با افزایش سقف تولید خود، تولید ایران را پوشش دهند و عملاً اهرم تولید ایران را بی‌اثر کنند. همراهی همه کشورهای تابع آمریکا در اوپک با چنین تصمیمی بدان معناست که نه تنها واشنگتن با جهش بیش از چهار برابری قیمت نفت مخالف نبوده، بلکه خود طراح آن بوده است.

نکته قابل تأمل آنکه خانم فرح دیبا در مستند «از تهران تا قاهره» که آن نیز از شبکه «من و تو» پخش شد، به‌صراحت عنوان می‌کند شاه در جریان افزایش قیمت نفت

تنها نبود، بلکه دیگر کشورها همچون عربستان همراهش بودند. تنها سندی که مستند انقلاب ۵۷ برای این ادعای بزرگ ارائه می‌دهد، چند مصاحبه تبلیغاتی محمدرضا پهلوی با رسانه‌های امریکایی است. در این مصاحبه‌ها شاه ادعا می‌کند جهش چهار برابری قیمت نفت را برخلاف اراده آمریکا عملی کرده و در صورت مقاومت واشنگتن وی آماده است صادرات نفت به این کشور را قطع کند. این بازی تبلیغاتی که مسبوق به سابقه بود، تنها به این دلیل بود که شورهای مانند چین، هند و برخی کشورهای اروپایی فشار وارده بر اقتصادشان را ناشی از سیاست آمریکا نبینند و آن را ناشی از اراده جمعی اعضای اوپک به رهبری محمدرضا پهلوی تصور کنند.

توصیه به اتخاذ ژست‌های ضدغربی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بکرات از سوی مقامات امریکایی به شاه صورت می‌گیرد، زیرا بعد از کودتا، دست‌نشانده بودن پهلوی دوم بر همگان آشکار شد و این امر برای استمرار منافع واشنگتن در ایران تهدیدی جدی به حساب می‌آمد. برای نمونه، در اواخر سال ۱۳۳۹ ش. (اوایل سال ۱۹۶۱ م) مقامات سیاسی ایالات متحده اوضاع ایران و آینده دربار پهلوی را بسیار نگران‌کننده توصیف می‌کردند. بر اساس این نگرانی، جان بولینگ، کارشناس ارشد مسائل ایران در وزارت خارجه آمریکا به ایران گسیل داشته شد. وی دو گزارش نُه‌صفحه‌ای از شرایط حاکمیت بعد از کودتا بر کشور ایران تهیه و بر اساس آن دستورالعملی در چهارده ماده ارائه کرد تا محمدرضا پهلوی به‌عنوان مشی سیاسی در پیش گیرد و از این طریق، مبارزه طبقه متوسط شهرنشین ایران را علیه دولت کودتا و سلطه آمریکا منحرف کند. کتاب «تاریخ سیاسی بیست‌وپنج ساله ایران» توصیه‌های چهارده‌گانه وزارت خارجه آمریکا به شاه را به‌طور مشروح آورده است. در اصل اول به شاه توصیه شده روند نارضایتی موجود مردم ایران نسبت به خود را به سوی وزرایش سوق دهد. در اصل هفتم به‌صراحت عنوان می‌شود محمدرضا پهلوی از رویه تظاهر به غرب‌گرایی که به اعتبار او لطمه وارد می‌کند، دست بکشد و از همه مهم‌تر در اصل دهم به شاه ایران پیشنهاد می‌شود علیه کنسرسیوم نفت ژست تهدید برای دریافت امتیازات بیشتر بگیرد و این‌طور وانمود کند که کنسرسیوم به اقتدار و تصمیمات او تمکین نمی‌کند (رک. به تاریخ سیاسی بیست‌وپنج ساله ایران، غلامرضا نجانی، انتشارات رسا، صص ۱۳۶-۱۳۷). بنابراین، در این دستورالعمل چهارده ماده‌ای، وزارت خارجه واشنگتن به‌صراحت اتخاذ موضع ضد امریکایی در زمینه نفت را به شاه توصیه می‌کند، زیرا ارکان اصلی کنسرسیوم را آمریکا و سپس انگلیس تشکیل می‌دادند.

همچنین بعد از خیانت تن دادن به خواسته انگلیس مبنی بر تجزیه بحرین از خاک ایران، لندن به شاه اجازه داد در مورد جزایر سه‌گانه ژست ضد انگلیسی اتخاذ کند. محمدرضا پهلوی نیز با سروصدای زیاد به‌ظاهر لشکرکشی کرد و جزیره ابوموسی را از انگلیس پس گرفت. آیا به صرف این ژست می‌توان گفت شاه در برابر انگلیس از خود اراده مستقلی داشت؟ روشن شدن این واقعیت که اجازه اتخاذ یک موضع ضد انگلیسی از کجا صادر شده بود، امروز با رجوع به خاطرات درباریان به‌سهولت ممکن است. اسدالله علم در این زمینه می‌گوید: «عصری سفیر انگلیس آمد. سه ساعت تمام با عصبانیت نسبت به حالتی که شیخ‌های خلیج فارس با ما گرفته‌اند یا با مذاکره کردم. گفتم شما دارید با ما بازی می‌کنید و این بخشودنی نیست. اصولاً شما دوست ما هستید یا دشمن ما؟... بر فرض که این جزایر ارزش استراتژیکی نداشته باشد، با افکار عمومی ملت ایران که نمی‌توانیم بازی کنیم، بحرین را بدهیم، جزایر را هم بدهیم، بعد از کجا نوبت خوزستان نرسد و این برای رژیم خطرناک است.» (یادداشت‌های امیر اسدالله علم، ویراستار علی‌نقی عالیخانی، انتشارات مازیار و معین، ۱۳۸۰، جلد دوم، ص ۶۵). در برابر عجز و لایه علم، راحل انگلیس برای فریب افکار عمومی ملت ایران در آن زمان چیست؟ آیا آنان واقعاً جزایر سه‌گانه را به ایران باز می‌گردانند یا برای پنهان کردن خیانت‌های محمدرضا پهلوی که بین منافع ملت و بیگانه مجبور است، بیگانه را ترجیح دهد (زیرا آنان وی را با کودتا به قدرت رسانده‌اند) اجازه اتخاذ یک ژست ضد انگلیسی را به شاه می‌دهند؟ یکی از سران پان‌ایرانیست بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در آمریکا به بازی‌های پشت صحنه در مورد جزایر سه‌گانه بعد از تجزیه بحرین اشاره‌هایی دارد: «ولی سران دولت ایران برای اینکه آوای اعتراض میهن‌دوستان را خاموش و ذهن‌ها را متوجه جای دیگر کنند، ناگهان شروع به تبلیغات گسترده‌ای در زمینه تصرف سه جزیره (تنب کوچک و تنب بزرگ و ابوموسی) کردند و در رادیوها و نشریات دولتی چنان سروصدایی راه انداختند که آوای خشم ایران‌دوستان مخالف جدایی بحرین در آن گم شد» (پنج‌جاه سال با پان‌ایرانیست‌ها، ناصر انقطاع، شرکت کتاب لس‌آنجلس، ژانویه ۲۰۰۱، ص ۱۵۳).

در ادامه این پان‌ایرانیست برجسته برای جبران سکوت خود در آن دوران به نقل از تیمسار دریا بد فرج‌الله رسایی از توافق پنهان محمدرضا پهلوی با انگلیس پرده برمی‌دارد. بر اساس این راحل انگلیسی جزایر سه‌گانه همچنان از حاکمیت ایران خارج است، با این تفاوت که به شاه اجازه داده می‌شود برای فریب افکار عمومی ایرانیان، ارتش شاهنشاهی صرفاً در بخش غیرمسکونی جزیره ابوموسی تردد کند: «مهم‌ترین بخش نوشته تیمسار دریا بد فرج‌الله رسایی آنجاست که می‌نویسد... از آن تاریخ جزیره ابوموسی به دو بخش تقسیم شد و قسمت شرقی آن در اختیار دولت ایران قرار گرفت... ولی حقیقت آن است که دولت شاه، ضمن بستن پیمانی که هرگز آن را برای ملت ایران در آن روزها فاش نکرد، پذیرفت که جزیره‌های یادشده را با امارات متحده مشترکاً اداره و فرمانروایی کنند و شاید تصرف نکردن دو جزیره تنب بزرگ و کوچک نیز به همین انگیزه بود. این نکته محرمانه، پس از انقلاب بهمن ۵۷ اندک اندک فاش شد و اکنون آخوندها به گفته



پرهزینه‌ترین برنامه‌های تبلیغاتی نیز قادر نخواهد بود عدم پایبندی پهلوی‌ها به منافع ملی ایران را قلب کند. رضاشاه در سال‌های سلطه‌اش به ایران با تمام توان اجازه نداد سلطه مطلق انگلیس بر نفت کشور کمترین رقیبی بیابد. سه بار خیزش آمریکایی‌ها برای انعقاد یک قرارداد نفتی با ایران را با ترغیدهای خونین درهم شکست. در سال ۱۳۱۲ در کمال ناباوری قرارداد ننگین داریسی را بسیار ننگین‌تر برای مدت ۳۲ سال تمدید کرد و بندهایی را که در همان قرارداد منقور به نفع ایران بود، به سود انگلیس دگرگون کرد.

رئیس سازمان برنامه و بودجه دهه سی (بعد از کودتا) در این زمینه می‌نویسد: «رضاشاه در سال ۱۳۱۲ ناگهان تصمیم گرفت قرارداد امتیاز نفت را که در سال ۱۹۰۱ بین دولت ناصرالدین شاه قاجار و ویلیام داریسی انگلیسی بسته شده بود، فسخ کند... سپس به دستور رضاشاه، تقی‌زاده قرارداد جدیدی با شرکت نفت ایران و انگلیس امضا کرد و به موجب آن، همان امتیاز برای مدت ۳۲ سال دیگر تجدید شد و این قرارداد به تصویب مجلس شورای ملی هم رسید، در صورتی که قرارداد سابق به تصویب مجلس نرسیده بود. گذشته از

این، طبق قرارداد سابق، در انقضای مدت امتیازنامه تمام دستگاه‌های حفر چاه بلاعوض به مالکیت ایران درمی‌آمد و حال آنکه در قرارداد جدید این ماده حذف شد.» (خطرات ابوالحسن ابتهاج، به کوشش علیرضا عروسی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۱، ص ۲۳۴). بنابراین، نمی‌توان سیاست یک پام و دو هوا را پی گرفت. اگر به‌درستی معتقدیم که شیوخ وابسته منطقه همچون عربستان ناگزیر از خیانت به ملت‌های خویشند، زیرا به کسانی متعهدند که آنها را به روی کار آورده‌اند، این قاعده در مورد پهلوی‌ها نیز صدق می‌کند. بر این اساس، زمانی که ملت ایران با آگاهی از چگونگی چپاول نفت در دوران رضاحان خواهان تسلط بیشتر بر نفت خود شد و نهضت ملی شدن صنعت نفت را رقم زد، آیا پهلوی دوم در کنار ملت قرار گرفت یا در کنار بیگانه؟ در پاسخ به این پرسش هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که در این صفت‌بندی شفاف، محمدرضا پهلوی و درباریان در صف مردم برای صیانت از منافع ملی کوشیدند، بلکه بوضوح پیداست اینان در مقابل ملت ایران که به‌حق خواهان سود بیشتر از نفت بودند، قرار گرفتند. شاید گفته شود شاه، مصدق را در این راه صادق نمی‌دانست، لذا به این دلیل در کنار ملت نایستاد، هر چند حتی این باور نیز کمک به بیگانه را در کودتا نمی‌توانست توجیه کند، اما وی معترف است که نهضت ملی شدن صنعت نفت در مسیر صیانت از منافع ملی بود: «به خاطر اهداف مصدق و اینکه او می‌خواست نفت ایران را از سلطه انگلیسی‌ها برباند، سختی‌های اقتصادی فراوانی بر ما تحمیل شد.» (پاسخ به تاریخ، نوشته محمدرضا پهلوی، ترجمه دکتر حسین ابوترابیان، ۱۳۸۵، انتشارات زریاب، ص ۱۳۲).

بنابراین به اعتراف روشن پهلوی دوم، وی صف مردم و بیگانه را به‌خوبی می‌دیده است و اگر قرار بود کمترین عرق ملی از خود نشان دهد و به دفاع از منافع ملت در زمینه نفت براید، زمینه برای این امر کاملاً فراهم بود، زیرا مطالبات به‌حق مردم به نهضت تبدیل شده بود. انگلیس‌ها خلعید شده بودند و صنعت نفت به‌خوبی توسط فرزندان این ملت اداره می‌شد. حتی تحریم‌های اقتصادی شدید انگلیس نتوانسته بود اراده ملت ایران را درهم بشکند، لذا دشمنان استقلال ایران در مسیر کودتا قرار گرفتند تا بتوانند این مطالبه به‌حق را با مشت آهنین سرکوب کنند. در این شرایط سرنوشت‌ساز محمدرضا پهلوی در چه جایگاهی قرار می‌گیرد؟ بهتر است سر رشته سخن را به خود وی بدهیم: «در اوت ۱۹۵۳ [مرداد ۱۳۳۲] پس از کسب اطمینان نسبت به حمایت بی‌دریغ آمریکا و انگلیس - که سرانجام توانسته بودند سیاست مشترکی در پیش بگیرند - و بعد از مطرح کردن قضیه با دوستم «کریمت روزولت» (مأمور ویژه سیا) تصمیم گرفتم راساً وارد عمل شوم» (همان، ص ۱۳۳). به این ترتیب، شاه اذعان و اعتراف دارد که تحت زعامت آمریکا و انگلیس و با مدیریت سیا و اینتلیجنس سرویس، وارد مراحل اجرایی کودتا علیه دولت ملی‌کننده صنعت نفت می‌شود؛ کودتایی که هدفش سرکوب خواسته بسیار طبیعی یک ملت است. به این ترتیب، شاه هم از برنامه مشترک آمریکا و انگلیس برای دخالت در امور داخلی ایران، آن هم از طریق کودتا اطلاع داشت، هم از حضور جاسوسان آمریکایی و انگلیسی در ایران مطلع بود و مهم‌تر از همه نسبت به صرف پول توسط آنها برای سرکوب نهضت ملی شدن صنعت نفت واقف بود. آیا آگاهان از این میزان آلودگی پهلوی‌ها می‌توانند بپذیرند که شاه در سال ۵۲ درحالی که اختناق و سرکوب در ایران به اوج خود رسیده بود و هر صدای مخالفی علیه سلطه آمریکا بر ایران به‌شدت خفه می‌شد، راساً و بدون هیچ‌گونه پشتوانه ملی در مقابل آمریکا ایستاد و برخلاف میل آنها قیمت نفت را به بیش از چهار برابر افزایش داد و جالب‌تر آنکه تنها به مقاومت آمریکا مواجه نشد، بلکه همه کشورهای وابسته به آمریکا نیز با شاه همراه شدند. برای این‌گونه تاریخ‌پردازی باید مخاطب را کاملاً بیگانه از درک و فهم فرض کرد.

امریکا قبل از افزایش قیمت نفت ناگزیر به پرداخت کمک‌های فراوانی به ایران بود تا تهران نقش خود را در چارچوب استراتژی منطقه‌ای واشنگتن ایفا کند، اما بعد از آن نه تنها این روند معکوس شد، بلکه تعهدات آمریکا به سایر کشورهای تابع آن در آسیا و حتی افریقا نیز به تهران منتقل شد.

پیدا شده بود که به تو گفتیم از سفیر آمریکا بپرس قیمت جمعی که برای هواپیماها به کنگره گفته‌اند برای ۱۶۰ عدد یا برای ۳۰۰ عدد (فروند) است. اما ما از اینها کاغذ داریم که هر هواپیما را ۶/۵ میلیون دلار گفته‌اند، چطور حالا زیرش می‌زنند و می‌گویند هر هواپیما ۱۸ میلیون دلار، از سه برابر هم بیشتر، عرض کردم، همین کاری است که در مورد ناوشکن‌های Spruance کردند که قیمت یک‌دفعه از ۲۸۰ میلیون دلار برای شش عدد، به ۶۰۰ میلیون دلار رسید و ما هم خریدیم. قطعاً در آنجا هم پنتاگون نظر داشته که زودتر ته حساب پول‌های نفت را بالا بکشد.» (یادداشت‌های امیراسدالله علم، ویراستار علینقی عالیخانی، انتشاراتی‌های مازیار و معین، ۱۳۸۷، جلد ششم، صص ۷-۲۳۴).

در ادامه این یادداشت‌های روزانه، علم هرگز ذکری از پافشاری محمدرضا پهلوی به اصلاح این روند چپاول گرانه به میان نمی‌آورد و این بدان معناست که شاه می‌داند اضافه پرداخت‌های نفت باید به هر نحو از ایران خارج شود. البته مستند «انقلاب ۵۷» نیز بر این نکته اذعان دارد که کمک‌های متعددی از محل افزایش درآمدهای نفتی ایران به کشورهای مختلف شده است که حتی باغ‌وحش لندن (کمک نیم‌میلیون پوندی) و فاضلاب لندن (کمک یک میلیون پوندی) را دربرمی‌گیرد.

افزایش قیمت نفت از منظر منطقه‌ای

چنانچه اشاره شد، باید دید اصولاً افزایش چند برابری قیمت نفت خارج از چارچوب اراده آمریکا و بدون همراهی کشورهای منطقه ممکن بود، یا خیر؟ در این زمینه، علاوه بر توضیحات ذکرشده مناسب است شرایط شیوخ منطقه را از زبان شاه ملحوظ داریم. در سال ۱۳۵۵ که نظرات آمریکا از افزایش قیمت تأمین‌شده، دیگر سیاست قبلی را دنبال نمی‌کند، بلکه خواهان ثبات قیمت نفت است. شاه نیز با این سیاست جدید همراه می‌شود. اما می‌خواهد به گونه‌ای وانمود کند گویا این عربستان است که با سیاست افزایش قیمت نفت مخالفت می‌کند.

علم به نقل از محمدرضا پهلوی تعریفی از خاندان سعودی ارائه می‌دهد که عیناً بر شرایط دربار پهلوی تطبیق می‌کند: «۱۳۵۵/۱۰/۴ - فرمودند: خوب، کسی نیست از آقایان بپرسد چه کسی شما را قیام جهان قرار داده است و تکلیف ضرری که به کشور خودتان می‌زنید چیست؟ بعد فرمودند، اولاً که [عربستان سعودی] ملتی نیست، ثانیاً بدبخت‌ها یواشکی به ما گفته‌اند که هیچ نوع قدرتی در مقابل آمریکا ندارند. به صورت ظاهر یک حکومتی هستند ولی می‌دانند اگر یک ذره از اطاعت دستورات واشنگتن سرپیچی کنند، یا کشته می‌شوند یا مفتضج. با این همه فساد و کثافتی که دارند راهی جز اطاعت ندارند.» (یادداشت‌های امیراسدالله علم، ویراستار علینقی عالیخانی، انتشارات مازیار و معین، جلد ششم، صص ۳۷۱).

اگر این سخنان شاه را با توجه به «مسائل عمیق سیاسی» مورد اشاره علم که موجب شده بود وی نیز رویه‌ای مانند سعودی‌ها در قبال نفت در پیش گیرد، مورد توجه قرار دهیم، می‌توان آن را به‌مثابه اعتراف محمدرضا پهلوی درباره خود محسوب داشت؛ بویژه آنکه او نیز پس از ظاهرسازی‌های اولیه به‌طور علنی و بدون چون و چرا از سیاست آمریکا در زمینه تثبیت قیمت نفت تبعیت می‌کند. علم در این زمینه می‌افزاید: «۱۳۵۵/۵/۱۲ تا ۱۳۵۶/۵/۱۷ - در این یکی، دو ماهه از اخبار مهم جهان تسلیم شدن ما به نظر عربستان سعودی (درحقیقت آمریکا) بود که قیمت نفت را تا آخر ۱۹۷۸ تغییر ندهیم. چه باید کرد؟ الحکم لمن غلب.» (همان، ص ۵۵۰). به‌راستی درحالی که حتی افراد متملق و وابسته‌ای چون علم در گوشه و کنار یادداشت‌های خود علائم و نشانه‌هایی بر جای نهاده‌اند که به بهترین وجه، ماهیت پهلوی‌ها را بر ملا می‌کند چگونه سازندگان مستند «انقلاب ۵۷» تصور می‌کنند صرفاً با اتکا به یک ژست سیاسی، آن هم به توصیه خود آمریکایی‌ها، می‌توانند محمدرضا پهلوی را فردی مستقل که حافظ منافع ملت ایران بوده است، معرفی کنند؟

افزایش قیمت نفت از منظر داخلی

پهلوی‌ها در بعد داخلی در زمینه نفت کارنامه‌ای از خود باقی گذاشته‌اند که

است مخاطبی پیدا کند، اما قیام سراسری ملت ایران در سال‌های ۵۶ و ۵۷ مهر بطلانی بر چنین مواضع تبلیغاتی بود. البته برخی خاطره‌نویسان سال‌ها بعد از طغیان ایرانیان علیه دستگاه استبداد و سلطه بیگانه به گونه‌ای سخن می‌گویند که گویا ملت ایران حتی قدرت تمیز خوب از بد را نداشته‌اند و به پادشاهی فردی پایان دادند که همه وجود خود را وقف خدمت به مردم کرده بود؛ هرچند چنین ادعایی با اظهارات صریح محمدرضا پهلوی بعد از مواجه شدن با انقلاب سراسری ملت - که به «من پیام انقلاب شما را شنیدم» مشهور شد - کاملاً در تناقض است.

شاه بوضوح از تنفر ملت از خود واقف بوده و به آن در جلسات خصوصی اعتراف می‌کرده است. برای نمونه، وزیر کار دربار پهلوی در کابینه شریف‌امامی در خاطرات خود به جلسه محرمانه جمعی از درباریان با محمدرضا پهلوی اشاره می‌کند. در این جلسه باه‌ری، ملت ایران را شاه‌دوست می‌خواند اما با واکنش تند شاه مواجه می‌شود: «شاه بلافاصله پاسخ باه‌ری را داد. او گفت... اما مردم که می‌گویند شاه‌دوست‌اند این مردم می‌دانید شعارشان چیست؟ آن‌گاه شاه چشم‌های خود را گشاد کرد و دراند روی باه‌ری و گفت: شعارشان مرگ بر شاه است» (شاهد زمان، نوشته کاظم ودیعی، نشر دایره مینا، چاپ پاریس، ۲۰۰۷، جلد دوم، ص ۴۶۵). شاه در جمع دست‌اندرکاران آن دوران هرگز نمی‌گوید عده‌ای از مردم مرا دوست دارند و عده‌ای دیگر از عملکرد من ناراضی‌اند، بلکه کاملاً واقف است که عملکرد ضد‌مردمی‌اش نفرت عمومی از وی را موجب شده است؛ به عبارت دیگر، پهلوی دوم بر این امر کاملاً واقف بود که همه مردم در برابر او قرار گرفته‌اند و دیگر نمی‌تواند با شکنجه و کشتار به جنگ همه مردم برود. از این رو، در مقام فریب برآمد و با وعده برطرف کردن فقر و بی‌عدالتی و اجرای قانون و... در صدد کم کردن از نفرت مردم برآمد، اما بعد از سه دهه خانم فرح دیبا در خاطراتی که برایش تدوین شده، مردم را به این دلیل که فرصتی چند باره به محمدرضا ندادند تا خیانت‌هایش را جبران کند، دیوانه می‌خواند: «تظاهرکنندگان دیگر گوش شنوایی برای گفته‌های منطقی نداشتند. پادشاه با احساس و خلوص نیت سخن گفت و حتی به بعضی اشتباهات خود اشاره کرد... اما گویی همه ما ایرانیان دیوانه شده‌ایم، تب کرده‌ایم و هذیان می‌گوییم.» (کهن دیبار، خاطرات فرح دیبا، چاپ پاریس، ۲۰۰۴ م، صص ۸-۲۷۷).

آیا واقعاً تظاهرکنندگان میلیونی، یعنی همان مخالفان استبداد و سلطه بیگانه گوش شنوایی برای گفته‌های منطقی نداشتند و از شدت رفا، آزادی، عزتمندی و... تب کرده و دیوانه شده بودند؟ سازندگان برنامه‌های تبلیغاتی‌ای مانند مستند «انقلاب ۵۷» که دوران پهلوی را می‌آریند، درواقع در مسیر تداوم بخشی به اظهارات جسارت‌آمیز خانم دیبا به ملت ایران گام برمی‌دارند.

آیا می‌توان جامعه‌ای را در زمینه پیشرفت و توسعه موفق ارزیابی کرد، درحالی‌که فاقد هرگونه زیرساختی باشد؟ اولویت پهلوی‌ها در خدمت به بیگانه موجب شد که در طول ۵۷ سال حاکمیت آنها هیچ‌گونه تحول زیرساختی در کشور صورت نگیرد. عالیخانی، وزیر اقتصاد دهه ۴۰ علت این امر را جملگی ناشی از تلاش شاه برای تأمین نظر امریکایی‌ها اعلام می‌کند: «هرچند یک بار، همه را غافلگیر می‌کردند و طرح‌های تازه‌ای برای ارتش می‌آوردند که هیچ با برنامه‌ریزی درازمدت مورد ادعا جور در نمی‌آمد. در این مورد هم یک‌باره دولت خودش را مواجه با وضعی دید که می‌بایست از بسیاری از طرح‌های مفید و مهم کشور صرف نظر نماید تا بودجه اضافی ارتش را تأمین کند.» (خاطرات دکتر علینقی عالیخانی، تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران، نشر آنی، چاپ دوم، ۱۳۸۲، ص ۲۱۲). هر صاحب نظری مراد وزیر اقتصاد دهه چهل را به‌خوبی درک می‌کند که شاه همه طرح‌های زیربنایی در کشور را فدای تأمین برنامه‌های نظامی منطقه‌ای آمریکا می‌کرده است.

پایتخت کشوری با تولید شش میلیون بشکه نفت در روز - که این میزان برداشت از چاه‌ها بسیار مخرب بود - و برخورداری از بیشترین منابع گازی در جهان حتی تا پایان حکومت پهلوی دوم از لوله‌کشی گاز، شبکه فاضلاب، قطار زیرزمینی، قطار برقی، اتوبوس برقی، بزرگراه‌های شمالی، جنوبی و شرقی، غربی و کمربندی و... محروم بود. مردم در استفاده از گرمایش در تهران به دو دسته تقسیم می‌شدند: طبقه مرفه از سیستم شوفاژ با سوخت نفت گاز (گازوئیل) بهره‌مند بودند و طبقات متوسط و محروم، ساعت‌ها وقت صرف می‌کردند تا برای بخاری‌ها و خوراک‌پزی‌ها خود نفت تهیه کنند. این وضعیت مرکز کشور بود که رتبه اول را در زمینه ذخایر گازی در جهان داشت.

برای روشن شدن صحت و سقم ادعای مستند «انقلاب ۵۷» در زمینه پیشرفت‌های دوران پهلوی که به زعم دست‌اندرکاران این برنامه تبلیغاتی از چشم مردم در آن دوران پنهان مانده بود، ناگزیر از پرداختن به وضعیت برخی مؤلفه‌های زیرساختی در آن ایامیم: اولین مؤلفه که در توسعه و پیشرفت بسیار تعیین‌کننده است، چگونگی وضعیت تربیت نیروی انسانی به حساب می‌آید. برای درک میزان فاجعه‌آمیز بودن آموزش نیروی انسانی در کل کشور اگر وضعیت تهران را روشن کنیم، شرایط عمومی جامعه برای‌مان تا حدودی روشن خواهد شد، زیرا در آن دوران اگر توجهی هم به امور مردم می‌شد، به شهرهای بزرگ و عمدتاً به تهران اختصاص می‌یافت. روستائیان به‌عنوان ۷۰ درصد جمعیت کشور

هیچ سهمی از بودجه عمومی نداشتند. شهرهای کوچک نیز مورد بی‌توجهی و بی‌مهری واقع می‌شدند. در این میان، تهران چون تابلو کشور بود نسبت به آن حساسیت به خرج می‌دادند. البته اگر تهران به حساب می‌آمد، نه به خاطر احترام به مردم، بلکه به دلیل ملاحظات سیاسی بود. این رویکرد حتی با اعتراض افرادی چون عالیخانی نیز مواجه می‌شود: «حرف من این بود که ما دولت شهرنشینان ایران هستیم، یا دولت همه مردم ایران؟ هویدا رسماً به من گفت، نه من اول دولت شهرنشینان هستم، به خاطر اینکه آنجایی که شلوغ می‌شود شهرهاست.» (خاطرات دکتر علینقی عالیخانی، وزیر اقتصاد ۱۳۴۱-۱۳۴۸، تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران، چاپ دوم، نشر آنی، ص ۱۹۱).

بنابراین با درآمد ۶ میلیون بشکه در روز دولت هویدا رسماً برای خدمت‌رسانی به بخش اعظم جمعیت ایران هیچ‌گونه مأموریتی برای خود قائل نبود. اکنون ببینیم وضعیت تهران که مورد توجه واقع می‌شد، به‌لحاظ آموزشی و تربیت نیروی انسانی در سال‌های قبل از قیام سراسری ملت ایران چگونه بود. پرسش مسئول تاریخ شفاهی هاروارد و توضیحات عبدالمجید مجیدی، رئیس برنامه بودجه این ایام در مورد فاجعه‌آمیز بودن تربیت نیروی انسانی در تهران بسیار راه‌گشاست: «ح - ل یک مثالی که مطرح شده این است: در شرایطی که امکانات مالی داشتیم دلیلی نداشت که در آن سال‌های آخر بعضی از دبیرستان‌های تهران دونوبته یا سه‌نوبته کار کنند... ع - والله به نظر من این‌طور مطرح می‌شود که اگر ما توسعه اقتصادی خیلی آهسته‌تر و آرام‌تری را دنبال می‌کردیم، طبعاً در بعضی زمینه‌ها خیلی نمی‌توانستیم سریع پیش برویم...» (خاطرات عبدالمجید مجیدی، طرح تاریخ شفاهی هاروارد، چاپ اول، انتشارات گام نو، ۸۱، ص ۱۵۴).

مسئول سازمان برنامه و بودجه سال‌های پایانی رژیم پهلوی هرگز نفی نمی‌کند که دبیرستان‌ها، آن هم در تهران، چندنوبته بوده است؛ البته علاوه بر این، به دلیل تنگناهای اقتصادی مردم قشر قابل‌توجهی از جمعیت دانش‌آموزی تهران در آن دوران هرگز امکان ادامه تحصیل نمی‌یافتند. با چنین وضعیت تربیت نیروی انسانی، چگونه مستند «انقلاب ۵۷» سخن از توسعه و پیشرفت به میان می‌آورد، معمای است که به‌سهولت قابل حل نخواهد بود، زیرا آیا اصولاً چنین جوانانی می‌توانستند نیروی انسانی مورد نیاز برای توسعه اقتصادی را تشکیل دهند؟



«شاه بلافاصله پاسخ باه‌ری را داد. او گفت... اما مردم که می‌گویند شاه‌دوست‌اند این مردم می‌دانید شعارشان چیست؟ آن‌گاه شاه چشم‌های خود را گشاد کرد و دراند روی باه‌ری و گفت: شعارشان مرگ بر شاه است»

آقای کاظم ودیعی، وزیر کار دولت شریف‌امامی در آخرین سال عمر حکومت پهلوی دوم که قبل از آن معاونت آموزشی وزارت آموزش و پرورش را به عهده داشت، در خاطرات خود به وضعیت فاجعه‌آمیز تربیت نیروی انسانی معترف است. وی برای موجه کردن عملکرد خود ادعا می‌کند، دبیرستان‌ها برای رفع کاستی کلاس درس به صورت دونوبته عمل می‌کردند، حال آنکه در جنوب شهر تهران برخی مدارس به صورت چهار شیفتی صرفاً ظواهر امور آموزشی را حفظ می‌کردند و عملاً برای آموزش دانش‌آموزان اقدام مؤثری صورت نمی‌گرفت: «تا آن‌جا که یادم است، فقط برای سال تحصیلی ۵۵-۵۴ برای گزارش من ۶۰ هزار کلاس درس کسر بود و توضیح دادم که مفهوم اتاق درس و کلاس درس با توجه به دونوبتی بودن کلاس‌ها یکی نیست و شاه تحمل کرد... شاه تا قبل از سال ۵۴ می‌گفت ما محدودیت اعتباری نداریم و مردم کم‌درآمد باور می‌کردند که هر ایرانی بر گنج قارون سوار است (شاهد زمان، دکتر کاظم ودیعی، نشر دایره مینا، چاپ پاریس، ۲۰۰۷، جلد دوم، ص ۱۸۹).

زمانی که از سوی دست‌اندرکاران رژیم پهلوی وضعیت تربیت نیروی انسانی در تهران علی‌رغم همه پرده‌پوشی‌ها چنین تأسف‌بار ترسیم می‌شود، می‌توان به‌سهولت حدس زد در شهرستان‌ها شرایط چگونه بوده است و استعدادها و سرمایه‌های نیروی انسانی این سرزمین در اطراف و اکناف کشور با چه وضعیتی مواجه بوده‌اند. نتیجه این گونه خیانت‌ها برای نمونه واردات چشمگیر پزشکی از فیلیپین و تکنیسین از بنگلادش و... در سال‌های آخر حکومت پهلوی بود؛ پزشکیان فیلیپینی که به هیچ وجه فارسی بلد نبودند و نمی‌توانستند با بیمار ارتباط برقرار کنند.

از دیگر زیرساخت‌های مهم توسعه، انرژی است. در زمینه انرژی به‌عنوان عامل به حرکت درآورنده چرخ واحدهای صنعتی باید دید ایران چه وضعیتی داشت. برای روشن شدن ادعاهای مستند «انقلاب ۵۷» بهتر است واقعیت‌ها را از زبان علم، یعنی وزیر دربار و یار‌گار شاه بشنویم: «... زیرا فکر اینکه در مرز تمدن بزرگ، پایتخت کشور ما هنوز خاموشی برق داشته و هیچ سرویس صحیحی، نه آب، نه برق، حتی در پایتخت نتوانیم به مردم بدهیم، واقعاً ننگ است، واقعاً ننگ است.» (یادداشت‌های امیراسدالله علم، ویراستار علینقی عالیخانی، انتشاراتی‌های مایار و معین، ۸۷، جلد ششم، ص ۱۸۲).

در این فراز، علم نه تنها جمله قصار محمدرضا پهلوی را مبنی بر نزدیک شدن به دروازه‌های تمدن بزرگ، بلکه ادعای تبدیل شدن ایران به ژاین دوم توسط مستند ۵۷ را نیز به سخره می‌گیرد. درحالی‌که در نیمه اول سال ۵۵، تهران روزانه به صورت چرخشی هشت ساعت در خاموشی فرومی‌رفت، ادعای این که اگر مردم به حیات سیاسی پهلوی‌ها پایان نمی‌دادند، ایران تحت مدیریت آن‌ها به‌سرعت راه ترقی را می‌پیمود مضحک است. علم در نیمه دوم سال ۵۵ از اینکه ادارات به دلیل قطع مستمر برق عملاً کاری نمی‌توانستند

می کنند، آن هم قبل از اینکه شب شود.» (از کاخ شاه تا زندان اوین، خاطرات احسان نراقی، چاپ اول، انتشارات رسا، صص ۲-۱۲۱).

همچنین آقای ابوالحسن ابتهاج، رئیس سازمان برنامه و بودجه در خاطرات خود در این زمینه می نویسد: «روز بعد شاه را دیدم، گفت می دانید اشرف تا قرضش را نپردازد نمی تواند از هند خارج شود؟ آیا امکان ندارد این پول را به او برسانید.» (خاطرات ابتهاج، ص ۱۰۲). بدون شک چنین باخت هایی در حد چند هزار دلار نبود که مقامات هندی خواهر شاه ایران را به خاطر آن ممنوع الخروج کنند. در چنین شرایطی که پول های بی حد و حسابی توسط خانواده پهلوی به چاه ویل خوشگذرانی های شان ریخته می شد، مردم ایران از بسیاری از ضروریات زندگی محروم بودند.

نبود راه های ارتباطی هم به لحاظ صنعتی و هم به لحاظ کشاورزی، امکان رشد به ایران نمی داد. شاید تصور شود ضعف زیرساخت در این زمینه مربوط به شهرهای کوچک بوده است، اما این گونه نیست. آقای کاظم ودیعی ساخت جاده بین شهرهای بزرگ را نیز در سال های پایانی عمر سیاسی پهلوی ها صرفاً محدود به حرف و طرح عنوان می کند، لذا هیچ اقدام عملی در زمینه احداث جاده های مراسلاتی صورت نمی گرفته است: «سفر ما متأسفانه با دو هلی کوپتر بزرگ نفربر نظامی صورت می گرفت و البته که علت العلل راه های بد اصفهان به چهارمحال بختیاری بود... این نیز نگرانی آور بود، زیرا در صورت وقوع خطر یا سانحه در آن منطقه کوهستانی هیچ امدادی مؤثر نبود. گاهی فکر می کردم این بیمناکی را ابراز کنم... اما به شرحی که دیدم برنامه های وسیعی برای ساختن راه و توسعه دامپروزی و اتصال راه های خوزستان به چهارمحال و اصفهان و فارس از طریق کهنکلیویه وجود داشت. لاقلاً ده سال کار و سرمایه گذاری در انتظار این سرزمین بود... استاندار جز طرح چیز مهمی برای نمایش نداشت» (شاهد زمان، دکتر کاظم ودیعی، نشر دایره مینا، پاریس، ۲۰۰۷، جلد دوم، ص ۲۶۷). اینکه همه چیز در طرح خلاصه می شد، به این معنی است که دست اندرکاران رژیم پهلوی می دانستند لازمه حیات اقتصادی کشور احداث چنین راه هایی بین شهرهای بزرگ است، اما اولویت خدمت به بیگانه از منظر آنها بودجه ای برای خدمت به مردم باقی نمی گذاشت؛ لذا توسعه و رسیدن به دروازه های تمدن بزرگ و... جملگی در حد حرف و طرح باقی می ماند.

با ذکر یک مستند دیگر به بررسی وضعیت فاجعه آمیز زیرساخت ها در پایان عمر حکومت پهلوی ها پایان می دهیم، هرچند در این زمینه مستندات و روایات طرح شده از سوی خود وابستگان به دربار فراوان است که مستند سازان «انقلاب ۵۷» نتوانند کمترین خدش های بر آن وارد کنند. یکی دیگر از کسانی که در مورد زیرساخت ها در آن دوران ناگزیر از سخن گفتن شده، محمدحسین موسوی، قائم مقام حزب رستاخیز است. وی در این زمینه می گوید: «هشترود از جهت انتخاباتی یکی از بخش های تبریز بود و مرکز آن «آذران» که قبلاً «سراسکند» نام داشت در فاصله صد و بیست کیلومتری تبریز در مسیر جاده تبریز به تهران واقع شده است. هشترود با توجه به کثرت جمعیت آن که در آن موقع نزدیک به ۲۰۰ هزار نفر بود، به شهرستان تبدیل شد... این شهرستان فاقد هرگونه راه شوسه بود. در زمستان برف زیاد می بارید و می توان گفت که تمام روستاها حداقل سه ماه تمام در میان برف محصور می شدند و در این موقع بود که روستاییان محصور در روستاها و جدا از بقیه دنیا به فرش بافی روی می آوردند... تازه در فصل بارندگی هم به علت طغیان رودخانه ها که حتی یک پل روی آن ها ساخته نشده بود، رفت و آمد بین روستاهای هشترود امکان ناپذیر می شد. بدین ترتیب، ساکنان این منطقه از ابتدای ترین وسایل محروم بودند و به طرز اسفناکی زندگی می کردند. روستاییان ساکن روستاهای هشترود با هزار زحمت گاهی خود را برای رفع نیازهای ضروری به «قره چمن» در راه بین تهران و تبریز و ساکنین روستاهای غربی خود را به مراغه می رساندند. در چنین شرایطی که نه آبی، نه راهی، نه برقی، نه پزشکی نه بهداشتی و نه هیچ گونه آبادانی در منطقه بود. در دوره بیست و سوم من عنوان نمایندگی هشترود را پیدا کردم. می گویم عنوان نمایندگی پیدا کردم، برای اینکه سخنی منطق با واقعیت گفته باشم؛ زیرا در دوره بیست و سوم همچنان که اشاره رفت، مانند دوره های ۲۱ و ۲۲ انتخاباتی در کار نبود. فقط تشریفات ظاهری انتخابات انجام می شد» (یادمانده ها از بر باد رفته ها، خاطرات سیاسی و اجتماعی دکتر محمدحسین موسوی، نشر مهر، ۲۰۰۳، چاپ کلن آلمان، ص ۲۷۰). حال به قضاوت بنشینیم، این توصیفی است که یکی از دست اندرکاران برجسته رژیم پهلوی از شهری با جمعیت یک صدم جمعیت کل کشور می دهد. آیا می توانیم تصور کنیم آب، برق، بهداشت و... نداشتن برای مردم چنین شهری یعنی چه، یعنی در چندین ماه زمستان امکان شست و شوی خود را نداشتن (در تابستان ها مردم در رودخانه ها یا فضای آزاد حمام می کردند) یعنی چندین ماه با ابتلا به بیماری ساده در برابر چشم های سایر اعضای خانواده با مرگ گلاویز بودن، یعنی به دلیل محاصره چندین ماهه از بی آذوقگی مردن و...

درحالی که ملت ایران در شرایطی اسفناک قرار داشتند (که بخش ناچیزی از آن به نقل از درباریان بیان شد) اگر فردی با آگاهی از اینکه حتی باغ وحش لندن از درآمد نفت ایران بهره مند می شود، فریاد اعتراض برمی آورد، دستگیر و بدترین شکنجه ها بر وی

صورت دهند، خبر می دهد: «سه شنبه ۱۳۵۵/۱۰/۷- خیال داشتم قطع مداوم برق و بی کاری ادارات و فشارهای دیگر را به عرض برسانم، خودداری کردم» (همان، ص ۳۷۲). مدتی بعد علم که خود سیاستمدار انگلوفیل است از اینکه دولت امریکوفیل کاملاً در خدمت امریکاست و به نیازهای ابتدایی و پیش پا افتاده جامعه توجه نمی کند، ابراز ناراحتی می کند و گزارشی در مورد پا نگرفتن صنعت در کشور به سبب نبود برق به شاه ارائه می دهد: «به عرض رساندم که گرفتاری این است که ممکن است دشمن به خطوط داخلی ما رخنه کرده باشد... یعنی نبودن برق و ساعات ممتد خاموشی در پایتخت و ولایات، خوابیدن و ضرر هنگفت صنایع به علت نبودن برق، خرابی تلفن، نبودن خواربار (جز نان)، بی اعتنائی به درخواست های مردم، مقررات خلق الساعه، گرانی نرخ ها و غیره و غیره. این را یا یک گروه دشمن در داخل ما به وجود آورده اند و یا ندانم کاری و بی لیاقتی دولت. به گور پدر دولت لعنت که من خود آنها را اعضای سیا و غیره می دانم که خود به خود در صف دشمن است» (همان، ص ۳۹۱).

علم به صراحت دلیل اینکه محمدرضا پهلوی نمی توانسته درآمدهای کشور را به امور زیربنایی اختصاص دهد، تعهداتش به امریکا ذکر می کند: «دوشنبه ۱۳۵۶/۴/۶... سفیر امریکا را پذیرفتم... گفتم به هر حال این مسئله ما به ارباب های شما و ماست یعنی [چهره] image غلط ما، نه تنها به ما، بلکه به شما هم لطمه می زند، زیرا ما تنها کشوری هستیم که پول خودمان را خرج می کنیم و از منافع شما دفاع می نماییم» (همان، صص ۵۱۱-۵۱۰).

اینکه شش سال بعد از جهش بیش از چهار برابر قیمت نفت و استخراج روزانه ۶ میلیون بشکه که به منابع و مخازن کشور به شدت لطمه می زد، ایران حتی اقدام به احداث چند نیروگاه برای تأمین انرژی مورد نیاز شهرهای بزرگ نکرده، مفهوم این سخن علم را به خوبی روشن می کند که ایران تنها کشوری در جهان است که سرمایه ملتش را به پای منافع امریکا می ریزد.

یکی دیگر از زیرساخت های مهم توسعه یک جامعه وجود شبکه حمل و نقل ریلی و جاده های است. همچنین برای کشورهایی که به آب های بین المللی دسترسی دارند، بنادر و اسکله های مجهز به تجهیزات تخلیه و بارگیری از واجبات است.

مستند «انقلاب ۵۷» معترف است که در آن دوران، ایران محروم از اسکله و بنادر مناسب در جنوب کشور بوده است؛ لذا به دلیل معطلی کشتی ها در نوبت تخلیه، سالانه رقم هنگفتی به عنوان دموژا (نزدیک به یک میلیارد دلار) پرداخت می شده است، اما در مورد جاده متأسفانه به اعتراف مقامات آن دوران، روستاهای کشور اصولاً از راه های ارتباطی حتی شوسه های محروم بوده اند. آقای باقر پیرنیا، استاندار خراسان در ابتدای دهه پنجاه در شرح بازدید خود از مناطق هم مرز اتحاد جماهیر شوروی که رژیم پهلوی به دلیل وابستگی به امریکا بنا داشت به آن خطه رسیدگی کند تا از آن طریق سهل تر به کنترل همسایه شمالی بپردازد، به این موضوع اذعان دارد. مشاهدات این سفر هر چند بسیار تلخ است، مرور آن می تواند ما را با آثار تبلیغاتی امثال مستند «انقلاب ۵۷» آگاهانه تر مواجه کند: «به سالمندان و پیشوایان ده پس از اظهار خوشوقتی از این سفر، گفتم اعتباری را در اختیار دارم محدود است و چون به هر دهی که می رفتیم چهار مسئله آب آشامیدنی، گرمابه، برق و مدرسه مورد توجه اصلی قرار داشت، گفتم، هر کدام از این چهار برنامه را که مورد علاقه شماست بگویید تا آن را پس از آمادگی اعتبار انجام دهیم. همه بی کمترین اختلافی اظهار کردند که ما تنها برق می خواهیم. من در پاسخ گفتم: آب آشامیدنی و حمام می اندیشم بر برق مقدم باشد. آنان مسیری را نشان دادند که ده سرسبز و آزادی بود در خاک شوروی که ضمناً برق هم داشت. اهالی رباط گفتند، برای ما مایه شرمساری است که شب در تاریکی بمانیم و آنان از روشنائی سود جویند. از این رو، برای حفظ غرور خود میل داریم برق داشته باشیم» (گذر عمر، خاطرات سیاسی باقر پیرنیا، انتشارات کویر، چاپ اول، ص ۳۵۸).

حتی روستاییان به ظاهر کم سواد ایرانی به مقوله ای به نام «غرور ملی» می اندیشیدند و ملتسمانه از مسئولان، آن هم در آغاز دهه ۵۰ می خواهند آنان را از شرمساری بیرون آورند، درحالی که آن ها علاوه بر اینکه جاده نداشتند (آن گونه که خود آقای استاندار معترف است)، وضعیت درمان شان نیز صفر بود و حتی از حمام که با رقم ناچیزی قابل ایجاد و تأسیس بود محروم بودند، اما همچنان به حفظ آبروی ایران می اندیشیدند.

آقای احسان نراقی، مشاور خانم فرح دیبا به یکی از صدها مورد از چگونگی سرازیر شدن ثروت ملت ایران به جیب سرمایه داران غربی اشاره می کند و می نویسد: «او (اشرف) که املاکی در پاریس، سواحل جنوب فرانسه و نیویورک داشت، بخش عمده وقت خود را خارج از کشور سپری می کرد، علاوه بر این، علاقه وافرش به قمار بازی و خوشگذرانی های پرسروصدا، او را به شدت پرخرج نموده بود. یک روز که به طور خصوصی با هویدا، نهار می خوردیم، تلفن اطاق نهارخوری زنگ زد. اشرف بود از جنوب فرانسه تلفن می کرد... فوراً متوجه شدم که قضیه پول است و دل به دریا زدم و پرسیدم: «یک باخت بزرگ در کارینو». رئیس دولت از جای دررفت و گویی منفرجه شده باشد گفت: خانم مبلغ زیادی از من طلب



احسان نراقی: «او (اشرف) که املاکی در پاریس، سواحل جنوب فرانسه و نیویورک داشت، بخش عمده وقت خود را خارج از کشور سپری می کرد، علاوه بر این، علاقه وافرش به قمار بازی و خوشگذرانی های پرسروصدا، او را به شدت پرخرج نموده بود.»



زمانی که خط‌دهی عوامل امریکایی برای پیوند زدن رژیم پهلوی با برخی چهره‌های موجه نهضت آزادی که با امام بیعت کرده بودند، در چارچوب شورای سلطنت به نتیجه نرسید، سیاست انحرافی دیگری پی گرفته شد و آن پیوند زدن بختیار با تغییرات سیاسی مورد مطالبه مردم بود. اگر این ترفند دشمنان استقلال ملت به نتیجه می‌رسید هر نوع تغییری کاملاً در کنترل کامل امریکایی‌ها قرار می‌گرفت.

رواداشته می‌شد. آیا ملت ایران راهی جز قیام سراسری برای پایان دادن به چنین زندگی خفت‌باری داشت؟ در چنین وضعیت هولناکی پرداخت کمک‌های یک میلیارد دلاری از سوی شاه به کشورهای اروپایی (که مستند انقلاب ۵۷ نیز به آن اذعان دارد) به معنی اقتدار ایران در سطح منطقه و جهان محسوب می‌شود. وقتی توقفی کوتاه در تهران و تملقی از شاه ارمان‌های میلیاردی داشت، چرا تهران کانون لاشخوهرای جهانی نشود؟ آیا مستندسازان «انقلاب ۵۷» می‌توانند چنین رفت‌وآمدهایی را ارتقای جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی ایران تفسیر کنند؟ اقتدار ملی رابطه تنگاتنگی با جایگاه مردم در یک نظام سیاسی دارد. وقتی پهلوی‌ها این چنین ملت ایران را تحقیر می‌کردند و نه تنها آن‌ها را از ابتدایی‌ترین موهبت‌ها محروم می‌کردند، بلکه حیوانات باغ وحش لندن را بر آنها ترجیح می‌دادند، از کدام اقتدار در این برنامه تبلیغاتی خوش آب و رنگ سخن گفته می‌شود؟

ادعای دروغ قول امام به بختیار

مستند «انقلاب ۵۷» در کنار تعریف و تمجیدهای خلاف واقع فراوان از پهلوی‌ها و عملکرد آنها نسبت‌های خلاف واقع بی‌شماری نیز به رهبری انقلاب مردم ایران علیه استبداد و سلطه بیگانه بر کشور روا می‌دارد که از آن جمله است موضع داشتن وی با علم و به‌طور کلی دانشگاه، داشتن نگاه منفی نسبت به زن و جعل جمله‌ای به نام ایشان مبنی بر اینکه «زن هر جا وارد شده‌اند آنجا را فلج کرده‌اند»، غیرمتعهد به قول خود و...

با توجه به محدودیت‌ها و فرائتن حجم مطلب از حوصله خواننده صرفاً به آنچه برای هتک شخصیت باثبات امام خمینی در این مستند مطرح می‌شود، می‌پردازیم. ادعا شده ایشان قول دیدار با بختیار را به‌عنوان نخست‌وزیر داده بودند، اما نقض عهد کردند. در آستانه فروپاشی کامل استبداد و سلطه بیگانه بر ایران دو دیدگاه در مورد انتقال قدرت وجود داشت. آقای احمد صدر حاج‌سیدجوادی یکی از اعضا نهضت آزادی این اختلاف و طرفداران هر یک را این‌گونه توصیف می‌کند: «مردم به صورت راهپیمایی و انواع ظهور و تظاهری که کرده‌اند به امام خمینی اختیار کامل داده و ایشان با اختیار کاملی که به این نحو از مردم دریافت داشته‌اند، دستور تشکیل شورای ملی را خواهند داد و این شورا، پس از رفتن شاه با انجام یک referendum، نوع حکومتی را که مردم می‌خواهند، از مردم سؤال می‌کنند و هر نوع که مردم می‌پسندند و اظهار نظر کردند مقدمات همان نوع حکومت از طرف آن شورا ترتیب داده می‌شود. مثل اینکه مجلس مؤسسان بنا به انتخاب مردم تشکیل و قانون اساسی حکومت جمهوری تدوین می‌گردد و راه دوم اینکه شاه یک نفر نایب‌السلطنه طبق ... قانون اساسی (غیر از شهبانو) از بین میلیون صالح تعیین می‌کند و آن نایب‌السلطنه ترتیب referendum و انتخاب مؤسسان و غیره را می‌دهد. قرار شد آقای بنی‌صدر این دو راه را بنویسند و به من بدهند تا مورد مطالعه قرار گیرد و علت هم این بود که آقای جان امریکایی روز سه‌شنبه می‌پرسید اگر ما امریکایی‌ها با شما موافق باشیم و بخوایم با توجه به جنبه قانونی بودن قضیه راه‌حل انتقال قدرت حکومت را بپایه کنیم، شما چه طرح و نقشه‌ای در این مورد دارید که نتیجه آن امروز به این شرح گرفته شد، ولی به نظر من... شاید راه‌حل اولی مورد قبول امریکایی‌ها قرار نگیرد.» (خاطرات صدر انقلاب، یادداشت‌های احمد صدر حاج سیدجوادی، انتشارات محبی، سال ۸۷، ص ۵۴).

ویراستار خاطرات آقای صدر در ادامه می‌نویسد: «استمپل برخی تلاش‌ها برای انتقال قانونی قدرت را در فصول و صفحات مختلف کتاب خود توضیح داده است، در یک جا مطالبی نوشته که در ارتباط با این بخش از یادداشت‌های جناب استاد صدر حاج سیدجوادی است. او می‌نویسد: «تحت چنین شرایطی، کمیته دفاع از آزادی و حقوق بشر برای مذاکرات و پیدا کردن راه‌حل‌ها به صورت مهم‌ترین ابزار سازمانی درآمد. تمام گروه‌های مخالف میانه‌رو در آن نماینده داشتند. گروه از احترام برخوردار بود، و به دلیل انتقادی که از موارد نقض حقوق بشر به عمل می‌آورد برای شاه کاملاً شناخته شده بود... پیشنهاداتی دادند که همه حاکی از تشکیل شورای سلطنت بود. آنها می‌گفتند کسانی که برای شورای سلطنت انتخاب می‌شوند هم باید مورد تأیید و پسند باشند و هم از عناصر حکومت نباشند تا هنگام خروج شاه برای گذراندن تعطیلات و یا به‌طور دائم بتوانند قدرت را به دست گیرند.» (همان، ص ۱۹۲). اما چون رهبری انقلاب به‌طور کلی نظام دست‌نشانده را نامشروع و غیرقانونی می‌دانستند و اجازه به رسمیت شناخته‌شدن هر نهاد وابسته به رژیم پهلوی را نمی‌دادند، تمایل نهضت برای مشارکت در شورای سلطنت با مخالفت ایشان مواجه شد. آقای صدر می‌افزاید: «بعد از جلسه به اتفاق رفتیم به دفتر آقای دکتر یدالله سجایی و دیدیم دکتر علی امینی نزد آقای دکتر است. بعد از رفتن او، ما جریان ملاقات خود را با آقای جان امریکایی به اطلاع دکتر رسانیدیم و قرار شد برای انجام هر دو قسمت بنده مأمور اقدام باشم. بدین شرح که بعد از نهار رفتیم منزل آقای شیخ مرتضی مطهری و از منزل ایشان با پاریس تماس گرفتیم و هر دو مطلب را بیان کردم. یکی اینکه اعلامیه‌ای از طرف امام خمینی راجع به منع آدم‌کشی و پاک کردن حساب خصوصی

و کشت و کشتار افراد ساواکی و افسران صادر شود. دیگر اینکه راجع به پیشنهاد محرمانه دکتر امینی به دکتر سجایی که ایشان به فرمان شاه عضو شورای سلطنتی بشوند، آقای خمینی چه نظری دارد؟ دکتر یزدی نسبت به مطلب اول قول عمل و اقدام داد ولی راجع به مطلب دوم گفت فعلاً نظر امام خمینی مخالف با هرگونه قبول پست و شغل است که از طرف شاه مخلوع و دولت غیرقانونی پیشنهاد می‌شود.» (همان، ص ۵۰).

زمانی که این خط‌دهی عوامل امریکایی برای پیوند زدن رژیم پهلوی با برخی چهره‌های موجه نهضت آزادی که با امام بیعت کرده بودند، در چارچوب شورای سلطنت به نتیجه نرسید، سیاست انحرافی دیگری پی گرفته شد و آن پیوند زدن بختیار با تغییرات سیاسی مورد مطالبه مردم بود. این ترفند دشمنان استقلال ملت به نتیجه می‌رسید هر نوع تغییری کاملاً در کنترل کامل امریکایی‌ها قرار می‌گرفت و آنان می‌توانستند ضمن حفظ اهرم‌های قدرت، بعد از فروکش کردن امواج انقلاب مجدداً دیکتاتوری را بازگشت دهند. بر اساس روایت آقای صدر اولین بار سفیر امریکا چنین بحثی را با آقای بازگان مطرح می‌کند: «آقای مهندس بازگان مقدار مختصری از شرح ملاقات خود را با سفیر امریکا در منزل فریدون سجایی با حضور آقای موسوی اردبیلی، بی‌حضور صاحب‌خانه بیان کرد و به‌طور خلاصه اینکه آقای سولیوان، سفیر امریکا قبول دارد این جنبش یک انقلاب بوده و به

پروزی رسیده و شاه را بیرون رانده و شاه دیگر برنمی‌گردد، ولی باید آقایان به بختیار مهلت بدهند تا او بتواند از طریق راه‌حل‌های قانونی (قانون اساسی) به مردم امریکا بگوید یک کار قانونی انجام شده و تغییر رژیم هم مانعی ندارد... مژدکلا بهتر است از طریق قانون اساسی باشد. یعنی خود این دولت referendum کند یا مجلس مؤسسان مرکب از جمع هر دو مجلس، تغییر رژیم را رأی بدهد... به منزل آقای موسوی اردبیلی رفتیم. آقایان (اعضای شورای انقلاب) آمدند. از روحانیون فقط آقای بهشتی و آقای دکتر باهنر و مهدوی‌کنی بودند... با آقای موسوی اردبیلی در مورد یافتن یک راه‌حل عاقلانه قانونی بحث کردیم و پیشنهاد آقای لامبراکس امریکایی را که به سرلشکر قرنی گفته بود، مطرح کردیم. پیشنهاد این بود: «بقیه وزرای کابینه از طرفداران امام اشغال شود. از جمله پست وزارت کشور و referendum از طرف دولت در مدت کوتاهی اعلام شود و طرفداران امام علاوه بر اینکه در کابینه هستند، در referendum هم نظارت کامل انجام دهند و دولت حتی از سازمان ملل هم نماینده‌ای برای نظارت بخواهد.» در اطراف این پیشنهاد بحث مختصری شد و به اتفاق آراء رد شد» (همان، صص ۱۲۰-۱۱۹).

در این جلسه پیشنهاد آقای لامبراکس که چگونگی عملیاتی کردن سخن جناب سفیر است مطرح می‌شود که به اتفاق آراء رد می‌شود. علت اینکه حتی یک نفر از اعضای نهضت آزادی در بحث‌های شورای انقلاب درباره این موضوع به رأی نمی‌دهد کاملاً روشن است، زیرا همگان می‌دانستند امریکا به دنبال آن است که فروش مردم را برای پایان دادن به بساط استبداد و سلطه بیگانه از تب و تاب بیندازد، سپس آن را به کانالی منحرف کند که همه ابزارهای قدرت در آن در اختیار اوست؛ به این ترتیب، در یک چرخه نه‌چندان طولانی مدت، امور بتدریج به روال گذشته خود بازمی‌گشت. اما اکنون باید دید با وجود اینکه در مقام استدلال و در فضای بحث‌های منطقی هیچ‌یک از نیروهای برجسته نهضت آزادی از برنامه منحرف کردن انقلاب به وادی طراحی شده توسط امریکایی‌ها دفاع نمی‌کند، چرا در لایه‌های پنهان این تشکل، تلاش چشمگیری برای عملی شدن این ترفند امریکایی‌ها صورت می‌گیرد؟

در این زمینه باید گفت، اولاً محمدرضا پهلوی به دنبال اوج‌گیری نهضت ملت ایران و مؤثر واقع نشدن کشتار مردم برای خارج شدن از کشور لحظه‌شماری می‌کرد، زیرا وی به دلیل عدم شناخت مسائل سیاسی و بیگانه بودن با جریان‌های مختلف نمی‌توانست یکتا با پدیده پیچیده‌ای مثل انقلاب مواجه شود. در مواجهه با یک انقلاب سراسری کشتار یکی از ابزارهای قدرت به حساب می‌آید. آنچه می‌تواند بیش از اعمال خشونت - که عمدتاً انقلاب را شعله‌ورتر می‌کند- مثمر ثمر واقع شود، ایجاد اختلاف بین نیروهای مؤثر در انقلاب، دنبال کردن طرح خدعه و فریب، عقب‌نشینی‌های تاکتیکی و... است. محمدرضا پهلوی به دلایل بیگانه بودن با مطالعه و اینکه همواره مسائل پیچیده سیاسی را امریکایی‌ها برای وی حل‌وفصل می‌کردند، قادر نبود در برخورد با انقلاب کار مؤثری جز کشتار انجام دهد. شاه آموخته بود در بحران‌های گسترده همچون نهضت ملی شدن صنعت نفت ابتدا تهران را ترک کند و در نقطه‌ای از کشور اقامت جوید، سپس از کشور خارج شود تا امریکایی‌ها و انگلیسی‌ها مسائل را حل‌وفصل و زمینه بازگشت وی به قدرت را فراهم کنند. در جریان انقلاب اسلامی که حرکت توده‌های ملت بسیار وسیع‌تر و رهبری آن بسیار هوشمندانه‌تر و با انسجام بیشتری بود، محمدرضا پهلوی به دلیل عدم‌آشنایی با دیدگاه‌های گروه‌های سیاسی و شخصیت‌های فکری و... قدرت مانوری نداشت، جز محو کردن همه امور به امریکایی‌ها.

ماندن شاکله ابزارهای قدرت آمریکا در ایران همچون ارتش، سیستم امنیتی و... مدیریت اجرایی مطالبات مردم نیز در چارچوب رژیم پهلوی استمرار می‌یافت. به این ترتیب، در یک بازی درازمدت، فرصت لازم برای درهم شکستن پایه‌های وحدت و انسجام بی‌نظیر مردم مشتاق پایان دادن به استبداد و سلطه بیگانه در کشور که توفندگی یک نهضت سراسری تاریخی را موجب شده بود، به دست می‌آمد. اما اگر در این ملاقات، امام نخست‌وزیری اختیار را تأیید نمی‌کردند، از یک سو همان‌گونه که آقای صدر با صداقت تمام ابراز می‌دارد متن دستخط استعفا - که به امانت نزد زعمای نهضت آزادی نگهداری می‌شد- بدون اطلاع کسی از محتوای آن عیناً به جناب نخست‌وزیر مسترد می‌شد و از سوی دیگر، انقلاب با مشروعیت بخشیدن به رژیم پهلوی یک گام از موضعش عدول کرده بود. بنابراین در هر دو حالت، بختیار و طراحان این ترفند به یک موفقیت دست می‌یافتند. هرچند هوشمندی امام آنچه را در چارچوب یک اقدام چندجانبه صورت گرفته بود خنثی کرد. جا دارد در حاشیه مطالعه خاطرات ارزشمند جناب آقای صدر، بر این تجربه بسیار خطرناک تأمل لازم را داشته باشیم.

بدون شک از آنجا که بختیار آخرین تیر ترکش آمریکا برای ایجاد انحراف در نهضت مردم به حساب می‌آمد- فردی که سال‌ها به درون جبهه ملیون نفوذ داده شده و برای روز بحران حفظ شده بود- سرمایه‌گذاری سیاسی همه‌جانبه‌ای برای حفظ او صورت می‌گرفت. یکی از دلایل به تعویق افتادن کودتای طراحی‌شده توسط آمریکایی‌ها، امید فراوان به موفقیت بختیار در منحرف کردن نهضت مردم بود. سالیان در گزارشی به وزارت امور خارجه آمریکا شرح مذاکرات استمیل با امیرانتظام را در این زمینه این‌گونه بیان می‌دارد: «انتظام گفت: خمینی در حال حاضر مشروعیت هیچ ارگانی را نمی‌پذیرد، نه شورای سلطنت، نه نخست‌وزیر و نه مجلس. مأمور سفارت بی‌پرده گفت شاید وقت آن است که کسی به خمینی توضیح دهد توافق و سازش تنها راه حل جدی اجتناب از خونریزی است. به نظر نمی‌رسد دولت آماده تسلیم باشد و یا ارتش به آن اجازه چنین کاری را حتی، اگر بخواهد، نمی‌دهد. تلاش خمینی به منظور تشکیل یک دولت رقیب بعد از ورودش می‌تواند خطرناک باشد. انتظام بعد از کمی تأمل پرسید: آیا منظور از این حرف احتمال وقوع کودتاست؟ مأمور سفارت گفت: این احتمال کاملاً از صحنه بیرون نرفته است، در روزهای اخیر (احتمال وقوعش هست) هیچ‌کس، نه ارتش، نه آمریکا و نه مخالفان حقیقتاً نمی‌خواهند کار به اینجا بکشند... سالیان». (سند شماره ۱۰۷۷/۱، اسناد لانه جاسوسی، کتاب اول، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۶، ص ۵۰۹).

اما همگان واقف بودند که به‌سبب اتحاد مستحکم و صفوف یکپارچه مردم، کودتا در این مقطع به معنی یک قتل‌عام گسترده و برانگیختن همه جهان اسلام علیه آمریکا، و در نهایت پرداخت هزینه‌های بسیار سنگین است. هیچ‌کس تضمین نمی‌داد این قتل‌عام بتواند انقلاب را در ایران سرکوب کند. همه کارشناسان طرفدار آمریکا بر این باور بودند این اقدام انفجاری عظیم و غیرقابل مهار را به دنبال خواهد داشت؛ لذا بی‌دلیل نیست که برخی از نیروهای نهضت آزادی به‌شدت در پی دستیابی به توافق سیاسی میان امام و بختیار می‌افتند. در حالی که رهبری انقلاب به هیچ وجه حاضر نیست نخست‌وزیر محمدرضا پهلوی را به رسمیت بشناسد، این توافق سیاسی بدون ترفند ممکن نخواهد بود.

سالیان در سند دیگری در گزارش خود به وزارت خارجه آمریکا برنامه افرادی چون امیرانتظام را در این زمینه این‌گونه توصیف می‌کند: «... عضو نهضت آزادی، انتظام، معتقد است که بختیار باید یک معامله کامل سیاسی در پاریس انجام دهد، چون در غیر این صورت وقتی موقع توافق در تهران برسد، او گروهان ارتش خواهد بود. یک سناریو بختیار را نشان می‌دهد که به نوعی از خمینی حرف‌شوی دارد و رضایت آیت‌الله مبنی بر اینکه تا زمان برگشت و سناریو بعدی بختیار توافق را جور می‌کند و برای آرام کردن ارتش و

استقبال از امام برمی‌گردد.» (همان، ص ۵۱۱). در گزارش دیگری سالیان نظر امیرانتظام را در مورد کسانی که در پاریس می‌توانند به این سازش کمک کنند بدین‌گونه به‌واشتگتن منعکس می‌کند: «امیرانتظام گفت: این مسئله مهم است که خمینی به ایران آورده شود و افراد واسطه کنار گذاشته شوند. مأمور سفارت: که منظور اشخاصی که در پاریس هستند، می‌باشند؟ انتظام خیلی با دقت جواب داد یزدی خوب است و او (انتظام) مدت زیادی است که او را می‌شناسد، مأمور سفارت نسبت به بقیه همراهان خمینی نظر انتظام را خواست، و روشن است که او چیزی را نمی‌گفت مگر چیزهای خوب و بنابراین هیچ چیز نگفت. رهبران مذهبی داخل کشور و نهضت آزادی خیلی میانه‌روتر از گروه پاریس هستند، موقعیت مملکت را بهتر درک می‌کنند و احترام سالم‌تری برای توانایی‌های چپی‌های رادیکال دارند تا گروه پاریس. مأمور سفارت نهضت آزادی را تشویق کرد که مناسبات را ترتیب دهد. انتظام گفت: او خودش مقام مسئول نهضت آزادی است که با بختیار مذاکره کرده و مایل است هرگاه ضرورت داشته باشد، مجدداً آن کار را بکند. فعلاً نهضت آزادی فعالیتش را در ایجاد تفاهم با نیروهای امنیتی متمرکز کرده است. مذاکرات با این نتیجه

بنابراین خروج از کشور، آن‌هم برای مدتی کوتاه تمایل محمدرضا پهلوی بود، کما اینکه هنگام تلاش آمریکایی‌ها برای مذاکره با نیروهای جبهه ملی به‌منظور پذیرش نخست‌وزیری، اولین فرد، آقای دکتر صدیقی، شرط پذیرش این پست را عدم ترک کشور از سوی محمدرضا پهلوی عنوان کرد که مورد قبول شاه قرار نگرفت. هوشنگ نهاوندی در این زمینه می‌نویسد: «دیار «صدیقی» و شاه، به گونه‌ای بسیار رضایت‌بخش صورت گرفت. خود «صدیقی» روز بعد، آن را با جزئیاتش برایش شرح داد. شاه همه استعداد خود را در جذب مخاطبانیش در مورد این دانشگاهی گران قدر به کار گرفته بود. به او قول داده بود همه‌چیز کاملاً در اختیار وی خواهد بود و نیروهای انتظامی و ارتش از او پشتیبانی خواهند کرد... هنگامی که پس از دیدارهای از سر احترام با شهبانو، بازگشت تا باز با شاه ملاقات کند، فقط یک شرط را مطرح کرد: «شاه از تهران دور شود، ولی کشور را ترک نکند.» به آن ترتیب، دست رئیس دولت در انجام آنچه می‌خواست، باز می‌ماند. همراه با این خواهش از شاه که ایران را ترک نکند، به او پیشنهاد کرد به پایگاه دریایی «بندرعباس» در تنگه «هرمز» برود... شاه این شرط را رد کرد... (آخرین روزها، دکتر هوشنگ نهاوندی، ترجمه بهروز صوراسرافیل و مریم سیحون، شرکت کتاب، آمریکا، ۱۳۸۳، ص ۲۹۱).

بنابراین نسبت دادن خارج کردن محمدرضا پهلوی از کشور به‌عنوان یکی از خدمات بختیار برای توجیه به رسمیت شناختن نخست‌وزیری وی از سوی نیروهای نهضت آزادی چندان مقبول نخواهد افتاد، به‌ویژه که خط‌دهی آمریکایی‌ها در این زمینه کاملاً محسوس است.

ثانیاً در چنین شرایطی که استبداد در حال فروپاشی کامل است، نهضت آزادی به بختیار قول می‌دهد تلاش خواهد کرد امام او را به‌عنوان نخست‌وزیر منصوب محمدرضا پهلوی بپذیرد و وی در این ملاقات استعفاي خود را تسلیم دارد، به شرط آنکه رهبری انقلاب هم موثقاً اداره امور را به خود او واگذار کنند. ثالثاً به بختیار تضمین داده می‌شود اگر امام مجدداً وی را به نخست‌وزیری تعیین نکرد، عین دست‌خط استعفا را به وی باز خواهند گرداند.

این تدابیر که دقیقاً در راستای عملی کردن برنامه آمریکا برای منحرف کردن قیام ملت ایران بود، احتمالاً توسط عناصری در نهضت دنبال می‌شد که به‌دلیل ارتباط طولانی با عوامل بیگانه چندان به مصالح ملی نمی‌اندیشیدند. امام بعد از خنثی شدن این ترفند به آقای بازرگان می‌نویسد: «فقط در صورت اعلام استعفاي بختیار، قبل از دیدار، خواه در تهران، خواه در پاریس، ملاقات امکان‌پذیر است. صحیح نبود نخست‌وزیر (بختیار) را بپذیریم و درست هم نبود که بیاید و نپذیرم. با شما (بازرگان) هم اگر می‌آمد و نمی‌پذیرفتم بدتر می‌شد، لذا ملزم بودم که بنویسم. مطمئن باشید که کسی به شما این ظن را نمی‌برد، جبران خواهیم کرد.» (خاطرات صدر انقلاب، صص ۲۷۱-۲۷۰).

این عبارت امام «که کسی به شما این ظن را نمی‌برد» بدین معناست که درون نهضت کسانی در هماهنگی با بختیار مترصد بودند امام را در مقابل عمل انجام‌شده‌ای قرار دهند و ایشان با هوشمندی آن را منتفی کردند و به بازرگان دل‌داری دادند که کسی ظن مشارکت در این ترفند را متوجه شما نخواهد ساخت. جالب اینجاست که بر اساس روایت آقای بختیار نیز زمانی که وی این برنامه را با آقای بازرگان در میان می‌گذارد، بلافاصله این جمله بر زبان مهندس می‌آید که «آیت‌الله خمینی خیال می‌کند ما با این کار برایش دامی گسترانیده‌ایم»

کاملاً روشن است که بختیار به هیچ وجه قصد استعفا قبل از دیدار با امام نداشته است، بعد از دیدار نیز او حداقل به برخی از اهدافش یعنی به رسمیت شناخته شدن توسط رهبری انقلاب می‌رسید. به زعم طراحان این برنامه اگر در این ملاقات امام تداوم نخست‌وزیری بختیار را تأیید می‌کردند، همه اهداف تأمین شده بود و مسیر انقلاب عوض می‌شد و به دامان آمریکا می‌افتاد، زیرا علاوه بر محفوظ



**محمدرضا پهلوی به دنبال
اوج‌گیری نهضت ملت ایران و
مؤثر واقع نشدن کشتار مردم
برای خارج شدن از کشور
لحظه‌شماری می‌کرد، زیرا وی به
دلیل عدم شناخت مسائل سیاسی
و بیگانه بودن با جریان‌های
مختلف نمی‌توانست اصولاً با
پدیده پیچیده‌ای مثل انقلاب
مواجه شود.**



که نهضت آزادی به تلاش‌های خود برای رسیدن به توافق خواهد افزود و آنهایی که باعث درهم شکستن توافق می‌شوند، شناسایی خواهد کرد و آمریکا هم خواهان عدم خشونت در مقابله با مردم خواهد شد، پایان گرفت... سولیوان» (همان، ص ۵۱۴).

اسناد به‌روشنی این واقعیت را تأیید می‌کنند که نه افراد دارای سلامت فردی نهضت آزادی، بلکه افرادی از این حزب که ارتباطات گسترده آنها با امریکاییان علاوه بر گرایش‌های فکری، شاخص‌های منافع ملی‌شان را دستخوش تغییر کرده بود، در اجرایی کردن این ترفند نقش داشته‌اند.

آقای ابراهیم یزدی علاوه بر آنچه آقای امیرانتظام در مورد ایشان می‌گوید در این زمینه ضمن ابراز ناراحتی از انتشار موضع امام مبنی بر ضرورت استعفای بختیار قبل از ملاقات، در روایات خود دچار تناقضاتی است که احتمال مشارکت وی را در این برنامه تقویت می‌کند. دیدگاه‌های این فعال نهضت آزادی در بخش توضیحات ویراستار کتاب آقای صدر این گونه بیان شده است: «دکتر یزدی ضمن برشمردن تبعات و آسیب‌های مترتب بر این اتفاق، درباره این موضوع، یعنی اعلامیه مورخ ۸ بهمن ۱۳۵۷ آیت‌الله خمینی (مندرج در جلد ۵ صحیفه امام، ص ۵۳۶) می‌گوید: «... بلافاصله آنجا، در خود نوفل‌لوشاتو، این اطلاعیه کوچک آقای خمینی را گرفتند و برای همه خبرگزاری‌ها پخش کردند. انتشار این اطلاعیه، عملاً برنامه را برهم زد. اگر بختیار در ایران استعفا می‌داد که دیگر نخست‌وزیر نبود و اهمیتی نداشت نباید پاریس. او یک شهروند عادی شده بود، مثل خیلی از ایرانیان که می‌آیند پاریس. خواست می‌آید، نخواست نمی‌آید، دیگر آن اهمیت خودش را نداشت و اگر هم در تهران استعفا می‌داد، نخست‌وزیر نبود و دیگر ارتش به او اجازه نمی‌داد با هواپیمای نظامی به پاریس بیاید.» (خاطرات صدر انقلاب، یادداشت‌های احمد صدر حاج سید جواد، زمستان ۱۳۵۷، ویرایش سیدمسعود رضوی، انتشارات شهید سعید محبی، صص ۲۶۸-۲۶۷).

آقای ابراهیم یزدی در این زمینه عاقلانه خود را به تغافل زده است، زیرا هیچ کس مطالبه نکرده بود بختیار در تهران استعفا دهد. تمام وابستگان رژیم پهلوی همچون رئیس شورای سلطنت در پاریس قبل از ملاقات با رهبری انقلاب رسماً استعفا می‌دادند و کپی آن را به دفتر امام ارسال می‌کردند، سپس ملاقات صورت می‌گرفت. آقای یزدی در این فراز بار دیگر تکرار می‌کند اگر بختیار در تهران استعفا می‌داد، سفر به پاریس هیچ‌گونه ارزشی نداشت. این گونه طفره رفتن از اصل حقیقت و طرح مسئله‌ای که به هیچ‌وجه شرط ملاقات نبوده، به‌خوبی روشن می‌کند برنامه‌ای که امام آن را بر هم زد، برگزاری دیداری بین امام و بختیار به‌عنوان نخست‌وزیر محمدرضا پهلوی بوده است، وگرنه آقای بختیار حتی دقایقی قبل از ملاقات با امام در پاریس می‌توانست استعفا دهد.

ظاهراً بر اساس برنامه‌ریزی‌ای که به کمک افرادی از نهضت آزادی در داخل و در پاریس صورت گرفته بود، صرفاً ابقای بختیار دنبال می‌شد. همان گونه که اشاره کردیم، خوشبختانه صداقت آقای صدر برنامه فریبی را که آقای یزدی نیز در آن تعریف می‌شد، آشکار می‌کند: «طرحی به نظرمان رسید به این صورت که بختیار به خدمت امام برسد و استعفای خود را تقدیم کند و امام هم موقتاً اداره امور را به خود او واگذار کنند. بختیار نگران عدم قبول امام بود. به او قول دادیم در این صورت عین نامه و امضای او را پس می‌دهیم.» این بدان معنی است که با دو پیش‌فرض استعفای بختیار منتشر می‌شد؛ اول آنکه امام او را در مقام نخست‌وزیر پهلوی دوم بپذیرد، و دوم فی‌المجلس وی به‌عنوان نخست‌وزیر مورد تأیید خود ابقا کند. جالب اینکه با این شرایط هم در نهایت استعفانامه امضا نمی‌شود، ولی وقتی آن را برای بختیار فرستادیم، حاضر به امضا نشد.» باید اذعان داشت، تلاش آقای یزدی برای وارونه نشان دادن حقیقت بیش از هر چیز نقش‌آفرینی ایشان را در طرح فریب به اثبات می‌رساند. جالب آنکه آقای یزدی در گفت‌وگو با نشریه «پران فردا» که آقای ویراستار محترم در کتاب خاطرات آقای صدر در بخش توضیحات به نقل آن پرداخته است، در تعارض با روایات دیگرش تصریح می‌کند قرار بود بختیار استعفا را تسلیم امام کند (یعنی امام او را به رسمیت بشناسد) و سپس خود را در اختیار امام قرار دهد: «[پس از پذیرفتن نخست‌وزیری از سوی بختیار که با واکنش‌های زیادی از سوی مخالفان رژیم شاه همراه بود، مزمه استعفای او مطرح شد، دوستان نهضت و دوستانی که در شورای انقلاب بودند،

آمدند طرحی دادند مبنی بر اینکه یک کاری بکنیم که بختیار هم مثل سیدجلال تهرانی استعفا بدهد. مهم‌ترین مسئله برای ما در آن تاریخ این بود که مرحله انتقال قدرت با حداقل تلفات و خونریزی صورت بگیرد... دوستانی که در ایران بودند با بختیار صحبت‌های مفصلی کردند و متن‌های مختلفی تهیه شد. آقای مهندس بازرگان زنگ زدند به پاریس و چهار، پنج آلترناتیوی را که پیش‌بینی کرده بودند اطلاع دادند و طرح مورد قبول دوستان داخل را نیز توضیح دادند که عبارت بود از اینکه بختیار می‌رود به پاریس، استعفایش را در پاریس می‌دهد به آقای خمینی، مبنی بر اینکه این مسئولیت را از طرف شاه پذیرفتم، فقط برای اینکه این بن‌بست سیاسی حل بشود، اما حالا که شاه رفته و انقلاب در آستانه پیروزی است، خود را در اختیار رهبر انقلاب قرار می‌دهم... منتها در اینجا یک چیزی اتفاق افتاد که موضوع را به هم زد. ابتدا قرار بود بختیار با هواپیمای نظامی اختصاصی از ایران بیاید به پاریس، چون که بعد از خروج شاه از ایران، فرودگاه بسته شده بود. در پاریس ابتدا استعفا بدهد، بعد به

دیدن آقای خمینی بیاید. اما حادثه‌ای اتفاق افتاد که نفهمیدیم از کجا سرچشمه گرفت؛ بعضی‌ها می‌گویند آقای خلخالی، ولی بعضی‌ها می‌گویند کسان دیگری بوده‌اند و خلخالی آلت دست آنها بوده است. ولی در هر حال، موضوع این بود که به آقای خمینی، ساعت ۱۰/۵ شب زنگ می‌زنند که گفته شده شما بختیار را به‌عنوان نخست‌وزیر می‌پذیرید؟ آقای خمینی هم همان شب یک چیزی نوشتند و این را تکذیب کردند، گفتند من بختیار را به‌عنوان نخست‌وزیر نمی‌پذیرم.» (گفت‌وگو با دکتر یزدی، ایران فردا، همان.ا.) [خاطرات صدر انقلاب، صص ۲۶۲-۲۶۱].

آقای یزدی در این مصاحبه دو قول کاملاً متضاد را در معرض قضاوت قرار می‌دهد. خواننده به‌سهولت می‌تواند دریابد کدام به حقیقت نزدیک‌تر است. اگر توافق آن گونه باشد که در انتهای این فراز آمده، یعنی بختیار در پاریس قبل از ملاقات با امام استعفا دهد، چرا امام می‌بایست اطلاع‌های صادر و اعلام کند که «من بختیار را به‌عنوان نخست‌وزیر نمی‌پذیرم». باید یادآور شد آقای سیدجلال تهرانی در پاریس قبل از دیدار امام استعفای خود را از شورای سلطنت اعلام کرد.

بنابراین هرگز امام در زمینه پذیرش بختیار نقش عهد نکردند. ایشان از ابتدا به دلیل نامشروع دانستن رژیم پهلوی همه مقامات مربوطه را بعد از استعفا ملاقات می‌کردند. آنچه در مستند «انقلاب ۵۷» به‌عنوان عدم پایبندی رهبر انقلاب اسلامی به پیمان خویش آمده است، چیزی جز در هم شکستن برنامه‌ای که امریکایی‌ها قویاً روی آن برنامه‌ریزی کرده بودند، نیست. واشنگتن تصور می‌کرد می‌تواند از طریق افرادی در نهضت آزادی، انقلاب اسلامی را منحرف کند که این تلاش‌های درهم‌تنیده به دلیل تیزبینی امام خمینی نقش بر آب شد.

سخن پایانی

در آخرین فراز از این مقال بار دیگر لازم به یادآوری است که مستند «انقلاب ۵۷» مطالب خلاف واقع فراوانی را در پناه تصاویر آرشیوی جذاب عرضه کرده است که حول هریک باید با ارائه مستندات فراوان به بحث نشست. خلاف واقع بودن این ادعا را که آتش‌سوزی‌های گسترده و سراسری تهران در ۱۴ آبان را نیروهای مخالف استبداد و سلطه بیگانه صورت دادند، به‌سهولت می‌توان با مراجعه به خاطرات نیروهای برجسته ساواک همچون منصور رفیع‌زاده یا قرباغی، وزیر کشور وقت و... به اثبات رساند. زیرا همگی روایان رخدادهای آن دوران به‌صراحت از اینکه نیروهای ساواک در پس آن آتش‌سوزی‌های گسترده بودند، سخن‌ها گفته‌اند. همچنین اینکه چرا شاه برای روی کار آوردن دولت نظامی به اقدامی این چنینی نیازمند بود، بحث مفصلی را طلب می‌کند. به‌طور کلی باید گفت، طرح ادعایی خلاف واقع و غیرمستند بسیار سهل است، اما نفی استدلالی دهه‌ها ادعا که در این مستند ۹ ساعتی آمده، نیاز به فضای به مراتب بیشتر از این دارد که از حوصله این بحث خارج است. البته ناگفته نماند که دست‌اندرکاران مستند انقلاب ۵۷ به‌منظور تأثیرگذاری بر مخاطب تلاش کرده‌اند انتقادات کمرنگی را نیز از دربار پهلوی مطرح کنند یا با روانشناسی مخاطب جوان خود، شاه را مسلط به دو زبان زنده دنیا معرفی کنند. درحالی که این امر تنها برای پهلوی‌ها قوت نبود، بلکه نشان از بی‌هویتی آنان داشت، زیرا محمدرضا بلافاصله بعد از تولد به یک ندیمه فرانسوی سپرده شد و دوران مدرسه را در لوزان سوئیس گذراند. اما در آنجا تنها چیزی که به آن مشغول نشد، درس و کسب علم بود. در همین دوران ارنست پروت مستخدم مدرسه ضمیمه وی شد و به‌عنوان دست‌آورد این سفر به تهران آمد، بدون اینکه محمدرضا مدرکی اخذ کرده باشد. بی‌دلیل نبود که شاه در کاخ هرگز فارسی صحبت نمی‌کرد. وی حتی با هویدا به زبان‌های فرانسه یا انگلیسی سخن می‌گفت. این نوع دوری جستن از فرهنگ و هویت نه تنها مزیت به حساب نمی‌آید، بلکه کاملاً منفی است. زبان دانستن برای فردی مزیت محسوب می‌شود که ابتدا شخصیت خود را در فرهنگ ملی خودش دریابد، آن‌گاه برای گسترش فرهنگ خود به زبان‌های دیگر فرهنگ‌ها نیز مسلط شود. درحالی که برای محمدرضا پهلوی چنین نیست، والا راه‌آورد سفر تحصیلی وی به سوئیس مستخدمی بدنام نبود که بر دربار ایران مسلط شود. امید اینکه این مختصر توانسته باشد ضرورت مطالعه بیشتر تاریخ معاصر کشور را مطرح کند.





اشاره:

در طی چند سال اخیر برخی پرسش‌ها درباره انقلاب به شکلی وسیع بر سر زبان‌ها افتاده و در ترویج آنها، برخی از رسانه‌های مخالف هم نقش جدی داشته و دارند. طبعاً انگیزه اولیه مطرح کردن این پرسش‌ها می‌تواند مخالفت با نظام اسلامی باشد اما نمی‌توان انکار کرد که بسیاری از این پرسش‌ها اکنون در ذهن بخشی از مردم و جامعه ما وارد شده و این در حالی است که غالب آنان، مخالف نظام و انقلاب هم نیستند. برای این طیف از مردم و بخصوص نسل جوان جامعه، نمی‌توان انگیزه دشمنی یافت بلکه آنان با دغدغه‌هایی مواجه هستند که باید به آن توجه کرد و به این گونه سوالات باید جواب داد. آنچه در این شماره ماهنامه تربیت سیاسی اجتماعی در صفحات برخورد اندیشه می‌خوانید، تلاشی است برای توجه به این دغدغه‌ها و پاسخی است به این پرسش‌ها. امیدواریم که مفید واقع شود.

پاسخ به پرسش‌های رایج درباره انقلاب

انقلاب کار انگلیسی‌ها بود؟
مردم با وعده آب و برق مجانی انقلاب کردند؟
آیا غرب در «کنفرانس گو آدلوف» شاه را برکنار کرد؟
اگر شاه کشتار می‌کرد نمی‌ماند؟

انقلاب کار انگلیسی‌ها بود؟

سوال:

برخی بر این باورند که رژیم شاه به صورت یک کشور قدرتمند منطقه‌ای در آمده بود و این امر به زبان غرب بوده است. به همین دلیل برای تضعیف ایران، غربی‌ها بخصوص انگلیسی‌ها برای سرنگونی رژیم شاه اقدام کردند و انقلاب ایران به این دلیل ایجاد شد زیرا اگر این کشورها نمی‌خواستند، می‌توانستند از شاه حمایت کنند و مانع سقوط رژیم گذشته شوند و شاید حمایت رادیویی بی‌بی‌سی از مخالفان شاه در آن مقطع به همین دلیل صورت می‌گرفت. خود شاه و تعدادی از درباریانی که در باره انقلاب سال ۵۷ کتاب نوشته‌اند، این ادعا را دارند.

پاسخ:

بزرگترین اشکال شاه و درباریان نزدیک به او در آن سال‌ها این بود که مردم کشور خودشان را نادیده گرفته و همه تحولات ایران را با اراده آمریکا و انگلیس تفسیر می‌کردند. در ایجاد این نگاه، تجارب شخصی شاه موثر بود زیرا رژیم پهلوی با تکیه بر خواست مردم ایران به قدرت نرسید بلکه با کودتای ۱۲۹۹ انگلیسی‌ها روی کار آمد. محمدرضا شاه با نظر آمریکا و انگلیس، جانشین پدرش شد. بعد از فرار محمدرضا شاه از ایران در سال ۱۳۳۲ باز هم انگلیس و آمریکا با کودتا در ۲۸ مرداد همان سال شاه را به قدرت بازگرداندند. از آن به بعد هم

شاه کاملاً چشم به سفارت آمریکا و انگلیس داشت و بر اساس خواست آنان عمل می‌کرد. به همین دلیل، او برای مردم و اراده مستقل آنان و نیروهای سیاسی مذهبی فعال در درون کشور، سهمی قائل نبود و باور نداشت که مردم ایران علیرغم تلاش کشورهای غربی برای حفظ شاه در ایران، کار متفاوتی انجام بدهند و هیچ قدرت خارجی هم نتواند جلوی سقوط قطعی و نهایی او را بگیرد.

این گونه توهمات و برداشت‌های غلط، در تمامی اظهارات شاه در همان زمان هم وجود داشته است به گونه‌ای که خود انگلیسی‌ها مجبور می‌شوند به شاه تفهیم کنند که دست از این توهمات بردار زیرا انگلیس و آمریکا پشتیبان او هستند. در واقع چون خود شاه از طریق مردم به قدرت نرسیده و بقای حکومت خود را هم با تکیه بر مردم تضمین نکرده بود، گمان می‌کرد که برای سرنگونی رژیم فقط یک راه وجود دارد و آن پشتیبان شدن اربابان آمریکایی و انگلیسی برای حمایت از شاه است در حالی که انقلاب علیه شاه به وسیله مردم و نخبگان سیاسی و مذهبی داخلی محقق می‌شد و شاه نمی‌توانست این واقعیت را بفهمد.

بگذارید گزارش آنتونی پارسونز سفیر وقت انگلیس در ایران را در همین باره به عنوان شاهد بیاوریم تا معلوم شود که انگلیس و آمریکا سعی در حفظ شاه داشتند اما در مقابل اراده مردم عاجز ماندند و همیشه سعی داشتند برای روحیه دادن به شاه، بر این حمایت تاکید کنند.

در تاریخ ۱۶ سپتامبر ۱۹۷۸ (۲۵ شهریور ۱۳۵۷) پارسونز به دیدن شاه رفت و مباحث مهمی را با شاه مطرح کرد. بخش پایانی این دیدار به گمانه‌زنی شاه در باره روابط ایران و غرب در صورت تغییر حکومت اختصاص داشت. پارسونز می‌نویسد: «شاه دوباره تکرار کرد که هر رژیمی که پس از او بیاید برای غرب بدتر خواهد بود، اغتشاش و گروه‌گرایی به همراه آورده و کشور را با خطر مداخله خارجی روبه‌رو خواهد کرد و خلاصه آن که بسیار خطرناک خواهد بود» پارسونز در

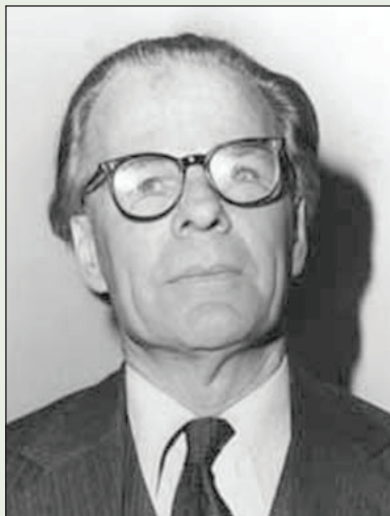
پاسخ به شاه گفت: «من فکر نمی‌کنم که چه آمریکایی‌ها و چه خود ما مخالفتی با این ارزیابی داشته باشیم. ما از تو حمایت کرده و صمیمانه آرزو داریم که بر مشکلات کنونی چیره شوی». وی در ادامه می‌گوید: «من با توجه به موضوعی که او بیشترین حساسیت را به آن داشت، به او اطمینان دادم که دودوزه‌بازی نخواهیم کرد».

تنها یک هفته پس از این دیدار، شریف امامی نخست‌وزیر و امیر عباس هویدا وزیر دربار به طور جداگانه به پارسونز هشدار دادند که «افسردگی شاه به مشکلی جدی تبدیل شده» و دیدار دوباره سفیر بریتانیا با او می‌تواند مفید واقع شود، از این جهت پارسونز بار دیگر در ۲۴ سپتامبر (دوم مهر) به دیدار شاه رفت. پارسونز در گزارش محرمانه خود به لندن متذکر شد که با وجود نگرانی‌های شریف امامی و هویدا درباره وضع شاه، او شاه را سرحال‌تر و مصمم‌تر از هفته گذشته یافته است. در این دیدار نیز شاه همچنان تا حدی نگران وجود نقشه احتمالی بین آمریکا و اپوزیسیون بود، ولی پاسخ پارسونز به او همچنان محکم و در دفاع از حکومت پهلوی بود: «من مجدداً با شدیدترین کلام ممکن به او اطمینان داده و تاکید کردم که آمریکایی‌ها و خود ما دیدگاه‌های مشابهی در وضعیت کنونی داریم و برخلاف ۲۵ سال قبل هیچ فاصله یا رقابتی بین ما وجود ندارد. به نظر می‌رسد که شاه متقاعد شده است».

البته شاه و دیگر عناصر دربار که هر انتقادی در رسانه‌های خارجی را مهم تلقی می‌کردند و میلیون‌ها دلار هزینه می‌کردند تا آنها درباره رژیم پهلوی مطالب خوبی را منتشر کنند، از این که بی‌بی‌سی اخبار مربوط به مخالفانش را به اجبار و برای جلب مخاطب منتشر می‌کند، ناراضی و معترض بودند اما معمولاً سفیر انگلیس به شاه توضیح می‌داد که رادیو بی‌بی‌سی وابسته به دولت انگلیس نیست و بهتر است خودشان از طریق سفیر ایران در انگلیس برای معامله با این شبکه وارد عمل شوند. در همین دیدار هم در زمینه شکایت شاه و دولتیان از مواضع بخش فارسی رادیوی «بی‌بی‌سی»، پارسونز ضمن آن که به شاه قول داد مسئله را در لندن پیگیری کند، به شاه تاکید کرد که موثرترین وسیله برای برخورد با بی‌بی‌سی تلاش‌های پرویز راجی سفیر ایران در لندن خواهد بود.

در اسناد محرمانه انگلیس که بتدریج هر ساله منتشر و علنی می‌شوند، هیچ مدرکی در زمینه مخالفت انگلیس با شاه وجود ندارد. در چند سال اخیر، اسناد محرمانه انگلیس مربوط به سال‌های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰ یعنی هم‌زمان با پیروزی انقلاب منتشر شده‌اند و صاحب‌نظران بر این باورند که مطابق این اسناد، انگلیس تا آخر از رژیم پهلوی حمایت کرده است.

دکتر مجید تفرشی به عنوان تنها پژوهشگر ایرانی که به هنگام رونمایی از اسناد محرمانه انگلیس حضور دارد، چند سال قبل در مصاحبه‌ای با روزنامه شرق (۳۱ خرداد ۹۰) درباره این ادعای سلطنت‌طلب‌ها یعنی نقش داشتن انگلیس در سقوط رژیم پهلوی، چنین اعلام نظر کرد: «یک جریان فکری و سیاسی سنتی قوی در داخل و خارج از ایران وجود دارد که معتقد است هر بدبختی سر ایران آمده زیر سر انگلیسی‌هاست. از سوی دیگر، نگاه کاملاً متناقضی هم درباره نقش انگلیس و آمریکا در انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ وجود دارد. نگاهی که انقلاب ایران را ناشی از توطئه آمریکا، بریتانیا و غرب علیه حکومت پهلوی می‌داند. به نظر من هر دوی این نظرات باطل است هر چند که شاید شما رگه‌هایی از واقعیت را در هر دو آنها پیدا کنید، ولی کلیت آنها بی‌اساس است. یکی از مهم‌ترین وجوهی که درباره بریتانیا، این دو برداشت



انگلیس و آمریکا و همه کشورهای غربی، مدافع شاه تا آخرین روزهای پیروزی انقلاب بوده‌اند و همه اسناد و مدارک موجود بر این واقعیت گواهی می‌دهند. از سویی به خاطر وجود دوقطبی سیاسی در جهان، غربی‌ها برای این که ایران به دست جریان‌های طرفدار شوروی نیفتد، از شاه حمایت می‌کردند و بنابراین نه انگیزه‌ای برای تغییر سلطنت در کشور ایران داشتند و نه منافع آنان اقتضا می‌کرد و نه نفعی در حمایت از مخالفان شاه داشتند.



حرکت انقلابی را پی بگیرند و ناتمام رها نکنند. به همین دلیل بر این باوریم که سطحی کردن مطالبات مردم در سال ۵۷ به حد رایگان کردن آب و برق را ظلم به مردم می‌دانیم.

البته این واقعیت را نمی‌توان انکار کرد که بخشی از تصورات مردم و حتی برخی از مبارزان از عملکرد رژیم شاه، افراطی یا غیرواقع‌بینانه بود و نمونه آن همین موردی است که در پرسش مطرح شد یعنی محاسبه سهم هر کسی از بودجه نفت و این که اگر انقلاب شود، فلان مقدار پول را ماهانه به مردم خواهند داد! البته این گونه سخنان را بزرگان انقلاب مطرح نمی‌کردند اما از زبان برخی از افراد شنیده می‌شد و علت آن هم اعتراض به غارتی بود که از سوی شاه و بستگانش و درباریان صورت می‌گرفت. در واقع در هنگام برانگیختن اعتراضات مردم علیه رژیم شاه، بزرگمایی برخی از خیانت‌ها و جنایت‌های شاه هم صورت می‌گرفت که خارج از کنترل بود.

اما در باره مطرح شدن وعده آب و برق مجانی از سوی امام خمینی باید چند نکته را توضیح داد.

اولین نکته این است که امام خمینی در روز ۱۲ بهمن ۵۷ یعنی روز ورودشان به کشور اساساً درباره مجانی کردن آب و برق سخنی نگفتند که وعده‌ای برای فریب مردم قلمداد شود. در بررسی ۲۲ جلد صحیفه امام و منابع صوتی و تصویری مانده از امام خمینی (ره) به سه مورد بر می‌خوریم که در آن ایشان پیرامون موضوع «مجان شدن آب و برق و ...» سخن گفتند. این سه مورد را عیناً می‌آوریم:

۱. در پیام ۱۴ ماده‌ای نهم اسفند سال ۵۷، قبل از ترک تهران به مقصد قم می‌فرمایند: «من به دولت راجع به مجانی کردن آب و برق و بعضی چیزهای دیگر فعلاً برای طبقات کم‌بضاعتی که در اثر تبعیضات خانمان‌برانداز رژیم شاهنشاهی دچار محرومیت شده‌اند و با برپایی حکومت اسلامی به امید خدا این محرومیت‌ها برطرف خواهد شد، سفارش اکید نمودم که عمل

خواهد شد.» (صحیفه امام، ج ۶، ص ۲۶۲)

۲. با فاصله یک‌روزه از پیام قبلی، در بدو ورود به قم (۱۰ اسفند ۵۷) در سخنرانی مدرسه فیضیه فرمودند: «ما علاوه بر اینکه زندگی مادی شما را می‌خواهیم مرفه بشود، زندگی معنوی شما را هم می‌خواهیم مرفه باشد. شما به معنویات احتیاج دارید. معنویات ما را بردن این‌ها، دلخوش نباشید که مسکن فقط می‌سازیم، آب و برق را مجانی می‌کنیم برای طبقه مستمند، اتوبوس را مجانی می‌کنیم برای طبقه مستمند، دلخوش به این مقدار نباشید. معنویات شما را، روحیات شما را عظمت می‌دهیم؛ شما را به مقام انسانیت می‌رسانیم.» (صحیفه امام، ج ۶، ص ۲۷۳)

۳. مجدداً روز بعد (روز جمعه ۱۱ اسفند ۵۷) در کتابخانه مدرسه فیضیه (خطاب به خبرنگار روزنامه اطلاعات) می‌فرمایند: «هر چه زودتر باید مشکل مسکن برای بی‌خانمان‌ها و فقرای ایران حل گردد و برای هر خانواده، مسکن مورد نیازشان تأمین شود، آب و برق برای فقرا و بی‌بضاعت‌ها باید مجانی گردد. به نظر من بیشتر انقلابیون واقعی یعنی آنها که نیروی

را جدی می‌کند بحث عملکرد بی‌بی‌سی فارسی در ۷۰ سال اخیر و به خصوص در زمان وقوع انقلاب ایران است. به نظر من، حمایت این شبکه از انقلاب ایران، به طور سامان یافته و برنامه‌ریزی شده، یک افسانه بی‌اساس است... در زمان انقلاب، بخشی از ایرانی‌های شاغل در بی‌بی‌سی، دانشجویان مخالف حکومت شاه بودند. از این عده تقریباً هیچ کدام‌شان تمایلات مذهبی نداشتند، اغلب چپ یا ملی‌گرا بودند و بیشترشان هم کارمند دائمی رسمی نبودند. اما مدیریت بی‌بی‌سی فارسی و سرویس جهانی آن شبکه که تابع وزارت خارجه بریتانیا بود، رویکرد ضدشاه نداشت. واقعیت امر و چیزی که در اسناد مشخص است این است که بریتانیا به تغییر رژیم پهلوی در ایران راضی نبود و تا جایی که توانست تلاش کرد تا نظام پهلوی را در ایران حفظ کند».

مختصر آن که انگلیس و آمریکا و همه کشورهای غربی، مدافع شاه تا آخرین روزهای پیروزی انقلاب بوده‌اند و همه اسناد و مدارک موجود بر این واقعیت گواهی می‌دهند. از سویی به خاطر وجود دوقطبی سیاسی در جهان، غربی‌ها برای این که ایران به دست جریان‌های طرفدار شوروی نیفتد، از شاه حمایت می‌کردند و بنابراین نه انگیزه‌ای برای تغییر سلطنت در کشور ایران داشتند و نه منافع آنان اقتضا می‌کرد و نه نفعی در حمایت از مخالفان شاه داشتند.

مردم با وعده آب و برق مجانی انقلاب کردند؟

سؤال:

آیا این درست است که امام خمینی به مردم وعده داده بود اگر انقلاب شود، آب و برق مردم مجانی خواهد شد؟ گفته می‌شود که امام خمینی در هنگام ورود به ایران و در سخنرانی خود در بهشت زهرا به مردم گفت که ما آب و برق را مجانی خواهیم کرد. در همان زمان بسیاری از افراد با محاسبه درآمد نفت کشور، سهم هر فرد ایرانی را محاسبه می‌کردند و حتی گفته می‌شد که سهم هر کسی از پول نفت را مستقیماً به خود مردم خواهند داد. طبعاً مردم هم با همین وعده‌ها به سوی انقلاب آمدند. البته در عمل شاهد هستیم که هرگز چنین نشد و در واقع مردم فریب وعده‌ها را خوردند بدون آن که امام خمینی و دیگر مسئولان نظام به وعده‌های خود وفا کنند.

پاسخ:

ادعای این که مردم به خاطر وعده‌های داده شده رهبران انقلابی به مبارزه با شاه برخاستند، هم درست است و هم نادرست.

درست است چون نیروهای سیاسی منتقد و روحانیون مبارز خواستار تغییر سلطنت و ایجاد یک حکومت مردمی بودند و مردم هم به این آرمان‌ها اعتقاد داشتند و طبعاً وقتی خواسته‌های خود را از زبان آنان می‌شنیدند، به صف مبارزه می‌پیوستند. آنها در نهایت خواستار تشکیل یک حکومت مبتنی بر آزادی و استقلال و ارزش‌های انسانی و اسلامی بودند و به هیچ‌وجه تحقق این آرمان‌ها را در نظام شاهنشاهی ممکن نمی‌دانستند.

نادرست است زیر وعده‌های رفاهی از جنس رایگان کردن آب و برق نبود که مردم ما را به مبارزه علیه رژیم شاه کشاند یعنی این گونه مطالبات بسیار بسیار کوچک‌تر از سطح مطالبات عام مردم بودند و اگر به کسی در آن روزها گفته می‌شد که شما برای رایگان شدن آب و برق به صف انقلابیون پیوستید، حتماً احساس اهانت می‌کرد و معترض می‌شد. حتی شعار نیروهای چپ مارکسیستی در ایران که از «نان، مسکن، آزادی» سخن می‌گفتند از سوی مردم مورد پذیرش قرار نگرفت. مردم ایران در انقلاب سال ۱۳۵۷ مطالبات تلنبار شده تاریخی خود را پی می‌گرفتند و برپایی یک حکومت مردمی و اسلامی و آزاد و مستقل را مطلوب می‌دانستند. آنان به هر قیمتی حتی از دست دادن امکانات مادی و رفاهی خود حاضر بودند این



امام خمینی در آن روزها با مطرح کردن این‌گونه مسائل، درصدد حمایت از محرومان و افراد کمتر مرفه جامعه بودند و تلاش می‌کردند که از رنج مستمندان بکاهند. مهندس بازرگان در گزارشی به مردم در همان زمان تأکید کرده بود که امام خمینی قلب رئوفی دارند و به فکر مستمندان و محرومان هستند و از دولت خواستار مجانی کردن آب و برق هستند اما خزانه دولت خالی است و نمی‌تواند این کار را بکند.

عظیم و کوبنده این انقلاب بودند، مردم غیرمرفه بودند. کسانی که بیشترین کشته‌ها را دادند و با نیروی ایمان واقعی و اعتقاد راسخ، باعث پیروزی انقلاب شدند، همان کسانی بودند که به هیچ وجه اشرافی و مرفه نبودند و از طبقه پابرنه بودند». (صحیفه امام، ج ۶، ص ۲۹۷)

موارد فوق را امام خمینی در تاریخ‌های ذکر شده مطرح کردند و بنابراین ادعای کسانی که معتقدند امام خمینی در هنگام ورود به ایران به مردم چنین وعده‌ای را داده بود، سخن گزافی است. از این بی‌اعتبارتر سخن کسانی است که مدعی شده‌اند سخنان امام خمینی در روز ۱۲ بهمن ۵۷ را سانسور کرده‌اند.

نکته دوم این است که امام خمینی در آن روزها با مطرح کردن این گونه مسائل، درصدد حمایت از محرومان و افراد کمتر مرفه جامعه بودند و تلاش می‌کردند که از رنج مستمندان بکاهند. البته همه مسئولان در آن سال‌ها چنین مطالباتی را داشتند و حتی به این سمت هم حرکت می‌کردند اما امکانات کشور اجازه تداوم این کار را نمی‌داد. مرحوم بازرگان در آن زمان به صورت هفتگی به مردم گزارش می‌داد و همگان به خاطر دارند که به عنوان نخست‌وزیر دولت موقت از مشکلات اجرایی و پولی کشور خبر داشت و معتقد بود که نمی‌شود این وعده‌ها را عملیاتی کرد. ایشان در گزارشی به مردم در همان زمان تأکید کرده بود که امام خمینی قلب رئوفی دارند و به فکر مستمندان و محرومان هستند و از دولت خواستار مجانی کردن آب و برق هستند اما خزانه دولت خالی است و نمی‌تواند این کار را بکند. البته در آن زمان دولت با توجه به خواست امام و نیاز مستمندان جامعه، تا مدتی به این امر اقدام و آب و برق افراد کم‌مصرف را مجانی کرد اما بعدها با شروع جنگ تحمیلی و نیاز دولت به درآمد بیشتر، مجبور به تعطیلی این گونه فعالیت‌ها شدند و قیمت آب و برق و دیگر خدمات دولتی را مانند قبل از

همه اقبال مردم گرفتند. در آن زمان حتی دولت به کمک‌های مردمی برای اداره جنگ هم نیاز داشت و مردم با فرستادن امکانات و تأمین مالی و هدیه دادن طلاجات خود به کمک مسئولان رفتند.

نکته سوم این است که تا وقتی مسئولان دولتی این مسئله را علناً برای مردم مطرح نکردند و وعده مجانی شدن آب و برق برای اقشار نیازمند را به مطبوعات نکشاندند، امام خمینی بر این موضوع به صورت علنی اصرار نکردند.

اگر به مطبوعات اوایل اسفند سال ۵۷ مراجعه شود حتماً مشاهده می‌شود که برای اولین بار سخنگوی دولت موقت یعنی عباس امیرانتظام بود که این وعده را مطرح کرد. کیهان در تاریخ ۸ اسفند ۱۳۵۷ قول سخنگوی دولت نوشت: «برای کم‌درآمدها؛ آب و برق مجانی می‌شود!» و این یک روز قبل از آن است که امام در سخنانشان این موضوع را مطرح کنند. ظاهراً امام خمینی در جلسات خصوصی از دولت خواسته بودند در این زمینه کاری کنند و دولت هم مصوبه‌ای را در هیئت دولت مطرح کرد و سخنگوی دولت هم آن را به رسانه‌ها کشاند و سپس امام خمینی پی‌ماجرای گرفت و در عین حال سعی کرد این مسئله را به سوی

معنویت و تعالی روحی مردم هم سوق دهد تا مردم تنها به نیازهای مادی انقلاب و دستاوردهای رفاهی نظام بسنده نکنند و مطالبات دیگر را مهتم بدانند.

آیا غرب در «کنفرانس گوادلوپ» شاه را برکنار کرد؟

سؤال:

اگر بپذیریم که شاه را کشورهای غربی روی کار آوردند این را هم باید بپذیریم که او را مانند پدرش، غربی‌ها از سلطنت برکنار کردند. دلیل آن هم توافق میان کشورهای غربی در «کنفرانس گوادلوپ» است. آنان در این کنفرانس پشت شاه را خالی کردند و همگی تصمیم گرفتند که از شاه حمایت نکنند. اگر این کشورها از شاه حمایت می‌کردند بعید بود که انقلاب به پیروزی برسد. بنابراین

روی گردانی کشورهای غربی مانند آمریکا و انگلیس از شاه و تصمیم این کشورها در کنفرانس گوادلوپ را باید دلیل اصلی سقوط شاه و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران دانست. البته کشورهای غربی هم گول رهبران انقلاب را خوردند و به آنان اعتماد کردند زیرا گفته می‌شود امام خمینی به آنان قول داده بود که اگر آنان کودتا نکنند و به رفتن شاه رضایت بدهند، او حاضر است از بختیار حمایت کند ولی در عمل این کار را نکرد.

پاسخ:

درباره کنفرانس گوادلوپ در دایره‌المعارف ویکی‌پدیا این اطلاعات وجود دارد. ابتدا این موارد را ببینید و بعد تحلیل ما را هم در پاسخ به این ابهام بخوانید:

«کنفرانس گوادلوپ جلسه‌ای بود که در ژانویه ۱۹۷۹/دی ۱۳۵۷ میان رؤسای دولت ۴ قدرت مهم بلوک غرب (آمریکا، انگلستان، فرانسه و آلمان غربی) در جزیره گوادلوپ برگزار شد و موضوع اصلی آن بررسی وضعیت بحرانی ایران در آن دوران -آخرین روزهای پیش از انقلاب ۵۷- بود. این جلسه به میزبانی والری ژیسکاردستن رئیس‌جمهور فرانسه در جزیره گوادلوپ از سرزمین‌های ماورا بحر فرانسه در دریای کارائیب با شرکت جیمی کارتر رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا، جیمز کالاهان نخست‌وزیر بریتانیا، هلموت اشمیت صدراعظم جمهوری فدرال آلمان و خود ژیسکار دستن برگزار شد. در این جلسه در مورد قریب‌الوقوع بودن سرنگونی محمدرضا پهلوی شاه ایران توافق حاصل شد اما در مورد نتایج و مذاکرات دیگر این نشست، روایت‌های متفاوت و متناقضی مطرح شده‌است. به گفته منوچهر گنجی در این جلسه ژیسکار دستن این نظریه را مطرح کرده بود که «بهتر است شاه هر چه سریعتر ایران را ترک کند» و جیمی کارتر بعدها

در خاطراتش نوشته بود که او در آن جلسه حمایت بسیار کمی از شاه از رؤسای ۳ دولت دیگر مشاهده کرده و همگی آن‌ها متفق‌القول بوده‌اند که شاه باید در سریعترین زمان ممکن از ایران خارج شود. ویلیام شوکراس هم از خاطرات روزالین کارتر نقل می‌کند که اشمیت و کالاهان در این جلسه بر موقعیت بسیار ضعیف شاه تأکید داشته‌اند. اما ژیسکار دستن در مصاحبه با روزنامه توس در سال ۱۳۷۷ گفته بود که «تنها کشوری که در این جلسه زنگ خاتمه حکومت شاه را به صدا درآورد نماینده آمریکا بود و معتقد بود وقت تغییر رژیم ایران است به‌طوری‌که همه ما متحیر و متعجب شدیم. چون تا آن‌جا که ما مطلع بودیم آمریکا پشتیبان حکومت وقت ایران بود...» به گفته او جیمی کارتر در این جلسه اصرار داشت که هیچ آمیدی به بقای حکومت شاه نیست و او از این حکومت حمایت نخواهد کرد و احتمال برقراری یک حکومت نظامی را می‌داد و نخست‌وزیر انگلیس نیز با کارتر در مورد لزوم خروج شاه از ایران هم‌عقیده بود ولی او و هلموت اشمیت به یک تحول صلح‌آمیز امید داشته و از نظریه آمریکایی‌ها غافلگیر شده بودند.»



امام خمینی در آن روزها با مطرح کردن این گونه مسائل، درصدد حمایت از محرومان و افراد کمتر مرفه جامعه بودند و تلاش می‌کردند که از رنج مستمندان بکاهند. بازرگان در گزارشی به مردم در همان زمان تأکید کرده بود که امام خمینی قلب رئوفی دارند و به فکر مستمندان و محرومان هستند و از دولت خواستار مجانی کردن آب و برق هستند اما خزانه دولت خالی است و نمی‌تواند این کار را بکند.



می‌بایست از پشتیبانی کودتا یا دخالت در امور ایران دست بکشند، تا خواسته مشروع ملت محقق گردد و آرامش و ثبات دائمی برقرار شود. ملت ایران نیز از کودتای نظامی هیچ هراسی به خود راه نخواهد داد. زیرا چندین ماه است که رژیم با خشونت و قهر و غلبه نظامی و با حادثترین شکل آن با مردم رفتار کرده است. امام خمینی در ادامه تأکید کردند که مردم ایران برای من پیام فرستاده‌اند که در صورت بروز کودتای نظامی باید حکم جهاد مقدس داد. من کودتا را نه به صلاح ملت ایران می‌دانم و نه به صلاح ملت آمریکا. اما اگر چنانچه کودتایی صورت پذیرد ملت ایران از چشم شما خواهد دید. من به حکم این که یک روحانی هستم همیشه مصلحت بشر را در نظر می‌گیرم. لذا به شما توصیه می‌کنم که جلوی این خون‌ریزی‌ها را بگیرید و ایران را به حال خود واگذارید. در این صورت است که نه تسلیم شرق خواهد شد و نه تسلیم غرب. در پایان امام خمینی به کارتر به صورت ضمنی تأکید کرد که شما قدرت کودتا هم ندارید: ملت را به حال خود واگذارید تا من از اشخاص پاکدامن برای انتقال قدرت، یک شورای انقلاب تأسیس کنم تا امکانات مناسب جهت به ثمر نشستن حکومت مبعوث ملت انجام پذیرد. در غیر این صورت امید به آرامش نیست. اکنون در سازمان نیروهای مسلح ایران اختلاف عمیق و اساسی بروز کرده است و در صورت کودتا بسیاری را ارتشینی که به ما پیوسته‌اند این تلاش را در نطفه خفه خواهند نمود...».

در یک جمع‌بندی مختصر درباره کنفرانس گوادلوپ باید گفت:

اول- این کنفرانس در زمانی تشکیل شد که کار شاه تمام و او برای رفتن از ایران کاملاً مهیا شده بود و در جستجوی تعیین یک دولت جایگزین و از سر استیصال، بختیار را به عنوان نخست وزیر در نظر گرفته بود. یادمان باشد که شرط بختیار برای پذیرش نخست وزیری بر خلاف دکتر صدیقی این بود که شاه حتماً از ایران برود تا از حجم اعتراض مردمی کاسته شود و شاه هم با پذیرش این شرط حکم نخست وزیری بختیار را صادر کرده بود. بنابراین همزمان با گوادلوپ و حتی پیش از اتمام آن کنفرانس، شاه تصمیم به رفتن از ایران را اتخاذ کرده بود. دوم- حضاران در کنفرانس گوادلوپ اساساً حامیان اصلی شاه در غرب بوده‌اند اما با توجه به همه گزارش‌هایی که از طریق سفرای خود دریافت کرده بودند و نیز با بررسی واقعیت سیاسی داخل ایران و خواست مردم و سازش‌ناپذیری رهبری انقلاب، قانع شدند که شاه را نمی‌توان حفظ کرد و بنابراین برای تأمین منافع درازمدت غرب در ایران و جلوگیری از نفوذ شوروی، به ابتکارهای دیگر پناه آوردند.

سوم- موج اعتراض گسترده مردم علیه شاه و تلاش آنها برای سرنگونی رژیم پهلوی، حامیان شاه در غرب را دچار استیصال و سردرگمی کرده بود و بنابراین هیچ برنامه و راه‌کاری برای نجات شاه نداشتند و اساساً شتاب انقلاب، فرصت طراحی و اجرای هر راه‌کاری را از آنان می‌گرفت. عقب‌نشینی آنان از موضع حمایت از شاه، خواست قلبی آنان یا از سر ارادت به مخالفان شاه نبود ولی غربی‌ها ثابت کرده‌اند که نه دوست دائمی دارند و نه دشمن دائمی و فقط منافع دائمی دارند و بنابراین برای تأمین بقیه منافع خود در ایران، به اجبار تن به رفتن شاه هم می‌دادند که دادند.

چهارم- امام خمینی هرگز به راه‌کار آمریکا برای تثبیت بختیار رضایت نداد و بدون هراس از احتمال کودتا در ایران که آن را ناممکن می‌دانست، بر تغییر سلطنت و تعیین نظام جدید برای ایران اصرار داشت. همان‌گونه که از جوابیه ایشان به کارتر بر می‌آید امام خمینی حتی لحظه‌ای دولت بختیار را قانونی ندانست و برای آن مشروعیت قائل نبود و طبعاً بعد از مقاومت بختیار در مقابل مردم و کشتاری که به حمایت از وی صورت گرفت، دیگر نمی‌توانست در ایران بماند و خود را دولت قانونی بنامد. این سخن به این معناست که امام خمینی هرگز قول و قراری با بختیار نگذاشت که بخواهد به عهدش وفا نکند.

در باره کنفرانس گوادلوپ موارد زیر قابل تأمل است:

۱- ژیسکاردستن آن‌گونه که در خاطرات خود می‌گوید هنوز باور نداشت که کار شاه به پایان رسیده است. او گزارش‌های ارسالی «رائول دلای» سفیر فرانسه در تهران را که تأکید می‌کرد راهی جز خروج شاه از کشور وجود ندارد «بدبینانه» خوانده و به همین دلیل برای آگاهی از اوضاع ایران «میشل پونیاتوسکی» فرستاده ویژه خود را که دوست شاه نیز بود، به تهران اعزام کرده بود. از این‌رو وقتی گزارش‌های پونیاتوسکی را نیز با جمع‌بندی سفیر فرانسه یکسان یافت، در یک سردرگمی سیاسی دعوتمانه‌هایی برای جیمی کارتر رئیس جمهور آمریکا، جیمز کالاهان نخست‌وزیر انگلستان و هلموت اشمیت صدراعظم آلمان فرستاد و آنها را به گوادلوپ دعوت کرد تا به مشورت پرداخته، راهبردهای سیاسی خود را با آنها همسو سازد و چاره مشترکی برای حفظ منافع خویش در ایران بیابند.

۲- کنفرانس گوادلوپ در فاصله ۱۴ تا ۱۷ دی‌ماه ۵۷ تشکیل شد و این همزمان با روی کار آمدن دولت بختیار در تاریخ ۱۶ دی‌ماه همان سال است.

۳- کارتر در این کنفرانس در سخنان خود گفت: «...شاه دیگر قادر به ماندن و ادامه حکومت نیست زیرا مردم ایران به هیچ روی خواهان او نیستند. به‌علاوه دولت یا دولتمردان وجیه‌المه دیگری برجای نمانده تا حاضر به همیاری و همکاری با او باشد».

۴- در این نشست، ژیسکاردستن در ابتدا از ضرورت حمایت از شاه سخن گفت اما بتدریج او نیز قانع شد که راهی برای حفظ شاه وجود ندارد. او معتقد بود کارتر باید برای تثبیت دولتی که پس از رفتن شاه از کشور در ایران شکل می‌گیرد، به تماس با امام خمینی به‌عنوان راه‌حل نهائی متقاعد گردد.

۵- کارتر به خروج شاه متقاعد شده بود ولی تنها دولت بختیار را به‌عنوان دولت قانونی پس از شاه به رسمیت می‌شناخت. او پذیرفته بود که شاه دیگر نمی‌تواند در ایران بماند ولی به اراده ارتش برای تحکیم موقعیت بختیار همچنان اعتماد داشت. او تصور می‌کرد فرماندهان نظامی نخواهند گذاشت انقلاب به پیروزی برسد ولی مایل به کودتای آنان نیز نبود.

۶- کارتر به سولویان سفیر آمریکا در تهران نیز اعتماد چندانی نداشت و ژنرال‌هایز را برای بررسی اوضاع و واداشتن ارتش به تبعیت از بختیار به تهران فرستاده بود.

۷- پس از پایان اجلاس گوادلوپ، کارتر به توصیه ژیسکارستن و همچنین همراهان خود از جمله سایروس‌ونس وزیر خارجه و برژینسکی مشاور امنیت ملی آمریکا، تصمیم گرفت امام خمینی را به وضعیتی بین سقوط رژیم شاه و پیروزی انقلاب اسلامی متقاعد سازد. او این وضع را در حفظ دولت بختیار جستجو می‌کرد. به همین دلیل یک روز پس از پایان اجلاس - ۱۸ دی - پیغام خود را به‌طور غیرمستقیم و توسط دو تن از مقامات فرانسوی به اطلاع امام

خمینی رساند. او در پیام خود از امام خمینی خواست تا تمام نیرو و اهتمام خویش را جهت جلوگیری از مخالفت مردم علیه بختیار به کار بندد. وی در این پیام به قطعی بودن خروج شاه اشاره کرد و سپس تهدید کرد که «تهاجم به بختیار به مثابه قمار است که تلفات فراوان برجای خواهد گذاشت و وخامت اوضاع به مداخله ارتش خواهد انجامید».

۸- امام در پاسخ کارتر درخواست وی را قاطعانه رد کردند و فرمودند پیام آقای کارتر دو جهت داشت: یکی موافقت با دولت بختیار یا دست‌کم سکوت در شرایط فترت موجود و دوم راجع به احتمال کودتای نظامی یا پیش‌بینی وقوع آن. در باب موضوع اول امام تأکید کرد که همه مصایب و خون‌های ریخته شده ملت برای راهی از زیر بارگران سلسله پهلوی است. ملت ما حاضر نیست با دولت بختیار به‌عنوان میراث شاه و یا با تدابیری چون تشکیل شورای سلطنت که همه آنها غیرقانونی است، کنار آید. اما درباره حفظ آرامش ما بارها تأکید کرده‌ایم که همواره خواهان مملکتی آرام و باثبات بوده‌ایم اما با وجود شاه آرامش هیچ‌گاه باز نخواهد گشت. آقای کارتر اگر حسن نیت دارند



حاضران در کنفرانس گوادلوپ اساساً حامیان اصلی شاه در غرب بوده‌اند اما با توجه به همه گزارش‌هایی که از طریق سفرای خود دریافت کرده بودند و نیز با بررسی واقعیت سیاسی داخل ایران و خواست مردم و سازش‌ناپذیری رهبری انقلاب، قانع شدند که شاه را نمی‌توان حفظ کرد و بنابراین برای تأمین منافع درازمدت غرب در ایران و جلوگیری از نفوذ شوروی، به ابتکارهای دیگر پناه آوردند.

اگر شاه کشتار می کرد نمی ماند؟

سؤال:

این را نمی توان انکار کرد که شاه به اندازه دیکتاتورهای دیگر جهان آدم نکشت و اگر می کشت حتما می توانست در قدرت بماند. به نظر می رسد که محمدرضا شاه فردی محکم و دارای روحیه خشن نبود و می خواست مردم خود را در کنار خودش داشته باشد در حالی که دیکتاتورهای دیگر جهان، از روحیه قاطع و خشنی برخوردار بودند و به آسانی آدم می کشتند. اگر شاه چنین بود قطعاً می توانست در قدرت بماند و حکومت خود را حفظ کند. خطاهای شاه در حدود یک سال آخر حکومتش بسیار زیاد بود و نرمشی که نشان داد، مخالفان را تقویت کرد. او می توانست همه مخالفان را از سر راه بردارد و قدرت خود را تثبیت کند اما نکرد.

پاسخ:

این پرسش بسیار عجیب است اما چه کنیم که متأسفانه در ذهن برخی از افراد وجود دارد. این پرسش بسیار عجیب است اما چه کنیم که متأسفانه در ذهن برخی از افراد وجود دارد. عجیب است چون هیچ نظام سیاسی با کشتن و ایجاد فضای امنیتی به صورت درازمدت دوام نخواهد آورد و به همین دلیل، حامیان شاه در غرب و از جمله دولت آمریکا به این نتیجه رسیده بودند که اگر شاه به همان شکل سابق حکومت کند و نخواهد فضای سیاسی را بازتر کند، حتماً سرنگون خواهد شد. این امر درباره تمامی کشورهای مشابه صادق بود و به همین دلیل، غربی ها برای جلوگیری از سقوط دولت های وابسته در جهان سوم و عدم گسترش کمونیسم و افزایش نفوذ شوروی، سعی کردند تغییراتی را در شیوه حکومت کردن دولت های وابسته ایجاد کنند و از جمله خشونت ورزی این دولت ها را کم کنند و آنان را به سمت همکاری با نیروهای مخالف میانه رو سوق دهند. بنابراین اگر قرار باشد راهی را فراروی این گونه دولت ها می گذاشتیم که باعث نجات آنها شود، تشدید خشونت نبود بلکه قطعاً بکارگیری عقلانیت در اداره کشور و همکاری با مخالفان بود. در مورد شاه هم بسیاری از کسانی که اکنون درصدد توجیه آن دوران هستند، همین توصیه را داشتند. مثلاً عباس میلانی که این روزها کتاب «شاه» وی مورد توجه گروهی قرار گرفته، به صراحت می گوید: «فکر می کنم راه حل شاه خشونت نبود، راه حل شاه مصالحه بود».

درباره این موضوع چند مسئله را باید مد نظر داشت:

۱- رژیم شاه سرکوب مخالفان را به صورت جدی در دستور کار خود قرار داده بود و این مسئولیت را در گام اول ساواک برعهده داشت. دستگاه ساواک با شناسایی و دستگیری و شکنجه مبارزان و مخالفان و حتی منتقدان، به مثابه یک دستگاه امنیتی سرکوبگر در تمامی جهان شناخته شده بود. آموزش نیروهای ساواک را سیا و موساد برعهده داشتند که از جمله شامل انواع روش های شکنجه و بازجویی و نفوذ و ... می شد. بنابراین رژیم شاه به صورت جدی با مخالفان برخورد می کرد و فضای بسته سیاسی را برای تداوم حیات خود ایجاد کرده بود.

۲- در مقطعی از حیات سیاسی رژیم شاه که مردم اقدام به برگزاری حرکت های اعتراضی و تظاهرات خیابانی کرده بودند، سرکوب شدید نظامی و تیراندازی و کشتار مردم معترض هم صورت گرفت که در ۱۵ خرداد ۴۲ و در سال های نزدیک به انقلاب شدت بیشتری داشت. حوادث ۱۵ خرداد قم و تهران و ورامین در سال ۴۲ یا کشتن طلاب معترض در فیضیه در سال ۵۴ و سرکوب مردم قم در ۱۹ دی سال ۵۶ و سپس به خاک و خون کشیدن معترضان در میدان ژاله در ۱۷ شهریور ۵۷ و سرچشمه تهران در اول محرم همان سال و موارد بسیار دیگر، نشان می دهد که در صورت امکان و تأثیر احتمالی کشتار مردم در حفظ رژیم، این گونه اقدامات در دستور کار قرار می گرفت و نیاز به توصیه دیگران نبود. ۳- این اقدامات رژیم شاه در کوتاه مدت می توانست موقعیت حکومت را تثبیت کند اما تأثیر آن در درازمدت کاملاً معکوس بود. در این وضعیت بتدریج مبارزان هم به سمت سازماندهی خاص خود می روند و چه بسا جنگ مسلحانه در دستور کار مخالفان قرار می گیرد و بدین ترتیب راه هر گونه مصالحه بسته می شود و احتمال سقوط حکومت افزایش می یابد. در ایران هم به همین گونه شد یعنی مردم مایوس از هرگونه اصلاحات درونی، بتدریج به این نتیجه رسیدند که در مواجهه با رژیم شاه، جز براندازی و انقلاب راهی نیست و به همین دلیل، برای شاه کسی نماند که بنای همکاری بگذارد و رژیم را از سقوط نجات دهد.

۴- در سال ۵۷ برخی از سران ارتش شاه بر این باور بودند که باید مردم را قتل عام کرد ولی در همان زمان برخی دیگر در مقابل آنان می ایستادند و این کار را به زیان حکومت ارزیابی می کردند. مثلاً در اردیبهشت ۵۷ و در حالی که هنوز تظاهرات وسیع مردم علیه رژیم شاه را شاهد نبودیم، در یک جلسه اضطراری که با شرکت تمام رؤسای سرویس های امنیتی و پلیس برای بررسی وضعیت جاری تشکیل شد، نصیری از ساواک معتقد بود راه مقابله با شورش ها بستن بازار شهرهایی همچون قم و استفاده کامل از نیروهای امنیتی و نظامی و انتظامی جهت کشتار و شدت عمل هر چه بیشتر است. اما همانجا ژنرال فردوست با این نظر به مخالفت پرداخت. وی معتقد بود اگر مراجع برجسته ای نظیر شریعتمداری در حال حمل قرآن با کفن در جلو پیروان خود ظاهر شوند، چه واقع خواهد شد؟ او سؤال کرد آیا سربازان حمله خواهند کرد؟ اگر یک نفر در چنان وضعیتی به یک رهبر تیراندازی کند فاجعه به بار خواهد آمد. ضمن آن که شکست در سرکوبی تظاهرات ممکن است حتی منجر به پیوستن برخی از سربازان به طرف دیگر شود.

۵- شاه از پایگاه اجتماعی وسیعی در میان مردم برخوردار نبود و ارتش هم ساختاری مستقل از مردم نداشت و به همین دلیل علیرغم وفاداری قسمت عمده سران ارتش به شاه، فضای عمومی ارتش تحت تأثیر رخدادهای کلی جامعه قرار داشت و بسیاری از افراد در بدنه ارتش به صف مبارزان می پیوستند. بنابراین ارتش شاه دارای ساختار یک دست ضد مردمی نبود که شاه برای سرکوب مردم یا انجام کودتا بتواند به آن تکیه کند.

۶- با تشدید مبارزه و منازعات میان مردم و رژیم شاه، بسیاری از کادرها و سربازان ارتش به صف مردم پیوستند و از سرکوب مردم خودداری کردند. به همین دلیل در مقطعی اتفاقاتی مانند حمله به رستوران پادگان لویزان در روز عاشورای سال ۵۷ رخ دادند. در آن ماجرا یک کادر و یک سرباز از جان گذشته با حمله به رستوران پادگان لویزان، تعداد زیادی از افسران و درجه داران گارد را که در سرکوب مردم نقش داشتند، کشتند. همزمان با همین حوادث بود که با دستور امام خمینی، سربازان محل خدمت خود در پادگان ها را ترک کردند و به همین دلیل در ماه های آخر عمر رژیم شاه، سران ارتش اساساً برای سرکوب اعتراضات مردم فاقد نیروی نظامی کافی بودند.

۷- شاه در ۱۷ شهریور به صورت وسیع اقدام به کشتن مردم در تهران کرد و بعد از آن هم دولت نظامی از هاری را سرکار آورد تا بتواند کنترل اوضاع را به دست بگیرد اما ناکام ماند. این ناکامی از سر نخواستن نبود بلکه به خاطر نتوانستن بود. وقتی آخرین تیر ترکش رژیم شاه برای تثبیت قدرت خود به سنگ خورد، شاه بسیار دیر هنگام به فکر تشکیل دولت به وسیله یک عضو جبهه ملی افتاد ولی این اقدامات هم بدون نتیجه بود. با خروج شاه از ایران، بسیاری از امرای ارتش که خود را وفادار به شاه قلمداد می کردند، فرار را بر قرار ترجیح دادند و از کشور خارج شدند. در آن شرایط، آمریکاییان هم که نه مانند شاه را ممکن می دانستند و نه سرکوب نظامی را میسر می دیدند برای حفظ ساختار ارتش وابسته به خود و حمایت از دولت بختیار، سران ارتش را به همکاری با دولت بختیار تشویق می کردند اما دیگر برای همه این بازی ها دیر شده بود.

۸- آخرین ضربه برای سقوط شاه را همافران زدند که از متن همین ارتش برخاسته بودند. وقتی آنان به مردم پیوستند کار ارتش و گارد جاویدان شاه هم تمام شد و مانند برف آب شدند. حمایت مردم از همافران باعث شد که رژیم شاه سقوط کند و همه چیز تمام شود.

مختصر آن که رژیم شاه تا وقتی توانست اقدام به کشتن و سرکوب مردم کرد اما بیش از این از توان ارتش و نیروهای نظامی و انتظامی آن خارج بود. درباره میزان کارایی این روش هم تردید زیادی وجود دارد و کمتر کسی باور داشت که از طریق کشتار وسیع مردم می توان موجودیت رژیم را حفظ کرد. شاه قطعاً نمی توانست بماند مگر این که از ابتدا با تکیه به رای مردم و مطابق قانون عمل می کرد تا هم مخالفانش خلع سلاح شوند و هم مردم جانب او را بگیرند ولی او به عنوان یک پادشاه دست نشانده، بیشتر به نیروهای خارجی حامی خود تکیه داشت و حمایت مردم از خود را مفروض گرفته بود و مخالفان را کوچک می شمرد و همین امر کار را به جایی رساند که هیچ کس نتوانست برای نجات او کاری کند، نه دولت های خارجی و نه ارتش سرکوبگر و نه ساواک شکنجه گر و نه نیروهای سیاسی داخلی که در وقتی دیگر می توانستند به درد شاه بخورند و شاه آنان را هم از دور خارج کرده بود.

بازخوانی انقلاب اسلامی

در اندیشه شهید مطهری

◀ علی تاجدینی

هر مصلحی صالح است، اما هر صالحی مصلح نیست. بسیاری کسانی که با علم و هنرشان به بشریت خدمت می‌کنند، اما مصلح نیستند. مصلح کسی است که به دنبال تغییر و تحول در مرحله سازندگی اجتماعی است. مرحوم مطهری را به شهادت آثاری که از وی باقی مانده است و به گواهی فعالیت‌های اجتماعی‌اش می‌توان در ردیف سیدجمال، اقبال، کواکبی و احیاگران و مصلحان اجتماعی به شمار آورد. در جای جای آثار مطهری بذر انقلاب و تحول اجتماعی نهفته است. مطهری مصلحی جامع‌نگر بود که درد اسلام داشت، او معنویت را با جهاد و دین را با سیاست می‌خواست. به نظر وی اسلام دینی است اجتماعی و مسلمان واقعی درد اجتماع دارد، در عین حال معتقد بود تا انسانی از درون آزاد نشود، آزادیخواهی ناممکن است. تفاوت وی با انقلابیونی نظیر شریعتی آن بود که شریعتی بیش از حد برای مبارزه ارزش قائل بود، اما مطهری مبارزه، نماز شب، احسان و اخلاق، عشق و پرستش، علم و فلسفه و عرفان را در کنار هم می‌خواست و به یک اندازه برای همه ارزش‌های اسلامی اهمیت قائل بود. وی از نزدیک‌ترین شاگردان رهبر انقلاب محسوب می‌شد و در حقیقت مشاور عالی رهبری بود. امام خمینی در مسائل مهم نظر او را جویا می‌شد. مطهری از طرف امام به عنوان ریاست شورای انقلاب منصوب شد.

بنابراین می‌توان ادعا کرد دیدگاه‌های نظری و عملی او درباره انقلاب و آینده آن، ترجمان دقیقی از آن چیزی است که در ما فی‌الضمیر امام خمینی و رهبران انقلاب و شعارهای مردم می‌گذشته است.

نگاه مطهری به انقلاب اسلامی

نگرش مطهری به انقلاب همان نگرشی است که وی به نهضت حضرت رسول(ص) دارد. وی بصراحت انقلاب صدر اسلام را یک انقلاب اسلامی و مذهبی می‌خواند (مجموعه آثار استاد مطهری، ج ۲۴، ص ۱۴۸) انقلابی که برای شکم نبود، بلکه قیامی بود که برای خدا صورت گرفت.

به‌زعم مطهری، رهبران انقلاب اسلامی آزادی، عدالت، جهاد و مبارزه، اقتصاد و رفاه و پر کردن شکاف‌های طبقاتی را طلب می‌کردند، اما همه این مفاهیم را با رنگ اسلامی





گونه تفسیر و تعبیر مادی این مسائل خیانت به اسلام است.» (همان).

مطهری انقلاب اسلامی را یک «انقلاب شامل» نامیده است، برای آنکه در آن همه احاد جامعه از بازاری تا کارگر، از ثروتمند تا فقیر، از کودک تا پیر، زن و مرد، از روستایی تا شهری شرکت داشتند و شعارهایی که می‌دادند بر اساس ارزش‌های اسلامی بود. اساساً راز موفقیت و پیروزی انقلاب به نظر مطهری آن بود که امام خمینی به عنوان یک مرجع تقلید خواستار آزادی، استقلال و عدالت بود، اما این مقوله‌ها را با صبغه اسلامی مطرح می‌کرد.

طرح ارزش‌های اسلامی، رمز پیروزی انقلاب

به نظر مطهری اگر امام خمینی عنوان پیشوایی مذهبی و اسلامی را نمی‌داشتند و اگر مردم ایران در عمق روحشان - که یک نوع آشنایی و انس و الفتی با اسلام و آیات قرآن دارند، با علی و امام حسین دارند - حس نمی‌کردند که بار دیگر ندای پیغمبر و ندای علی و ندای امام حسین است که از حلقوم این مرد بیرون می‌آید، اگر اینها نمی‌بود نهضت اسلامی به ثمر نمی‌رسید.

امام با ظلم مبارزه کرد، ولی همان مبارزه با ظلم را با معیارهای اسلامی طرح کردند. سخن از استقلال گفتند و اینکه یک مسلمان حق ندارد و در منطق قرآن تن به ذلت دهد.

وقتی مردم از زبان یک مرجع تقلید - کسی که کوچک‌ترین آداب مذهبی خودشان را با وسواس تمام کوشش می‌کنند با دستورهای او منطبق کنند - در کمال صراحت شنیدید دین از سیاست جدا نیست، فهمیدند که سیاست یک مسئله اساسی است. این امر نقش زیادی در این بسیج داشت. همین طور مسئله آزادی و آزادیخواهی در ۵۰ سال اخیر مطرح شد و بشدت هم مطرح شد، ولی وقتی از زبان رهبر دینی و مذهبی مطرح شد، مردم برای اولین بار احساس کردند

مطهری در آثارش دائماً ما را از به کار بردن اسلام انقلابی بر حذر می‌دارد. اسلام انقلابی غلط است و این تعبیر تحت تأثیر اندیشه‌های مارکسیستی لنینیستی در میان مسلمانان انقلابی رواج یافته است. در اسلام انقلابی ارزش انقلابی‌گری و مبارزه و جهاد بر سایر ارزش‌های اسلامی غلبه دارد و نفس مبارزه ارزش پیدا می‌کند و حال آنکه در اسلام همه کارها باید با نیت الهی و برای تقرب به او انجام گیرد.

می‌خواستند. به نظر مطهری، در متن اسلام آزادی و حریت، جهاد، رفاه، توسعه، آبادانی کشور، نظم و انضباط، معنویت و عبادت، عدالت و استقلال وجود دارد و انقلاب اسلامی درحقیقت تحول بنیادینی بود که به دنبال احیای ارزش‌های اسلامی بود و از جمله این ارزش‌ها آزادی بیان، عدالت، معنویت، رفاه و نظایر آن است.

مطهری در آثارش دائماً ما را از به کار بردن اسلام انقلابی بر حذر می‌دارد. به نظر او اسلام انقلابی غلط است و این تعبیر تحت تأثیر اندیشه‌های مارکسیستی لنینیستی در میان مسلمانان انقلابی رواج یافته است. انقلابیون نباید گول این تعبیر را بخورند، چرا که در اسلام انقلابی ارزش انقلابی‌گری و مبارزه و جهاد بر سایر ارزش‌های اسلامی غلبه دارد و نفس مبارزه ارزش پیدا می‌کند و حال آنکه در اسلام همه کارها باید با نیت الهی و برای تقرب به او انجام گیرد. مطهری به تفصیل در کتاب «انسان کامل» افراط‌ها و تفریط‌هایی را که به نام اسلام در صحنه اجتماع پدید می‌آید، تحلیل کرده است. به نظر وی، در گذشته معنویت سکه رایج جامعه بود، اما خبری از امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه و جهاد نبود

و حتی سالیان سال موضوعاتی از این دست که جزء فروع دین هستند از رساله‌های عملیه محو شده بود. در روزگار انقلاب به دلیل آن افراط در زهد و دعا و مقوله‌هایی از این دست، انقلابی‌گری و عدالت‌خواهی پررنگ شد، به طوری که ارزش‌های دیگر در حاشیه قرار گرفت. مطهری اهل اعتدال بود و معتقد بود عدالت و آزادی ارزش است، اما زیر سایه معنویت، جهاد و مبارزه باید باشد، اما در کنار عبادت و نماز شب (همان، ص ۲۵۸).

به قول مطهری «اگر عدالت اجتماعی علی و کار کردن‌ها و بیل‌زدن‌ها و عرق‌ریختن‌های او را می‌بینیم باید آن در دل شب غش کردن‌هایش را هم ببینیم. اینها واقعیات تاریخ اسلام است. این مسائل را نمی‌توان توجیه و تأویل کرد. هر





«و نقام المعطله من حدودک». در یک جامعه فاسد گاهی حدود الهی، قوانین الهی (جزایی یا غیر جزایی) به حالت تعطیل درمی آید. وقتی به حالت تعطیل درآمد، چون بی حساب وضع نشده است، نظام اجتماعی در همان قسمت مربوط به آن قانون به حالت نیمه تعطیل درمی آید، اعم از آنکه آن قانون الهی به طور کلی تعطیل شده باشد، یا به صورت تبعیض درآمده باشد، یعنی در مورد بعضی اجرا می شود، در مورد بعضی دیگر اجرا نمی شود؛ قدرت قانون برای تله انداختن قوی، ضعیف است و برای گرفتار کردن ضعیف، قوی است. این یک مورد از موارد تعطیل حدود الهی است. علی علیه السلام معتقد بودند قانون خدا تعطیل بردار نیست، ولو در مورد فرزند خودم. وقتی به علی خبر دادند ابن عباس، پسر عموی بزرگ تو، دانشمند و عالم، سیاستمدار و مورد اعتماد در بیت المال تصرفی کرده است، از آن تصرفاتی که امروز اصلاً کسی آنها را به حساب نمی آورد. علی علیه السلام نامه ای به او نوشت که این نامه در نهج البلاغه هست: پسر عباس! من از تو انتظار نداشتم؛ به خدا قسم اگر چنین و چنان بشود و اگر چنین بکنی، با آن شمشیری که به هرکس زدم یکسره به جهنم رفت، تو را آدم خواهیم کرد. بعد می گوید، پسر عباس! به خدای عالم قسم اگر حسن و حسین همچنین کاری بکنند، با همین شمشیر می زنمشان. وقتی به علی (ع) خبری دادند که به زور خلخال از پای زنی یهودی در آورده اند، می فرماید: به خدا قسم اگر مرد مسلمان وقتی این جور چیزها را می شنود از غصه بمیرد، از نظر من مورد ملامت نیست، بلکه شایسته است. وقتی امنیت این قدر نباشد که یک زن غیرمسلمان که در ذمه اسلام است ایمنی نداشته باشد و بیایند زینتش را از تنش به زور بکشند و ببرند و آب از آب تکان نخورد، در چنین شرایطی اگر انسان مسلمان بمیرد مورد ملامت نیست و بلکه شایسته است (همان، ص ۱۱۶).

دغدغه مطهری نسبت به آینده انقلاب اسلامی

کسی که با آثار مطهری آشناست، بخوبی می داند مطهری در بحبوه انقلاب و پس از پیروزی آن تا چه اندازه نگران آینده انقلاب اسلامی بوده است. وی بویژه در مورد روحانیت که سکاندار فردای انقلاب اسلامی بوده است، بسیار نگران بود. از این رو در این مجال اندک نگارنده ترجیح دادم به جای بحث های نظری در مورد ماهیت انقلاب اسلامی که در حال حاضر چندان مفید فایده نیست، نگرانی های استاد را نسبت به وضعیت آینده ترسیم کنم تا خواننده خود قضاوت کند که ما نسبت به اهداف اولیه، شعارهایی که در زمان انقلاب می دادیم و قول هایی که رهبران انقلاب در بیانات شان نسبت به وضعیت آینده مطرح کردند، درست حرکت کردیم، یا دچار افراط و تفریط هایی شده ایم. این بحث هم برای اصحاب انقلاب که امروز سنی از آنها گذشته و در دهه ۶۰ زندگی هستند و هم برای نسل جدید که از انقلاب اسلامی چیزی به خاطر ندارند، می تواند جنبه عملی و کاربردی فراوانی داشته باشد. حتی می تواند باعث تنبه و بیداری وجدان های خفته شود. اگر سرچشمه دچار آلودگی شد، باید آلودگی آن را رفع کرد، وگرنه دور از ذهن نیست که آنچه درباره انقلاب های دیگر می گویند که انقلاب بچه های خود را می خورد، درباره انقلاب اسلامی نیز صدق کند.

هشدارها

همان طور که مطهری انقلاب اسلامی را با انقلاب صدر اسلام مشابه می دانست، معتقد بود وضعیت انقلاب اسلامی در سال ۵۸ مشابهت تامی با اواخر عمر رسول خدا (ص) دارد. خداوند در آخرین روزهای نزدیک به رحلت پیامبر اکرم (ص) وحی فرستاد که «مسلمانان، اکنون کافران و مشرکان از دین شما مأیوس شده اند، یعنی از ناحیه دشمن بیرونی خطری متوجه شما نیست، «فلاتخشون» اما خطر از ناحیه خودتان است. امروز مسلمانان را خطر از درون جامعه اسلامی تهدید می کند. مطهری بر این مبنا هشدار داده که در انقلاب اسلامی هم خطر از درون

آزادی یک موضوع سیاسی نیست، یک موضوع اسلامی است و یک نفر مسلمان باید آزاد زیست کند و باید آزادیخواه باشد.

در اعتقاد مطهری انقلاب اسلامی، انقلابی است از تیپ نهضت پیامبران. مواجهه انبیا با فطرت انسان هاست. پیامبران به دنبال بیداری فطرت بشرند. در انقلاب اسلامی ایران هم ابتدا تحول درونی پدید آمد. مردم پیامبر (ص) و علی (ع) و حسین (ع) را این بار در قامت امام خمینی و از زبان او شنیدند. امام هویت تاریخی مردم ایران را متوجه خودشان کرد. (همان، ص ۶۸)

مطهری انقلاب اسلامی را با هیچ یک از نهضت های اصلاحی پس از اسلام مشابه نمی داند، مگر نهضت اسلام در صدر اسلام. مطهری تحول انقلاب اسلامی از نظام شاهنشاهی به نظام اسلامی را تحول از جاهلیت ابوسفینی به نهضت پیامبر (ص) می دانند. از نظر هدف هم انقلاب اسلامی را با امثال نهضت مشروطیت، نهضت نفت قابل مقایسه نمی داند. اهداف در نهضت های دیگر گاهی جنبه اقتصادی، گاهی سیاسی، گاهی طبقاتی داشته اما در نهضت اسلامی

سال ۵۷ حرکت ها به نام اسلام و خدا و بر اساس ارزش های اسلامی صورت گرفته است (همان، ص ۱۰۶).

اهداف انقلاب اسلامی

اهداف انقلاب اسلامی در منطق مطهری همان اهدافی است که رسول اکرم (ص) و امیرالمؤمنین و اولاد معصومین دنبال می کردند. به نظر وی کامل ترین بیان از اهداف انقلاب اسلامی در کلام امام علی (ع) آمده است.

در پیام امام علی (ع) یک نظام اسلامی باید به دنبال دستیابی به چهار هدف باشد:

۱. بازگشت به اسلام راستین
۲. اصلاح چشمگیر در شهرها

امام درباره این هدف می فرماید: و نظهر الاصلاح فی بلادک. «نظهر» یعنی آشکار کنیم؛ اصلاحی نمایان و چشمگیر، اصلاحی که روشن باشد، یعنی آن قدر این اصلاح، اساسی باشد که تشخیص آن احتیاج به فکر و مطالعه نداشته باشد و علائمش از در و دیوار پیداست.

۳. نجات مظلومان

عبارت امام (ع) چنین است: «فیأمن المظلومون من عبادک» آنجا که رابطه انسان با انسان رابطه ظالم و مظلوم است، رابطه غارتگر و غارت شده است، رابطه کسی است که از دیگری امنیت و آزادی را سلب کرده، هدف ما این است که مظلومان از شر ظالمان نجات پیدا کنند. امام در فرمانی که به مالک اشتر نوشته است، جمله ای دارد که عین آن در اصول کافی هم هست، به او می فرماید: مالک! تو باید به گونه ای حکومت کنی که مردم تو را به معنی واقعی تأمین کننده امنیت شان و نگهدار هستی و مال شان و دوست عزیز خودشان بدانند، نه یک موجودی که خودش را به صورت یک ابوالهول درآورده و همیشه می خواهد مردم را از خودش بترساند، با عامل ترس می خواهد حکومت کند. بعد فرمود: من این جمله را از پیغمبر «غیر مره» (یعنی به یک باره نه بلکه مکرر) شنیدم که: لن تقدس امه حتی یوخذ للضعیف حقه من القوى غیر متعت (نهج البلاغه، نامه ۵۳). پیغمبر فرمود: هرگز جامعه ای به مقام قداست (مقامی که قابل تقدیس و تمجید باشد که بشود گفت این جامعه جامعه انسانی است) نمی رسد، مگر وقتی ضعیف حقش را از قوی بدون لکنت کلمه بگیرد؛ وقتی ضعیف در مقابل قوی می ایستد، لکنتی در بیانش وجود نداشته باشد. این جمله شامل دو مطلب است: یکی اینکه مردم به طور کلی روحیه ضعف و زبونی را از خود دور کنند و در مقابل قوی (هر اندازه قوی باشد) شجاعانه بایستند، لکنت به زبان شان نیفتد، ترس نداشته باشند - که ترس از جنود ابلیس است - و دیگر اینکه اصلاً نظامات اجتماعی باید طوری باشد که در مقابل قانون قوی و ضعیفی وجود نداشته باشد.

۴. به پا داشتن قوانین الهی تعطیل شده

اتفاق می‌افتد. خطر انقلاب اسلامی، کفر صریح نیست، بلکه نفاق و ریاست. خطر بازگشت به ارزش‌های جاهلی است. خطر دنیاطلبی انقلابیون است. خطر تفرقه است. به نظر مطهری حفظ و تداوم انقلاب اسلامی از اصل انقلاب سخت‌تر است. به نظر ایشان «آن قرائن و امارات نشان می‌دهد آن گونه که انقلاب در وقتی که در حال کوبیدن دشمن بیرونی بود قدرت و قوت و نشاط داشت و پیروزی بعد از پیروزی به دست می‌آمد، از وقتی که به حالت سازندگی افتاده است آن نشاط و آن قدرت و آن قوت در آن نیست، یک نوع تشمت و تفرقه وجود دارد.» (همان، ص ۱۳۹).

مصانعه، مضارعه و طمع

حاکمان و مدیران نظام اسلامی در آینده باید از مصانعه و مضارعه و طمع پرهیز کنند. این نکته را مرحوم مطهری از حدیثی از علی(ع) استفاده کرده‌اند. رو در بایستی در اجرای امر خدا داشتن مصانعه است. ملاحظه دوست و رفیق و فرزند و خویشاوند و مرید را در کارها دخالت دادن مصانعه است. علی(ع) در کلمه‌ای قصار می‌فرماید: «انما یقیم امرالله، سبجانه من لا یصانع و لا یضارع و لا یتبع المطامع» (نهج‌البلاغه، حکمت ۱۰۷)، یعنی کسی قادر است برای خدا قیام کند که اهل مصانعه و مضارعه و طمع نباشد.

آن‌گاه که به علی پیشنهاد کوتاه آمدن در عزل معاویه می‌شد، این کار در تعبیرات علی و یارانش نوعی مصانعه تعبیر می‌شد. علی حتی از اینکه به خاطر مصلحت (از آن نوع مصلحت‌هایی که سیاستمداران خود را با آنها تطبیق می‌دهند) یک ساعت اجازه دهد معاویه سرکار خود بماند، امتناع کرد و آن را مصانعه دانست. اصحاب و دوستان احياناً می‌آمدند و در حضورش او را ستایش می‌کردند، او را محتشم می‌شمردند، با القاب و عناوین یاد می‌کردند، از اینکه اگر نقصی در کارها به نظرشان برسد و ابراز کنند خودداری می‌کردند و علی بشدت آنها را از این روش نپسند می‌کرد و «این عمل آنها را نوعی مصانعه می‌خواند و می‌گفت: «لا تخالطونی بالمصانعه و لا تکلمونی بما تکلم به الجبار» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۱).

امام می‌فرمود، با من با سبک مصانعه معاشرت نکنید، با من به طرزی که با جباران و ستمگران سخن گفته می‌شود یعنی چاپلوسانه و تملق‌آمیز و مداحانه و در لفافه القاب مطمئن و عناوین مجلل سخن مگویید. صریح می‌گفت، من دوست دارم مردم آن‌گاه که با من روبه‌رو شوند به جای تعارفات و مداحی‌ها، نقص‌ها و عیب‌هایی که به نظرشان می‌رسد با کمال صراحت رو در روی من بگویند.

قرآن کریم لغت «ادهان» را به کار برده است که معمولاً در عرف امروز «مداهنه» به کار برده می‌شود. ادهان یعنی روغن مالی، در اصطلاح امروزی فارسی‌زبانان «شیره مالی» یا «ماست مالی» گفته می‌شود. این تعبیر معمولاً در

موردی به کار برده می‌شود که یک امری به جای اینکه به طور جدی اجرا شود، به صورت‌سازی بدون حفظ محتوا قناعت می‌شود. قرآن می‌فرماید، کفار دوست دارند که تو اهل مداهنه می‌بودی تا مداهنه می‌کردند؛ مثلاً صورت توحید، صورت برادری و برابری، صورت ممنوعیت ربا محفوظ می‌بود، اما حقیقت و محتوا نه. خلاصه اینکه دوست داشتند تو اهل مصانعه بودی، و نیستی. پس سبیل کردن و به صورت‌سازی قناعت کردن مصانعه است.

اما مضارعه، یعنی مشابَهت. آن کس که می‌خواهد جامعه‌ای را اصلاح کند و تغییر دهد، خودش نباید همرنگ همان مردم باشد و همان نقاط ضعف که در مردم هست در خودش وجود داشته باشد. کسی موفق به اصلاح نقاط ضعف می‌شود که خود از آنها مبرا باشد. اما طمع بندگی. علی فرمود: «الطمع رق مؤید» طمع، بردگی جاوید است. همچنان که یک زبون ملاحظه‌کار توفیق اصلاح‌خداپی نمی‌یابد و همچنان که یک گرفتار بیمار موفق به مداوای جامعه خود نمی‌گردد، یک اسیر و بنده مطامع نفسانی نیز موفق نخواهد شد دیگران را از اسارت‌های اجتماعی یا معنوی باز دارد (همان، ج ۲۴، ص ۹۷).

خطر وسیله شدن دین

مطهری به همبستگی دین و سیاست اعتقاد تام داشت، اما همواره هشدار می‌داد مبدا دین وسیله‌ای در دست سیاست شود. او به سیاست دینی و دولت دینی اعتقاد داشت و نه دین در خدمت سیاست و دین دولتی. «همبستگی دین و سیاست به معنی وابستگی دین به سیاست نیست، بلکه به معنی وابستگی سیاست به دین است.» (همان، ۳۹) به نظر مطهری لازمه اسلام انقلابی بهای بیش از حد به سیاست است و حال آنکه در انقلاب اسلامی، سیاست یکی از پاره‌های دین است و آن هم در مقایسه با جنبه‌های معرفتی و اخلاقی دین شأن چندانی ندارد. به نظر ایشان وابستگی دین به سیاست، حاکمان را به موجوداتی قدسی بدل کرده و فوق چون و چرا قرار می‌دهد. مقام قدسی داشتن حکام، اختصاص به جهان تسنن دارد. در شیعه هیچ گاه چنین مفهومی وجود نداشته است.» (همان، ۳۹).

عدالت اجتماعی

عدالت از شعارهای اساسی مردم و رهبران انقلاب اسلامی بود. بنابراین اگر انقلاب اسلامی بخواهد نسبت به عهدهای خویش وفادار باشد، باید عدالت را در سطح جامعه به طور جدی به ثمر برساند. «در جامعه‌ای که عدالت وجود نداشته باشد، هزاران هزار بیمار روانی به وجود می‌آیند. محرومیت‌ها ایجاد عقده‌های روانی می‌کند و عقده‌های روانی تولید انفجار. اگر جامعه به تعبیر علی(ع) به دو گروه گرسنه گرسنه و سیر سیر تقسیم شود، وضع به همین منوال باقی نمی‌ماند، بلکه صدها تالی فاسد به همراه خواهد آورد.» (همان، ص ۲۵۸).

مطهری در کتاب انقلاب اسلامی، فصلی مهم را به عدالت اجتماعی اختصاص داده است. وی در مروری که نسبت به تاریخ اسلام دارد، بی‌عدالتی‌ها را ناشی از رفتار عثمان می‌داند. گناه عثمان چه بود؟ آن بود که باب حیف و میل اموال عمومی را باز کرد. عثمان، قوم و خویش‌بازی می‌کرد. قسمت‌هایی از اموال عمومی را به خویشاوندان و دوستان و طرفدارانش می‌بخشید.

علی(ع) همواره به عثمان هشدار می‌داد، افراد ناصالح را به‌عنوان مشاوران خویش کنار بگذارد. کار به جایی رسید که مردم معترض ریختند و عثمان را کشتند. علی(ع) که به حکومت رسید، با وضعیت بغرنجی روبه‌رو بود.

علی باید سنت‌های غلطی که پایه‌اش را عثمان گذاشته بود، تخریب می‌کرد و آب رفته را به چشمه‌بازی می‌گرداند. از این رو، امیرالمؤمنین(ع) در اولین اقدام خویش، نسبت به حیف و میل‌های اقتصادی حساسیت نشان دادند و فرمودند: «تمام ثروت‌هایی را که در زمان عثمان از مردم به ناحق گرفته شده است مصادره خواهیم کرد، اگرچه با آن ثروت‌ها زن گرفته باشید و آنها را مهر زنان خود قرار داده باشید».



مطهری به همبستگی دین و سیاست اعتقاد تام داشت، اما همواره هشدار می‌داد مبدا دین وسیله‌ای در دست سیاست شود. او به سیاست دینی و دولت دینی اعتقاد داشت و نه دین در خدمت سیاست و دین دولتی. «همبستگی دین و سیاست به معنی وابستگی دین به سیاست نیست، بلکه به معنی وابستگی سیاست به دین است.»

اولین مخالفت رسمی در شکل جنگ جمل متجلی شد. طلحه و زبیر دو شخصیت خدمتگزار اسلام در زمان پیامبر بودند، ولی در دوره عثمان به دلیل وضع مخصوص دستگاه خلافت و رشوه‌های کلانی که عثمان به آنها می‌داد، به صورت ثروتمندان بزرگی درآمد بودند و حالا می‌دیدند که علی قصد مصادره اموال‌شان را دارد. زبیر که هر وقت بیت‌المال تقسیم می‌شد، سهمش از ده، بیست‌هزار دینار کمتر نبود، حالا می‌دید علی موقعی که بیت‌المال را تقسیم می‌کند برای او سه دینار می‌دهد و همان مقدار هم به غلام او، و این مسئله البته برای زبیر قابل تحمل نبود. برای طلحه نیز وضع به همین منوال بود. به این ترتیب این دو مقدمات جنگ جمل را فراهم کردند.

به نظر مطهری حساسیتی که اسلام در زمینه عدالت اجتماعی و ترکیب آن با معنویت اسلامی از خود نشان می‌دهد، در هیچ مکتب دیگری نظیر و مانند ندارد. در سال فتح مکه زنی مرتکب جرمی شده بود که باید مجازات می‌شد. اتفاقاً این زن که دزدی کرده بود، وابسته به یکی از خانواده‌های بزرگ و جزو اشراف طراز اول قریش بود. وقتی بنا شد حد درباره‌اش

بنشینند و آزادانه اصول دین را انکار کنند؛ فردی برود در مسجد مدینه بنشیند و خدا را انکار کند، درباره خدا بحث کند و بگوید من خدا را قبول ندارم؛ دیگری باید در مسجد الحرام بنشیند و حج را مسخره کند، بگوید من این عمل را قبول ندارم، من خدا را قبول ندارم، پیغمبر را قبول ندارم. در تاریخ اسلام، ما اینها را می بینیم و به دلیل همین آزادی ها بود که اسلام توانست باقی بماند. اگر در صدر اسلام تا کسی می آمد در مدینه می گفت من خدا را قبول ندارم، می گفتند بزنید، بکشید، امروز اسلامی وجود نداشت. اسلام به این دلیل باقی مانده که با شجاعت و صراحت با افکار مختلف مواجه شده.

مفضل از اصحاب امام صادق (ع) برای عبادت در مسجد پیامبر به نماز ایستاد. یک وقت می بیند یکی از مادیین آمد کنارش نشست. او می دانست که او اهل نماز و عبادت نیست و به نماز اعتقاد ندارد. بعد رفیقش آمد نشست و بعد یک

رفیق دیگر. آن گاه شروع کردند با هم صحبت کردن و بلند حرف می زدند که او در نماز حرف هایشان را می شنید. یکی می گوید این حرف ها چیست، خدا یعنی چه، مگر جز طبیعت چیزی دیگری وجود دارد؟ طبیعت است و دست طبیعت، چیزی دیگری نیست. بعد صحبت پیغمبر را مطرح می کنند: مرد نابغه ای بود و می خواست در جامعه خودش تحولی ایجاد کند، فکر کرد بهترین راه تحول این است که از راه مذهب وارد شود. مرد خارق العاده و نابغه ای بوده، خودش هم اعتقاد به خدا و به قیامت نداشت، ولی بهترین راه را انتخاب کرده بود برای اینکه در جامعه اش تغییر ایجاد کند.

مفضل که نماز می خواند آتش گرفت. بعد که نمازش تمام شد شروع کرد به پرخاش کردن. آنها گفتند تو اول بگو از چه گروهی هستی؟ از اتباع چه کسی هستی؟ تا رسیدند به اینجا که گفتند آیا تو از اتباع امام جعفر صادق هستی؟ بله. اگر از اتباع او هستی ما در حضور او این حرف ها را می گوییم، ده درجه بالاتر هم می گوییم، یک ذره هم عصبانی نمی شود. حرف هایمان را می زنیم تا دلمان خالی می شود. او هم آن چنان گوش می کند که اول فکر می کنیم به حرف های ما معتقد شده. وقتی حرف هایمان تمام شد آنها را یکی یکی رد می کند و بیرون می آیم.

ضبط افکار مادیین در کتب علمای مذهبی

به نظر مطهری، بهترین دلیل بر آزاد بودن مخالفان در حکومت اسلامی ضبط افکار مادیین در آثار درجه یک اسلامی است. آیا حرف های مادیین را خود مادیین نگاه داشته اند، خیر. افکار مادیین را فقط علمای مذهبی نگه داشته اند، مذهبی ها که با اینها مباحثه می کردند افکار اینها را در کتابها ضبط کرده اند. اگر خود مادیین هم کتابهایی نوشته اند، کتاب هایشان از بین رفته چون کسی نبوده که کتابهای آنها را حفظ کند ولی به دلیل اینکه حرف هایشان را با اهل مذهب گفته اند، در کتابهای مذهبی ها باقی مانده است. کتابهای احتجاجات مثلاً احتجاجات طبرسی را ببینند. در میان کتابهای قدیمی چه کتابی به اندازه احتجاجات طبرسی افکار مادیین آن زمانها را ضبط کرده؟ در



اجرا شود و دستش را قطع کنند، غریو از خاندان زن برخاست که: ای وای، این ننگ را چگونه تحمل کنیم؟ دسته جمعی به سراغ پیامبر رفتند و از او درخواست کردند از مجازات زن صرف نظر کند. فرمود، هرگز صرف نظر نمی کنم. هرچه واسطه و شفیع تراشیدند، پیامبر ترتیب اثر نداد، در عوض مردم را جمع کرد و به آنها گفت: می دانید چرا امت های گذشته هلاک شدند؟ دلیلش این بود که در این گونه مسائل تبعیض روا داشتند. مجرمی که دستگیر شده بود اگر وابسته به یک خانواده بزرگ نبود و شفیع و واسطه نداشت او را زود مجازات می کردند، ولی اگر مجرم شفیع و واسطه داشت در مورد او قانون کار نمی کرد. خدا به همین سبب چنین اقوامی را هلاک می کند. من هرگز حاضر نیستم در حق هیچ کس تبعیضی قائل شوم. یا درباره علی علیه السلام نقل می کنند که روزی گردنبندی به گردن دخترش دید، فهمید که گردنبند مال او نیست. پرسید: این را از کجا آورده ای؟

جواب داد: از بیت المال «عاریه مضمونه» گرفته ام، یعنی عاریه کردم و ضمانت دادم که آن را پس بدهم. علی فوراً مسئول بیت المال را حاضر کرد و فرمود: تو چه حقی داشتی این را به دختر من بدهی؟ عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! این را به عنوان عاریه از من گرفته که برگرداند. فرمود: به خدا قسم اگر غیر از این می بود، دست دخترم را می پریدم.

اینها حساسیت هایی است که ائمه و پیشوایان ما - که اسلام مجسم و معلمان راستین اسلام بوده اند - در زمینه عدالت اجتماعی از خود نشان داده اند. انقلاب اسلامی ما نیز اگر می خواهد با موفقیت به راه خود ادامه دهد، راهی جز اعمال چنین شیوه ها و بسط روش های عدالت جویانه و عدالت خواهانه در پیش ندارد.

آزادی تفکر و بیان

در حکومت اسلامی مطابق قرائت مطهری، افراد و گروه های مخالف و احزاب مخالف حکومت در بیان عقایدشان آزادند، مشروط به آنکه اهل صداقت باشند،

عقاید خود را بصراحت ابراز کنند و قصد فریب دیگران را نداشته باشند. این افراد و احزاب «در حدی که فکر و عقیده خودشان را صریحاً می گویند و با منطق ما در حال جنگ هستند، ما آنها را می پذیریم، اما اگر بخواهند در زیر لوای اسلام یا مظاهر اسلام افکار و عقاید خودشان را بگویند، ما حق داریم از اسلام خودمان دفاع کنیم که به نام اسلام این کار را نکن، به نام خودت بکن.» (همان، ج ۲۴، ص ۱۳۰).

به نظر مطهری، هر فردی، گروهی و هر حزبی مادام که از روی صداقت در مسیر فکر خود حرکت کند، در جامعه اسلامی پذیرفته است. یعنی جامعه اسلامی با او مبارزه می کند، ولی البته مبارزه فرهنگی و فکری، نه مبارزه نظامی (همان، ص ۱۹۳)

آزادی بحث در تاریخ اسلام

مطهری استنادات جالبی از آزادی در صدر اسلام در آثارش آورده است. در تاریخ اسلام شاهدیم در حکومتی که همه مردم احساسات مذهبی دارند، به غیرمذهبی ها آن اندازه آزادی می دهد که بیایند در مدینه در مسجد پیغمبر و در مکه در مسجد الحرام



در حکومت اسلامی مطابق قرائت مطهری، افراد و گروه های مخالف و احزاب مخالف حکومت در بیان عقایدشان آزادند، مشروط به آنکه اهل صداقت باشند، عقاید خود را بصراحت ابراز کنند و قصد فریب دیگران را نداشته باشند. این افراد و احزاب «در حدی که فکر و عقیده خودشان را صریحاً می گویند و با منطق ما در حال جنگ هستند، ما آنها را می پذیریم، اما اگر بخواهند زیر لوای اسلام افکار و عقاید خودشان را بگویند، ما حق داریم از اسلام خودمان دفاع کنیم

«احتجاجات» کتاب بحار - که درواقع یک مجموعه از کتاب‌های مختلف است - ببینید چقدر افکار اینها را منعکس کرده! عیون اخبارالرضا را ببینید. مأمون خودش عالم بود و به مباحثات دینی و مذهبی عشق می‌ورزید و گروه‌های مختلف از مادیین، مسیحی‌ها، یهودی‌ها، صابی‌ها (ستاره‌پرست‌ها) که در آن زمان‌ها بودند، مجوس‌ها و زردشتی‌ها، و مسلمان‌ها (شیعه و سنی) را در یک تالار بزرگ جمع می‌کرد و بعد می‌گفت این جا هر کسی آزاد است عقیده خودش را بیان کند. در کتاب‌ها ببینید اینها چگونه آزادانه عقاید خودشان را گفته‌اند. حتی تعبی‌رات اهانت‌آمیز به پیغمبر و اسلام دارند و حضرت رضا خودشان در آنجا شرکت می‌کردند. در مجلسی که حضرت رضا شرکت کرده‌اند ببینید یهودی به حضرت رضا چه می‌گوید؟ مسیحی چه می‌گوید؟ زردشتی چه می‌گوید؟ و مادی مسلک چه می‌گوید؟ حرف‌هایشان را می‌گفتند و ضبط شده. و این طور بوده که اسلام باقی مانده. در آینده هم اسلام فقط و فقط با مواجهه صریح و شجاعانه با عقاید و افکار مختلف و متناقض با اسلام می‌تواند به حیات خود ادامه دهد.

«من به جوانان و طرفداران اسلام هشدار می‌دهم یک وقت خیال نکنند حفظ و نگهداری اسلام با سلب آزادی بیان تحقق می‌یابد. برخی جوانان خیال نکنند که راه حفظ معتقدات اسلامی جهان‌بینی اسلامی این است که نگذاریم دیگران حرف‌هایشان را بزنند. نه، بگذارید بزنند؛ نگذارید خیانت کنند. اگر دیدید یک فرد مارکسیست مثلاً آمد گفت «به نام امام خمینی» مانع شوید، به او بگویید: تو بگو به نام لنین، به نام استالین، به نام مارکس، انگلس؛ دروغ نگو. اگر می‌گویی «مبارزه» باید برای من روشن کنی تو با چه می‌خواهی مبارزه کنی؟ اگر می‌گویی «آزادی برای من روشن کن آزادی از چه؟ تو چه را فرض کرده‌ای که از او باید آزاد شد؟ اینها را برای من روشن کن. هدف را بگو، راه را هم بگو تا من بینم راه من و هدف من با تو یکی است یا دو تا پس چنین تصور نشود که با جلوگیری از ابراز افکار و عقاید می‌شود از اسلام پاسداری کرد. از اسلام فقط با یک نیرو می‌شود پاسداری کرد و آن منطق و آزادی دادن و مواجهه صریح و رک و روشن با افکار مخالف.» (همان، ص ۱۳۱)

آزادی انتقاد از حاکمان

در زمان حکومت علی(ع)، خوارج تندترین توهین‌ها و انتقادات را به وی می‌کردند. امام علی(ع) با آنها مدارا می‌کرد و تا وقتی دست به شمشیر نبرده بودند، با گفتار مقابله به مثل می‌کرد. مخالفان سیاسی علی(ع) آزادانه در جامعه زندگی می‌کردند و کسی از طرف حکومت مزاحم آنها نمی‌شد و حتی حقوق آنان به طور کامل از بیت‌المال پرداخت می‌شد.

در دوره مدینه که صیت شهرت سپاه اسلام در همه‌جا پیچیده بود، کسانی که از دور نگاه می‌کردند، پیغمبر اسلام مرد هولناکی به نظرشان می‌آمد. روی سابقه ذهنی که داشتند خیال می‌کردند پیغمبر با دبدبه و هیمنه حرکت می‌کند، اگر از کنارش بگذری و احترام به‌جا نیآوری می‌گوید جلاذ فوراً گردنش را بزنی. مردی آمد مدینه حضور پیغمبر اکرم. شکایتی یا حرفی داشت. تا آمد حرف بزند، روی آن سابقه ذهنی که داشت زبانش از ترس به لکنت افتاد. پیغمبر ناراحت شد، فرمود چرا این طور شدی؟ من که پادشاه نیستم، تو خیال کرده‌ای من یک پادشاهم که از من می‌ترسی؟ من که جبار و ستمگر نیستم، من یک انسانم مثل تو، پسر آن زنی هستم که با دست خودش شیر بز را می‌دوشید، بی‌ا جلو. او را در بغل گرفت و فشار داد: «برادر! من انسانی مثل تو هستم.» پیامبر نمی‌خواهد مردمش از او مرعوب شوند، برعکس می‌خواهد مردم جرئت و شهامت داشته باشند حتی در مقابل حاکم. در نهج‌البلاغه در آن خطبه معروف درباره رابطه والی و حاکم با رعیت از یک طرف و رابطه رعیت با حاکم از طرف دیگر مطالبی بیان می‌فرماید. وقتی جمله‌ها را بیان کرد، شخصی تحت تأثیر کلمات امیرالمؤمنین قرار گرفت و شروع کرد به ستایش و مداحی کردن. امام سخن او را قطع کرد و فرمود: از من مداحی و ستایش نکنید؛ برعکس اگر به نظر تان می‌رسد در کارها نقص و عیبی هست آنها را برایم بازگو کنید. به جای مداحی کردن، نقاط ضعفی را که در مجموع

کارها می‌بینید به من گزارش کنید و بگویید. (همان، ص ۲۰۷).

معنویت

به اعتقاد مطهری حال و هوای انقلابی‌گری ممکن است گروه‌هایی را دچار افراط کند و تصور کنند امور معنوی نظیر عبادت و دعا و خدمات اجتماعی و علمی در تعارض با روح انقلابی‌گری است. مطهری بشدت این تصور را انحرافی می‌داند و معتقد است، حتی عدالت که خود یکی از اهداف مهم پیامبران الهی است، باید پشتوانه معنوی داشته باشد. به نظر مطهری، آزادی و عدالت بدون تزکیه و آزادی درون و معنویت بدون پشتوانه است، نظیر اسکناش بدون پشتوانه. البته مراد مطهری از معنویت، اعتقاد به خدا و عالم غیب و ماوراء طبیعت است و نه معنویت منهای خدا و تبدیل شدن «من»ها به «ما» که با تفکر مادی نیز قابل جمع است (همان، ص ۲۵۱).

خطر دولتی شدن روحانیت

مطهری از جوانی تا وقت شهادت هر گاه از روحانیت شیعه سخن می‌گفت، اظهار می‌کرد نقطه قوت روحانیت شیعه در برابر روحانیون سنی، استقلال آن در برابر حاکمان است. «اساس در تشیع بر استقلال روحانیون است و هر وقت روحانیون به دستگاه‌های سلطنت و حکومت نزدیک شده‌اند زمین خورده‌اند» (همان، ص ۱۹۲).

روحانیون شیعه به حکم استقلالی که داشتند می‌توانستند در مقابل حکومت‌ها ایستادگی کنند. به نظر مطهری، نظام روحانیت سنی به گونه‌ای است که او را کم و بیش به صورت بازیچه‌ای در دست حکام که خود آنها را «اولی‌الامر» معرفی کرده درآورده است. روحانیت سنی یک روحانیت وابسته است. روحانیت وابسته قادر نیست علیه آن قدرتی که وابسته به آن است قد علم کند و توده مردم را به دنبال خود بکشانند.

اما روحانیت شیعه در ذات خود یک نهاد مستقل است، از نظر روحی به خدا متکی است و از نظر اجتماعی به قدرت مردم (همان، ص ۶۲).

روحانیت شیعه از اول بر اساس بی‌نیازی از قدرت‌های حاکمه بوده است، همیشه سلاطین مجبور بودند دستان آنها را ببوسند و بر آن پیشانی بسایند و آنها بی‌اعتنایی کنند. فتح‌علی‌شاه مجبور بود از میرزای قمی کسب حیثیت کند، میرزا احتیاج به او نداشت. می‌رفت قم، در رکاب میرزا حرکت می‌کرد. میرزا که از درس مثلاً می‌خواست به منزل برود، می‌رفت رکاب الاغ میرزا را می‌گرفت. یک دفعه هم درحالی که میرزا سوار الاغ می‌شد، پای میرزا روی ریشش قرار گرفت، ریش فتح‌علی‌شاه رفت زیر ران میرزا، میرزا هم فیمید قضیه چیست، چند قدم همین جور رفت درحالی که ریش فتح‌علی‌شاه در زیر ران میرزا بود و دنبال الاغ میرزا می‌رفت. میرزا می‌خواست بی‌اعتنایی کند که اینها کسی نیستند؛ در صورتی که اگر برای یک آدم کشاورز دهاتی چنین وضعی پیش می‌آمد، هرگز میرزا این کار را نمی‌کرد (همان، ص ۲۷۴).

به نظر نگارنده، منطق مطهری به صورت یک قاعده مطلق است. یعنی روحانیت پس از انقلاب اسلامی هم باید همین نقش را ایفا کند. درست است که امام جمهوری اسلامی را بنا کرد و رهبران انقلاب روحانیون بودند، اما خود روحانیت باید این تفکیک را قائل باشد که اگر چه حکومت را برحق می‌داند، ضمن همکاری با آن باید مراقب باشد که قدرتش در میان مردم کاسته نشود. روحانیت باید آن قدر در میان مردم نفوذ داشته باشد که اگر انحرافی در حکومت حتی حکومت دینی مشاهده کرد، جرئت مقابله با آن را داشته باشد و آن قدر در میان مردم مقبولیت داشته باشد که به فتوایش گوش دهند.

مطهری بر اساس همین منطق معتقد بود روحانیون نباید پست‌های اجرایی را بپذیرند. کار اصلی روحانیون مساجد است و نباید روحانی کار مسجد را دست‌کم بگیرد.

روحانیون بر اساس همان منطق استقلال روحانیت در شیعه، همچنان باید کرسی نقد و انتقاد از حاکمان، یعنی کرسی امر به معروف و نهی از منکر را در اختیار



مطهری نقطه قوت روحانیت شیعه را در برابر روحانیون سنی استقلال آنها در برابر حاکمان می‌دانست و معتقد بود روحانیت وابسته قادر نیست علیه آن قدرتی که وابسته به آن است قد علم کند و توده مردم را به دنبال خود بکشانند.



داشته باشند.

روحانیون وظایف علمی خطیری دارند. به نظر مطهری، روحانیت در حال حاضر باید تلاش علمی خود را صد برابر کند. از دروس تکراری که مورد نیاز جامعه نیست دست بردارد. روحانیون پس از انقلاب باید نیازهای فقهی، فلسفی، اخلاقی، کلامی و تفسیری جامعه را برآورده کنند. به نظر مطهری امروز هم به بوعلی سینا، خواجه نصیر، ملاصدرا و شیخ انصاری نیازمندیم، اما ابن سینا و خواجه نصیر قرن چهارده نه خواجه نصیر قرن هفتم. فقیه و روحانی انقلاب اسلامی باید نیازهای زمانه خود را بشناسد و خود را مجهز کند تا بتواند به سؤالات نسل جدید پاسخ دهد.

مطهری روحانیت شیعه را درختی آفت زده می دید که معتقد بود باید با آفات آن مبارزه کرد و از مهم ترین آفت های این درخت عوام زادگی است که در سیستم مالی حوزه ها ریشه دارد و همین سیستم مالی موجب عوام زادگی روحانیت شده است. مطهری آرزو می کرد در آینده انقلاب اسلامی آفات روحانیت از بین برود (همان، ص ۲۷۳).

مطهری در مقاله ای با عنوان «آفات نهضت» شش آفت مهم را برشمرده که چهار آفت آن متوجه وظایف روحانیت است. ایشان معتقد است «نهضت ها مانند همه پدیده های دیگر ممکن است دچار آفت زدگی شوند. وظیفه رهبری نهضت است که پیشگیری کند و اگر احیاناً آفت نفوذ کرد، با وسایلی که در اختیار دارد و یا باید در اختیار بگیرد، آفت زدایی نماید. اگر رهبری یک نهضت به آفت ها توجه نداشته باشد، یا در آفت زدایی سهل انگاری نماید، قطعاً آن نهضت، عقیم یا تبدیل به ضد خود خواهد شد و اثر مکوس خواهد بخشید. مطهری می نویسد: ما از نظر انواع آفت ها آنچه به نظرمان رسیده است یادآوری می کنیم، بدون آنکه مدعی باشیم همه آنها را استقصا کرده ایم.

۱. نفوذ اندیشه های بیگانه. اندیشه های بیگانه از دو طریق نفوذ می کنند. امروز که نهضت اسلامی اوج گرفته و مکتب ها و «ایسم» ها را تحت الشعاع قرار داده است، هر دو جریان را مشاهده می کنیم. هم گروهی را می بینیم که واقعاً وابسته به مکتب های دیگر بخصوص مکتب های ماتریالیستی هستند و چون می دانند با شعارها و مارک های ماتریالیستی می توان مغز یک جوان ایرانی را شکار کرد، اندیشه های بیگانه را با مارک اسلامی عرضه می دارند. بدیهی است اسلامی که با محتوای ماتریالیستی در مغز یک جوان فرورود و تنها پوسته اسلامی داشته باشد بسرعت دور انداخته می شود. و هم می بینیم - و این خطرناک تر است - که افرادی مسلمان، اما ناشنا به معارف اسلامی و شیفته مکتب های بیگانه، به نام اسلام اخلاق می نویسند و تبلیغ می کنند، اما اخلاق بیگانه، فلسفه تاریخ می نویسند همان طور، فلسفه دین و نبوت می نویسند همان طور، اقتصاد می نویسند همان طور، سیاست می نویسند همان طور، جهان بینی می نویسند همان طور، تفسیر قرآن می نویسند همان طور و...

من به عنوان یک فرد مسئول به مسئولیت الهی، به رهبران عظیم الشان نهضت اسلامی که برای همه شان احترام قائلم، هشدار می دهم و بین خود و خدای متعال اتمام حجت می کنم که نفوذ و نشر اندیشه های بیگانه به نام اندیشه اسلامی و با مارک اسلامی اعم از آنکه از روی سوءنیت و یا عدم سوءنیت صورت گیرد، خطری است که کبان اسلام را تهدید می کند. راه مبارزه با این خطر تحریم و منع نیست. مگر می شود تشنگانی را که برای جرعه ای آب لاله می زنند، از نوشیدن آب موجود به عذر اینکه آلوده است، منع کرد؟ این ما هستیم که مسئولیم. ما به قدر کافی در زمینه های مختلف اسلامی کتاب به زبان روز عرضه نکرده ایم. اگر به قدر کافی آب زلال و گوارا عرضه کرده بودیم، به سراغ آب های آلوده نمی رفتند. راه مبارزه، عرضه داشتن صحیح این مکتب در همه زمینه ها با زبان روز است. حوزه های علمیه ما که امروز این چنین شور و هیجان فعالیت اجتماعی یافته اند، باید به مسئولیت عظیم علمی و فکری خود آگاه گردند، باید کارهای علمی و فکری خود را ده برابر کنند، باید بدانند که اشتغال منحصر به فقه و اصول رسمی جوابگوی مشکلات نسل معاصر نیست.

هر نهضت مادام که مراحل دشوار اولیه را طی می کند سنگینی اش بر دوش افراد مؤمن مخلص فداکار است، اما همین که به بار نشست سر و کله افراد فرصت طلب پیدا می شود. روز به روز که از دشواری ها کاسته می شود و موعد چیدن ثمر نزدیک تر می گردد، فرصت طلبان محکم تر و پرشورتر پای علم نهضت سینه می زنند

۲. تجددگرایی افراطی. پرهیز از افراط و تفریط و گرایش به اعتدال در هر کاری خالی از دشواری نیست. یک خط باریک است که اندک بی توجهی موجب خروج از آن است. بلکه در آثار وارد شده که «صراط» از «مو» باریک تر است. اشاره به همین نکته است که رعایت اعتدال در هر کاری سخت و دشوار است.

بدیهی است مشکلات جامعه بشری نو می شود و مشکلات نو راه حل نو می خواهد. «الحوادث الواقعة» چیزی جز پدیده های نوظهور نیست که حل آنها بر عهده حاملان معارف اسلامی است. سر ضرورت وجود مجتهد در هر دوره و ضرورت تقلید و رجوع به مجتهد زنده همین است، والا در یک سلسله مسائل استاندارد شده میان تقلید از زنده و مرده فرقی نیست. اگر مجتهدی به مسائل و مشکلات روز توجه نکند، او را باید در صف مردگان به شمار آورد. افراط و تفریط در همین جا پیدا می شود. برخی آن چنان عوام زده هستند که تنها معیارشان سلبیه عوام است و عوام هم گذشته گر است و به حال و آینده کاری ندارد. برخی دیگر که به مسائل روز توجه دارند و درباره

آینده می اندیشند متأسفانه سخاوتمندانه از اسلام مایه می گذارند.

۳. رخته فرصت طلبان. رخنه و نفوذ افراد فرصت طلب در درون یک نهضت از آفت های بزرگ هر نهضت است. وظیفه بزرگ رهبران اصلی این است که راه نفوذ و رخته این گونه افراد را سد نمایند. هر نهضت مادام که مراحل دشوار اولیه را طی می کند سنگینی اش بر دوش افراد مؤمن مخلص فداکار است، اما همین که به بار نشست و یا لاقل نشانه های بار دادن آشکار گشت و شکوفه های درخت هویدا شد، سر و کله افراد فرصت طلب پیدا می شود. روز به روز که از دشواری ها کاسته می شود و موعد چیدن ثمر نزدیک تر می گردد، فرصت طلبان محکم تر و پرشورتر پای علم نهضت سینه می زنند تا آنجا که تدریجاً انقلابیون مؤمن و فداکاران اولیه را از میدان به در می کنند. این جریان تا آنجا کلیت پیدا کرده که می گویند: «انقلاب فرزندخور است» گویی خاصیت انقلاب این است که همین که به نتیجه رسید فرزندان خود را یک یک نابود سازد. ولی انقلاب فرزندخور نیست، غفلت از نفوذ و رخته فرصت طلبان است که فاجعه به بار می آورد.

۴. ابهام طرح های آینده. روحانیت آن گروه مهندس اجتماعی مورد اعتماد جامعه است که به علل خاصی در ارائه طرح آینده کوتاهی کرده و لاقل به طور کامل و به امضا رسیده ارائه نداده است. اما در مقابل، گروه های دیگر هستند که طرح ها و نقشه هایشان مشخص است؛ معلوم است جامعه ایده آل از نظر حکومت، از نظر قانون، از نظر آزادی، از نظر ثروت، از نظر مالکیت، از نظر اصول قضایی، از نظر اصول اخلاقی و... چگونه جامعه ای است. تجربه نشان داده که روشن نبودن طرح آینده ضایعات اساسی به بار می آورد.

مطهری در مقاله ای مبسوط وظایف حوزه های علمیه را به دو بخش وظایف اصلی و وظایف فعلی تقسیم کرده است. آنچه مایه تأسف است آن است که در حال حاضر حوزه های علمیه به دلایل گوناگون از جمله انگیزه «مدرک گرایی» مانند گذشته ملا تربیت نمی کنند. زهد و قناعت که لازمه زندگی مرد خداست در میان روحانیون کمرنگ شده است. وابستگی روحانیت به امکانات دولتی نیز روحانیون را غایت طلب بار آورده است. وظایفی که مطهری برای روحانیت در آینده انقلاب ترسیم کرده، نیاز به کار علمی مداوم بر اساس نیازهای روز دارد، اما روحانیون متأسفانه تا حد زیادی عاشق سلبیه خود هستند. از طرفی موج اخباری گری در حوزه ها لطمه جدی به دانش های عقلی نظیر فلسفه و ریاضیات و منطق زده است. در حوزه تفسیر، فلسفه، عرفان و اخلاق درس های جدی وجود ندارد. حتی سطح دروس اصول و فقه حوزه ها همچون گذشته عمیق نیست. مهم ترین وظیفه روحانیت نسبت به انقلاب اسلامی که نقادی است فراموش شده است.

بزرگ ترین نگرانی مطهری از هم لباسی هایش بود، می ترسید در وظایف خویش کوتاهی کند؛ ترسی که غیرمنتظره نبود.

گفت و گو با محمد فرهاد کلینی

کارشناس ارشد مسائل بین الملل درباره تجدید رابطه آمریکا و کوبا

تعریف کوبا از امنیت ملی تغییر کرده است

اشاره:

تصمیم آمریکا و کوبا برای ایجاد رابطه میان دو کشور را باید یکی از مهمترین رخدادهای اخیر جهان تلقی کرد. کوبا در بیش از ۵۰ سال گذشته در نزدیکترین فاصله با آمریکا، ساز متفاوتی زد و آمریکا نیز تمامی تلاشش را مصروف سرنگونی فیدل کاسترو کرد و البته ناکام ماند. حال این پرسش مطرح است که کوبا بعد از این همه سال مقاومت و ایستادگی آیا از مواضع خود عقب نشسته و مبارزه با امپریالیسم و آمریکا را به کناری نهاده است یا با توسل به دلایل دیگری مبادرت به ایجاد رابطه با آمریکا کرده است که به معنای عدول از مواضع گذشته این کشور محسوب نمی شود؟ اینها مواردی است که در گفت و گو با محمد فرهاد کلینی کارشناس ارشد مسائل بین الملل به سراغ آن رفته ایم.



سعی کرد فعالیتش را از یک مجموعه روشنفکر آغاز کند. درواقع، در تماسهای اولیه، او نخبه مدار بود. اینجاست که بحث ارتباطات و نزدیکی بین هم قطارانش، اعم از اعضای خانواده، از جمله راثول کاسترو (رئیس جمهور فعلی) و ارنستو چگوارا به عنوان یک انقلابی انترناسیونالیست یا کامیلو سین فوئگوس که از انقلابیون دوران اول کوبا بود، اتفاق افتاد. اینها تحت تأثیر یک نوع تفکر تقریباً ناسیونال سوسیال بودند. ناسیونال به این معنا که یک تفکر جامع برای پرچمداری خیز انقلابها در آمریکای لاتین نداشتند و این به تدریج بالغ شد. عمده دغدغه آنها مبارزه با رژیم دیکتاتوری باتیستا و شکل دادن به اعتراضات مردم بود. و سوسیال به این معنا که تقریباً می توان گفت، به شدت اجتماع گرا بودند، یعنی تاب تحمل شرایطی را که در آن دوران در حال عبور از فضای آمریکای لاتین بود، نداشتند. فضای غالب عمدتاً ناسیونالیستی بود، با ترکیبی از نگاه به سرمایه داری.

ترتیب بسم الله الرحمن الرحيم. اگر قرار باشد تاریخ انقلاب کوبا را با سرفصل های مهمی که نقطه عطف به حساب می آیند مرحله بندی کنیم، این انقلاب را از آغاز تا اکنون در چه مراحل دسته بندی می کنید؟

کلینی: بسم الله الرحمن الرحيم. اگر بخواهیم روش تحلیل خود را بر اساس یک نوع دوره بندی ارائه دهیم، در درجه اول باید ببینیم بسترهای مخالفت در دوران باتیستا که به سال های قبل از ۱۹۵۹ میلادی برمی گردد، چگونه شکل گرفت. سعی می کنم به صورت شاخصی و تحلیلی مواردی را عرض کنم تا بتوانیم اتفاقی را که در نهایت، در ۲۶ جولای افتاد درک کنیم. بخشی از آن به شخص فیدل کاسترو برمی گردد که اندیشه هایش در ابتدا مارکسیستی نبود و به عنوان یک حقوقدان اعتقاد داشت باید بتواند از مردم حق خواهی کند. به همین دلیل،

اجتماعی کارگری یا پرولتاریا تعریف می‌شد و از سوی دیگر، انقلاب کشاورزان در چین و روش و رسالتی که مانو برای خود قائل بود، پدیده کوبا پدیده‌ای استثنایی شد. به این دلیل که اساساً کوبا زیرساخت کارگری نداشت، بلکه جامعه‌ای بود که از شرایط برده‌داری خارج شده، اما به وضعیت جدیدی نیز نرسیده بود. کوبا درواقع، یک کاربنوی بزرگ بود، به‌اضافه گروهی کشاورز که برای کمپانی‌های خارجی به‌دلیل اهمیت کوبا در زمینه نیشکر و تا حدودی قهوه و موز مهم بود. به همین دلیل، جامعه کوبا یک جامعه کارگری نبود و حتی فتوای هم نبود؛ بیشتر خروج از یک دوره برده‌داری بود که ساخت اجتماعی آن شکل گرفته بود و توسط یک حاکمیت شبه‌نظامی مدیریت می‌شد، شبیه به یک فرماندار نظامی. وقتی با کشتی گرانما وارد شدند و به سمت کوه‌های سیراماسترا رفتند، نگاه‌شان این بود که ما حمله می‌کنیم و قدرت نظامی را درهم می‌کوبیم. به همین علت، به پادگان یا «قاعه مونکادا» حمله کردند و وقتی موفق به فتح آن شدند، شکستن هیبت حاکمیت مصنوعی در هاوانا به گونه‌ای بود که پیوستن مردم به جنبش ۲۶ جولای خیلی سریع اتفاق افتاد و مردم این جنبش را به‌عنوان شش سیاسی خود تلقی کردند. از این نگاه آنها هیچ گرایش چپی نداشتند و تنها قصدشان فرار از فشار بود.

ترتیب این در مرحله پیروزی است. آیا در ادامه هم این جنبش بار ایدئولوژیک پیدا نکرد؟

کلینی: اتفاق مهمی که افتاد، این بود که نگاه جنگ مسلحانه و چریکی در روش‌های خلع ید از حاکمیت‌های دیکتاتوری منظره‌ای پیدا کرد که تأثیر آن را در کشورهای جهان سوم و از جمله در کشور خودمان نیز شاهد بودیم. مثلاً مسعود احمدزاده تئوری «جنگ مسلحانه؛ هم تاکتیک و هم استراتژی» را وارد اندیشه‌های مارکسیستی-لنینیستی ایران می‌کند. در عرصه‌های دیگر هم این امر را دیدیم و تقریباً می‌توان گفت، کوبا بعد از این واقعه، نه‌تنها در امریکای لاتین، که در سایر جوامع و جنبش‌های چپ در نظام بین‌الملل نیز به یک شبه‌مدل تبدیل شد. با پیروزی انقلاب شاهد بودیم تعامل لرزان و شکننده‌ای بین حزب کمونیست سنتی کوبا (که محفل کوچکی بود، اما از لحاظ تئوریک قوی کار می‌کرد) و جوانان مسلح جنبش ۲۶ جولای شکل گرفت. در این مقطع به‌تدریج گرایش‌ات چپ در نگاه جنبش پدیدار شد. البته امتداد نگاه چپ مارکسیستی در میان تمام چهره‌های جنبش واحد نبود و بسیاری را می‌توان نام برد که بعدها

در یک جمع جبری می‌توانیم چنین برداشتی داشته باشیم. البته امریکای لاتین همیشه زیرساخت‌های اعتراض را به‌خاطر نگاهش به استعمار، بحث بومی‌ها، سیاهان و مبارزه طبقاتی داشته است. این موضوعات همیشه در امریکای لاتین بوده است، به همین دلیل، معمولاً چهره‌ها در امریکای لاتین نقش ایفا کرده‌اند؛ چه زاپاتا، چه ساندینو، چه بولیوار، چه آنده، فرقی نمی‌کند. از آرژانتین تا مکزیک، ونزوئلا، کوبا، نیکاراگوئه به هرکدام نگاه کنیم، همیشه سعی کردند بر اساس یک چهره شاخص و درواقع رهبرگرا عمل کنند. در گذشته، یعنی زمانی که امپراتوری اسپانیا در این منطقه مدل خود را حاکم کرده بود، در چارچوب نزاع و موازنه قدرت‌ها، شاهد بودیم که شیوه‌های براندازی معمولاً تحت تأثیر نوع بازی قدرت‌ها و دراصل، در زیرمجموعه تاکتیک آنها قرار می‌گرفت. به همین دلیل، می‌بینید با توجه به نگاهی که جریان انگلوساکسون در پیدایش ماسونری داشت در امریکای لاتین جنبش‌های ماسونری رسالت دیگری داشتند. به همین دلیل، بسیاری از چهره‌های آزادی‌بخش در امریکای لاتین ماسون بودند. امروز هم می‌بینیم ماسونری که در امریکای لاتین شاهدش بودیم، سعی می‌کرد رهایی‌بخش عمل کند، با ماسونری در خاورمیانه سعی می‌کرد خود را به حاکمیت و نخبگان و دولت‌ها متصل کند تا بتواند مقصود خود را در جوامع به پیش برد، منش و رفتاری متفاوت داشت. به همین دلیل، اکثر چهره‌ها در امریکای لاتین اگرچه چهره‌های ملی هستند، در حوزه ماسونری تعریف می‌شوند. از این منظر، وقتی به پدیده کوبا بنگریم، یک نبرد پنهانی بین جریان «همسپن» و «انگلوساکسون» مشاهده می‌کنیم و همین موضوع اکنون در چارچوب یک سری رقابت‌ها در داخل امریکا هم وجود دارد. نگاهی که جناح جنوبی و غربی امریکا به تحولات دارد تا حدودی با نگاه جناح شرقی و شمالی متفاوت است.

اگر این را درست درک کنیم، می‌فهمیم انگیزه اوپاما از رفع تحریم علیه کوبا چه بود و بهتر می‌توانیم موشکافی کنیم که تنها در چارچوب نوع مناسبات بین هاوانا و واشنگتن نبود، بلکه حاصل نوع نگاهی بود که اوپاما، به‌عنوان یک استراتژیست، نسبت به امنیت پیرامونی و امنیت درونی امریکا دارد. از این منظر، می‌بینیم انقلاب کوبا ابتدا تحت تأثیر همان نگاه ناسیونال-سوسیال بوده و متعاقب آن از روش‌های مختلف مبارزه تأثیرپذیری داشته است. به همین دلیل، می‌بینیم در شیوه‌های براندازی نظام‌های دیکتاتوری و سرمایه‌داری که بر اساس انقلاب





از جنبش جدا شدند. و یا مثلاً نگاه چه‌گوارا نسبت به چپ بین‌الملل که یک نگاه انتقادی بود. از این منظر، شاهد ایجاد یک تفاوت در نظر فیدل کاسترو و چه‌گوارا بودیم که البته هیچ‌وقت آن را بزرگ نکردند. اوج این تفاوت در زمان سخنرانی چه‌گوارا در سازمان ملل بود که به‌عنوان نماینده کوبا سخنرانی کرد و به شوروی در صحن سازمان ملل انتقاد کرد. انتقادش هم این بود که روسیه اسلحه را به خلق‌ها می‌فروشد، درحالی‌که اسلحه مال خلق‌هاست و در تملک آنهاست. به همین دلیل، روس‌ها خیلی علاقه نداشتند یک جریان تجدید نظر طلب آنها را نقد کنند و به‌تدریج سعی کردند از طریق حزب کمونیست کوبا و با یک تعامل مرحله‌ای با خود جنبش ۲۶ جولای و دولت جدید کوبا و شخص کاسترو، این وضعیت را مدیریت کنند. فیدل کاسترو تصمیم گرفت، نقش چگونگی تعامل با روسیه را بین خود و برادرش، رائول (رئیس‌جمهور فعلی) تقسیم کند. بی‌دلیل نیست که بعدها رائول وقتی در چارچوب حکومت نقش خود را افزایش می‌دهد، در جایگاه وزیر دفاع می‌نشیند و سعی می‌کند ورودی اتحاد جماهیر شوروی به کوبا را مدیریت کند. قبل از این اتفاقی که افتاد این بود که کامیلو سین فونگوس در یک پرواز

کشته شد و خیلی‌ها می‌گفتند این نتیجه اختلاف داخلی جنبش بوده است. البته اخباری بود که توسط جریان ضدانقلابی که از کشور خارج شده بود و در میامی امریکا پناه گرفته بود، پمپا می‌شد.

ترتیب تا مقطع پیروزی انقلاب آیا آن چیزی که در امریکای لاتین به‌عنوان یک پدیده تحت عنوان «الهیات رهایی‌بخش» یا «کلیسای انقلابی» مطرح است، با این جنبش هم همراه بوده؟

کلینی: معترضان کاتولیک در کوبا وجود داشتند، به همین خاطر هم کاسترو سعی نکرد کلیسا را کاملاً منزوی کند. البته آنجا پروتستان‌ها هم بودند، اما کاسترو هیچ‌گاه رفتاری که مثلاً آنور خوجه در آلبانی دنبال کرد، دین‌زدایی محض را، دنبال نکرد. موضوع الهیات آزادی‌بخش در امریکای لاتین بحث بسیار گسترده‌ای است. به نظر من، یکی از اشتباهات سیاست خارجی جمهوری

در امریکای لاتین جنبش‌های ماسونری رسالت دیگری داشتند. به همین دلیل، بسیاری از چهره‌های آزادی‌بخش در امریکای لاتین ماسون بودند. امروز هم می‌بینیم ماسونری که در امریکای لاتین شاهدش بودیم، سعی می‌کرد رهایی‌بخش عمل کند، با ماسونری که در خاورمیانه سعی می‌کرد خود را به حاکمیت و نخبگان و دولت‌ها متصل کند تا بتواند مقصود خود را در جوامع به پیش برد، منش و رفتاری متفاوت داشت.

اسلامی این بوده که صرفاً با نگاه چپ و سوسیالیزم نوین با امریکای لاتین ارتباط برقرار کند. درحالی‌که با توجه به نگاه دینی خود می‌توانستیم ارتباط خوبی با جریان واتیکان دوم برقرار کنیم. جریان واتیکان دوم و کلیسای شبکه‌ای و کلیسای فقر در امریکای لاتین جایگاه خاصی دارد که شما این قدرت را در برزیل و پرو، یا در اندیشه‌های گوستاوو گوتیه‌رز هم می‌بینید. چون متأسفانه شناخت نیست و با استدلال کامل شرایط را تحلیل می‌کنیم، دچار نوعی سایش در روابطمان می‌شویم. البته من نمی‌گویم ما نباید با جریان‌های سوسیالیست دیالوگ داشته باشیم. اتفاقاً حتماً باید با تمامی جریان‌های امریکای لاتین، از جمله احزاب نوین دموکراسی طلب دیالوگ داشته باشیم. از آنجا که جمهوری اسلامی به‌لحاظ نظری یک قدرت فرهنگی جامع است، حتماً باید با گفت‌وگو با همه این جریان‌ها در یادلی خود را نشان دهد. به نظر من، در اولویت‌های ما باید با جریانی که مسیحیت فعلی را نقد کرده و به دخالت دین در سیاست معتقد است و می‌گوید کلیسا بعد از قرون وسطا به انحراف رفته که سیاست را از خود تفکیک کرده و دچار یک نوع سکولاریزم توسط سیاستمداران شده، نوعی تعامل سازنده داشته باشیم. به همین خاطر نگاهی که در امریکای لاتین وجود دارد با حوزه اروپا کاملاً متفاوت است. به همین خاطر، کلیسای انقلابی در امریکای لاتین نقش خاص خود را دارد. مثلاً در جنبش السالوادور که یک جنبش چپ در زمان جنگ سرد بود، بسیاری از مبارزان کشیش بودند؛ کشیشانی که می‌خواستند مبارزه کنند، در چارچوب جنبش السالوادور مبارزه می‌کردند.

در کوبا مذهب به معنای جاهای دیگر امریکای لاتین از غنای کافی برخوردار نبود، یک دلیل آن، ژئوپولیتیک و جزیره بودنش بود. دلیل دیگر هم این بود که جامعه کوبا خیلی در مسئله مذهب عمیق نبود. به همین دلیل، سعی کردند در مذاکرات امریکا و کوبا، واتیکان هم نقش داشته باشد تا بتواند یک جای پا و ذخیره ایدئولوژیک را در آینده کوبا سامان دهد. در گذشته، در شرایط مشابه میل کوبا به نقش‌آفرینی کلیسای پروتستان بودیم، اما این بار این کلیسای کاتولیک



فیدل کاسترو

۲۶ ژوئیه ۱۹۵۶ میلادی گروهی از جوانان مسلح کوبایی به قصد سرنگونی حکومت ژنرال باتیستا، دیکتاتور وابسته به امریکای کوبا، به پادگانی در شهر مونکادا حمله کردند که البته موفقیت‌آمیز نبود و تعداد زیادی از آنها توسط سربازان باتیستا کشته شدند و زنده‌ماندگان نیز راهی تبعید شدند. اما همین عملیات ناموفق سرآغاز تشکیل جنبشی به نام «۲۶ ژوئیه» شد که شش سال بعد با سرنگون کردن حکومت باتیستا،

نظام تازه‌ای را در کوبا مستقر کرد.

رهبری این جنبش از ابتدا تا پیروزی و سال‌ها بعد از آن در اختیار جوانی بود که تا سال‌ها الگوی بسیاری از مبارزان در امریکای لاتین شد.

«فیدل کاسترو» که این روزها نهمین دهه عمر خود را می‌گذراند، در سال ۱۹۲۶ در شهر اورینته و در خانواده‌ای فئودال و مرفه متولد شد و پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی، به‌قصد ورود به دانشکده حقوق راهی هوانا، پایتخت کوبا شد تا مرحله تازه‌ای از زندگی او که تاریخ کشورش را نیز وارد دوران تازه‌ای می‌کرد، شکل بگیرد.

فیدل پس از شکست عملیات حمله به مونکادا به‌همراه تعدادی از هم‌زمانش از جمله برادرش رائول، راهی مکزیک شد و در آنجا پس از آشنایی با ارنستو چگوارای آرژانتینی به تقویت توان چریکی گروه خود یا همان جنبش ۲۶ ژوئیه پرداخت تا در نهایت در سال ۵۶ میلادی به‌همراه ۸۰ تن دیگر از هم‌زمان خود، پس از سفری ماجراجویانه به‌وسیله یک قایق تفریحی به کوبا بازگشت.

ورود چریک‌های جوان برای آنها خوش‌یمن نبود، چراکه با حمله همه‌جانبه سربازهای باتیستا مواجه شدند و راهی جز پناه گرفتن در کوه‌های سیرا مائسترا نداشتند. بنابراین سیرا مائسترا به مکان جدیدی برای تدارک حملات تازه این گروه به مواضع حکومت بود. حملاتی که در نهایت و پس از حدود دو سال نتیجه داد و ژنرال باتیستا را وادار کرد که در اولین روز سال ۱۹۵۹ با خروج خود از کشور، عیدی ناخواسته‌ای به فیدل و یارانش بدهد.

با خروج باتیستا از کوبا، رژیم او نیز منقرض شد و به فاصله کوتاهی فیدل کاسترو به رهبر و رئیس جمهور کوبا تبدیل شد. فیدل کاسترو در طول دوران طولانی حکومتش بر کوبا پایه‌های نظامی را گذاشت که اگرچه بر اساس مارکسیسم شکل نگرفته بود، اما به‌دلیل خصومتش با ایالات متحده آمریکا به یکی از متحدين اصلی بلوک شرق بدل شد. آنچه اهمیت این اتحاد را بیشتر می‌کرد، فاصله بسیار کم کوبا با سواحل میامی در آمریکا بود. به‌عبارتی باید گفت که با پیوستن کوبا به بلوک شرق، اتحاد جماهیر شوروی توانسته بود



بود، اما اینها جریان مسلطی نبودند که بتوانند به عنوان یک جریان اعتراضی رخنمایی کنند.

ترتیب شاهد مهاجرت گسترده‌ای از کوبا به امریکا هستیم. آیا این مهاجرت‌ها همگی در مخالفت با اصل انقلاب بوده، یا در مقاطع زمانی پس از انقلاب هم مهاجرت‌هایی اتفاق افتاده است؟ **کلینی:** ده درصد جمعیت کوبا به امریکا مهاجرت کرده‌اند. اما اصل نزدیکی سرزمین همواره در موضوع مهاجرت نقش دارد، حال اگر بحران سیاسی و یا علایق هم به این موضوع اضافه شود، این مسئله تشدید می‌شود. در همین فلات سیاسی ایران، برادران و خواهران افغان هم به همین دلیل به ایران مهاجرت کرده‌اند که آنجا هم البته بحران نقش داشت. بنابراین، این موضوع پیچیده‌ای نیست. گاهی مهاجرت با انگیزه جست‌وجوی سرنوشت اتفاق می‌افتد.

ترتیب این درست، اما در کشور خودمان هم پیش از انقلاب شاهد مهاجرت با انگیزه‌ای که اشاره کردید بودیم، اما وقوع انقلاب خود باعث ایجاد یک موج مهاجرت جدید شد. شروع جنگ هم

همین‌طور. می‌خواهم ببینم بعد از وقوع انقلاب در کوبا آیا شاهد موج جدید مهاجرت و رای مهاجرت‌های معمول بوده‌ایم؟ همچنین

آیا مخالفان کاسترو در امریکا سازماندهی منسجمی دارند؟

کلینی: بله، حتی در کنگره امریکا لابی دارند. در کوبا آن تصویری که از آینده است، برخی این نظام کمونیستی را نمی‌پذیرند. علتش هم آزادی اجتماعی نیست، زیرا در کوبا آزادی اجتماعی به صورت مفرط وجود دارد. حتی بخشی از جامعه که مهاجرت کرده‌اند، این نوع روابط اجتماعی عریان را نمی‌پذیرند. بحث دیگر موضوع مالکیت است. جامعه کوبا با توجه به اینکه یک جامعه کشاورزی و بسیار کم‌شدت صنعتی است، مردم دوست داشتند چیزی برای خود داشته باشند، اما همیشه حتی در زمان باتیستا از این حق مالکیت که یک امر فطری است، منع شده‌اند. یک بخش دیگر هم به اعتراضات سیاسی برمی‌گردد. آزادی‌های سیاسی در کوبا بخصوص تا سال‌های ۹۰ تقریباً صفر بود، حتی نمی‌توان گفت مثلاً پنج درصد. درواقع هیچ جریانی، هیچ رسانه‌ای، هیچ تربیتی و هیچ امتیازی

بود که وارد عمل شد. اگر به همان تقسیم‌بندی دوره‌ای برگردیم، می‌توان گفت، ما یک دوره از اول انقلاب تا ۱۹۶۳ و سپس خروج چه‌گوارا از حلقه اولیه انقلابیون کوبا را شاهدیم. متعاقب این موضوع کوبا تا حدود سال ۶۹ یا ۷۰ میلادی رفتار خود را دنبال می‌کند و در این زمان عملاً به عنوان کشوری که در لیست انتظار اردوگاهی بود، مطرح می‌شود. از سال‌های ۶۹ یا ۷۰ به بعد کوبا با اینکه عضو پیمان ورشو نبود، عملاً به لحاظ اقتصادی رفتارهای کمونی خود را تقویت کرد. از این زمان بود که نوع نگاه کوبا به لحاظ ساختار اجتماعی «انگلسی» شد. یعنی اگر بخواهیم بگوییم در قرن بیستم کدام کشور بیشتر سعی کرد از نظرات انگلس پیروی کند، می‌توان گفت، این کشور دولت کمونیستی کوبا بود. آنها تقریباً نهاد خانوادگی را از معادلات حذف کردند. البته ریشه نهاد خانواده در کوبا حتی در زمان باتیستا هم قوی نبود. به خاطر اینکه در کل نگاه امریکایی‌ها به کوبا یک محیط غیراخلاقی بود. از این منظر می‌شود گفت، چگونگی بهره‌گیری دولت کوبا از نظریات چپ، در سال‌های بعد

از ۱۹۷۰ سمت‌وسوی خاصی پیدا کرد. یعنی می‌توان گفت، در چارچوب رفتار منطقه‌ای بیشتر سعی کرد کاسترو سیاست عمل کند، در حوزه اجتماعی سعی کرد انگلسی عمل کند و در حوزه اقتصادی هم کاملاً مارکسیستی-لنینیستی عمل کرد. البته چون کوبا یک احساس انقلابی دائمی را در خود پرورش می‌داد، به بحث تسلط امنیتی بر جامعه هم خیلی بها می‌داد و کمیته‌های انقلاب نقش مهمی در این کشور داشتند. از سوی دیگر، شاهد بودیم کوبا موفق شد در برخی حوزه‌ها علی‌رغم نداشتن منابع کافی برای توسعه، در بخش خدمات توفیق‌های خوبی به دست بیاورد. واقعاً در کوبا آموزش رایگان بود و هست و خدمات پزشکی ارزان و تقریباً رایگان بود و هست. بحث خدمات اجتماعی و مدنی را سعی کرد با بهره‌گیری از یک نوع همبستگی و تولید یک انضباط امنیتی میسر کند. تا ابتدای دهه نود میلادی این پیوستگی به اردوگاه چپ حفظ می‌شود، البته با حفظ برتری تفکر فیدل کاسترو یا به قول خود آنان «فرمانده فیدل». البته ریزش‌ها و مخالفت‌های موردی هم مشاهده می‌شد که همراه با برخی پنهان‌نگی‌های سیاسی

جاسوسی امریکا تحمیل کند.

فارغ از مسئله نبود آزادی سیاسی و اوضاع نامساعد اقتصادی، نظام انقلابی کوبا توانسته لااقل در دو حوزه مشخص بهداشت و درمان و آموزش رایگان به دستاوردهای چشمگیری دست یابد. به گونه‌ای که تمامی شاخص‌های سازمان بهداشت جهانی نشان می‌دهد مردم کوبا علی‌رغم تحریم‌های امریکا در حوزه بهداشت پا به پای جوامع توسعه‌یافته و در مواردی بیش از آنها پیشرفت کرده‌اند. برای مثال آمار ابتلا به ایدز در این کشور به ازای هر هزار نفر، تنها یک نفر است، در حالی که میانگین جهانی ۸ برابر کوبا است. امید به زندگی نیز شاخص دیگری است که بالا بودن سطح سلامت جامعه کوبا را تأیید می‌کند. در حالی که در سال ۱۹۶۰ امید به زندگی مردم کوبا ۵۸ سال بوده، در سال ۲۰۰۵ به حدود ۷۸ سال رسیده است. دسترسی ۹۵ درصدی مردم این کشور به آب آشامیدنی سالم نیز در نوع خود جالب توجه است. اما آنچه این آمارها را جذاب‌تر می‌کند، دسترسی تقریباً رایگان مردم کوبا به خدمات پزشکی و بهداشتی است.

در نزدیک‌ترین فاصله ممکن با امریکا، به عنوان رهبر بلوک غرب، متحدی داشته باشد که در صورت نیاز می‌توانست امنیت امریکا را تهدید کند.

جنگ «خلیج خوک‌ها» نمونه عینی رقابت دو ابرقدرت جهانی در کوبا را نشان می‌دهد. در سال ۱۹۶۱ میلادی حدود ۱۷۰۰ نفر از مخالفان انقلاب کوبا که به امریکا گریخته بودند، با همکاری سازمان جاسوسی امریکا و به دستور جان اف کندی، رئیس جمهور وقت امریکا، وارد منطقه‌ای به نام «خلیج خوک‌ها» در جنوب کوبا شدند تا با عملیاتی نظامی، حکومت تازه تأسیس فیدل کاسترو را سرنگون کنند. این عملیات البته با شکست مواجه شد. اما دلیل این شکست می‌تواند اوج رقابت شرق و غرب بر سر کوبا را آشکار کند. چرا که سرویس جاسوسی شوروی بود که چند روز پیش از این عملیات مخفیانه، از تدارک آن توسط امریکا مطلع شد و موضوع را به اطلاع کاسترو رساند. به همین دلیل کاسترو نیز برخلاف تصور امریکا کاملاً آگاهانه به استقبال این نبرد رفت و توانست با قلع و قمع دشمنانش شکستی تلخ را بر سازمان

توسعه نظام آموزش رایگان نیز دستاورد دیگری است که انقلاب کوبا توانست به آن دست یابد. به طوری که می‌توان ادعا کرد که بی‌سوادی در این کشور تقریباً به صفر رسیده است و از سوی دیگر سرمایه‌گذاری دولت کوبا بر روی تعلیم متخصص خصوصاً در حوزه پزشکی امروز به نتیجه نه‌نشسته است و برای مثال در ازای نفت و انرژی دریافتی از ونزوئلا به آن کشور پزشک می‌فرستد.

فیدل کاسترو در نهایت در سال ۲۰۰۸ به دلیل کهنولت سن و بیماری از قدرت کنار رفت، اما این به معنای پایان حکومت کاسترو در کوبا نبود، چراکه کاستروی دیگر به نام راول که از همان ابتدای جنبش همراه همیشگی برادرش فیدل بود، جانشین وی شد تا فیدل دهه نهم عمر خود را با آرامشی بیشتر طی کند. این روزها اگرچه او بیمار است و شاید تأثیر چندانی در تصمیم‌گیری‌های دولت کوبا نداشته باشد، اما همگان بر این باورند که هنوز هم و به رغم تمام نارضایتی‌ها، نام و سایه وی می‌تواند مردم کوبا را حول محوری واحد متحد کند.

برای داشتن اپوزیسیون وجود نداشت. به همین دلیل، اپوزیسیون سعی می‌کرد موقعیت خود را در خارج از مرزها تعریف کند. نمی‌توان گفت، مهاجرت تحت تأثیر تنها یک پدیده بوده است. علاوه بر اینها، نسبت‌های خانوادگی هم بر مهاجرت تأثیر گذاشت. بسیاری افراد که خانواده‌هاشان بعد از انقلاب از کوبا خارج شدند و به میامی که تنها ۶۰ مایل با امریکا فاصله دارد، رفتند نیز به این کشور مهاجرت کردند. بخش عظیمی ناشی از جست‌وجوی سرنوشت و عدم امکان اعتراض سیاسی بوده است. در جامعه کوبا هم به این دلیل که سوسیالیستی تعریف شده بود و تعریف کار برابر با استعداد نبود، بسیاری افراد که در خود استعداد خاصی می‌دیدند به اقتصاد دوم روی می‌آوردند و سعی می‌کردند نوعی معامله پایاپای یا تهاتر را بین خود سامان دهند. اقتصاد کوبا هم یک اقتصاد جزیره‌ای و متکی به برخی منابع خارج از کشور است و شوروی سالیانه ۴ میلیارد دلار برای کوبا هزینه می‌کرد. البته خیلی‌ها معتقدند کوبا قمر «سویت» بوده، اما من این اعتقاد را ندارم و فکر می‌کنم کاسترو توانست بدون اینکه کاملاً تفکر شوروی را بپذیرد و در زمین آن بازی کند، آنها را استعمار کند و تفکر خود یا ناسیونالیسم کوبا را تقویت کند و همزمان بابت جایگاه ژئوپولیتیک خود امتیاز بگیرد. به همین دلیل، ادبیاتی که در خلاصه وضعیت کوبا استفاده می‌شود، خیلی عمیق نیست. کوبا، کوباست و هیچ‌گاه حتی فرزندخوانده شوروی هم نبوده، زیرا روس‌ها در پیدایش مؤلفه‌هایش نقش مؤثری نداشتند.

باز اگر به بحث تقسیم‌بندی دوره‌ای برگردیم، بعد از فروپاشی شوروی شاهدیم

که شکست اردوگاهی و به‌هم‌خوردن معادلات و از بین رفتن اندیشه مارکسیستی به‌شدت این سؤال را مطرح می‌کرد که آیا کوبا فرومی‌ریزد؟ اما شرایط نشان داد تدابیری که کاسترو برای کوبا اندیشیده بود، باعث شد آثار بحران، برعکس جمهوری‌های سوسیالیستی، مثل قزاقستان و آذربایجان و امثالهم، خیلی با سرنوشت کوبا بازی نکنند. همزمان این را هم باید دید که برخلاف انتظار تحلیل‌گران، کوبا به سمت چین نرفت. نمی‌خواهم بگویم لجاجت ایدئولوژیک،

چون خود کوبایی‌ها معتقدند ایدئولوژی‌شان غنی است. آن سال‌ها دوسیستمی کردن اقتصاد را هنوز جلو نبرده بود.

تربیت البته در آن سال‌ها چین هم دیگر مدعای ایدئولوژیک خود را از دست داده بود و ما تقریباً هیچ جای دنیا شاهد یک جریان مانوئیستی نبودیم. در حوزه‌های استعمار بین‌المللی این‌طور بود که اگر مثلاً فرانسه عقب‌نشینی می‌کرد، امریکا می‌رفت و جایش را می‌گرفت. اما بعد از عقب‌نشینی‌های تفکر لنینیستی اصلاً چین سعی نکرد جای آن را بگیرد.

کلینی: البته این از ضعف تفوریک چین ناشی نبود، بلکه ناشی از قدرت‌طلبی چین بود. چین تعریف قدرتی متفاوت از تعریف مارکسیسم و لنینیسم داشت. و اکنون هم چین می‌تواند خیلی سریع به یک امپراتوری در جهان تبدیل شود.

اما اگر بخواهیم به کوبای بعد از فروپاشی شوروی بیردازیم، می‌بینیم جهت‌گیری کوبا تحت تأثیر



برگ برنده مهم دولت کوبا دیپلماسی عمومی‌اش بود و موفق شده بود در فضای عمومی امریکای لاتین و تولید جنبش‌های همراه، یک زایش ژئوپولیتیکی انجام دهد. نمونه‌اش را هم در نیکاراگوئه دیدیم، حتی به شکلی محدودتر در حوزه نفوذ امنیتی در پاناما دیدیم. در جنبش السالوادور و کلمبیا کوبا موفق شده بود با حدود ۷۷ دسته، گروه، حزب و سازمان، از مجموع حدود ۱۴۰ جنبش اعتراضی امریکای لاتین ارتباط برقرار کند.

یک‌سری عوامل قرار می‌گیرد. نخست اینکه دیگر کمک‌های سالیانه شوروی وجود نداشت، دیگر اینکه تبلیغ و تأکیدی که درباره پایداری کمونیسم انجام می‌شد، در افکار عمومی ضربه خورده بود. سوم اینکه همزمان، برنامه‌های اقتصادی کوبا نتوانسته بود به اهداف خود در حوزه تولید دست یابد. بنا به همه این دلایل، غرب تلاش کرد به‌تدریج به شکلی کوبا را تحت فشارهای جدیدتر، قوی‌تر و پنهان‌تر قرار دهد تا این وصله ناجور را از امریکای مرکزی پاک کند. اما موفق نشد، زیرا برگ برنده مهم دولت کوبا دیپلماسی عمومی‌اش بود و موفق شده بود در فضای عمومی امریکای لاتین و تولید جنبش‌های همراه، یک زایش ژئوپولیتیکی انجام دهد. نمونه‌اش را هم در نیکاراگوئه دیدیم، حتی به شکلی محدودتر در حوزه نفوذ امنیتی در پاناما دیدیم. کانال پاناما برای امریکا بسیار استراتژیک است و به‌هیچ وجه حاضر به تحمل یک رقیب یا آسیبی در آن نیست. در جنبش السالوادور و کلمبیا کوبا موفق شده بود با حدود ۷۷ دسته، گروه، حزب و سازمان، از مجموع حدود ۱۴۰ جنبش اعتراضی امریکای لاتین ارتباط برقرار کند. یعنی تقریباً نیمی از فضای اعتراضی امریکای لاتین خوراک ذهنی خود را از کوبا می‌گرفت. به همین دلیل، در این مرحله تمرکز کوبا برای جابه‌جایی منابع اهمیت پیدا کرد و تمرکز خود را معطوف ونزوئلا کرد و می‌بینیم که با پیدایش جریان «چاویزم» کوبا توانست آلترناتیوی برای کمک‌هایی که از شوروی دریافت می‌کرد، ایجاد کند. به همین دلیل، نقش کوبا در ونزوئلا بسیار مهم و انکارناپذیر است. البته این به این معنا نبود که کوبا تنها به یک نفوذ امنیتی در امریکای لاتین فکر کند. کوبا

سعی می‌کرد حتی با ادبیات امریکای لاتین ارتباط برقرار کند. ادبیات امریکای لاتین بسیار خاص و ویژه است و می‌توان گفت، ادبیات در آن منطقه همپای مذهب در فرهنگ نقش ایفا می‌کند. کوبا تلاش کرد با چهره‌ها ارتباط برقرار کند و چهره‌ها را به سمپات‌های خود تبدیل کند. حتی یک آوازی هست به نام «گوانتانامو» که تقریباً پرچم و سرود اصلی تمام امریکای لاتین است. این شعر درباره یک دختر گوانتانامویی است. اما خب کوباست که البته دست امریکاست و هنوز هم امریکا در بخشی از این جزیره پایگاه نظامی دارد.

بعد از سه مؤلفه‌ای که گفتیم؛ کاهش کمک‌ها، تولید آلترناتیو و شکست کمونیسم در افکار عمومی، تعریف کوبا از امنیت ملی تغییر کرد و تحت تأثیر یک موازنه جدید شکل گرفت و سعی کرد بحران احتمالی را مدیریت کند. این موضوع تا حدود ۲۰۰۶ یا ۲۰۰۷ که رائل کاسترو به قدرت رسید، ادامه پیدا کرد. با توجه به اینکه نقش اصلی در نظام امنیتی و کنترل جامعه را رائل بر عهده داشت، خیلی‌ها فکر می‌کردند با آمدن او فضا تنگ‌تر خواهد شد. اما وقتی رائل به قدرت رسید، بلافاصله با یک‌سری سیاست‌های شبه‌لیبرال سعی کرد اقتصاد را بهبود بخشد. درواقع، او با شناسایی یک‌سری واحدهای اقتصادی در این فکر بود که صنعت توریسم کوبا را که تقریباً یک نمودار ثابت بود، توسعه دهد. در بحث سیگار هم همین‌طور، زیرا سیگار کوبا در بازار جهانی پایه‌ای مطرح‌ترین کمپانی‌های جهان حضور داشت.

تربیت آیا کنار رفتن فیدل کاسترو از قدرت



فرصت خوبی برای آنهاست و خیلی سریع نتیجه می‌دهد. زیرا نسبت اقتصاد کوبا به اقتصاد امریکا حتی از نسبت اقتصاد کرج به تهران پایین‌تر است و اصلاً قابل مقایسه نیست.

تربیت و اما پرسش پایانی، آینده کوبا را با توجه به روندی که انتخاب کرده است، چطور می‌بینید؟
کلینی: ما تنها می‌توانیم آینده را تخمین بزنیم. بحث آینده‌نگری، آینده‌شناسی و آینده‌پژوهی سه مبحث است. این سؤال جامعی است. تنها می‌توان درباره آینده احتمالی کوبا صحبت کرد. کوبا تلاش خواهد کرد نظام اقتصادی دوسیستمی خود را حفظ کند. ایدئولوژی خود را هم لااقل در حد نخبگان مدیریتی حفظ خواهد کرد. باز کردن فضای سیاسی را در دستور کار قرار خواهد داد، کما اینکه در روزهای اخیر هم تعدادی از زندانیان سیاسی را آزاد کردند. به نظر می‌رسد کوبا نوعی ترمیم اقتصادی از خارج و ترمیم سیاسی در داخل را دنبال خواهد کرد. بحث جذب سرمایه خارجی برای کوبا یک اولویت است، بنابراین تلاش می‌کند موضوعاتی را که ممکن است جذب سرمایه خارجی را

تهدید کند، کاهش دهد. احتمال شکل‌گیری یک‌سری تشکلهای اجتماعی و سیاسی بیشتر می‌شود. اینکه تصور شود کوبا خواهد به سرعت به سمت یک نظام دموکراتیک حرکت کند، اشتباه است، زیرا اصلاً این آمادگی در کوبا وجود ندارد. زیرا تغییر نسل اتفاق افتاده و مردم در کوبا گرچه ممکن است از بسیاری مشکلات ناراضی باشند، شخصیت کاریزماتیک فیدل کاسترو به عنوان یک سایه هنوز در

کوبا وجود دارد. مسیری که شاید کوبا را در آینده نگران می‌کند، این است که یک آلترناتیو کاریزماتیک برای فیدل کاسترو وجود ندارد. به نظر من کوبا سعی می‌کند شرایط را مدیریت کند و به صورت آهسته و بدون اینکه بخواهد شوکی به سیستم وارد کند، وضعیت را تغییر دهد.

تربیت فکر می‌کنید موفق شود؟ زیرا در بسیاری جاها وقتی کمی فضا را باز می‌کنند، اوضاع از دست خارج می‌شود.

کلینی: سؤال بسیار سختی است و به همین نسبت پاسخ دادن به آن نیز دشوار است، زیرا کوبا را نمی‌توان با کشورهای دیگر مقایسه کرد. جامعه کوبا به شدت شبکه‌ای است؛ به این معنا که نظارت حزب بر جامعه بسیار شدید است، بنابراین امکان اینکه شرایط به سمت فروپاشی حکومت کاستروها پیش رود، کمی بعید است.

تربیت اگر چند پارامتر را اضافه کنیم، چه؟ مثلاً جذب سرمایه. به هر حال، یک رویکرد تازه اقتصادی را در سطح منطقه و جهان می‌طلبید، دوم اینکه با تغییر نسل در کوبا ایدئولوژی به شدت کم‌رنگ شود و سوم اینکه مخالفانی که در امریکا سازماندهی خوبی هم ندارند، بتوانند در داخل کوبا مؤثرتر عمل کنند.

کلینی: همچنان معتقدم همه این موارد شاید بتوانند مزاحمت‌هایی برای نظام فعلی ایجاد کنند، اما اینکه بتوانند در حد سقوط نظام مؤثر باشند، بسیار بعید است.

شخصیت کاریزماتیک فیدل کاسترو به عنوان یک سایه هنوز در کوبا وجود دارد. مسیری که شاید کوبا را در آینده نگران می‌کند، این است که یک آلترناتیو کاریزماتیک برای فیدل کاسترو وجود ندارد. به نظر من کوبا سعی می‌کند شرایط را مدیریت کند و به صورت آهسته و بدون اینکه بخواهد شوکی به سیستم وارد کند، وضعیت را تغییر دهد.



یک تحول در نگرش ایدئولوژیک و اقتصادی است؟ درواقع، با توجه به آغاز گفت‌وگوها با امریکا پس از کنار رفتن فیدل کاسترو، می‌توان نتیجه گرفت که رفته‌رفته ایدئولوژی در کوبا کنار گذاشته می‌شود؟

کلینی: ایدئولوژی تضعیف شده است، اما به این معنا که بگوییم از بین رفته، نه، این طور نیست. نوع نیاز کوبا به روابط با امریکا با نوع نیاز امریکا به روابط با کوبا کاملاً متفاوت است. درواقع، کوبا سعی می‌کند از این فرصت به عنوان یک فرصت اقتصادی و ضدتحریمی استفاده کند و بتواند حاکمیت را با حفظ سیاست‌ها در اختیار داشته باشد. اما، بخصوص پس از اتفاقاتی که طی سال‌های اخیر در حوزه خاورمیانه، شرق آسیا، و CIS افتاده، پیش‌بینی می‌شود ژئوپولیتیک مجدداً به دستور کار بازگردد، زیرا پس از فروپاشی شوروی و رقابت دوقطبی بسیاری تحلیل کردند ژئوپولیتیک ارزش خود را از دست خواهد داد. از جمله کیسینجر گفته بود، پس از فروپاشی شوروی،

ایران ارزش استراتژیک خود را از دست داده است درحالی‌که این طور نبود و نیست. اگرچه آنها چون رسانه دارند، می‌توانند دیدگاه خود را در سطحی گسترده تبلیغ و به افکار عمومی تحمیل کنند. این نگاه غلط بود، زیرا ارزش ژئوپولیتیکی ایران افزایش پیدا کرد و پیوسته‌های ژئوپولیتیک آن بیشتر شد. کسی که این را درک نکند، درواقع هندسه ژئوپولیتیکی را درک نکرده است. هندسه ژئوپولیتیک معنای خاص خود را دارد. درواقع، ترکیبی از فضای مجازی با بازی‌های

زمینی یک پدیده سه‌بعدی را ایجاد می‌کند. درحالی‌که در زمان جنگ سرد، فضای مجازی را در بازی‌های ژئوپولیتیک خیلی کم داشتیم و این کار بیشتر توسط نفوذ و رسوخ ایدئولوژیک صورت می‌گرفت تا تهییج و فضا سازی. این خود یک محور این هندسه است.

اما به بحث که برگردیم، باید گفت، در شرایط جدید، امریکا و شخص اوباما برنامه عادی‌سازی روابط با کوبا را در راستای از بین بردن ذخیره‌های ژئوپولیتیکی بازی می‌کند. یقیناً امریکا به همان اندازه که امروزه تلاش می‌کند با یک کمربند امنیتی، زنجیره مروراید چینی را از شرق آسیا تا خلیج فارس پاره کند، باید منتظر باشد چین و یا روسیه که امروز به دلیل اتفاقات رخ داده در اوکراین از امریکا دل‌چرکین است، بخواهند پاسخ متقابل بدهند. آنها اگر بخواهند این کار را بکنند، یقیناً باید به امریکا بیشتر نزدیک شوند. به همین دلیل، واشنگتن تلاش دارد امنیت پیرامونی خود را معنا بخشی جدید کند.

تربیت مدلی شبیه به مدل توسعه‌ای که امثال روستو برای توسعه کشورهای دیگر داشتند که مانع از پیوستن آنها به اردوگاه کمونیزم شوند. آیا امریکا اکنون دنبال چنین ایده‌ای در کوبا است؟

کلینی: هدف امریکا بیشتر از اقتصاد، امنیتی است. به نظر من می‌خواهد انگیزه‌های کوبا برای ملحق شدن به یک قدرت فراامریکایی را از بین ببرد. البته بیشتر از اینکه هزینه داشته باشد، یک فرصت اقتصادی است. یعنی اگر کمپانی‌های امریکایی بتوانند سیگار یا نیشکر یا نیکل کوبا را در اختیار بگیرند،

مناسبات پاکستان و افغانستان

نگاه متفاوت

رویکرد جدید

◀ پیر محمد ملازهی

فاجعه حمله گروه طالبان پاکستان به یک مدرسه تحت اداره ارتش پاکستان در پیشاور و کشتار کودکان و نوجوانان در روز ۲۵ آذرماه ۱۳۹۳، نقطه عطف مهمی در تحولات پاکستان و افغانستان تصور شده است. این حمله و کشتار بیش از ۱۳۰ دانش‌آموز و افراد غیرنظامی در عملیاتی انتحاری که بنا به اعتقاد ارتش پاکستان به وسیله ملا فضل اله مشهور به «ملا رادیو» رهبر افراطی‌ترین بخش از تحریک طالبان که در خاک افغانستان مستقر است برنامه‌ریزی شده بود، در زمانی بسیار حساس و مهم در تاریخ ارتش پاکستان انجام شد. شانزدهم دسامبر یادآور شکست ارتش پاکستان در بنگال و اعلام استقلال بنگلادش از پاکستان است. انتخاب این روز برای حمله به مدرسه‌ای که بیش از نود درصد دانش‌آموزانش فرزندان نظامیان پاکستان هستند، کاملاً حساب‌شده بود و نه تنها موقعیت ارتش در گذشته و حال را در نظر گرفته بلکه نسل آینده نظامیان پاکستان را در نظر داشته است. از این رو به نظر می‌رسد طالبان دو پیام مهم به ارتش پاکستان داده‌اند.

۱. جنگ طالبان و ارتش پاکستان راه‌حل نظامی ندارد و می‌تواند نسل‌ها طول بکشد.

۲. جنگ ارتش و طالبان در نهایت به شکست و تجزیه مجدد پاکستان منتهی می‌شود.

بنابراین برای جلوگیری از این دو پی‌آمد خطرناک بهتر است راه‌حل سیاسی و مذاکره با طالبان در دستور کار ارتش و دولت حزبی پاکستان قرار گیرد ولی از آنجا که راه‌حل سیاسی و مذاکره تنها در ارتباط با ارتش و تحریک طالبان پاکستان نیست و در ابعاد کلی‌تری پاکستان و هندوستان را شامل می‌شود و لازمه چنین تحولی نیازمند رویکرد جدیدی از طرفدارانش است، قبل از هر اقدام دیگری می‌باید ارتش پاکستان سیاست جهانی شصت و شش ساله‌اش را تغییر دهد. در چنین نگاهی است که گمان می‌رود فاجعه حمله به مدرسه پیشاور می‌تواند نقطه عطف مهمی باشد و ممکن است جنوب آسیا را با تحولات ساختاری روبرو سازد زیرا سیاست جهادی ارتش پاکستان تحولات پاکستان، افغانستان و هندوستان را به هم گره زده است، به طوری که می‌توان گفت تحولات در هیچ کشوری در جهان به اندازه تحولات پاکستان، افغانستان و هندوستان به هم گره نخورده و پیوند ارگانیک نیافته است. در مطلب پیش رو و در همان حال که تلاش می‌شود در نگاهی واقع‌بینانه به این پرسش پاسخ داده شود که آیا ارتش پاکستان از این ظرفیت واقعی برخوردار است که سیاست جهادی‌اش را تغییر دهد یا نه و دلایل احتمالی چنین تغییری و رویکرد جدید ارتش پاکستان چه می‌تواند باشد، در ابعاد کلی‌تری به مناسبات افغانستان و پاکستان در نگاهی تاریخی توجه می‌شود و شرایط جاری و آینده مناسبات و روند پیش‌رو به بحث گذاشته می‌شود.



جهادی - افراطی محصول سیاست جهادی ارتش پاکستان بوده که با حمایت بخش امنیتی ارتش موسوم به «آی.اس.آی» شکل گرفته و در جنگ‌های نیابتی در کشمیر و افغانستان مورد بهره‌برداری ابزاری قرار می‌گرفته‌اند.

در شرایط کنونی و به ویژه در پی حمله انتحاری به مدرسه ارتش در پشاور، بیشترین بحث ما حول محور این پرسش تمرکز یافته است که آیا ارتش پاکستان واقعا در نظر دارد سیاست جهادی خود را کنار بگذارد و یا آن را در حدی تعدیل کند که لاقلاً بتواند به صلح و ثبات در افغانستان کمک مؤثری بنماید؟ قضاوت در این خصوص ساده نیست ولی لاقلاً می‌توان گفت چنین انتظاری در پاکستان و افغانستان هر دو شکل گرفته است. برای فهم واقع‌بینانه‌تر این انتظار و احتمال عملی شدن یا نشدن آن لازم می‌شود که در نگاهی تاریخی مناسبات پاکستان و افغانستان را در نظر بگیریم و نگاه دو کشور به یکدیگر را بی‌طرفانه مورد ارزیابی قرار دهیم. در چنین پیش‌فرض می‌توان مناسبات پاکستان و افغانستان را از سه منظر در نظر گرفت:

الف: سابقه تاریخی مناسبات پاکستان و افغانستان

ب: شرایط موجود مناسبات پاکستان و افغانستان

ج: پیش‌بینی آینده مناسبات پاکستان و افغانستان

برای آن که بتوان مناسبات پاکستان و افغانستان را در نگاهی تاریخی تحلیل کرد، مناسب‌ترین زمان مقطع اعلام استقلال پاکستان در ۱۲ اوت ۱۹۴۷م است. دقیقاً از همین تاریخ است که دو نگاه متفاوت در پاکستان و افغانستان

شکل می‌گیرند و تا به امروز

منشاء تحولاتی بوده‌اند که در

جنوب آسیا روی داده است.

جنگ‌های داخلی، دخالت‌های

خارجی و اشغالگری منابع

جهانی قدرت در افغانستان،

ارتباط تنگاتنگی با نگاه

متفاوت این دو کشور به

یکدیگر دارد. در همین نگاه

است که می‌توان دلایل

اصلی سیاست جهادی ارتش

پاکستان و پی‌آمدهای آن

برای جنوب آسیا را شناسایی

کرد. بر این اساس نیاز خواهد

بود که نگاه پاکستان به

افغانستان و نگاه افغانستان

به پاکستان را مورد توجه

قرار دهیم تا بتوانیم تصویری حتی‌المقدور واقع‌بینانه

از تحولات در جنوب آسیا بدست بیاوریم ولی از آن

جا که سیاست جهادی ارتش پاکستان ضلع سومی نیز

دارد و هندوستان را شامل می‌شود، بناچار باید جنوب

آسیا را در کلیت آن در نظر گرفت.

الف. سابقه تاریخی مناسبات پاکستان و

افغانستان

این واقعیت که پس از اعلام استقلال پاکستان

و طرح پذیرش این کشور در سازمان ملل متحد،

افغانستان تنها کشور جهان بود که با عضویت پاکستان

در سازمان ملل متحد مخالفت کرد و به آن رای

مخالف داد، هرگز از ذهن نخبگان سیاسی - مذهبی

و نظامی پاکستان پاک نشده است و تا آینده‌ای قابل

پیش‌بینی پاک‌شدنی نیز به نظر نمی‌رسد. این که چرا

افغانستان حاضر نشده پاکستان را به عنوان یک کشور

اسلامی جدید در خانواده جهان اسلام به رسمیت

بشناسد قابل فهم نخواهد بود مگر آنکه نگاه دو کشور

به یکدیگر را مورد توجه قرار دهیم.

پاکستان در سال ۱۹۴۷م. در پی استقلال شبه قاره هند از قدرت استعماری انگلیس و تجزیه هندوستان بر مبنای مذهبی موجودیت یافت. طبق توافق به عمل آمده بین رهبران حزب مسلم لیگ، حزب سراسری مسلمانان هند و حزب کنگره هند قرار بود همه مناطق با اکثریت مسلمان به کشور جدیدالتأسیس پاکستان بپیوندند و تمامی مناطق هندونشین، بودائی‌نشین و سیک‌نشین به هندوستان ملحق شوند. این تدبیر و توافق هر چند که مورد خواست رهبران اصلی حزب کنگره نبود ولی برای جلوگیری از جنگ و کشتار قومی - مذهبی به آن تن دادند و پاکستان در دو بخش پاکستان شرقی، (بنگلادش کنونی) و پاکستان غربی (پاکستان کنونی) شکل گرفت. اما این کشور جدید که تحت نام جمهوری اسلامی پاکستان موجودیت یافت از همان آغاز استقلال درگیر دو بحران سرزمینی و مرزی شد که نتیجه سیاست استعماری انگلیس در طول نزدیک به دوپست سال تسلطش به شبه‌قاره هند بودند.

مسئله اول موضوع کشمیر و خط حائل مرزی با هند بود. با وجود آنکه اکثریت جمعیت کشمیر مسلمان و خواهان پیوستن به پاکستان بودند ولی حاکم وقت سیک‌مذهب آن به نام «گلاب سینگ» با امضای قراردادی با دولت وقت هند، کشمیر را بخشی از هندوستان اعلام کرد و باعث بروز اولین جنگ دو کشور جدید هندوستان و پاکستان شد. توقف ارتش‌های دو کشور در خط حائل کنونی و دخالت سازمان ملل متحد، آتش‌بس را به گونه‌ای برقرار کرد که تقریباً دو سوم کشمیر تحت تسلط

ارتش هند باقی ماند و یک سوم دیگر به نام کشمیر آزاد، بخشی از پاکستان شد. به این ترتیب خط حائل کشمیر که مرز مورد مناقشه امروز هندوستان و پاکستان است به کشور پاکستان به ارث رسیده و تاکنون سه جنگ بزرگ و تجزیه پاکستان شرقی و اعلام استقلال بنگلادش به کمک هندوستان در روز ۲۶ دسامبر ۱۳۷۱م یعنی درست همان روزی که طالبان برای حمله به مدرسه تحت اداره ارتش پاکستان در پشاور انتخاب کرد، در پی داشته‌اند.

حقیقت آن است که این تنها میراث شوم برای پاکستان نبوده است، میراث دوم خط مرزی «دیوراند» با افغانستان است که در دره استعماری انگلیس و در پی جنگ‌های افغان - انگلیس در سال ۱۸۹۳م به امضا رسیده و قومیت پشتون و بلوچ را بین دو کشور پاکستان کنونی و افغانستان تقسیم کرده است.

در واقع ارتش پاکستان برای خروج از این دو میراث شوم است که سیاست جهادی خود را از همان آغاز اعلام استقلال در پیش گرفت و تا به امروز ادامه داده است. سیاست جهادی ارتش پاکستان با هدف تجزیه کشمیر از هند و الحاق آن به پاکستان، خط حائل مرزی کشمیر را در کانون توجه قرار داده است و خط مرزی «دیوراند» در نگاهی مشابه قرار است که در افغانستان کاملاً هماهنگ با پاکستان بوجود بیاورد و راه پاکستان را به طرف آسیای مرکزی باز کند. سیاست جهادی پاکستان در طول زمان به تقویت سازمان‌های جهادی - افراطی منتهی شده است. لشکر طیب، طالبان افغانستان، شبکه حقانی، تحریک طالبان پاکستان و دهها سازمان با خط مشی‌های



مناسبت‌ترین زمان برای تحلیل روابط افغانستان و پاکستان مقطع اعلام استقلال پاکستان است. مقطعی که دو نگاه متفاوت در پاکستان و افغانستان شکل گرفت که تا به امروز منشأ تحولات بسیاری در جنوب آسیا بوده است. جنگ‌های داخلی، دخالت‌های خارجی و اشغالگری منابع جهانی قدرت در افغانستان، ارتباط تنگاتنگی با نگاه متفاوت این دو کشور به یکدیگر دارد.

۱. نگاه افغانستان به پاکستان

اشاره شد که در سال ۱۳۹۳م معاهده «دیورند» بین قدرت استعماری انگلیس و افغانستان در پی بروز دو جنگ مهم و شکست نظامی انگلیس به امضا رسید. مطابق برداشت اکثریت مورخین افغان، انگلیس با تحمیل معاهده «دیورند» امیر عبدالرحمن خان پادشاه وقت افغانستان شکست‌های نظامی خود را با توجه به برتری سیاسی‌اش جبران کرد ولی در همان حال خط مرزی را برای پاکستان آینده به ارث گذاشت که به مشابه بمب ساعتی در مناسبات افغانستان و پاکستان از سال استقلال پاکستان تا به امروز عمل کرده است، بمب ساعتی که جاشنی آن در دست انگلیس است و هر وقت خواسته آن را تسخیر یا خنثی کرده است. معاهده «دیورند» مناطق پشتون‌نشین و بلوچ‌نشین را به دو بخش تقسیم کرد. از خود امیر عبدالرحمن خان امضاکننده معاهده «دیورند» نقل است که آن را خنجر دانست که از وسط قلب پشتون عبور کرده و آن را دو پاره کرده است. در همین برداشت است که

تا به امروز هیچ حکومتی در افغانستان حاضر به پذیرش خط مرزی «دیورند» به عنوان مرز بین‌المللی بین پاکستان و افغانستان نشده است. این خط مرزی مورد مناقشه دو کشور در نگاه افغانستان به دلیل آنکه در دوران قدرت استعماری انگلیس امضا شده و اعتبار آن یکصد ساله بوده است، اکنون بی‌اعتبار است و تمامی مناطق پشتون‌نشین و بلوچ‌نشین می‌باید به افغانستان بازگردانده شوند. این مناطق اکنون دو ایالت «خیبرپختونخوا» و بلوچستان پاکستان به اضافه

هفت منطقه قبایلی آزاد را شامل می‌شوند که به لحاظ وسعت بیش از پنجاه درصد خاک این کشور را شامل می‌شوند.

بنا به اعتقاد بسیاری از صاحب‌نظران علت اصلی پی‌گیری سیاست جهادی ارتش پاکستان و حمایت از گروه‌های افراطی نظیر طالبان و شبکه حقانی در شرایط کنونی در افغانستان و آنچه که افغان‌ها از آن به نام دخالت پاکستان در جنگ نیابتی می‌نامند، ریشه در همین ادعای مالکیت تاریخی مناطق پشتون‌نشین و بلوچ‌نشین پاکستان دارد. طبق این برداشت تا زمانی که افغانستان خط مرزی «دیورند» را به عنوان مرز بین‌المللی دو کشور برسمیت نشناسد، سیاست جهادی پاکستان و افغانستان نمی‌تواند تغییر کند زیرا با اصل بقای پاکستان در ارتباطی ارگانیک قرار گرفته است. حتی اگر به هر دلیلی قابل تصور باشد که ارتش پاکستان تغییری در سیاست جهادی‌اش در افغانستان بدهد، چنین تغییری احتمالاً موقتی و تاکتیکی خواهد بود و تغییر استراتژیک و پایدار نمی‌تواند باشد. با این حال واقعیت آن است که در شرایط کنونی بدلائل متفاوت تری لافل بخشی از جامعه غیرپشتون افغانستان نوعی تمایل برای مصالحه با پاکستان و پذیرش مشروط خط مرزی «دیورند» شکل گرفته است. در این نگاه جدیدتر در افغانستان اگر پاکستان یک راه ارتباطی و یک بندر در سواحل اقیانوس هند به صورت تضمین شده در اختیار افغانستان بگذارد تا افغانستان از محاصره‌شدگی در خشکی نجات یابد و بتواند واردات و صادرات‌اش را با دنیا از طریق بندر کراچی یا «گوادر» در ایالت بلوچستان پاکستان تسهیل کند، در آن صورت زمینه تا حدی برای پذیرش خط مرزی «دیورند» مساعد خواهد گشت، حداقل اگر در



امروز هیچ حکومتی در افغانستان حاضر به پذیرش خط مرزی «دیورند» به عنوان مرز بین‌المللی بین پاکستان و افغانستان نشده است. این خط مرزی مورد مناقشه دو کشور در نگاه افغانستان به دلیل آنکه در دوران قدرت استعماری انگلیس امضا شده و اعتبار آن یکصد ساله بوده است، اکنون بی‌اعتبار است و تمامی مناطق پشتون‌نشین و بلوچ‌نشین می‌باید به افغانستان بازگردانده شوند.



کوتاه‌مدت چنین تحولی روی ندهد، این هست که خط مرزی «دیورند» را که در ذهنیت افغان‌ها هرگونه بحث درباره آن به منزله خیانت ملی است، از حالت تابوی کنونی خارج می‌کند و به صورت یک امر قابل بحث در خواهد آورد.

روشن است که وقتی افغانستان در یک نگاه سنتی و تاریخی ادعای ارضی و حق مالکیت نسبت به بیش از پنجاه درصد خاک پاکستان را دارد و خطر تجزیه همواره این کشور را تهدید می‌کند، نمی‌تواند تغییری عمده و جدی در سیاست جهادی ارتش بدهد. بنابراین اگر قرار باشد ارتش پاکستان سیاست جهادی‌اش را تغییر دهد و به صلح و ثبات در افغانستان یاری رساند، افغانستان هم باید نگاهش را تعدیل کند و تمامیت ارضی پاکستان را به رسمت بشناسد. ظاهراً مبارزه با آنچه از آن به نام تروریسم و افراطی‌گری یاد می‌شود و در شرایط کنونی امنیت ملی افغانستان و پاکستان هر دو را مخدوش کرده، فرصت مناسبی به دست می‌دهد که اگر رهبران پاکستان و افغانستان آن را بدرستی درک نمایند می‌توانند از این فرصت بهره گیرند و به مشکلات تاریخی خود پایان دهند. منتها خیلی زود است که بتوان تصور کرد دولت وحدت ملی افغانستان به زعامت اشرف غنی و عبدالله در گامی شجاعانه وارد چنین روندی بشوند اما در عین حال کوچک‌ترین تردیدی وجود ندارد که اگر دولت افغانستان در مسیر به رسمیت شناختن خط مرزی «دیورند» حرکت نکند، پاکستان نیز هرگز در موقعیتی قرار نخواهد گرفت که نگاهش را به افغانستان تغییر بنیادی بدهد.

با این حال واقعیت این است که رشد تفکر رادیکال طالبانی در پاکستان و افغانستان که امنیت ملی و بقای هر دو کشور را با چالش روبرو کرده، ضرورت‌های جدیدی به وجود آورده است. تحریک طالبان پاکستان و گروه طالبان افغانستان هر دو خواهان اسلامی کردن قدرت در اسلام‌آباد و کابل هستند و راه تحقق این آرمان را جهاد در نگاه خودشان می‌دانند و این موضوع که دیگران تلقی تروریستی از عملیات آنها دارند اساساً برایشان مهم نیست. جهاد هم امری تعطیل‌ناپذیر است و معطوف به نتیجه نیست و تکلیفی شرعی است که می‌تواند طی نسل‌ها تا حصول به نتیجه نهایی یعنی تأسیس امارت اسلامی و در نهایت خلافت اسلامی ادامه بیاید.

۲. نگاه پاکستان به افغانستان

واقعیت این است که نخبگان سیاسی - مذهبی و نظامی پاکستان در ذهنیت خود هرگز از این تأسف‌رها نشده‌اند که چرا انگلیس در افغانستان شکست خورد و معاهده «دیورند» چرا بین انگلیس و افغان‌ها به امضا رسید. اگر این معاهده امضا نشده بود و انگلیس توانسته بود افغانستان را تحت تسلط استعماری‌اش همچون سایر مناطق در شبه قاره هند دربیارد، مرزهای طبیعی پاکستان در آمودریا یا آسیای مرکزی بود. بنابراین در نگاه پاکستان به افغانستان، این کشور جایگاهی نظیر ایالت بلوچستان و ایالت خیبر پختونخوا دارد که بعد از تأسیس پاکستان با حمایت انگلیس به پاکستان ملحق شدند، هر چند که تدابیر این الحاق محل مناقشه بین دولت مرکزی پاکستان و قوم‌محورها در این دو ایالت که خواهان استقلال و یا خودمختاری بیشتری هستند، باقی مانده است. بنابراین

دهه پنجاه شمسی وارد مرحله جدیدی شد و با فرار رهبران مذهبی مخالف کودتای داودخان به پاکستان و استقرار آنها در پیشاور بوسیله ذوالفقار علی بوتو نخست وزیر وقت پاکستان، ارتش این کشور فرصت و مأموریت یافت که مخالفان دولت داودخان را آموزش داده و مسلح کند. دو جریان اسلام گرا و دو شخصیت رقیبی که در پاکستان علیه رژیم داودخان مسلح شدند و بعدها در دوره رژیم مارکسیستی و اشغال افغانستان بوسیله ارتش سرخ اتحاد شوروی سابق، نقش مهمی در جهاد افغانستان پیدا کردند عبارت بودند حزب اسلامی تحت رهبری گلبدین حکمتیار که هنوز تحت حمایت ارتش پاکستان علیه دولت مرکزی افغانستان مبارزه مسلحانه می کنند و دیگر جمعیت اسلامی است که دو رهبر سیاسی و نظامی اش برهان الدین ربانی و احمد شاه مسعود هر دو ترور شده اند. گروه طالبان و شبکه حقانی که در حال حاضر به صورت اصلی ترین نیروهای ضد دولت مرکزی افغانستان وارد جنگ مسلحانه شده اند، در واقع در ادامه سیاست راهبردی ارتش پاکستان و بخشی از سیاست اعمالی در افغانستان به شمار می روند که در جنگ نیابتی ارتش و پاکستان درگیر باقی مانده اند.

در چنین برداشتی به نظر می رسد که سیاست راهبردی پاکستان در افغانستان یک حداقل و یک حداکثر برای خود در نظر گرفته است. حداقل آن، استقرار دولتی هماهنگ و به دور از نفوذ هند در کابل و حداکثر آن ادغام این کشور در پاکستان است ولی از آنجایی که چنین هدفی برآوردنی تصور نشده است، طرح های جایگزین مد نظر قرار گرفته اند. از جمله این طرح های جایگزین توافقی بود که بین حکمتیار و پاکستان در مقطع پیروزی جهاد افغانستان حاصل شد و قرار بود با پیروزی حکمتیار، پاکستان و افغانستان در نوعی کنفدرال در هم ادغام شوند. ناکامی حکمتیار این طرح را ناتمام گذاشت. پروژه طالبان هم بخشی از همین استراتژی پاکستان تصور شده است. نمونه جدید این استراتژی را با نگاه به آینده مناسبات پاکستان و افغانستان در قالب واگذاری جغرافیا به طالبان در مناطق پشتون نشین شرق و جنوب افغانستان مطابق طرح ژنرال پترائوس رئیس «سیا»

آمریکا می توان دید که نفوذ پاکستان را لااقل در نیمی از افغانستان تثبیت خواهد کرد. ظاهراً پاکستان در نگاهی واقع بینانه تر و تعدیل شده، این آمادگی را پیدا کرده است که موقتاً هم که شده به گسترش نفوذ انحصاری خود در نیمی از افغانستان بسنده کند و منتظر فرصت مناسب در آینده باقی بماند تا بلکه بتواند به اهداف راهبردی اش در آینده ای دور دست پیدا کند.

با این حال نگاه پاکستان به افغانستان بشدت تحت تأثیر جناح بندی های درونی قدرت در این کشور قرار دارد. در نگاهی مقدماتی می توان سه جریان تأثیرگذار بر نگاه پاکستان به افغانستان را ردیابی کرد. این سه جناح عبارتند از:

۱. ارتش پاکستان و به ویژه آی.اس.آی. به عنوان هسته مرکزی قدرت
۲. جناح سیاسی - حزبی که عمدتاً در قالب دو حزب اصلی مسلم لیک شاخه نواز شریف و حزب مردم تمرکز یافته است.
۳. جریان مذهبی شامل احزاب رسمی نظیر

حالا که نمی توان به گذشته بازگشت و برای افغانستان شأن و منزلتی نظیر بلوچستان و خیبر پختونخوا و مناطق قبایلی قائل شد و آن را به بخشی از پاکستان تبدیل کرد، می باید در سیاست راهبردی، افغانستان را مجبور کرد که سیاستی کاملاً هماهنگ و در جهت خواست و منافع پاکستان در پیش بگیرد. سیاست جهادی ارتش پاکستان در افغانستان و حمایت از مخالفان حکومت های مستقر در کابل، سیاستی دقیق و حساب شده با اهدافی کاملاً روشن است. در این سیاست راهبردی پاکستان در نگاهی منفعت طلبانه به افغانستان سه هدف اصلی وجود دارد:

۱. استقرار دولتی دست نشانده در کابل
۲. گشودن راه ارتباطی به آسیای مرکزی از طریق افغانستان
۳. دور نگاه داشتن هندوستان از افغانستان و تأمین عمق استراتژیک در مقابل هند

این که پاکستان به دلایل متفاوتی تاکنون به این اهداف خود نرسیده است، بدین معنا نباید تلقی شود که این کشور از سیاست استراتژیک خود می تواند دست بردارد. این باور در نخبگان سیاسی و فکری افغانستان قویاً وجود دارد که نگاه پاکستان به افغانستان فراتر از نگاه برادر بزرگتر به برادر کوچکتر است و در نهایت این کشور می خواهد که در رقابت با هندوستان، موضع مسلط تر را در افغانستان بیابد؛ امری که تاکنون محقق نشده است و در ابعاد کلی تری به نظر می رسد پاکستان به تدریج و با گذشت زمان دارد رقابت را به هندوستان می باز.

در عین حال استقرار دولتی کاملاً دست نشانده پاکستان در افغانستان بدلائیل متفاوت تری تقریباً منتفی است. پاکستان می تواند در سیاستی متوازن، منافع خاص خود را در افغانستان داشته باشد ولی برای تحقق این انتظار که این کشور را به صورت تیول انحصاری خود در بیاورد، خوش بینی چندانی وجود ندارد. هم چنان که افغانستان هم نمی تواند بیش از نیمی از خاک پاکستان را تجزیه و به خود ملحق سازد. این هر دو نگاه با واقعیت های جاری در جنوب آسیا، منطقه

و جهان هم خوانی ندارد و در تداوم چنین نگاهی جز خصومت، ادامه بحران و رشد جریان های فکری رادیکال طالبانی که امنیت هر دو کشور را با مخاطرات جدی روبرو خواهد کرد، به بار نخواهد آمد. به ویژه آنکه در شرایط کنونی پاکستان و افغانستان هر دو مدعی عدم دخالت در امور یکدیگرند ولی نشانه هایی از حمایت از مخالفان یکدیگر وجود دارد.

نگاه ادغامی پاکستان به افغانستان در طول بیش از شش دهه که از استقلال پاکستان می گذرد، مناسبات این کشور و افغانستان را همواره در حالت خصمانه نگه داشته است و نتیجه عملی آن اتخاذ سیاستی دوگانه بوده است. در واقع پاکستان یک سیاست اعلامی داشته که همواره بر حسن همجواری و عدم دخالت در امور داخلی افغانستان تأکید می کرده است و در همان حال یک سیاست اعمالی را پی گرفته است که جنگ نیابتی محصول آن بوده است. سیاست اعمالی پاکستان در افغانستان به خصوص در پی کودتای ناسیونالیستی چپ گرای سردار داودخان و پایان دادن به نظام سلطنتی در این کشور در اوایل



به نظر می رسد که سیاست راهبردی پاکستان در افغانستان یک حداقل و یک حداکثر برای خود در نظر گرفته است. حداقل آن، استقرار دولتی هماهنگ و به دور از نفوذ هند در کابل و حداکثر آن ادغام این کشور در پاکستان است ولی از آنجایی که چنین هدفی برآوردنی تصور نشده است، طرح های جایگزین مد نظر قرار گرفته اند.



در طی شش دهه گذشته مناسبات این دو کشور فراز و نشیب‌های زیادی را شاهد بوده ولی هرگز در مسیری کاملاً عادی و اعتمادآفرین قرار نگرفته است و این برای اولین بار است که تحولاتی در پاکستان و افغانستان شکل گرفته که انتظار بهبود مناسبات، تقویت زمینه‌های همکاری‌ها و کاهش تنش‌ها به وجود آمده است. فاجعه مدرسه پیشاور، ضرورت مبارزه مشترک پاکستان و افغانستان علیه جریان‌های افراطی مذهبی را فراهم ساخته است.



با تروریسم یاد می‌شود، در همکاری با هم به پیش ببرند. از طرف دیگر احزاب سیاسی رقیب قدرت در پاکستان در مقام مقایسه با احزاب مذهبی و ارتش، نگاه واقع‌بینانه‌تر و معقول‌تری در قبال افغانستان دارند ولی تأثیرگذاری آنها محدود است و این ارتش است که سیاست‌های پاکستان را در افغانستان و هندوستان مشخص و دولت‌های حزبی را مجبور به پی‌گیری آنها می‌کند.

ب: شرایط موجود مناسبات پاکستان و افغانستان ۱. پاکستان:

واقعیت آن است که مناسبات پاکستان و افغانستان در هیچ مقطع زمانی تا بدین حد که امروزه انتظار آن می‌رود توأم با خوش‌بینی نبوده است. در طول دوره شش دهه گذشته مناسبات این دو کشور فراز و نشیب‌های زیادی را شاهد بوده ولی هرگز در مسیری کاملاً عادی و اعتمادآفرین قرار نگرفته است و این برای اولین بار است که تحولاتی در پاکستان و افغانستان شکل گرفته که انتظار بهبود مناسبات، تقویت زمینه‌های همکاری‌ها و کاهش تنش‌ها به وجود آمده است. فاجعه مدرسه پیشاور، ضرورت مبارزه مشترک پاکستان و افغانستان علیه جریان‌های افراطی مذهبی را فراهم ساخته است. سفر ژنرال راحیل شریف و ژنرال اختر رؤسای ارتش و آی.اس.آی به کابل بلافاصله بعد از حادثه پیشاور و توافق سه‌جانبه بین پاکستان، افغانستان و «ناتو» برای عملیات مشترک علیه گروه‌های تروریستی در مناطق مرزی پاکستان و افغانستان در دو سوی خط مرزی «دیورند» مؤید چنین برداشتی است. هر چند اختلاف‌نظرها در چگونگی هماهنگ کردن کامل عملیات مشترک بوجود آمده است و طرفین هر کدام گروه خاص مخالف خود را برجسته‌تر اعلام می‌کنند ولی در هر حال این برای اولین بار است که چنین هماهنگی در یک هدف مشترک بین پاکستان و افغانستان شکل می‌گیرد و از حمایت آمریکا نیز برخوردار می‌شود. این هماهنگی اگر در مسیر واقعی خودش قرار گیرد و موانعی خاص آن را مخدوش نسازد می‌تواند مورد حمایت کشورهای منطقه نیز قرار گیرد، مشروط بر آنکه مبارزه با تروریسم بدون تبعیض باشد و پاکستان از سیاست گذشته که طالبان را به «طالبان خوب» و «طالبان بد» آن طور که سرتاج عزیز، مشاور نخست‌وزیر در امور خارجی دولت نواز شریف می‌گوید، به طور کامل دست بردارد.

البته ژنرال راحیل شریف از همان آغاز بر عهده گرفتن فرماندهی ارتش پاکستان اعلام کرده بود که طالبان خوب و طالبان بد وجود ندارد و باید با هر دو طیف طالبان پاکستانی یا «تحریک طالبان» که علیه پاکستان وارد جنگ شده‌اند و طالبان افغانستان که در جهت استراتژی ارتش پاکستان علیه دولت کابل و ائتلاف خارجی می‌جنگند، باید مبارزه کرد ولی تا قبل از حادثه پیشاور این واقعیت وجود داشت و هنوز هم در داخل ارتش و دولت و احزاب مذهبی این تقسیم طالبان به خوب و بد وجود دارد. بدین معنا که تحریک طالبان با ماهیت افراطی و تروریستی ارزیابی می‌شود که می‌باید سرکوب شود و طالبان افغانستان

جماعت اسلامی، جمعیت علمای اسلام شاخه مولانا فضل‌الرحمن و جمعیت علمای اسلام شاخه مولانا سمیع‌الحق و جریان‌های رادیکال - جهادی تحریک طالبان، لشکر طیبه، سپاه صحابه و لشکر جهنگوی مهم‌ترین آنها هستند.

در کنار دو حزب اصلی مدعی و رقیب قدرت یعنی حزب مسلم‌لیک نواز و حزب مردم پاکستان، احزاب کوچک‌تر انشعابی از احزاب اصلی و یا احزاب محلی در ایالت‌ها با محوریت قومی نیز وجود دارند که هم در تحولات داخلی پاکستان ایفای نقش می‌کنند و هم در ارتباط با افغانستان دیدگاه‌های متفاوت‌تری از سایر جریان‌های حزبی - سیاسی دارند. مهم‌ترین این احزاب «حزب عوامی ملی» به رهبری «اسفندیارخان ولی» است که در میان ناسیونالیست‌های پشتون پاکستان صاحب نفوذ و به صورت سنتی خواهان پیوند نزدیکتر با افغانستان است. «حزب تحریک انصاف» عمران خان جریان سیاسی دیگری است که در ایالت خیبر پختونخوا صاحب نفوذ است و دولت ایالتی را در اختیار دارد. احزاب محلی ایالت بلوچستان از جمله حزب وطن و حزب ملی بلوچ در ایالت بلوچستان مطرح هستند که احساس نزدیکی پیش‌استقلال‌طلبانه با افغانستان دارند تا پاکستان. در ایالت سند نیز احزاب قومی وجود دارند که مهم‌ترین آنها جنبش متحد قومی به رهبری الطاف حسین است که در ناآرامی‌ها و برخوردهای مسلحانه با حزب عوامی ملی و بخصوص شعبه بلوچستان و «سند»ی آن به رهبری محمودخان آچکزایی دخالت موثر دارد و خواهان تجزیه ایالت سند و تأسیس ایالت پنجم خاص قومی مهاجرین از هند در کراچی و حیدرآباد شده است. این جنبش قومی بشدت ضد افغانستان است و اعضای همین حزب هستند که در کار تجارت خارجی افغانستان از بندر کراچی ایجاد اخلاص می‌کنند. گذشته از این در ایالت بلوچستان پاکستان احزاب و جریان‌های جدایی‌طلب نیز وجود دارند که در حال حاضر با ارتش پاکستان وارد جنگ شده‌اند و هدف آنها استقلال بلوچستان از پاکستان است. رهبری این جریان را «ارتش آزاد خلق بلوچ» بر عهده گرفته و «خبر بیار مری» و «براهمداغ بگتی» نوه اکبرخان بگتی که در زمان حکومت «مشرف» در بمباران هوایی کشته و باعث تشدید جنگ جدایی‌طلبانه در ایالت بلوچستان پاکستان شد، از رهبران این جریان به شمار می‌روند. سخنگوی این جریان دکتر ظاهر نام دارد که در لندن مستقر است و از آنجا جنگ مسلحانه استقلال‌طلبانه را هدایت می‌کند.

در عین حال واقعیت آن است که سیاست جهادی ارتش در افغانستان مورد حمایت احزاب رسمی مذهبی قرار دارد و نوعی هماهنگی بین آی.اس.آی ارتش پاکستان و جریان‌های مذهبی وجود دارد. هر چند که در شرایط کنونی احزاب مذهبی تحت فشار قرار گرفته‌اند که در مقابل جریان جهادی - افراطی تحریک طالبان که مسئول حمله به مدرسه تحت کنترل ارتش در پیشاور شناخته می‌شود، موضع بگیرند و ظاهراً نوعی هماهنگی تاکتیکی بین احزاب سیاسی - احزاب مذهبی و ارتش در حال شکل‌گیری است تا آن چه را که از آن به نام مبارزه

جمله واقعه مدرسه پیشاور است.

۹. دولت نواز شریف، ارتش، آی.اس.آی و احزاب سیاسی و مذهبی پاکستان در مقابل تحریک طالبان به نوعی هماهنگی نزدیک شده‌اند.

۱۰. عملیات تحریک طالبان از مناطق قبایلی آزاد پاکستان گسترش یافته و به شهرهای بزرگ نظیر کراچی، لاهور، اسلام‌آباد، پیشاور و کوئته سرایت کرده است.

۱۱. تحریک طالبان پاکستان فراتر از قومیت پشتون رفته و زیرمجموعه‌هایی از قومیت پنجابی به نام طالبان پنجاب ایجاد کرده که آشکارا هدف خود را تصرف قهرآمیز قدرت و اسلامی کردن قدرت در اسلام‌آباد می‌دانند و جهاد را یگانه راه حصول به این هدف اعلام کرده‌اند.

۱۲. پاکستان برای اولین بار این آمادگی را پیدا کرده است که با افغانستان وارد تعامل جدی شود و به این کشور کمک کند که روند مصالحه ملی با طالبان افغانستان را به پیش ببرد.

۱۳. پاکستان در حال باخت رقابت با هند است و موقعیت سنتی خود را نزد آمریکا از دست داده است. اگر به سیاست جهادی ادامه دهد ممکن است. آمریکا، هند و افغانستان را علیه خود متحد کند.

۲. افغانستان

شرایط داخلی - منطقه‌ای و بین‌المللی افغانستان در حال دگرگونی است و این مجموعه شرایط بر چگونگی مناسبات این کشور با پاکستان می‌تواند مؤثر واقع شود. افغانستان پس از سیزده سال که از حضور نظامی آمریکا و ناتو در آن می‌گذرد، هم‌چنان با مشکلات ساختاری روبرو است. صلح و ثبات این کشور، مهار گروه‌های افراطی و جنگ با طالبان و شبکه حقانی در کنار بی‌ثباتی سیاست در داخل هم‌چنان مشکل اصلی کشور افغانستان باقی مانده‌اند. به این مشکلات، وابستگی اقتصادی و رشد فساد مالی و اداری را می‌باید اضافه کرد تا تصویر روشن‌تری از افغانستان امروز یافت. اما در همین حال آنچه که در ارتباط با مناسبات جاری بین پاکستان و افغانستان قرار می‌گیرد موضوعات نسبتاً مهم و تعیین‌کننده‌ای برای آینده این هر دو کشور همسایه هستند که به حکم جغرافیای طبیعی و جغرافیای انسانی، مسائل و مشکلاتشان با هم گره خورده است تا آن جایی که در نزد آمریکایی‌ها، مسائل این دو کشور در یک بسته قرار گرفته است و اصطلاحاً به آن «پا-افغان» گفته شده است. تصور شده است که هرگونه راه‌حلی برای پاسخ دادن به مشکلات جاری افغانستان و پاکستان می‌باید در هماهنگی دو کشور صورت گیرد و لازمه آن عبور دو کشور از نگاه سنتی خصمانه و اتخاذ رویکرد جدید مبنی بر تعامل به جای تقابل است.

افغانستان به لحاظ ساخت قدرت در شرایط کنونی با موقعیت و تجربه کاملاً جدیدی روبرو شده است. دولت وحدت ملی اشرف غنی و عبدالله که با نادیده گرفتن رای مردم در انتخابات مناقشه‌آمیز ریاست جمهوری با دخالت مؤثر

«جان کری» وزیر امور خارجه آمریکا شکل گرفت، در تقسیم مساوی قدرت دچار مشکل است و آینده آن با ابهام جدی روبرو است. ارتش آمریکا و ناتو با واگذاری امنیت به نیروهای دولتی و ارتش افغانستان در حال برنامه‌ریزی برای خروج از افغانستان هستند و در روزهای اول سال جدید میلادی جنگ در افغانستان رسماً خاتمه یافته اعلام شد. هر چند با امضای معاهده امنیتی بین آمریکا و ناتو و افغانستان در روز دوم قدرت گرفتن اشرف غنی، نیروهای آمریکا در ۵ پایگاه اصلی نظامی تا سال ۲۰۲۴ هم مستقر باقی خواهند ماند. در همین حال صلح و مذاکرات صلح بین دولت افغانستان و طالبان به بن‌بست رسیده و جنگ تشدید شده است. طالبان و شبکه حقانی اعلام کرده‌اند تا اخراج آخرین نظامی آمریکایی از افغانستان به جهاد خود ادامه می‌دهند و عملیات گسترده‌ای در قالب عملیات انفجاری، عملیات انتحاری و عملیات منسجم گروهی علیه ارتش و نیروهای دولتی را برنامه‌ریزی و به مرحله اجرا می‌گذارند. بحران سیاسی، بحران امنیتی، بحران مالی و اقتصادی و فساد حکومتی مشخصه اصلی افغانستان امروز است. با این حال اگر

که علیه حضور نظامی خارجی و در جهت تضعیف دولت افغانستان می‌جنگند، جهادگر تلقی می‌شوند که از جهاد آنها می‌باید حمایت کرد، هم‌چنانکه آی.اس.آی لاقلاً در بخش‌هایی از همین سیاست پیروی می‌کند. اظهارات مولانا فضل‌الرحمن رهبر جمعیت علمای اسلام در جریان دیدار اشرف غنی رئیس‌جمهوری افغانستان به هنگام سفر وی به پاکستان با این رهبر روحانی صاحب‌نفوذ، به قدر کافی گویا است. وی بصراحت در مقابل درخواست اشرف غنی مبنی بر تشویق طالبان به پیوستن به روند مصالحه ملی گفت از جهاد در افغانستان حمایت می‌کند. این در حالی است که مولانا فضل‌الرحمن بارها از طالبان پاکستان در بدترین شرایط به نام فرزندان منحرف یاد کرده است. علت آن است که اغلب طالبان از مدارس تحت کنترل احزاب مذهبی و جمعیت علمای اسلام تحت رهبری خود او فارغ‌التحصیل شده‌اند و به لحاظ فکری و فقهی با وی نزدیک می‌باشند.

در عین حال این واقعیت وجود دارد که در شرایط کنونی یکی از مشکلات اصلی در پاکستان، نظام آموزشی دوگانه دولتی و مذهبی است که دو نوع فارغ‌التحصیل جدا از هم تحویل جامعه می‌دهند. نظام آموزشی مذهبی هزاران مدرسه شبانه‌روزی بزرگ و کوچک در اختیار دارد که در آنها جهاد در صدر آموزه‌ها است. این مدارس در دوره جهاد با ارتش شوروی با حمایت مالی کشورهای نفت‌خیز حوزه خلیج فارس بوجود آمدند و هنوز فعال باقی مانده‌اند. تلاش دولت پاکستان که علوم جدید را وارد برنامه‌های درسی این گونه مدارس بکند و تغییراتی در دروس آنها بدهد تاکنون با مخالفت روبرو بوده و به جایی نرسیده است. تربیت جهادگر در مدارس مذهبی یک امر پذیرفته شده است که در گذشته به طور کامل مورد حمایت ارتش پاکستان بوده است. غالب رهبران جریان‌های رادیکال اسلامی که امروزه از آنها به نام تروریست یاد می‌شود، فارغ‌التحصیل این گونه مدارس تحت کنترل و اداره احزاب و جریان‌های مذهبی در پاکستان هستند. ظاهراً فاجعه پیشاور سبب شده است که دولت، ارتش و احزاب مذهبی سیاست هماهنگ‌تری برای کنترل مدارس مذهبی و ایجاد تغییراتی در دروس آنها در پیش بگیرند و نواز شریف اعلام کرده است که نوعی هماهنگی در دروس مدارس مذهبی و مدارس نظام آموزش رسمی بوجود خواهد آمد. زبان انگلیسی و کامپیوتر به مدارس مذهبی وارد و فارغ‌التحصیلان نظام آموزشی مذهبی در آینده می‌توانند از ظرفیت جذب در بازار کار هم‌چون فارغ‌التحصیلان نظام آموزشی رسمی و دولتی برخوردار شوند. اما این که در عمل چگونه می‌توان چنین طرحی را عملیاتی کرد خوش‌بینی چندانی وجود ندارد. در هر حال اگر بخواهیم فهرست‌وار به شرایط موجود در پاکستان اشاراتی داشته باشیم، می‌توانیم آنرا چنین خلاصه کنیم.

۱. سیاست جهادی ارتش پاکستان با تردید روبرو شده است.
۲. تقسیم طالبان به خوب و بد مورد تردید قرار گرفته است.
۳. ضرورت تجدیدنظر در دروس مدارس مذهبی و تعدیل آموزه‌های جهادی احساس شده است.



آنچه در ارتباط با مناسبات جاری بین پاکستان و افغانستان قرار می‌گیرد موضوعات نسبتاً مهم و تعیین‌کننده‌ای برای آینده این هر دو کشور همسایه هستند که به حکم جغرافیای طبیعی و جغرافیای انسانی، مسائل و مشکلاتشان با هم گره خورده است تا آن جایی که در نزد آمریکایی‌ها، مسائل این دو کشور در یک بسته قرار گرفته است و اصطلاحاً به آن «پا-افغان» گفته شده است.

۴. نواز شریف نخست وزیر پاکستان فعالیت تمامی گروه‌های افراطی را که تروریستی توصیف شده‌اند، ممنوع اعلام کرده و هیچ گروهی مجاز نیست که با تغییر نام به فعالیت‌های خود ادامه دهد.

۵. ممنوعیت اعدام تروریست‌ها، لغو شده و تشکیل دادگاه‌های نظامی مورد تأکید قرار گرفته است.

۶. فشار به ارتش که به صورت قاطع وارد وزیرستان شمالی شود و گروه‌های رادیکال جنگ‌جو را از آن اخراج و یا سرکوب کند، افزایش یافته است. وزیرستان شمالی مقر آموزش و استقرار طالبان، شبکه حقانی، لشکر طیب، سازمان القاعده و دهها گروه است که همگی آنها تروریستی ارزیابی شده‌اند.

۷. مذاکرات دولت و تحریک طالبان پاکستان شکست‌خورده است و تحریک طالبان به چند گروه تقسیم شده‌اند.

۸. جریان تحریک طالبان تحت رهبری ملا فضل‌اله به اعتقاد پاکستان مورد حمایت دستگاه‌های امنیتی هندوستان و افغانستان قرار گرفته و مسئول تداوم عملیات تروریستی در شهرهای بزرگ پاکستان از



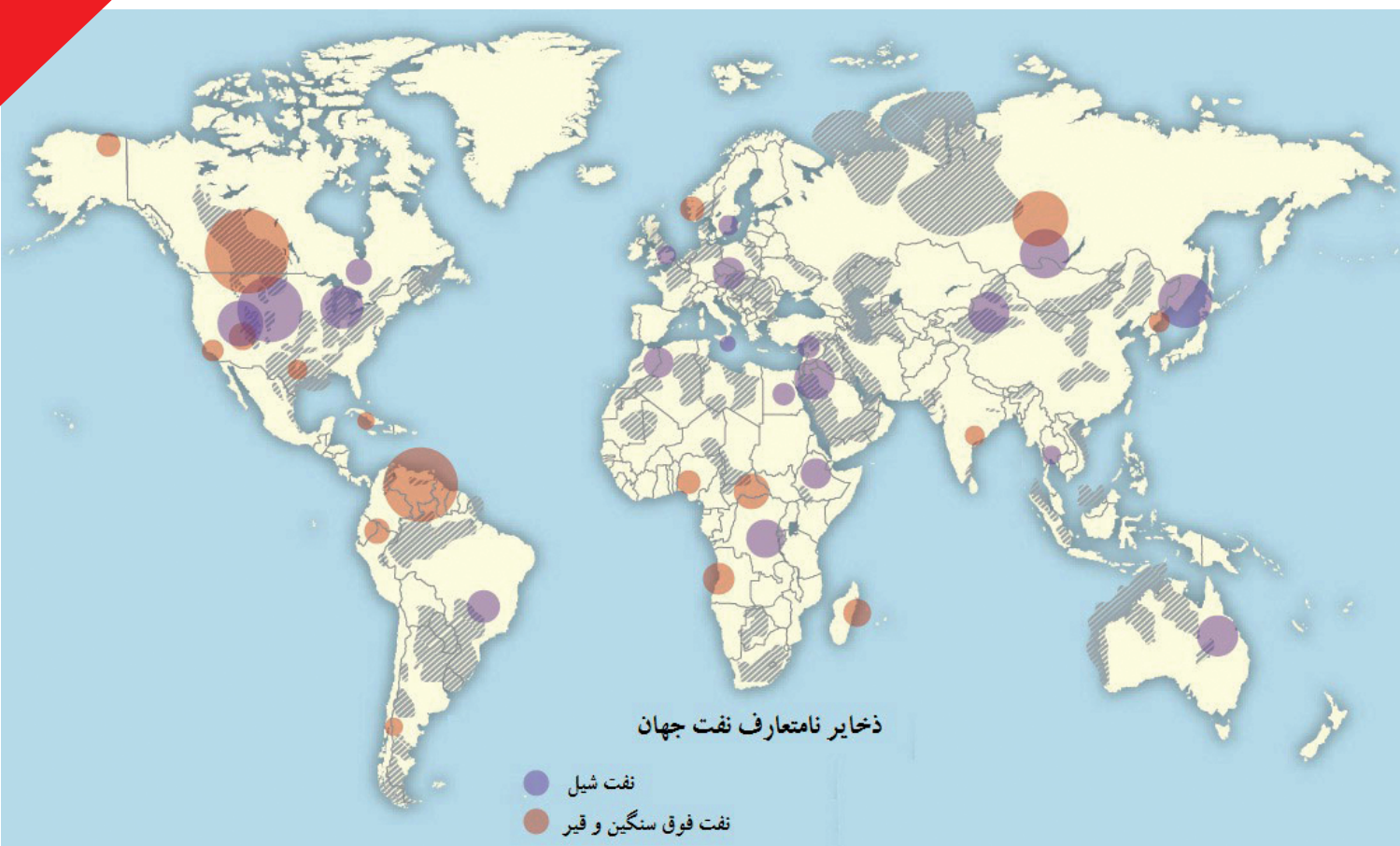
بخواهیم افغانستان امروز را به طور خلاصه در نظر بگیریم موارد زیر برجسته تر خواهند بود:

۱. دولت وحدت ملی ترکیبی اشرف غنی و عبدالله تجربه جدیدی در ساخت قدرت در افغانستان است و با دشواری روبرو است.
 ۲. تمایل به مذاکره و یافتن راه حل سیاسی با طالبان در حال افزایش است.
 ۳. ضرورت تقسیم قدرت بین قومیت پشتون و قومیت های غیرپشتون بیش از هر زمان دیگری در افغانستان احساس شده است.
 ۴. اشرف غنی امیدوار است که با نزدیکی با چین، عربستان و پاکستان آنها را قانع کند که طالبان را تشویق به مذاکره و پذیرش روند مصالحه ملی سازد و امنیت را به کشور بازگرداند.
 ۵. برای تداوم حضور نظامی آمریکا و ناتو در افغانستان تمایل نسبتاً قوی در دولت و اقوام غیرپشتون وجود دارد اما دادن مصونیت های قضایی به نظامیان خارجی، نقض حاکمیت ملی تصور شده و با انتقاد روبرو شده است.
 ۶. نیروهای خارجی در حال خروج از افغانستان هستند و بقیه نیروها حدود سیزده هزار و پانصد نفر در جنگ مستقیم دخالت ندارند و مأموریت جدید تعریف شده آنها خدمات آموزشی و مشورتی است.
 ۷. دستگاه های امنیتی هندوستان و افغانستان سیاست مقابله به مثل با پاکستان را در پیش گرفته و با حمایت از تحریک طالبان به رهبری ملا فضل الله و ارتش آزاد بلوچ در صدد مقابله با سیاست جهادی ارتش پاکستان برآمده اند که تصور می شود از لشکر طیبه علیه هند و طالبان و شبکه حقانی علیه افغانستان استفاده ابرازی می کنند.
 ۸. طالبان بر مناطقی روستایی و عشایری در شرق و جنوب پشتون نشین افغانستان تسلط نسبی دارند و جنگ را به مرکز و شمال افغانستان نیز کشانده اند که حوزه قومی اقلیت های غیرپشتون است.
 ۹. ارتش افغانستان هنوز ضعیف است و آموزش کافی و سلاح های پیشرفته در اختیار ندارد و فاقد نیروی هوایی است.
 ۱۰. اقتصاد افغانستان وابسته به دریافت کمک های خارجی است و فساد مالی و اداری آن را ناکارآمد کرده است.
 ۱۱. کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر در افغانستان گسترش یافته و مافیای مواد مخدر داخلی و جهانی شرایط هرج و مرج کنونی را با منافع خود سازگار یافته و از صلح و ثبات این کشور جلوگیری می کند.
 ۱۲. حزب اسلامی حکمتیار تمایل به مصالحه با دولت مرکزی افغانستان یافته و خواهان شراکت در قدرت است اما طالبان و شبکه حقانی هنوز تمایلی برای شرکت در قدرت و پر کشیدن از جنگ از خود نشان نداده اند.
- ج: پیش بینی آینده مناسبات پاکستان و افغانستان**
- واقع امر آن است که بدلائل متفاوتی نمی توان آینده مناسبات پاکستان و افغانستان را با ضرب اطمینان قابل قبولی پیش بینی کرد. اختلافات تاریخی ارضی و سرزمینی بین دو کشور و نگاه متفاوت و خصمانه کابل و اسلام آباد به یکدیگر، عامل حضور هندوستان در افغانستان و رقابت های منطقه ای پاکستان و هندوستان همگی از شکل گیری مناسبات کاملاً دوستانه بین افغانستان و پاکستان می تواند جلوگیری نمایند. با این حال واقعیت هایی در حال شکل گیری هستند که پاکستان و افغانستان را مجبور به تجدیدنظر در سیاست های خصمانه گذشته شان می کند. شکل گیری دولت وحدت ملی در افغانستان به رغم نارسائی ها و مشکلاتی که دارد اگر تثبیت شود فرصت جدیدی برای بهبود مناسبات افغانستان و پاکستان خواهد بود. آنچه امیدواری برای بهبود مناسبات پاکستان و افغانستان را افزایش داده است دشمن مشترک تفکر دیوبندی - جهادی - طالبانی است که با تفکر سلفی - جهادی عربی خاورمیانه ای پیوند خورده و احیای خلافت اسلامی را از طریق جهاد و جنگ به صورت آرمانی اسلامی فورموله کرده است. این تفکر اصل بقای حکومت ها در اشکال سیاسی و حزبی و سازکارهای مدرن چرخه قدرت نظیر انتخابات مجالس و ریاست جمهوری را با چالش کم سابقه ای روبرو کرده است. مبارزه و کنترل این جریان رادیکال و خلافت گرا در اهل سنت پاکستان و افغانستان به صورت جداگانه و در شرایط رقابت دو کشور نه تنها امکان پذیر نیست، بلکه باعث رشد و قدرت تأثیرگذاری بیشتر آن شده است.
- از این رو می توان گفت برای اولین بار وجود دشمن مشترک، پاکستان و

افغانستان را در موقعیتی قرار داده است که بتوانند از سیاست های خصمانه گذشته فاصله بگیرند و با درک واقعیت های جدید، رویکرد جدیدی در مناسبات دوجانبه خود در پیش بگیرند. منتها شرط اتخاذ رویکرد جدید اولاً تعدیل سیاست جهادی ارتش پاکستان در قبال افغانستان و هندوستان هر دو خواهد بود و ثانیاً افغانستان و هند می باید از سیاست سال های اخیر خود یعنی مقابله به مثل با سیاست جهادی ارتش پاکستان دست بردارند. ثالثاً افغانستان دست از ادعاهای ارضی خود در پاکستان بردارد و خط مرزی «دیورند» را برسمیت بشناسد و در مقابل، پاکستان راه ترانزیت و بندر تجاری در اختیار افغانستان بگذارد تا از محاصره شدگی در خشکی نجات یابد. البته این همه تحولات به سادگی و فوریت امکان پذیر نخواهد بود و نیازمند گذشت زمان و فداکاری و تغییر نگاه ها در پاکستان و افغانستان است ولی بدون شک زمان حاضر مناسب ترین زمان برای تصمیم گیری در این خصوص در کابل و اسلام آباد است. با توجه به این گونه واقعیت ها می توان آینده مناسبات پاکستان و افغانستان را در سال های آتی رو به بهبود در نظر گرفت، البته با قید این احتیاط که واقعیت ها معمولاً سرسخت تر از آن هستند که تسلیم آرزوهای نیک حتی رهبران نیک اندیش شوند. در چنین ملاحظاتی می توان آینده تحولات در جنوب آسیا و آینده مناسبات پاکستان و افغانستان را به صورت اخص چنین در نظر گرفت و یا حداقل انتظار داشت بدون آنکه در عمل تحقق آنها امکان پذیر بشود یا در بقیه راه با مانع روبرو متوقف شود:

۱. پاکستان، عربستان سعودی و چین به عنوان حامیان تصور شده طالبان آمادگی ببینند که براساس منافع ملی خود، طالبان را تشویق به پذیرش مصالحه ملی با افغانستان نمایند و آنها به میز مذاکره بازگردند.
۲. پاکستان سیاست جهادی اش را تعدیل کند و حاضر به همکاری مؤثر با دولت اشرف غنی شود و فضا را برای توسعه همکاری های منطقه ای باز و رقابت ها را کنار بگذارد.
۳. با حمایت آمریکا خط مرزی «دیورند» یعنی مرز کنونی پاکستان و افغانستان به رسمت شناخت شود. اشرف غنی از ظرفیت لازم برای حرکت در این مسیر برخوردار است و عبدالله کاملاً با آن موافق است.
۴. با حمایت آمریکا خط حائل کشمیر در بلندمدت و بعد از حل و فصل خط مرزی «دیورند» بین هند و پاکستان تعیین تکلیف شود و تنش در مناسبات هندوستان و پاکستان کاهش یابد.
۵. بندر گوادر در سواحل مکران و یک خط آهن و جاده که به وسیله چین ساخته خواهد شد، در اختیار افغانستان قرار گیرد تا صادرات و واردات افغانستان با دنیای خارج تسهیل و افغانستان از محاصره شدگی در خشکی رهایی یابد.
۶. ساختار قدرت در افغانستان با اصلاح قانون اساسی تغییر یابد و از نظام ریاستی به نظام پارلمانی تبدیل شود و با احیای پست نخست وزیر، افغانستان به صورت فدرال قومی دربیاید. طالبان در مناطق پشتون نشین و سهم گیری در قدرت مرکزی، دست از جنگ بردارند و تاجیک ها، ازبک ها و هزاره ها، دولت محلی خود را در مناطق قومی خود بوجود بیاورند و در قدرت مرکزی سهیم شوند.
۷. طرح ژنرال پترائوس رئیس سابق سیای آمریکا عملیاتی شود و طالبان و قومیت پشتون موقتاً دست از انحصارطلبی قومی و ایدئولوژیک قدرت بردارند.
۸. در صورت عدم تحقق هیچ کدام از موارد فوق، تجزیه قومی افغانستان و پاکستان و تقسیم افغانستان به دو کشور پشتون نشین که پشتون نشینان پاکستان را نیز شامل خواهد شد و کشور خراسان در شمال، آخرین گزینه خواهد بود.

کاهش قیمت نفت و مشکلات پیش روی دولت



◀ حمید اسدی

در دوران کاهش اساسی قیمت نیز، دولت‌ها چاره‌ای جز صرفه جویی و کاهش شدید هزینه‌ها ندارند. آخرین باری که قیمت نفت یک سقوط سنگین را تجربه کرد، سال ۱۳۷۷ و دولت اول سید محمد خاتمی بود. در آن دوران، وقوع بحران پولی در آسیای شرقی و به دنبال آن رکود شدید اقتصادی در این منطقه که به بسیاری از شرکای تجاری این منطقه نیز کشیده شد، باعث شد تا تقاضای نفت در بازارهای جهانی به شدت کاهش یافته و بهای این کالای ارزشمند در یک فرایند ۲۰ ماهه، ۵۰ درصد کاهش پیدا کند. کاهش شدید قیمت نفت کار را به جایی رسانده بود که در یک مقطع، دولت وقت حتی از پرداخت حقوق ماه بعد کارکنان خود نیز عاجز مانده بود.

بازیگری اوپک در بازار نفت

اوپک به عنوان بزرگ‌ترین بازیگر تاثیرگذار جهان سومی در بازار نفت، تا قبل از بحران نفتی اخیر همواره با استفاده از مکانیزم سهمیه بندی خود وارد عمل شده و سعی می‌کرد مانع از کاهش قیمت نفت شود. تا قبل از تشکیل اوپک، کشورهای تولیدکننده نفت به صورت انفرادی با یکدیگر رقابت می‌کردند. هر کدام به تنهایی آن قدر در برابر کل بازار موثر نبود که با تغییر در سطح صادرات خود بتواند برای مدتی طولانی قیمت‌های بین المللی

اگر تا زمانی که این مقاله به چاپ می‌رسد قیمت نفت باز هم کاهش پیدا نکرده باشد باید گفت بهای نفت اکنون با رسیدن به حدود ۴۵ دلار فقط ۴ دلار دیگر با کف قیمت‌های سال ۲۰۰۹ یعنی زمانی که جهان در یک رکود عمیق و کم سابقه فرو رفته بود، فاصله دارد. این شرایط دولت را که برای سال آینده روی درآمد ۷۰ هزار میلیارد تومانی از محل فروش دلارهای نفتی حساب کرده بود، با مشکل جدی مواجه خواهد کرد.

فراز و فرودهای قیمت نفت برای ما ایرانی‌ها که نفت در تمام تار و پود زندگی مان رسوخ کرده است، اهمیت زیادی دارد؛ چه زمانی که قیمت بالا می‌رود و چه روزگاری که کاهش بهای آن، دولت‌ها را با دردسر عظیم مواجه می‌کند. البته تجربه آثار نوسانات نفتی بر اقتصاد ایران نشان می‌دهد که ایران همواره هم از افزایش قیمت نفت آسیب دیده و هم از کاهش آن. در زمان افزایش قیمت، عدم برنامه‌ریزی صحیح دولت‌ها برای نحوه استفاده از این درآمد و تزریق بی حساب و کتاب آن به اقتصاد، کشور گرفتار بیماری هلندی شده و تورم سنگینی دامن کالاهای مصرفی و البته املاک و مستغلات را می‌گیرد؛ شدیدترین وجه این بیماری در دوران دولت نهم اتفاق افتاد. زمانی که درآمدهای سرشار نفتی نه تنها کمک چندانی به توسعه کشور نکرد بلکه تبدیل دلارهای نفتی به ریال و افزایش شدید ذخایر خارجی بانک مرکزی، تورم کم سابقه‌ای را به کشور تحمیل کرد.

را تحت تاثیر قرار دهد. اما کشورهای صادرکننده نفت با کنترل رقابت میان خودشان از طریق نظام سهمیه بندی بندی، دریافتند که می‌توانند کنترل قابل توجهی بر قیمت‌های جهانی نفت داشته باشند.

اوپک پس از آغاز فعالیت در دهه ۱۹۶۰، در سال‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ موفق شد کنترل قیمت گذاری نفت را در اختیار بگیرد، به طوری که توانست قیمت نفت را از ۳ به ۱۲ دلار در هر بشکه افزایش دهد. قیمت‌های نفت از اوایل سال ۱۹۷۹ تحت تاثیر انقلاب ایران تا اوایل ۱۹۸۰ حدود دو برابر شد. در سال ۱۹۸۱ متوسط قیمت نفت به ۳۶ دلار رسیده بود. قدرت بازار اوپک ناشی از دو عامل بود: تقاضای بسیار بالا برای نفت و کنترل اوپک بر نیمی از تولید و دو سوم ذخایر نفتی جهان.

در سال ۷۷ شمسی (۱۹۹۸ میلادی) نیز، که در پی رکود اقتصادی کشورهای شرق آسیا قیمت نفت به شدت کاهش پیدا کرده بود، کشورهای عضو این سازمان که درآمد‌های خود را در خطر می‌دیدند در اجلاس وزرای نفت میزان تولید خود را کاهش دادند و همین تصمیم، روند معکوس قیمت‌ها در بازار نفت را کلید زد به طوری که قیمت در فاصله نوامبر ۱۹۹۸ تا اکتبر ۲۰۰۰ نزدیک ۳ برابر شد.

چرا قیمت نفت تا این حد سقوط کرد؟

اما چرا این بار اوپک تن به کاهش تولید و صادرات نداد؟ در دوره اخیر قیمت نفت فقط در ۶ ماه ۵۵ درصد کاهش پیدا کرده که در نوع خود یک رکورد به شمار می‌رود. در این خصوص دلایل مختلفی قابل ذکر است.

باید اذعان کرد قدرت نمایی اوپک در ادوار پیشین، برای اوپک‌دون هزینه نبوده است. نتیجه عملی رفتار اوپک در کاهش تولید و افزایش قیمت، منجر به ورود سایر تولیدکنندگان نفت به بازار و کاهش سهم اوپک در تامین تقاضای جهانی نفت بوده است. هر بار که اوپکی‌ها میزان تولید خود را کاهش می‌دادند سهم غیراوپکی‌ها از جمله روسیه، مکزیک و برزیل از بازار جهانی نفت افزایش می‌یافت. کار به جایی رسید که اکنون اوپک با دارا بودن بیش از ۶۰ درصد ذخایر نفتی جهان فقط یک سوم یعنی حدود ۳۳ درصد بازار این کالا را در اختیار دارد و مابقی آن تولیدکنندگان غیراوپکی قبضه کرده‌اند. این در حالی است که تا دو دهه قبل اوپک ۵۰ درصد بازار جهانی نفت را در اختیار داشت. این تحولات باعث شد تا این بار برخی از کشورهای عضو اوپک به رهبری عربستان سعودی با کاهش تولید سازمان به منظور افزایش قیمت‌ها مخالفت کنند. جریانی که سعودی‌ها آن را رهبری می‌کنند، می‌گوید ما این بار حاضر نیستیم به بهای از دست دادن بیشتر سهم بازار، قیمت نفت افزایش پیدا کند و لذا حتی اگر قیمت نفت به کمتر از ۲۰ دلار هم برسد تولید خود را کاهش نخواهیم داد. آنها معتقدند تحولات امروز بازار نفت منشاء ترسیم نقشه سال‌های آتی بازار نفت خواهد بود و اگر امروز کوتاه بیاییم دیگر در آینده نخواهیم توانست سهم از دست رفته‌مان در بازار را دوباره بدست بیاوریم. نتیجه این تصمیم آن شد که در اجلاس اخیر اوپک در وین اعضا با وجود مخالفت برخی کشورها از جمله ایران و ونزوئلا، تصمیم به حفظ سطوح کنونی تولید در حد ۳۰ میلیون بشکه در روز گرفتند. اتخاذ این تصمیم همانا و تشدید سقوط بهای نفت در بازارهای جهانی همان.

اما تهدید دیگری که سعودی‌ها ادعا می‌کنند به خاطر آن حاضر به کاهش تولید نفت خود نیستند، ظهور آمریکا به عنوان نخستین تولیدکننده نفت شیل در جهان است. نفت شیل نوعی از نفت خام نامتعارف است که از خرده‌های نفت سنگ ز استخراج می‌شود و استخراج آن مستلزم هزینه بالا و تکنولوژی بسیار پیچیده و پیشرفته‌ای است. این نوع از نفت خام در بسیاری از مناطق جهان شناسایی شده اما تاکنون فقط آمریکا موفق به استحصال آن شده و بعید به نظر می‌رسد که در آینده نزدیک کشوری بتواند در حوزه تولید این محصول ورود پیدا کند. اکنون ثمره تولیدات آمریکا از نفت شیل وارد بازار شده و بخش قابل



فراز و فرودهای قیمت نفت برای ما ایرانی‌ها که نفت در تمام تار و بود زندگی مان رسوخ کرده است، اهمیت زیادی دارد؛ چه زمانی که قیمت بالا می‌رود و چه روزگاری که کاهش بهای آن، دولت‌ها را با دردسر عظیم مواجه می‌کند. البته تجربه آثار نوسانات نفتی بر اقتصاد ایران نشان می‌دهد که ایران همواره هم از افزایش قیمت نفت آسیب دیده و هم از کاهش آن.

توجهی از واردات نفت خام آمریکا را منتفی ساخته است. پیش بینی می‌شود در سال‌های آینده، آمریکا با عرضه حجم بیشتری از نفت شیل به تدریج با واردات نفت خداحافظی نموده و در یک افق زمانی ۴-۵ ساله خود به یک صادرکننده نفت تبدیل شود. تصور این افق زمانی برای بسیاری از اعضای اوپک بسیار وحشتناک بوده و به دنبال آن هستند که تا حد ممکن این سرنوشت محتوم را به تأخیر بیندازند. چراکه در این صورت، نه تنها اوضاع اقتصادی بلکه معادلات سیاسی جهان نیز می‌تواند دستخوش تغییر شود. لذا سعودی‌ها به دنبال آن هستند با پایین نگاه داشتن قیمت نفت، تولید نفت شیل را که تولید آن بسیار پرهزینه است، غیر اقتصادی نموده و به این ترتیب ضمن خارج کردن رقیب جدید، سایر دارندگان نفت شیل را نیز از تولید آن منصرف کنند.

اما دلیل دیگری که البته سعودی‌ها اصرار زیادی به سرپوش گذاشتن بر آن دارند، تحت فشار قرار دادن کشورهای ایران و روسیه با استفاده از اهرم قیمت نفت است. سعودی‌ها که در تمام جبهه‌های جنگ نیابتی خود علیه ایران در منطقه شکست خورده‌اند،

به نظر می‌رسد این بار می‌خواهند شانس خود را با اعمال فشار بر مهم ترین منبع درآمد ارزی ایران امتحان کنند. ایران و روسیه به عنوان محور اصلی حمایت از کشورهای مستقل منطقه هر دو وابستگی زیادی به درآمد‌های نفتی دارند. اما نباید فراموش کرد که تحریم نفتی ایران در سال‌های اخیر، آستانه تحمل ایران در مقابل کاهش قیمت نفت را تا حد زیادی افزایش داده است. ایران که تا قبل از سال ۱۳۹۰ روزانه حدود ۲،۵ میلیون بشکه نفت صادر می‌کرد متعاقب تحریم‌های آمریکا و اروپا، به یکباره صادرات نفت خود را در حد ۷۰۰ تا ۸۰۰ هزار بشکه دید و این سخت ترین دوران ایران از زمان ظهور به عنوان یک صادرکننده

سال	درآمد (میلیارد دلار)	دولت
۱۹۹۰	۱۶۰۸	دولت هاشمی رفسنجانی جمع درآمد ۱۲۴ میلیارد دلار
۱۹۹۱	۱۵۰۳	
۱۹۹۲	۱۵۰۲	
۱۹۹۳	۱۲۰۸	
۱۹۹۴	۱۳۰۶	
۱۹۹۵	۱۵	
۱۹۹۶	۱۹۰۴	
۱۹۹۷	۱۵۰۵	دولت خاتمی جمع درآمد ۲۰۶ میلیارد دلار
۱۹۹۸	۱۰	
۱۹۹۹	۱۶۰۱	
۲۰۰۰	۲۵۰۴	
۲۰۰۱	۲۱۰۴	
۲۰۰۲	۱۹۰۲	
۲۰۰۳	۲۶۰۱	
۲۰۰۴	۳۴۰۳	دولت احمدی‌نژاد جمع درآمد ۶۱۹ میلیارد دلار
۲۰۰۵	۵۳۰۲	
۲۰۰۶	۵۹۰۱	
۲۰۰۷	۶۵	
۲۰۰۸	۸۹	
۲۰۰۹	۵۵۰۷	دولت روحانی
۲۰۱۰	۷۲۰۲	
۲۰۱۱	۱۱۵	
۲۰۱۲	۱۰۱،۴	
۲۰۱۳	۶۲	دولت روحانی
۲۰۱۴	۳۵	

تسهیلات توسعه‌ای به کارآفرینان بخش خصوصی شود.

اما کاهش قیمت نفت این بار از شوک نفتی سال ۷۷ هم سریع و شدیدتر اتفاق افتاده است. این کاهش قیمت حتی می‌تواند کشور را در آستانه یک شوک ارزی جدید قرار دهد. اکنون بسیاری از معامله‌گران ارزی منتظرند ببینند آینده قیمت در نفت در کوتاه مدت و نحوه مدیریت بانک مرکزی در بازار چگونه خواهد بود تا متناسب با آن اقدام کنند. شوک جدید می‌تواند تمام برنامه‌های ضد تورمی دولت را خنثی نموده و بار دیگر فشار سنگینی را به زندگی و سفره‌های مردم وارد کند. تورم یک رقمی که دولت آن را برای سال ۹۵ هدف گذاری نموده است، در صورت کاهش شدید ارزش پولی ملی دیگر دست یافتنی نخواهد بود.

استقلال بودجه از درآمد نفت؟

احمد توکلی نماینده مجلس شورای اسلامی این بار طرح استقلال بودجه از نفت را مطرح کرده و معتقد است این طرح یک بار برای همیشه تکلیف نفت را با بودجه مشخص خواهد رکد.

به گفته احمد توکلی براساس این طرح قرار است طرز ورود نفت به بودجه عوض شود و دیگر در بودجه از نفت سخن گفته نشود. به عبارت بهتر نفت از زیر سیاست‌های مالی دولت خارج گردد. براین اساس در این طرح پیش‌بینی شده که «حساب ذخیره ارزی» که در سال‌های اخیر با تاسیس «صندوق توسعه ملی» عملاً بی‌استفاده مانده، احیا و درآمدهای نفتی به جای خزانه دولت به این حساب واریز شود.

به گفته طراح طرح، حساب ذخیره ارزی با فروش ارز در بازار، مبلغ مورد نیاز دولت را تأمین خواهد کرد و به این ترتیب «فروش ارز به بانک مرکزی تقریباً متغی خواهد شد.» در بند دوم طرح، پیش‌بینی شده کسری بودجه دولت اگر از منابع دیگر قابل تأمین نباشد، فقط به شرط تصویب مجلس از محل حساب ذخیره ارزی تأمین می‌شود.

حال سوال اینجاست که راهکار اجرایی طرح برای قطع وابستگی بودجه به نفت چیست و آیا این راهکار آن قدر قوی و مؤثر هست که نفت را از بودجه جدا کند؟ نگاهی به چارچوب طرح توکلی نشان می‌دهد وی می‌خواهد پیش‌بینی قیمت نفت در بودجه و در نتیجه دسترسی مستقیم دولت به درآمد فروش نفت را قطع کند و بخش عمده درآمد نفت را به جای خزانه دولت به حساب ذخیره ارزی بریزد. از این نظر طرح قابل توجه به نظر می‌رسد، اما وقتی دریابیم دولت از راه دیگری که همان استفاده با مجوز از حساب ذخیره ارزی است، قادر است بودجه مورد نظر خود از درآمد نفت را به دست آورد درخواهیم یافت که در اصل ماجرا شاید اتفاق خاصی رخ نداده باشد.

معجزه‌های در کار نیست

طبق برنامه‌ریزی‌ها قرار بود تا پایان برنامه پنجم توسعه وابستگی بودجه به درآمدهای نفتی به طور کامل قطع شده و تمام هزینه‌های دولت از محل درآمدهای غیرنفتی بویژه مالیات تأمین شود. اما این هدف بسیار بلندپروازانه بود. آنچه مسلم است این که در کوتاه مدت نمی‌توان از شر درآمدهای نفتی خلاص شد. نفت در مدت ۱۰۰ سال در تاروپود اقتصاد و البته بودجه دولت نفوذ کرده و کنار گذاشتن یک باره آن ممکن نیست. اما همان طور که در سال ۷۷ ابتکار حساب ذخیره ارزی، تحولی در نحوه پس‌انداز و هزینه‌کرد بخشی از درآمدهای نفتی ایجاد کرد، این بار با یک برنامه‌ریزی چند ساله می‌تواند مساله نفت را در بودجه حل کند بویژه اکنون که به مدد تحریم‌ها و کاهش قیمت نفت، سهم نفت در درآمدهای دولت به کمترین میزان رسیده است. با این تحقق بودجه بدون نفت مستلزم افزایش اساسی انضباط مالی دولت و ارتقاء درآمدهای مالیاتی دولت از طریق افزایش پایه مالیاتی خواهد بود.

اصلی نفت در بازارهای جهانی بود. ایران با تحمل یک تورم سنگین و بحرانی کم سابقه این دوران را پشت سر گذاشت اما مزیت این اتفاق آن بود که کشور را در مقابل کاهش‌های بعدی قیمت نفت تا حد زیادی واکسینه کرد. کاهش شدید صادرات نفت ایران در نتیجه تحریم‌ها باعث شده است تا سهم نفت در بودجه سال جاری و بودجه پیشنهادی سال آینده با کاهش قابل ملاحظه‌ای همراه شود. بنا بر آمار و ارقام موجود از وضعیت بودجه در سال آینده سهم نفت در تأمین بودجه عمومی دولت به حدود ۳۰ درصد کاهش پیدا کرده است. با این وجود دولت پیش‌بینی کرده است که ۷۰ هزار میلیارد تومان در سال آینده (با احتساب نفت ۷۲ دلار و صادرات روزانه حدود ۱ میلیون بشکه) کسب درآمد کند. حالا با تداوم سقوط قیمت نفت باید در همین ۷۰ هزار میلیارد تومان هم تجدید نظر کند. این در حالی است که اگر روند سابق صادرات نفت ایران ادامه پیدا می‌کرد، سهم نفت در تأمین بودجه دولت دستکم دو برابر این رقم بود؛ یعنی حدود ۱۵۰ هزار میلیارد تومان.

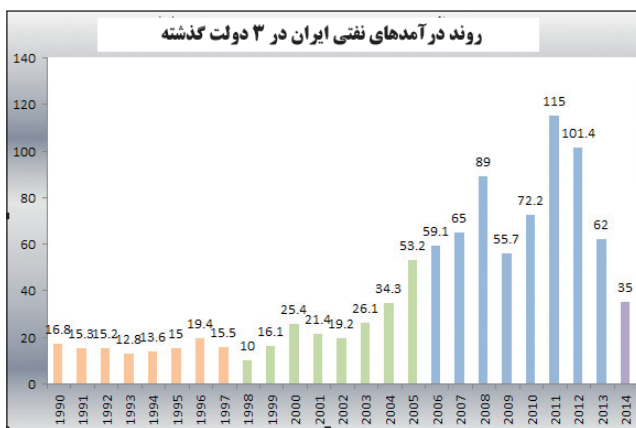
آینده قیمت نفت

بر خلاف تصویری که در هفته‌ها و ماه‌های ابتدایی کاهش قیمت نفت در دوره جدید وجود داشت، به نظر می‌رسد روند قیمت به این زودی‌ها قصد معکوس شدن ندارد. زیرا همان طور که ذکر شد، این بار تعدادی از اعضای اوپک هیچ اراده‌ای برای کاهش تولید و افزایش قیمت نفت ندارند. در عین حال در عوامل بنیادین اقتصادی نیز هیچ نشانه‌ای دال بر بهبود تقاضا و رشد مصرف در کشورهای بزرگ مصرف کننده دستکم در کوتاه مدت دیده نمی‌شود. در حالی که جهان صنعتی سردترین روزهای سال را سپری می‌کند، هیچ افزایشی در تقاضای نفت خام دیده نمی‌شود. این در حالی است که معمولاً در فصول سرد، مصرف حامل‌های انرژی در جهان و تقاضای آن با افزایش مواجه می‌شود. در عین حال، وضعیت کشورهای پیشرو صنعتی و نیز مصرف کنندگان بزرگ نفت خام همچنان ناخوشایند است. اروپا همچنان با بحران اقتصادی دست و پنجه نرم می‌کند و نرخ رشد بسیاری از اقتصادهای بزرگ این قاره از جمله فرانسه هنوز در محدوده صفر درصد نوسان می‌کند. رشد اقتصادی چین به ۸ درصد رسیده که کمتر از پیش‌بینی‌هاست و این یعنی اژدهای این روزهای اقتصاد جهان، تقاضای جدیدی را به روانه بازار نفت نخواهد کرد. لذا به نظر می‌رسد دولت باید خود را برای یک دوره نسبتاً بلندمدت قیمت‌های پایین نفت آماده کند.

چه باید کرد؟

بحران درآمدی که در سال ۷۷ به خاطر کاهش قیمت نفت در کشور ایجاد شد، اتفاق میمونی را به دنبال داشت و آن چیزی جز تشکیل حساب ذخیره ارزی نبود. حسابی که در ماده ۶۰ برنامه سوم جایگاه قانونی خود را پیدا کرد و اگر به درستی مورد استفاده قرار گرفته و در سال‌های بعد بویژه در دولت‌های نهم و دهم مورد تاراج دولت‌ها قرار نمی‌گرفت، می‌توانست بسیار راهگشا باشد. حساب ذخیره ارزی در وهله اول با هدف کنترل آثار سوء نوسانات قیمت نفت بر اقتصاد کشورمان ایجاد شد. هدف آن بود که با انباشته شدن بخشی از درآمدهای نفتی در این حساب، بتوان یک آستانه مقاومتی را به لحاظ درآمدی برای کشور ایجاد کرد تا در صورت وقوع مجدد شوک‌های قیمتی، دولت با بحرانی مانند آنچه در سال

۷۷ گرفتارش شد، مواجه نشود. اما حساب ذخیره ارزی در ادامه کارکرد خود را از دست داد و تبدیل به جیب اضافه‌ای برای دولت شد تا هر زمان که احساس نیاز کرد بتواند از آن در راستای منافع خود از آن بهره‌برداری کند. سوءاستفاده از حساب ذخیره ارزی در دولت‌های نهم و دهم کار را به جایی رساند که سرانجام مجلس تدبیر دیگری اندیشید و صندوق ذخیره ارزی را جایگزین آن کرد. بر این اساس مقرر شد سالانه ۲۰ درصد درآمد فروش نفت به طور مستقیم به این حساب واریز و صرف پرداخت



اسفندیار چهاربند مدیر کل آموزش و پرورش شهر تهران:

مدیران مدارس باید به شایستگی رهبری تربیتی برسند

اشاره:

در پیگیری آسیب‌شناسی وضعیت امور تربیتی و رسیدن به راهکارهایی برای برنامه‌ریزی مسئولان و فعالیت‌های عملی مربیان و دست‌اندرکاران مدارس در حیطه کار پرورشی، این بار گفت‌وگویی را با مدیر کل آموزش و پرورش شهر تهران انجام داده‌ایم که در آن از منظر آموزشی به مقوله تربیت پرداخته شده است. اسفندیار چهاربند کار تعلیم و تربیت را از مدرسه تا اداره کل شهر تهران تجربه کرده و در حیطه اجرایی کردن «سند تحول بنیادین» آموزش و پرورش دارای مطالعات نظری است و به همین دلیل، اوج کار آموزشی و مدیریتی را رسیدن به شایستگی رهبری تربیتی معرفی کرده است. متن این گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانید.

که ناشی از آن غفلت‌هاست که توازن در آن رعایت نشده. بنابراین ما تفکیک را به هیچ عنوان نمی‌پذیریم و سند تحول بنیادین هم این موضوع را رد کرده است.

تربیت دو نکته اینجا مطرح می‌شود: نخست اینکه در خود سند تحول هم اولویت‌هایی قائل شده‌اند، مثلاً تربیت اعتقادی و اخلاقی را بر باقی ساحت‌های تربیتی مقدم دانسته‌اند، یا تربیت سیاسی اجتماعی را در مرحله دوم قرار داده‌اند. آیا در ذات این مباحث تربیتی است که باید این ترتیب را قائل شد؟ نکته دوم اینکه موضوعی که شما فرمودید، شرایط مطلوب ماست. در وضعیت موجود آسیب‌شناسی شما چگونه است؟

چهاربند: وضعیت موجود حاصل عملکرد گذشته با آن نگاه تفکیکی است. بخوبی می‌توانیم نگاه تفکیکی به مقوله آموزش و پرورش را در عملکرد گذشته ببینیم. عملکرد ما در گذشته مبتنی بر تفکیک بوده و کسی نمی‌تواند این موضوع را انکار کند. سازماندهی مدارس، توزیع برنامه‌های آموزش و پرورش و آسیب‌شناسی از رفتار فارغ‌التحصیلان نشان‌دهنده این است که رویکرد قالب نگاه تفکیکی بوده. آماری که ما از ناهنجاری‌ها و آسیب‌های مختلف در محدوده سنی ۱۷ تا ۲۵ سال داریم، نشان‌دهنده این است که بخشی از این آسیب‌ها به علت غلبه رویکرد تفکیک در این دو حوزه بوده است. اساساً یکی از الزامات تأیید و تصویب سند تحول بنیادین رفع این نقیصه بوده است.

تربیت برای ایجاد یک تغییر و تحول طبعاً به زیرساخت‌هایی نیز نیاز است و به نظر می‌رسد بیش از هر چیز به نیروی انسانی توانمندی که معتقد باشد و بتواند این تحول را مدیریت کند، نیاز داریم. آیا آموزش و پرورش امروز ما که گروهی معتقدند به نسبت گذشته بسیاری از نیروهای فعال و کارآمد خود را از دست داده، آمادگی ایجاد این تغییر و تحول را دارد؟

چهاربند: اگر بخواهیم با نگاهی ریشه‌ای‌تر به سراغ این مسئله برویم، باید ببینیم آیا آموزش و پرورش باید این تحول را محقق کند، یا مجموعه‌ای از نهادها و سازمان‌ها و دستگاه‌های سهیم در این تحول باید این کار را انجام دهند؟ اتفاقی که تا الان افتاده این است که تحول بنیادین آموزش و پرورش تئوریزه شده و مبانی نظری و سند تحول دارد. این یعنی مرحله تئوریزه کردن انجام شده است. مرحله دوم این است که تدوین شود. هر تئوری برای آمدن به صحنه عمل باید تدوین شود. یعنی سازوکار، محتوا، استلزامات حقوقی و مالی و نیروی انسانی و... باید تدوین شود تا به اجرا برسد. ما از تئوریزه کردن نمی‌توانیم به اجرا برسیم. اگر مرحله تدوین بخوبی انجام نشود و همه آن مؤلفه‌ها و اهداف تئوری در مرحله تدوین پیاده‌سازی نشود، در مرحله اجرا هم دچار انحراف و تحریف در تفسیر می‌شویم. این خطری است که اکنون ما را تهدید می‌کند. خطری که تحول بنیادین در آموزش و پرورش را تهدید می‌کند، جلو افتادن اجرا از تدوین است. گروه زیادی مبانی نظری را می‌دانند و بر سند تحول اشراف دارند، اما از این مرحله جلوتر که تدوین است با یک ازهم‌گسیختگی و کندی مواجه هستیم. در صورتی که به علت استقرار آن ساختار، کار شروع شده است و در اجرا هر سال دو تا از پایه متناسب با آن جدول زمان‌بندی مستقر می‌شود. حال باید چه کرد؟ نیروی مورد نیاز آموزش و پرورش را خود آموزش و پرورش نمی‌تواند تربیت کند، یعنی اگر مسئولان آموزش عالی نشسته‌اند که این تحول به صورت درون‌زا در آموزش و پرورش اتفاق بیفتد، تصور غلطی است. آموزش عالی باید برای تربیت کارشناس، مدیر و افرادی که در مرحله تدوین آن تئوری را تدوین کنند پیش‌قدم شود. آموزش عالی درواقع مراتب بالاتری از تربیت مدیر و کارشناس است. به نظر می‌رسد وزارت علوم هنوز پیام سند تحول را نگرفته است. بنده فکر می‌کنم شورای انقلاب فرهنگی هم که این سند را تصویب کرده، الزامات، تعهدات و تکالیف لازم را برای دستگاهی مثل وزارت علوم جهت پشتیبانی از مرحله تدوین پیش‌بینی نکرده است و یک توقع خارج از حد مأموریت آموزش

تربیت بسم الله الرحمن الرحيم. سیاست‌گذاریم که پذیرفتید با ماهنامه تربیت سیاسی - اجتماعی گفت‌وگو کنید. امید داریم با نکاتی که شما می‌فرمایید گفت‌وگوی خوبی داشته باشیم و مسائل مورد نیاز مخاطبان نیز تأمین شود. نظر تان در مورد این دوگانه آموزش و پرورش چیست؟ آیا این تقسیم‌بندی و جداسازی را قبول دارید، یا نه نظر دیگری دارید؟

چهاربند: بسم الله الرحمن الرحيم. من هم از شما ممنونم که این جلسه را ترتیب دادید تا بتوانیم در مورد موضوع مهم تعلیم و تربیت گفت‌وگوی داشته باشیم. در پاسخ به سؤال شما باید بگویم به نظر بنده باید به مأموریت نظام تعلیم و تربیت برگردیم تا بعد بتوانیم ببینیم قرائت ما از این مأموریت به صورت تفکیکی از حوزه آموزش و پرورش قرائت صحیحی است، یا خیر. به همین صورت، با توجه به آن مأموریت قرائت خود را اصلاح کنیم. خوشبختانه سند تحول بنیادین آموزش و پرورش و مبانی نظری این تحول امروز مرجعی است که می‌توان به آن استناد کرد و گفته‌های خود را به ميثاق‌نامه‌ای که مورد توافق همه است، مستند کرد. طبق تعریفی که از مأموریت نظام تعلیم و تربیت داریم، مدرسه یک سازمان یادگیرنده است که مأموریت آن سازماندهی متوازن و تلفیقی فرصت‌های متنوع تربیتی است؛ فرصت‌های داخل و خارج مدرسه، به نحوی که دانش‌آموز بتواند چهار رابطه را درک و اصلاح کند: رابطه خود با خداوند، رابطه خود با دیگران، رابطه خود با خود و رابطه خود با طبیعت و محیط پیرامون. بنابراین آن فرصت متنوع تربیتی، اعم از فرصت‌های داخل و بیرون از مدرسه موقعیت‌هایی هستند که دانش‌آموز در آن قرار می‌گیرد، تجربه می‌کند و یاد می‌گیرد که چگونه این چهار رابطه را بفهمد و سازماندهی کند و مطابق نظام تعلیم و تربیت معیار عمل کند. نتیجه این مأموریت تکوین مستمر هویت دانش‌آموز است. محصول و بازده مأموریت مدرسه که اقتباسی از مأموریت نظام تعلیم و تربیت است تکوین مستمر هویت دانش‌آموز است. هویت یک مقوله یکپارچه است و قابل تفکیک نیست. درحقیقت، وقتی می‌گوییم باید فرصت‌های تربیتی به صورت متوازن و تلفیقی سازماندهی شوند، مفهوم آن درهم‌تنیدگی این فرصت‌های تربیتی و درهم‌تنیدگی هویت است. بنابراین با توجه به ماهیت هویت، ماهیت تعلیم و تربیت را امری متوازن و تلفیقی می‌دانیم و تفکیکی نمی‌دانیم. این نگاه تفکیکی بسیار اشتباه و همچنین خطرناک است و مفهوم آن این است که ما دست به گزینش در هویت می‌زنیم. یعنی می‌گوییم می‌خواهیم انسانی تربیت کنیم که هویت علمی‌اش بر هویت سیاسی، اجتماعی یا اخلاقی و دینی او برتری داشته باشد. اینها باید به صورت تلفیقی و با وزن مشخصی که در ساحت‌های مختلف تربیتی بر اساس مراحل رشد برنامه‌ریزی می‌شود، شکل بگیرد تا آن هویت یک هویت سالم باشد. در غیر این صورت، هویت دچار نقص می‌شود. اگر این تلفیق و توازن به هم بخورد، قطعاً هویت مولد و مطابق با نظام معیار و هویت کاملی که بتواند در عرصه‌های مختلف شرکت کند و نتیجه خوبی حاصل کند، به وجود نخواهد آمد. ممکن است تلاش کنید و در مدرسه‌ای تربیت علمی را بر دیگر ساحت‌های تربیت تفوق دهید و این تربیت علمی قوی بتواند تعداد زیادی دانش‌آموز را به بهترین دانشگاه‌ها بفرستد، اما باید بدانید این دانش‌آموز دیگر نه قدرت شرکت در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی را دارد، نه می‌تواند رابطه مناسبی با دیگران برقرار کند، نه خودش و توانایی‌هایش را می‌شناسد و نه می‌تواند نیازهای معنوی و فرهنگی خود را تأمین کند. به یک انسان تک‌بعدی تبدیل می‌شود که صرفاً مسائل علمی را خوب می‌فهمد و حل می‌کند، اما به‌عنوان یک پدر یا مادر، شهروند، همراهِ مدیر و... موفق نیست و بعدها قطعاً به‌عنوان یک آسیب اجتماعی هزینه آن را خود و جامعه‌اش باید بدهد. اینکه امروز به استناد آمارهای موقت از هر سه ازدواج در تهران یک مورد به طلاق ختم می‌شود، نشان‌دهنده این است که ما در نظام تعلیم و تربیت به بعضی از ساحت‌ها کم‌توجهی کرده‌ایم، زیرا اینها فارغ‌التحصیلان نظام تعلیم و تربیت هستند. در هویت بخشی از این فارغ‌التحصیلان کمبودهایی است



محصول و بازده مأموریت مدرسه که اقتباسی از مأموریت نظام تعلیم و تربیت است تکوین مستمر هویت دانش‌آموز است. هویت یک مقوله یکپارچه است و قابل تفکیک نیست. درحقیقت، وقتی می‌گوییم باید فرصت‌های تربیتی به صورت متوازن و تلفیقی سازماندهی شوند، مفهوم آن درهم‌تنیدگی این فرصت‌های تربیتی و درهم‌تنیدگی هویت است. بنابراین با توجه به ماهیت هویت، ماهیت تعلیم و تربیت را امری متوازن و تلفیقی می‌دانیم و تفکیکی نمی‌دانیم.

پرورش را از این وزارتخانه دارد. اگر کارشناس بخواهیم، چه کسی باید آن را تربیت کند؟ معلم در تراز سند تحول را چه کسی باید تربیت کند؟ کدام دستگاه متولی تدوین برنامه‌های تربیت نیروی انسانی بالاتر از آموزش عمومی است؟ نه تنها در دوران تحول بنیادین آموزش و پرورش، که قبل از این هم آموزش عالی نسبت به این نیاز کم‌توجهی کرد. به نظر می‌رسد مخاطبان تحول بنیادین در درجه اول کسانی هستند که آموزش و پرورش را از نظر تأمین منابع انسانی مورد نیاز این تحول پشتیبانی کنند. و امروز نه تنها فعال نیستند و قصور تاریخی دارند، بلکه در قالب مدعی هم

حاضر شدند. کدام برنامه آموزش عالی ما در تربیت معلم و مدیر و کارشناس و... متناسب با سند تحول در سه سال گذشته بازنگری شده است؟ هیچ. اساساً چه واکنشی نشان داده شده است؟ هیچ. این تصور اشتباه باید اصلاح شود که آموزش و پرورش متولی تحقق سند تحول است. ابتدا باید پشتیبانی شود و سایر نهادها به تکالیف قانونی خود عمل کنند. کسانی که در مسئولیت تأمین مالی هستند، کسانی که مسئول تأمین فضای مورد نیاز هستند، آنهایی که در قالب تأمین ردیف نیازهای استخدامی مختلف مشغول هستند، آنهایی که در اصلاح برنامه‌های آموزش و پرورش و تربیت نیروی انسانی فعالیت می‌کنند، تا به امروز نسبت به این سند چه واکنشی داشته‌اند؟ آموزش و پرورش با وضع موجود و سازوکاری‌هایی که بسیاری از آنها در اختیار خودش نیست، قطعاً قادر به پیاده کردن سند تحول بنیادین نیست. یک تقسیم کار ملی و با پشتیبانی و عزم ملی و التزام عملی به اهداف سند تحول لازم است که آموزش و پرورش در این موضوع موفق شود تا بتواند مرحله تدوین و اجرا را پشت سر گذارد. متأسفانه سه ماه بعد از تصویب سند تحول مرحله

اجرا شروع شد. باید از این کار ممانعت می‌کردند و مرحله تدوین و آماده‌سازی انجام می‌شد و بعد برای اجرا اقدام می‌کردند. این خطر جلو افتادن اجرا از تدوین و فراهم کردن استلزامات حقوقی و اداری و منابع انسانی و... تهدید بزرگی است. اکنون پس از گذشت سه سال از تصویب سند تحول دچار یک تأخیر تاریخی برای تحقق این تحولات هستیم. بنده مستنداً اعلام می‌کنم بخش قابل‌توجهی از آن به آموزش و پرورش ارتباطی ندارد.

تربیت مدل نگاه شما

البته به لحاظ نظری شاید بلااشکال باشد، ولی از باب اجرایی و عملی شاید معضلات و مشکلاتی را ایجاد کند. بگذارید برای روشن‌تر شدن موضوع مثالی مطرح کنم. به یاد دارم قبل از پیروزی انقلاب برخی از چهره‌های شاخص بعضی از مناطق کشور، مثل کردستان که از فضای عمومی عقب بودند، به مسئولان پیام دادند



این تصور اشتباه باید اصلاح شود که آموزش و پرورش متولی تحقق سند تحول است. تربیت معلم به لحاظ مرجع تصویب برنامه‌هایش تابع وزارت علوم است. اتفاقاً نقطه شروع ما تربیت معلم است. پیشنهاد برنامه‌ها به دست آموزش و پرورش است، ولی مسئولیت آن همان‌طور که رئیس دانشگاه فرهنگیان را شورای عالی انقلاب فرهنگی باید تعیین کند، زیر نظر وزارت علوم است.

حاضر شدند. کدام برنامه آموزش عالی ما در تربیت معلم و مدیر و کارشناس و... متناسب با سند تحول در سه سال گذشته بازنگری شده است؟ هیچ. اساساً چه واکنشی نشان داده شده است؟ هیچ. این تصور اشتباه باید اصلاح شود که آموزش و پرورش متولی تحقق سند تحول است. ابتدا باید پشتیبانی شود و سایر نهادها به تکالیف قانونی خود عمل کنند. کسانی که در مسئولیت تأمین مالی هستند، کسانی که مسئول تأمین فضای مورد نیاز هستند، آنهایی که در قالب تأمین ردیف نیازهای استخدامی مختلف مشغول هستند، آنهایی که در اصلاح برنامه‌های آموزش و پرورش و تربیت نیروی انسانی فعالیت می‌کنند، تا به امروز نسبت به این سند چه واکنشی داشته‌اند؟ آموزش و پرورش با وضع موجود و سازوکاری‌هایی که بسیاری از آنها در اختیار خودش نیست، قطعاً قادر به پیاده کردن سند تحول بنیادین نیست. یک تقسیم کار ملی و با پشتیبانی و عزم ملی و التزام عملی به اهداف سند تحول لازم است که آموزش و پرورش در این موضوع موفق شود تا بتواند مرحله تدوین و اجرا را پشت سر گذارد. متأسفانه سه ماه بعد از تصویب سند تحول مرحله



جلوی پیروزی انقلاب را بگیرید، هنوز زمینه‌های مختلف انقلاب در بسیاری از مناطق آماده نشده است. یا مثلاً در زمینه طراحی و تدوین مدل و الگویی برای حکومت در عصر دولت‌های مدرن به نام دین، نظریه خیلی جدی بخصوص در عالم تشیع که همیشه منتظر آمدن امام معصوم و ایجاد حکومت به وسیله او بود، نداشته‌ایم. این تقدم عمل اجتماعی بر تئوری و تأخر نظریه‌پردازی

بر عمل اجتماعی از ابتدای پیروزی انقلاب در حیطه‌های مختلف در حال اتفاق افتادن است. البته ما باید این مدل را در زمینه‌های اجتماعی اصلاح کنیم، اما واقعیت این است که این اتفاق افتاده. شما به‌عنوان یک مدیر متناسب با سهمی که از این مدیریت دارید، می‌توانید بخشی از این تحول را پیش ببرید. نمی‌توانید جلوی اجرای آن را بگیرید. بر این اساس، چه سهمی را برای آموزش و پرورش قائل هستید؟ مثلاً تربیت معلم و نهادهایی شبیه آن اگر در اختیار آموزش و پرورش باشد، نمی‌تواند در تربیت نیروی انسانی و موضوعات دیگر تحولی ایجاد کند؟

چهاربند: تربیت معلم به لحاظ مرجع تصویب برنامه‌هایش تابع وزارت علوم است. اتفاقاً نقطه شروع ما تربیت معلم است. پیشنهاد برنامه‌ها به دست آموزش و پرورش است، ولی مسئولیت آن همان‌طور که رئیس دانشگاه فرهنگیان را شورای عالی انقلاب فرهنگی باید تعیین کند، زیر نظر وزارت علوم است. اداره کردن آن در قالب یک هیئت امنا به عهده آموزش و پرورش است، اما مسئولیت کارکرد و هدف‌گذاری و تحول برنامه‌ها به عهده وزارت علوم است. عنوان دانشگاه فرهنگیان است، اما مسئولیت قانونی آن به عهده وزارت علوم است و باید فعال‌تر و مؤثرتر عمل کنند. مدتی است که شورای عالی انقلاب فرهنگی رئیس این دانشگاه را مشخص نکرده و با سرپرست اداره می‌شود. اداره شدن دانشگاه فرهنگیان درست در نقطه شروع تحول بنیادین آموزش و پرورش را چگونه تحلیل می‌کنید. این چه اولوی است؟ عزمی برای سامان دادن به این دانشگاه وجود دارد؟ آیا ادامه این مسیر (سرپرست گذاشتن) خود به معنی تزلزل و نداشتن اولویت نیست؟ این یکی از مصادیق بارزی است که به‌راحتی اتفاق می‌افتد و می‌توان در مورد آن قضاوت کرد. اما اینکه در مرحله اجرا دست روی دست بگذاریم و منتظر باشیم مرحله تدوین حتماً اتفاق بیفتد، خوب نیست. در هر صورت، اجرا قبل از تدوین شروع شده است. این خارج از منطق برنامه‌ریزی اتفاق افتاده، ولی ما هم نباید منتظر این باشیم که این آسیب‌ها هر روز به دلیل عدم تدوین برنامه‌ها اثر خود را بگذارد.

ما اقدامات خود را شروع کرده‌ایم. بخشی از فعالیت‌هایی را که می‌تواند توسط اداره کل و مناطق و مدارس متناسب با رویکردهای سند تحول اتفاق بیفتد، برنامه‌ریزی کرده‌ایم. امروز که با شما صحبت می‌کنم، برنامه بالندگی مدیران مدارس را که مرحله اول آن ارزیابی علمی بود، پشت سر گذاشته‌ایم و مرحله دوم آن را که ارزیابی کارآمدی است، در طول چهار ماه آینده دنبال خواهیم کرد. هدف برنامه بالندگی

سطوح صلاحیت مدیران مدارس دولتی شهر تهران



هدف برنامه بالندگی حرفه‌ای مدیران:

تأیید «شایستگی‌های پایه» مدیریت مدارس دولتی

باید تحت تأثیر شرایط جدید قرار گیرد، مدیران مدارس هستند. مسئولیت حسن اجرای این تحولات در مدرسه بر عهده آنهاست. ما ارکان دیگری مانند شورای مدرسه، شورای معلمان، شورای دانش آموزی و انجمن اولیا و مربیان داریم، منتها محور تحرک این نهاد و شوراهای مدیر مدرسه است که نگاه و دانش و مهارت او برای ایجاد تغییر در مدیریت مدرسه باید تناسب با رویکرد جدید ایجاد شود. برای اینکه این تحول روی دهد، جلسات زیادی با همکاران داشتیم و گفت‌و‌گوها و نقد و بررسی‌های مختلفی انجام شد و در نهایت، برنامه بالندگی مدیران مدارس دولتی تدوین شد. صلاحیت‌های مدیریت مدرسه مبتنی بر نظام مدیریت آموزشی در سه سطح تدوین شده که سطح اول شایستگی‌های پایه، سطح دوم شایستگی‌های اصلاح فرایندها و سطح سوم شایستگی رهبری تربیتی است که بالاترین مرتبه برای مدیریت آموزشی است. امروز که خدمت شما هستیم، ارزیابی همکاران مدیر ما برای استقرار سطح سوم انجام شده و خوشبختانه با بیش از ۹۵ درصد از مدیران که حضور بی‌نظیری بود و جا دارد از این انسجام و تعهدی که برای اجرای این تحول دارند تشکر کنم، مرحله اول برگزار شد. مرحله بعد که ارزیابی کارآمدی است، متناسب با چک‌لیست‌هایی که به مدارس داده شده، مبتنی بر الگوی خودکنترلی و خودارزیابی در طول سال انجام خواهد شد. در نهایت، حد نصاب‌های لازم را که به دست بیاورند، گواهینامه‌های سطح سه شایستگی و صلاحیت به آنها اهدا می‌شود. این قدم اول است و در قدم دوم وارد برنامه‌ها می‌شویم که شامل فرآیندها و مداخله و بهسازی فرایندهاست. پیش‌بینی ما این است که تا پایان آذر ماه سال آینده بتوانیم مدیران را برای سطح یک که بالاترین سطح شایستگی، یعنی رهبری تربیتی است، آماده کنیم و ادعا کنیم مدیران آموزش و پرورش شهر تهران گواهینامه حرفه‌ای رهبری تربیتی مدارس را دارند، متناسب با رویکردها و ویژگی‌هایی که در سند تحول برای مدرسه مطلوب پیش‌بینی شده است. این نقطه عزیمت ماست؛ آماده کردن و تجهیز همکاران مدیر مدرسه. در مراحل بعدی این ظرفیت‌سازی که بخشی از آن انجام شده، به سراغ باقی ارکان و شوراهای مدرسه می‌رویم که بتدریج ظرفیت مدرسه را برای تحقق این اهداف انشالله ارتقا دهیم.

تربیت: چه راهکاری در پیش گرفته‌اید که آمارها موجب فریب شما نشود؟ بسیاری از مقولاتی که در آموزش و پرورش موضوع بحث هستند، جنبه کیفی دارند و تبدیل آن به عدد و رقم و کمیت همیشه به صورت خودبه‌خود موضوع اختلاف است. متأسفانه در سال‌های گذشته نیز رویه غلطی ایجاد شده که مدیران پایین بر اساس خواسته‌های مدیران بالادستی خود را عادت داده‌اند که نیازهای آنها را تأمین کنند. به همین دلیل، رویکرد آمارسازی بر بسیاری از مسائل حاکم شده است. فعالیت‌ها را بیش از آنچه هست، جلوه می‌دهند و دیده شده که در دوره‌های گذشته اعلام کرده‌اند چندین هزار مدرسه قرآنی وجود دارد، ولی وقتی ارزیابی می‌شود، نتیجه این است که دو ساعت بحث قرآنی روز پنج‌شنبه در بعضی مدارس وجود دارد و اسم آن را گذاشته‌اند مدرسه قرآنی. برای این معضل چه تدابیری اندیشیده‌اید؟

چهاربند: ما باید به تحولات واقع‌بینانه نگاه کنیم، به عنوان مثال اگر من فردا گفتم بخش قابل توجهی از سند تحول بنیادین را عملی کرده‌ام، آنهایی که این خبر را می‌شنوند و در بین آنها قطعاً از نخبگان حوزه تعلیم و تربیت حضور دارند، این حرف را باور نمی‌کنند، چون استقرار تحول بنیادین آموزش و پرورش که مستلزم تحول در ابعاد گوناگون است، کار یکی دو روز و یک دولت نیست، کار بلندمدتی است. آنچه امروز در بخش فضای آموزشی داریم، دستاورد ۲۲ دولت گذشته است که اگر عمر هر دولت را چهار سال در نظر بگیریم، می‌شود ۸۸ سال که یازده دولت آن مربوط به بعد از پیروزی انقلاب اسلامی است. مجموعه سرمایه‌گذاری‌هایی که در این دولت‌ها انجام شده، فضای آموزشی امروز کشور را فراهم کرده است. چطور انتظار داریم فضاهای آموزشی متناسب با معیارهای سند تحول بنیادین در مدت

مدیران احراز صلاحیت‌های حرفه‌ای آنهاست که متناسب با تراز و معیاری که در سند تحول آمده سنجیده می‌شود. منتها اشکال کار اینجاست که این صلاحیت‌ها را در شهر تهران شناسایی و تدوین کردیم و در دو مرحله پایش و ارزیابی علمی در حال عملیاتی کردن هستیم. این در شهر تهران اجرا می‌شود. مرجع تأیید و تصویب آن هم شورای برنامه‌ریزی استان است. اما نمی‌توان تضمین کرد برنامه‌ای که دارد به صورت استانی اجرا می‌شود، با معیارهای مورد نظر طراحان سند تحول همسو باشد. حرکات‌های استانی و منطقه‌ای اتفاق افتاده است. با اجرای طرح بالندگی مدیران به سراغ هدف عملیاتی دهم، یازدهم و دوازدهم سند تحول رفته‌ایم. آنجا نظام صلاحیت حرفه‌ای فرهنگیان و رتبه‌بندی آنها آمده است. تا کی باید صبر کنیم تا آن اتفاق بیفتد؟ ما ورود کردیم. صلاحیت‌ها را تدوین کردیم. این صلاحیت‌ها در شهر تهران تدوین شده است و گواهینامه داده می‌شود. ولی اینکه چند سال دیگر نظام صلاحیت‌ای تدوین کنند که با نظامی که امروز تدوین کرده‌ایم تعارض پیدا کند، هیچ تضمینی نیست. دست رو دست نگذاشتیم، با مدیران مدارس و رؤسای مناطق جلسات متعددی برگزار کردیم و بخش قابل توجهی از راهکارهایی را که به مدرسه مربوط می‌شود و می‌شود در مدرسه برای آن سازوکارهایی فراهم کرد، با بازنگری در مأموریت مدرسه و سازوکارهای اجرایی می‌کوشیم رویکردها را متناسب و همسو کنیم. اما اینکه برنامه‌ها تا چه حد با سند تحول همسو باشد، باید دید برنامه‌های درسی که تدوین و ابلاغ می‌شود این همسویی را دارد، یا نه که از اختیار ما بیرون است. معلمی که آن برنامه درسی را اجرا می‌کند، آیا برای این گونه برنامه درسی با چنین رویکردی آماده شده است؟ در حیطه اختیارات آن نظام تربیت معلم است که برنامه درسی‌اش در آموزش عالی تصویب می‌شود. درواقع، اینها شرایطی است که ما در دوران گذار داریم و تلاش می‌کنیم ضمن کاهش آسیب‌های ناشی از شتاب‌زدگی اجرای سند تحول بخشی از اجزای این سند را که تا حدودی در مدرسه و منطقه قابل پیاده‌سازی است و اتقان بیشتری دارد عملیاتی کنیم.

تربیت معمولاً اتفاقاتی که در تهران بیفتد، برای دیگر استان‌ها

به الگو تبدیل می‌شود. واقعیت قضیه این است که اگر جایی هم قرار باشد برخی از این ایده‌ها به صورت آزمایشی به مرحله عمل درآید، شاید تهران بهترین مجموعه است. این موردی که گفتید، در راستای مدرسه‌محور کردن عموم فعالیت‌های آموزش و پرورش بسیار ضروری است. خیلی خوشحال می‌شوم اگر خود این طرح را توضیح دهید تا متوجه شویم چه اتفاقی در تهران در جهت بالا بردن کیفیت مدیران مدارس در حال رخ دادن است؟

چهاربند: محور اصلی تحول در آموزش و پرورش مدرسه است. اگر بتوانیم مدرسه را متناسب با معیارهای سند تحول بنیادین متحول کنیم، مجموع عملکرد مدارس می‌شود عملکرد نظام تعلیم و تربیت، یا حداقل بخش قابل توجهی از عملکرد نظام تعلیم و تربیت. رویکردی که ما از ابتدا در شهر تهران انتخاب کرده‌ایم، استقرار نظام مدیریت آموزشی است. من کلمه نظام را به مدیریت آموزشی اضافه می‌کنم، به این علت که مدیریت آموزشی باید در قالب یک نظام مستقر شود؛ به این مفهوم که اداره کل، منطقه و مدرسه یک نظام اجرایی و مدیریتی هستند که باید با رویکرد مدرسه و با نگاه به نیازهای مدرسه تصمیم‌سازی و سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی کنند. اگر مجموعه این در سلسله‌مراتب و نگاه به مدرسه، همسو با نیازهای مدرسه سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی کنند، یک نظام مدیریت آموزشی است. استقرار پیدا خواهد کرد. ما تلاش کردیم اولاً نگاه‌مان در برنامه‌ریزی به این ترتیب باشد که انعطاف و اختیارات کافی متناسب با استقرار نظام مدیریت آموزشی است. به مدارس داده شود. از مداخله بی‌مورد منطقه و اداره کل در مدارس اجتناب شود. این امر نیازمند این است که مدیریت در مدارس ظرفیت چنین تحولی را داشته باشد. مدیریتی که قبلاً در آن جزئیات فعالیت‌ها و برنامه‌ها از بالا به پایین دیکته می‌شد، امروز باید ظرفیت طراحی و تدوین داشته باشد و بتواند برنامه تولید کند. اولین عنصری که



محور اصلی تحول در آموزش و پرورش مدرسه است. اگر بتوانیم مدرسه را متناسب با معیارهای سند تحول بنیادین متحول کنیم، مجموع عملکرد مدارس می‌شود عملکرد نظام تعلیم و تربیت، یا حداقل بخش قابل توجهی از عملکرد نظام تعلیم و تربیت. رویکردی که ما از ابتدا در شهر تهران انتخاب کرده‌ایم، استقرار نظام مدیریت آموزشی است. اداره کل، منطقه و مدرسه یک نظام اجرایی و مدیریتی هستند که باید با نگاه به نیازهای مدرسه، تصمیم‌سازی و سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی کنند.

چهار یا هشت سال ایجاد و متناسب‌سازی شود؟ این نشان می‌دهد که نرخ استقرار سند تحول در موضوعات مختلف باید متناسب با اقتضات آن موضوع پیش برود. در مورد بحث فضاهای آموزشی با سرمایه‌گذاری که ۲۲ دولت گذشته انجام دادند، امروز ۵۰ درصد از فضای آموزشی شهر تهران غیرمقاوم است که ۲۵ درصد آن باید به صورت کامل تخریب و بازسازی شود. نه تنها اینکه باید بعضی‌ها بازسازی شود، بلکه مدرسی که در یازده دولت اخیر ساخته شده است باید بر اساس ضوابط جدید سند تحول اصلاح شود. برآوردی که ما از حجم سرمایه‌گذاری در این زمینه کرده‌ایم، بالغ بر ۳۵۰۰ میلیارد تومان است. با نرخ سرمایه‌گذاری و متوسط سرمایه‌گذاری عمرانی در چهار سال گذشته متوسط برآوردی که انجام شده ۵۳ سال زمان برای این موضوع اعلام شده است، یعنی سیزده دولت دیگر، ۵۳ سال طول می‌کشد که فقط فضاهای آموزشی ما با سند تحول تطبیق پیدا کند.

امروز نیروی انسانی که به طور متوسط در تهران نوزده سال سابقه دارند (پرسابقه‌ترین معلمان کشور در تهران هستند) و در مدت پنج سال آینده بالغ بر ۳۸ درصد نیروی انسانی تهران بازنشسته می‌شوند، وقتی به نظام جذب نیرو و تربیت معلم نگاه می‌کنیم و ظرفیتی که آنجا برای تأمین این مسئله هست، تقریباً چیزی حدود دوازده سال طول می‌کشد که ۳۸ درصدی را که در طول پنج سال آینده از دست داده خواهد شد، به همان تعداد جایگزین کنیم. این فاصله هفت‌ساله را چگونه باید پر کرد؟ صرف‌نظر از اینکه الان حدود ۹۰ هزار ساعت با همین ترکیب کمبود نیرو داریم. اگر بخواهیم این کمبود نیرو را هم اضافه کنیم دوازده سال به شانزده سال می‌رسد.

تربیت می‌ترسم از حرف شما این برداشت شود که اصلاً تراکم نیرو ندارید، یعنی با توجه به اینکه استخدام‌های چند هزار نفری در حوزه‌های مختلف انجام شده و با این وجود که وزیر در برابر بعضی از قوانینی که دولت را موظف به این استخدام‌ها می‌کند مقاومت کرده است، این با نکته‌ای که شما فرمودید، چه نتیجه‌ای را حاصل می‌کند؟

چهاربند: اینکه می‌گویم ۹۰ هزار ساعت کم داریم، ۵۷ هزار ساعت هم مازاد داریم، در حوزه‌هایی که نیاز نداریم. در طول تقریباً هشت سال گذشته بالغ بر ۷ هزار نفر به آموزش و پرورش تهران اضافه شده که ۹۲ درصد آن دیپلم و زیر

دیپلم بوده‌اند که اصلاً نیازی به آنها نبوده. اتفاقی که افتاده این است که آموزش و پرورش تهران که در سال ۸۵ به لحاظ هرم تحصیلی کارکنان در کشور رتبه دوم را داشت، امروز در رتبه ۱۲۹ام قرار دارد. یعنی ظرف هشت سال هرم تحصیلی در تهران دستخوش جذب نیروی جدید شده است که بی‌ضابطه و بدون توجه به نیاز و غیرکارشناسی انجام شده و سال‌ها طول می‌کشد تا این هرم تحصیلی را اصلاح کرد. چون عزیزی که وارد سیستم شده‌اند، باید ۳۰ سال در خدمت آنها باشیم. عمده‌تأهم کلاس نرفته‌اند و در فعالیت‌های اداری که پست سازمانی هم برای آن پیش‌بینی نشده بود، مشغول شدند. زمانی در تهران ۲۶ درصد نیرو بیرون کلاس، اعم از مدیر و معاون و کارشناس داشتیم و حدود ۷۴ درصد معلم



برآوردی که ما از حجم سرمایه‌گذاری در زمینه بازسازی مدارس داریم، بالغ بر ۳۵۰۰ میلیارد تومان است. با نرخ متوسط سرمایه‌گذاری عمرانی در چهار سال گذشته، متوسط برآوردی که انجام شده ۵۳ سال زمان برای مقاوم‌سازی ۵۰ درصد از فضای آموزشی شهر تهران مورد نیاز است، یعنی سیزده دولت دیگر، ۵۳ سال طول می‌کشد که فقط فضاهای آموزشی ما با سند تحول تطبیق پیدا کند.

در کلاس. اکنون نیروی معلمان و کارکنان به ۶۲ و ۳۸ درصد رسیده است. بار این فشار ناشی از به هم ریختن توازن نیروی انسانی را معلم به علت کم بودن حقوق می‌کشد. اگر می‌توانستیم ده درصد این شاخص را اصلاح کنیم، صرفه‌جویی حاصل از آن اجازه رسیدگی بیشتر به مسائل رفاهی معلمان را به ما داده می‌داد. این ساختار به لحاظ معلم و سایر کارکنان و هرم تحصیلی و هم به لحاظ شایستگی‌های حرفه‌ای به هم ریخته است. نقطه عزیمت در تحول بنیادین فقط در زمینه نیروی انسانی چنین وضعیتی است که تا حدودی عرض کردم. آن از فضای آموزشی و این هم از نیروی انسانی که دو مؤلفه مهم برای استقرار سند تحول است.

با این نابسامانی‌ها استلزامات مالی یا حمایت سایر نهادها باید وجود داشته باشد، البته تکلیف نه حمایت. بعضی از دستگاه‌ها فکر می‌کنند کمک می‌کنند که به نظر بنده این‌گونه نیست و باید تکلیف خود را انجام دهند. در حوزه‌هایی که کارکردهای مشترکی با دیگر دستگاه‌ها داریم، نباید بگویند حمایت کردیم، باید بگویند تکلیف خود را انجام دادیم. بسیاری از نهادها و دستگاه‌های سهمیه که تکلیف دارند، کارنامه آنها چیز خاصی را نشان نمی‌دهد. اگر غیر این است، به ما نشان بدهند تا قضاوت خود را اصلاح کنیم. مقام معظم رهبری در دیداری که به مناسبت روز معلم انجام شد، تأکید داشتند همه دستگاه‌ها باید به هر طریقی که لازم است، از آموزش و پرورش حمایت‌های کامل انجام دهند. ما امروز به قوانینی برای اصلاح این هرم نیروی انسانی معیوب نیاز داریم. قوانینی برای سرعت دادن به متناسب‌سازی فضاهای نیاز داریم. پشتیبانی جدی برای اصلاح مواد درسی دانشگاه فرهنگیان مورد نیاز ماست. دانشگاه فرهنگیان باید مبتنی بر صلاحیت حرفه‌ای برنامه‌ریزی شود.

تربیت در عین حال فارغ‌التحصیلان همین مجموعه هم باید به گونه‌ای گزینش شوند.

چهاربند: بله وقتی می‌خواهند وارد آموزش و پرورش شوند باید برای این مسئولیت آماده باشند. یکی از اهداف ما در طرح بالندگی مدیران این است که کسی که پانزده سال با مدرک لیسانس مدیر یک مدرسه بوده، چرا نباید تجربه حرفه‌ای‌اش مورد ارزیابی قرار گیرد که بتواند بر اساس این تجربه و دانش یک پله سطح مدرک تحصیلی‌اش ارتقا پیدا کند. این در تمام دنیا و بخصوص کشورهای پیشرفته مرسوم است. نظام صلاحیت حرفه‌ای مبتنی بر تجارب و آموخته‌ها در محل کار است.

مدبری که ۲۰ سال سابقه دارد و با مدرک فوق دیپلم وارد سیستم شده، در طول این ۲۰ سال تجاربی دارد که فارغ‌التحصیلان رشته مدیریت آموزشی ندارند و حتماً اگر مدرسه را به فرد دیگری بدهیم، نمی‌تواند بهتر از او اداره کند. دنیا این تجربه حرفه‌ای را ارزیابی و معادل‌سازی می‌کند و آن فرد را ارتقا می‌دهد. چند واحد به اصطلاح دانشی هم در کنار این صلاحیت حرفه‌ای می‌گذارند و یک درجه ارتقا مدرک تحصیلی حاصل می‌شود. ماده ۲۱ قانون برنامه توسعه پنجم بر این امر تأکید دارد، ولی امروز تعطیل است. با چه مجوزی معاونت برنامه‌ریزی و توسعه نیروی انسانی اجرای نظام صلاحیت





تربیت در عین حال، خود مدیر حرفه‌ای هم اجازه سیاسی‌کاری نداشته باشد.

چهاربند: بله. هم مدیران سیاسی انتظار کار سیاسی از مدیران حرفه‌ای نداشته باشند و هم مدیران حرفه‌ای وارد این حوزه نشوند. این بحث مهمی است. اگر در مدت مشخصی تعداد قابل قبولی از مدیران حرفه‌ای تربیت شوند و بعد با یک تغییر سیاسی از گردونه مدیریت حرفه‌ای حذف شوند، ضربه مهلکی به روند تحول بنیادین زده می‌شود. اصرار ما بر این است که آموزش و پرورش عرصه سیاسی‌کاری نیست. مقام معظم رهبری هم در آن دیداری که گفتم، بر این نکته تأکید داشتند، اما کماکان می‌بینیم برخی افراد و گروه‌ها هنوز همان نگاه عقب‌افتاده را دارند که بتوانند از آموزش و پرورش به‌عنوان یک فرصت سیاسی استفاده کنند و بعضی اوقات اصرارهایی برای انجام مداخلاتی دارند که خوشبختانه در تهران بسیار کم بوده است. جا دارد به این نکته اذعان کنم که با مجمع نمایندگان شهر تهران در طول این مدت رفتار منطقی و اصولی داشته‌ایم. انصافاً علی‌رغم نظرها و گرایش‌های مختلفی که بین این مجمع وجود دارد، درعمل، جز حمایت‌های حرفه‌ای اصراری بر مداخلات و اعمال نظر

سیاسی نداشته‌اند. این را عرض کردم که الگویی بشود برای دیگر استان‌ها. ما هم به عهدی که بستیم پایبند بودیم؛ در مسائل سیاسی ورود نکردیم و بشدت در عزل‌ونصب‌ها و برنامه‌ها و جهت‌گیری‌ها تمام تلاش خود را کردیم از سیاسی‌بازی فاصله بگیریم و این درک متقابل باعث شد این فضا به وجود بیاید که ترکیبی از مدیران را داشته باشیم که به لحاظ شخصی گرایش‌های متفاوتی دارند، اما درعمل، اهداف سازمانی واحدی را دنبال می‌کنند. امروز که بیش از ۹۵ درصد مدیران ما در ارزیابی صلاحیت حرفه‌ای با وجود تکرر سلیقه‌ها و گرایش‌های مختلف شرکت کرده‌اند و نشان داده‌اند به تعهدات سازمانی خود پایبند هستند، می‌توان در جهت سند تحول بنیادین حرکت کرد، مشروط بر اینکه همه به عهد خود پایبند باشند.

تربیت داشتیم سؤال خودم را سامان می‌دادم که بخشی از جواب شما سؤال مرا هم جواب داد، اما آن قسمت را که جنبه ایجابی دارد، می‌پرسم. اگر فعالیت سیاسی به مفهومی که شما گفتید، مطلوب نیست و نظر ما هم به همین صورت است، تربیت سیاسی-اجتماعی از منظر شما به عنوان یک مدیر آموزش و پرورش چیست؟

چهاربند: قطعاً باید برای مشارکت مردم در فعالیت اجتماعی و سیاسی افرادی را تربیت کنیم که این شایستگی را داشته باشند. این یکی از ساحت‌های تربیت ماست. اما این به آن مفهوم نیست که در تربیت سیاسی-اجتماعی لزوماً موضع‌گیری داشته باشیم و یک وجه غالبی را به‌عنوان تربیت سیاسی-اجتماعی به دانش‌آموز القا کنیم، باید شایستگی‌های مشارکت سیاسی-اجتماعی را به بچه‌ها بدهیم. وقتی می‌گوییم شایستگی‌ها منظور همان حوزه دانش سیاسی و اجتماعی است. اگر دانش‌آموزی می‌خواهد انتخاب کند و فردی باشد که نسبت به انتخابات نظر و انگیزه داشته باشد و احساس مسئولیت کند، باید ضرورت حضور در انتخابات را به او یاد بدهیم. اهمیت و آثار و تبعات آن را بگوییم و بعد مهارت‌های این مشارکت را بدون مصادیقی که شائبه سیاست‌بازی داشته باشد، مطرح کنیم. همین فرد را برای مشارکت سیاسی آماده می‌کند. آماده کردن فرد برای مشارکت سیاسی و اجتماعی متفاوت است از اینکه او را برای رأی دادن یا ندادن به گروهی آماده کنیم. در برنامه درسی ما دانش این مشارکت آموزش داده می‌شود و باید تلاش کنیم در فعالیت‌های خود مهارت‌های مشارکت را به دانش‌آموزان بیاموزیم و درنهایت، آنها را طوری تربیت کنیم که باور داشته باشند باید در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی مسئولیتی بر عهده گیرند و بی‌اعتنا و بی‌تفاوت نباشند. این می‌شود تربیت سیاسی-اجتماعی. اما اینکه بخواهیم با یک مارک و برند مشخص تربیت سیاسی-اجتماعی را عملی کنیم، می‌شود همان انحرافی که گاه در این حوزه اتفاق افتاده است.

تربیت به نظر می‌رسد پیش‌نیازهای دیگری را نیز باید مدنظر داشته باشیم. باید بی‌پذیریم فضای آموزش و پرورش و مدارس

حرفه‌ای را برای کارکنان دولت متوقف کرده است. این نقطه تحول است. به جای دوره‌های کم‌خاصیت ضمن خدمت مبتنی بر اطلاعات و اندکی دانش باید نظام آموزش کارکنان دولت مبتنی بر صلاحیت باشد، اما متأسفانه اجرا نمی‌شود. فلسفه دانشگاه فرهنگیان استقرار نظام صلاحیت حرفه‌ای است. در صورتی که بر اساس برنامه‌های یکنواخت و غلط آموزش عالی پیروی می‌کند و خروجی‌های آن با مواردی که ما برای استقرار سند تحول نیاز داریم، فاصله زیادی خواهد داشت.

تربیت در آخرین مرحله صلاحیت حرفه‌ای تعبیر شایستگی رهبری تربیتی را به کار بردید که به نظر بنده هرکدام از این واژه‌ها بار معنایی زیادی دارد. رهبری و تربیتی تلفیق مناسبی را در کنار هم ساخته‌اند. آن مدیر ایده‌آلی که در ذهن شماست، درنهایت، چه مختصاتی خواهد داشت؟

چهاربند: مدیری است که بتواند مأموریت مدرسه را در تراز سند تحول عملیاتی کند؛ سازماندهی فرصت‌های متنوع تربیتی، اعم از فرصت‌های داخل و خارج از مدرسه برای تکوین مستمر هویت دانش‌آموزان با مشارکت سایر عوامل سهیم و مؤثر. اگر این مأموریت را تحلیل کنید و واژه‌ها را کنار هم بگذارید، به این نتیجه خواهید رسید که غیر از شایستگی که ما از آن به‌عنوان رهبری یاد می‌کنیم که مرتبه‌ای بالاتر از مدیریت است، نمی‌توان چیز دیگری را مطرح کرد. مدیر باید شخصیت و بینشی داشته باشد که فرصت‌ها را هم در داخل و هم خارج ببیند و فقط بر مسائل داخل مدرسه اکتفا نکند و برنامه‌ریزی‌های گوناگونی داشته باشد. این شامل ویژگی‌هایی است که در سه حوزه دانش، مهارت و باورهای لازم برای این کار وجود دارد که مجموعه اینها می‌شود شایستگی. شایستگی مقوله‌ای بالاتر و کامل‌تر از دانش و مهارت و نگرش است. این شایستگی اگر در این سطح ایجاد شود، به آن شخص رهبر تربیتی گفته می‌شود. تربیت هم تلفیق آن شش ساحتی است که از آن نام برده می‌شود. در رهبری تربیتی هم مدیریت آموزشی وجود دارد و هم مدیریت پرورشی. چنین شخصیتی می‌تواند مدرسه‌ای را اداره و سازماندهی کند که در تراز سند تحول باشد. ما تا آن نقطه فاصله داریم. تلاشمان این است که با ایجاد چنین شایستگی در همکاران مدیر خود نمونه و الگویی از رهبری تربیتی را در نظام تحول بنیادین عرضه کنیم.

تربیت به نظر می‌رسد کاری که شما شروع کرده‌اید، یک پیش‌زمینه یا پیش‌فرض نیاز دارد و آن این است که حتماً باید پست‌های سیاسی که در معرض تغییر و تحول هستند، از پست‌های کارشناسی جدا شوند تا بتوان ثبات مدیریت را در این حوزه‌ها تجربه کرد. نظر شما در این مورد چیست؟

چهاربند: این نکته کاملاً درست است و اتفاقاً یکی از استلزامات سند تحول بنیادین است. در هدف عملیاتی ۲۳ به این موضوع اشاره شده است. اول تأکید بر استقرار و جذب مدیران مبتنی بر شایسته‌سالاری، یعنی همان نظام شایستگی، نه مدرک تحصیلی و نه روابط سیاسی و جناحی. دوم جدا کردن مدیریت حرفه‌ای از مدیریت سیاسی. این در قانون مدیریت خدمات کشوری هم آمده است. مدیران را به دو لایه تقسیم کرده است: مدیران سیاسی و مدیران حرفه‌ای. مدیر مدرسه و منطقه از جنس مدیریت حرفه‌ای هستند. اگر خدای ناکرده آن رویکردهای سیاسی در این دو لایه مبنایی برای عزل و نصب‌ها شود، بی‌ثباتی در مدیریت حرفه‌ای صدمه جدی بر استقرار سند تحول می‌زند. یکی از استلزامات سند تحول این است که لایه مدیریت حرفه‌ای کاملاً مبتنی بر شایسته‌سالاری انتخاب شود و ثبات داشته باشد و با مکانیزم‌های قانونی از تغییر و تحولات سیاسی در امان باشد. این یکی از راهکارهای سند تحول است و برای تدوین آن باید فکر اساسی شود. استقرار این راهکار به تبیین نیاز دارد، نیازمند استلزامات حقوقی است که مواعینی به وجود بیاورد تا مدیریت حرفه‌ای از تعارضات سیاسی در امان باشد و مبتنی بر شایسته‌سالاری باشد.

آسیب‌شناسی تربیت سیاسی اجتماعی از درون

نشستی با جمعی از مربیان، معلمان و مدیران مدارس
درباره مسائل ذهنی معلمان و دانش‌آموزان



اشاره:

معلمان و مربیان پرورشی در ساحات مختلف تربیت و مخصوصاً تربیت سیاسی اجتماعی دانش‌آموزان می‌توانند نقش بسزایی ایفا کنند. از طرفی هر نوع فعالیت در این حوزه بدون آگاهی و دانش نمی‌تواند راه به سر منزل مقصود ببرد و یکی از اهداف ما در مجله تربیت سیاسی اجتماعی همین است که با دادن آگاهی و تحلیل به معلمان، آن‌ها را به نیروی تحلیل مسلح کنیم تا بتوانند در پاسخ به سوالات دانش‌آموزان در این زمینه‌ها با دست پر حاضر شوند.

در این شماره در کنار مصاحبه با کارشناسان حوزه تعلیم و تربیت که نگاهی کلان دارند و در سطح مدیریت مسائل را بررسی می‌کنند، به سراغ گروهی از معلمان و مربیان و مدیران مدارس رفتیم تا زاویه نگاه خود را به نگاه عزیزانی نزدیک کنیم که به صورت مستقیم با دانش‌آموزان سر و کار دارند و به نظرات و دغدغه‌های آن‌ها توجه می‌کنند. در این جلسه که به همت معاونت پرورشی و فرهنگی وزارت آموزش و پرورش برگزار شد، تعدادی از معلمان و مربیان و مدیران مدارس چند منطقه از شهر تهران حضور داشتند. در ادامه گزارشی از این جلسه و مباحث مطرح‌شده در آن ارائه خواهد شد.

آزمایشگاهی برای تربیت سیاسی اجتماعی دانش‌آموزان است. مثلاً اگر مشارکت دانش‌آموزان را در شوراهای مطلوب می‌دانیم، حتماً باید آن را عینی و عملیاتی کنیم. باید دانش‌آموزان این احساس را داشته باشند که در یک فعالیت مشارکت جدی دارند و نمایشی و صوری نیست. نکته دوم اینکه بپذیریم در فضای فعالیت‌های این‌چنینی که به عقیده ما تعبیر اجتماعی برایش تعبیر درست‌تری است، احتمال خطاهایی هم می‌رود. صبوری و تحمل و سعه‌صدر نسبت به فعالیت‌های دانش‌آموزی از دیگر پیش‌نیازهای این حوزه است. نمی‌دانم تا چه حد با این نظر موافق هستید.

چهاربند: به نکته خوبی اشاره کردید. در این مدل مفهومی که برای مدارس گذاشته‌ایم، برای شوراهای به‌عنوان یک مؤلفه تحقق مدرسه مطلوب، نقش مشخص و معینی تعریف کرده‌ایم. یکی از فرصت‌های تربیت سیاسی-اجتماعی شورای دانش‌آموزی است. این فرصت نه به‌عنوان یک زینت، بلکه به‌عنوان یک ضرورت است. مدرسه به‌مثابه یک جامعه کوچک که مدلی از اجتماع بزرگ‌تر است و بچه‌ها باید مشارکت و قواعد و مهارت‌ها و آثار آن را در مدرسه تجربه کنند. قبل از اینکه در جامعه که صحنه واقعی زندگی است و بعضی مواقع اشتباهات هزینه‌های زیادی به بار می‌آورد، در یک جامعه کوچک‌تر دست به انتخابات بزنند و این تجربه مشارکت در یک فعالیت اجتماعی درواقع، فرصت تربیت اجتماعی است؛ به کار بستن دانشی است که در کتاب مطالعات اجتماعی به او داده می‌شود. این را به همکاران مدیر خود عرض می‌کنیم که به شورای دانش‌آموزی نه به‌عنوان یک تشکل زینتی، بلکه باید به‌منزله یکی از سازوکارهای فرصت تربیتی نگاه شود. بسیاری از امور مدرسه اگر به همین تشکل سپرده شود و با همین فعالیت‌های تجربی که احتمال اشتباه هم در آن وجود دارد، می‌تواند آثار بسیار مفید و سازنده‌ای داشته باشد. بسیاری از مشکلاتی که ناشی از کمبود مربی تربیتی از آن نام می‌بریم، اگر بتوانیم با شوراهای دانش‌آموزی انجام دهیم و کارها را به‌درستی پیش ببریم و رهبری کنیم، می‌توان این کمبود را جبران کرد. ظرفیتی در دانش‌آموزان در زمینه نقد برنامه‌ها، تعامل مثبت با سایر دانش‌آموزان، انتقال ارزش‌ها و مهارت‌ها که از مربی تربیتی انتظار داریم و چون نداریم دائم می‌گوییم مربی نداریم، ولی نگاه نمی‌کنیم که این کمبود را می‌توان با فرصتی به نام شورای دانش‌آموزی جبران کنیم. حتماً می‌توانیم. این امر زمانی میسر می‌شود که مدیر مدرسه به آن شایستگی رهبری تربیتی برسد. ظرفیت‌هایی که در شوراهای دانش‌آموزی هست کمک می‌کند اگر بخشی از امور را به خود دانش‌آموزان بسپاریم، بسیاری از مسائل حل شود، مثلاً در بهسازی مدارس و جذب نیرو و سرمایه‌گذار برای این موضوع. فعالیت‌هایی که در زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی از مربی‌ها انتظار می‌رود، خود دانش‌آموزان اگر درست رهبری و مدیریت شوند، می‌توانند این موضوعات را عملیاتی کنند. اکنون از این ظرفیت در مدارس یا استفاده نمی‌کنیم، یا کم‌رنگ است، ولی در بیرون، در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی این ظرفیت‌ها را استفاده می‌کنند. ما باید این خلاء را پاسخگو باشیم. دانش‌آموز به طبیعت خود دوست دارد عضو یک شبکه اجتماعی باشد. شوراهای دانش‌آموزی می‌تواند هم به این نیاز پاسخ دهد و هم در جهت رفع اشکالات مدرسه گام بردارد. درنهایت، آن توازن و تلفیق مورد نظر هم حاصل می‌شود. وقتی می‌گوییم تکوین مستمر هویت، زمانی به صورت کامل تکوین پیدا می‌کند که عملاً دانش‌آموز درگیر شود و تجربه کند تا در درونش نهادینه شود. این نیاز به تجربه دارد. «بحران هویت» اگر جدی شود و به آن توجه نشود، به «بحران مشروعیت» تبدیل می‌شود. بحران مشروعیت «بحران نفوذ» را ایجاد می‌کند. اگر به بحران نفوذ توجه نشود، وارد مرحله‌ای می‌شویم به نام «بحران توزیع». آن نظام برای آنکه بتواند نیروهایی برای خودش ایجاد کند، منابع را در اختیار گروه محدودی قرار می‌دهد. رانت به وجود می‌آید و بعد از آن «بحران یکپارچگی» ایجاد می‌شود که درنهایت به فروپاشی می‌انجامد. اکنون ساختن هویت در دنیای مدرن از خانواده به مدارس منتقل شده است. خانواده و جامعه سهیم است، ولی اکنون توجه مدارس است. مدرسه اساس استقرار، استحکام و استقلال نظام است. اگر می‌خواهیم یک نظام مقتدر داشته باشیم، باید در مدارس شایستگی‌ها به دانش‌آموزان داده شود.

تربیت مجدداً از شرکت شما در این گفت‌وگو تشکر می‌کنیم.



سخنان یکی دیگر از معلمان حاضر در این جلسه بود. این معلم با خاطر نشان کردن این موضوع که متاسفانه بعضی موارد فضای امنیتی بر مدارس حاکم است و طبعاً به صورت ناخودآگاه معلمان و دانش‌آموزان علاقه به فعالیت در این حوزه پیدا نمی‌کنند. به گفته این معلم، ما به جای دانش‌آموزان باید به معلمان و مربیان توجه کنیم زیرا اگر معلم را تربیت و بالنگیزه و آگاه کنیم، می‌توانیم بر دانش‌آموزان هم تأثیر بگذاریم. متاسفانه الان معلمان در حوزه‌های علمی و انتقادی و اجتماعی حضور پررنگی ندارند. از نظر این منتقد فضای عمومی مدارس کشور، محافظه‌کاری بیش از حد و انفعال بر وضعیت معلمان حاکم است و فضای تربیتی دانش‌آموزان از دست آنان خارج شده است. مربیان پرورشی هم در بسیاری از مدارس، معنا ندارند و هیچ فعالیتی را انجام نمی‌دهند.

به گفته این معلم، کم رنگ شدن انجمن‌های

اسلامی مدارس و لزوم احیای آن‌ها از دیگر نکاتی بود که مطرح شد.

استفاده از رسانه‌ها ضروری است

یکی از مربیان پرورشی که خود از نسل جوان بود، ابزار موثر ارتباط با دانش‌آموز را روی آوردن به ابزارهای سمعی و بصری و چند رسانه‌ای عنوان کرد. او همچنین مقابله با انحرافات مذهبی ایجاد شده در مراسم مذهبی و جنگ نرمی که دانش‌آموزان با آن دست و پنجه نرم می‌کنند را از اولویت‌های بحث تعلیم و تربیت عنوان کرد.

مربیان و معلمان به‌روز نیستند

اهمیت ندادن به مربی پرورشی و گرایش به سمت کار آموزشی برای دیده شدن بیشتر در بین مربیان پرورشی از دیگر دغدغه‌های مربیان حاضر در جلسه بود. یکی از مربیان در این جلسه تأکید کرد که مربیان و معلمان نسبت به دانش‌آموزان خیلی عقب هستند و ما وقتی با سوال روبرو می‌شویم، دستان خالی است، بگذریم که اساساً دانش‌آموز در مقابل مربی پرورشی جبهه دارد. به گفته این مربی، حذف ساعت پرورشی صحیح نیست چون با نبودن این ساعت پرورشی، مربیان زمانی برای ارتباط با دانش‌آموزان ندارند و به همین علت نمی‌توانند مشکلات آن‌ها را درک و به سمت اصلاح حرکت کنند. مربیان بخصوص جوانترهای آنها نیاز به آموزش دارند که برای آن باید برنامه‌ریزی کرد. نکته قابل توجه‌ای که یکی دیگر از معلمان آن را مطرح کرد کمبود مطالعه در بین مربیان و معلمان است که باعث شده در مواجهه با دانش‌آموزان احساس عقب‌ماندگی کنند و دانش‌آموزان به مراتب از آن‌ها به‌روزتر باشند.

معلمان درگیر مشکلات اقتصادی هستند

مشکلات اقتصادی و رفع نیازهای معلمان از دیگر نکات مطرح شده در جلسه بود. طرح این موضوع که وقتی معلمی درگیر مسایل اقتصادی است نمی‌تواند با کیفیت مناسبی وارد عرصه تعلیم و تربیت شود از دغدغه‌های اکثریت معلمان حاضر در جلسه بود. «معلم امروز با اطلاعات دیروز برای فردا مناسب نیست». این عبارت یکی از معلمان حاضر در جلسه بود که بر آموزش معلمان نسبت به شرایط امروز تذکر داد و این موضوع را در آموزش و پرورش بسیار مغفول عنوان کرد. او با ذکر این نکته که امروز معلمان به شدت درگیر مسایل شخصی و مخصوصاً اقتصادی هستند و همچنین بسترهای کار تربیتی با وجود کمبود نیروی انسانی وجود ندارد، به دشواری‌های فعالیت در حوزه تعلیم و تربیت اشاره کرد. او با تأکید

یکی از مربیان: متاسفانه فضای تربیتی دارد از دست ما خارج می‌شود و دانش‌آموزان با گرفتن اطلاعات و اخبار از شبکه‌های ماهواره‌ای، دیگر از ما حرف‌شنوی ندارند، اصلاح این روند باید از اولویت‌های نظام تعلیم و تربیت باشد.



یکی از مربیان: جنگ نرم دشمنان در کنار ضعف ما در تولیدات و فعالیت‌ها ضربات زیادی به تعلیم و تربیت دانش‌آموزان وارد کرده است. دانش‌آموزان در موضوعاتی مانند حقوق بشر، آزادی، جناح‌های سیاسی کشور، نقد و بررسی تفکرات بزرگان، مسائل هسته‌ای و مواردی از این دست، سؤال دارند و اگر احساس امنیت و آزادی و فضای غیرامنیتی داشته باشند حتماً به طرح سؤالات خود مبادرت خواهند کرد.

باید اعتماد دانش‌آموز را جلب کرد

یکی از معلمان در ابتدای صحبت‌های خود به این نکته اشاره کرد که وقتی به سراغ دانش‌آموز می‌رویم قبل از هر چیز باید با صداقت با او صحبت کنیم چون صداقت است که می‌تواند اعتماد ایجاد کند و در صورت اعتماد است که می‌توان با او ارتباط برقرار کرد. وی بخش دیگر صحبت‌های خود را به این موضوع اختصاص داد که نوجوانان و جوانان این روزها سخت درگیر شبکه‌های اجتماعی هستند و اگر می‌خواهیم بر روی آن‌ها تأثیرات خوبی بگذاریم که از طرف‌ها با اقبال روبرو شود باید از این طریق با آن‌ها وارد تعامل شد.

وی افزود: با ظهور شبکه‌های اجتماعی و ماهواره‌ها دیگر چیزی به عنوان مجله در بین دانش‌آموزان از اقبال برخوردار نخواهد شد چون زودتر از معلم و مربی، آنان به تمام اخبار و تحلیل‌ها دست پیدا

می‌کنند. به همین دلیل اگر قرار است برای آنان کاری کرد باید با محوریت تحلیل و آموزش باشد نه اخبار. وی تأکید کرد که متاسفانه ذهن نوجوانان و جوانان و دانش‌آموزان به بازی‌های رایانه‌ای، فیلم و سریال، مسابقات ورزشی و ... و حتی مواد مخدر و سکس درگیر هستند.

به مربی کارآمد نیاز داریم

یکی دیگر از مربیان پرورشی در ابتدا از اهمیت مربیان پرورشی در مدارس گفت و از اینکه در مدارس معاونت پرورشی به معاونت آموزشی تبدیل شده، انتقاد کرد. به گفته وی، اگر در مدرسه مربی پرورشی قوی وجود داشته باشد، اتفاقات خوبی می‌تواند بیفتد. اکنون بازنشسته شدن بخش زیادی از مربیان پرورشی با تجربه و جایگزین شدن افرادی که تجربه کافی ندارند، مشکل‌ساز شده است و به همین دلیل ضمن آن که نباید آموزش صرف محوریت پیدا کند، باید برای آموزش مربیان پرورشی برنامه‌ریزی شود. به گفته این مربی تربیتی، این نگرانی وجود دارد که با تغییر مدیران، بسیاری از برنامه‌ها که اکنون طراحی می‌شوند، تعطیل شود و از کجا معلوم که با تغییر مدیران و حتی با استیضاح وزیر و موارد مشابه، نگاه موجود در کار تربیت سیاسی اجتماعی عوض نشود؟

ذهن دانش‌آموز پر از سؤال است

مربی بعدی که صحبت‌های خود را شروع کرد از خالی بودن جای تربیت سیاسی اجتماعی در آموزش و پرورش گفت. وی با ذکر این موضوع که متاسفانه فضای تربیتی دارد از دست ما خارج می‌شود و دانش‌آموزان با گرفتن اطلاعات و اخبار از شبکه‌های ماهواره‌ای، دیگر از ما حرف‌شنوی ندارند، اصلاح این روند را از اولویت‌های نظام تعلیم و تربیت عنوان کرد. به گفته ایشان، سوال در زمینه‌های مختلف، دغدغه ذهنی دانش‌آموزان است یعنی آنان ذهنی پر از سؤال دارند. اکنون دانش‌آموزان در باره دین، شبهات زیادی دارند و مذهب را نقد می‌کنند و گرایش به ادیان دیگر در آنان مشاهده می‌شود و موضوعاتی مانند روابط دختران و پسران، برای آنان اهمیت دارد. اگر مربیان ما به‌روز باشند و در همه زمینه‌ها بخوانند و جستجو کنند و خودشان هم عضو شبکه‌های اجتماعی باشند، در آن صورت می‌توانند در کلاس و مدارس، موضوعات نو و خوبی را ارائه کنند و از آنان استقبال خواهد شد و می‌توان بر روی دانش‌آموز تأثیرات مثبتی گذاشت.

اول معلم و مربی را باید تربیت کرد

ایجاد بستر و فضای مناسب در مدارس برای فعالیت در حوزه تربیت سیاسی اجتماعی نکته اصلی

برگه اشتراک

تربیت

سیاسی اجتماعی

«ضمیمه سیاسی اجتماعی ماهنامه تربیت»، برای علاقه‌مندان به دریافت نشریه، اقدام به ایجاد سازوکار اشتراک شش‌ماهه و یک‌ساله کرده است. در صورت تمایل به دریافت نشریه به نشانی منزل یا محل کار خود، می‌توانید اطلاعات خواسته شده در برگه زیر را کامل و همراه با فیش پرداختی به نشانی موسسه فرهنگی منادی تربیت ارسال کنید.

اطلاعات متقاضی اشتراک نشریه

مشخصات:

نام و نام خانوادگی: سن:

شغل: میزان تحصیلات:

نشانی متقاضی اشتراک:

استان: شهرستان:

کدپستی:

تلفن ثابت: تلفن همراه:

برای اشتراک شش ماهه مبلغ ۳۰۰۰۰ تومان و برای اشتراک سالانه مبلغ ۶۰۰۰۰ تومان به شماره حساب ۰۱۰۲۶۵۶۶۷۷۰۰۳ بانک صادرات شعبه سپهبد قرنی به نام «موسسه فرهنگی منادی تربیت» واریز نموده و اصل رسید را همراه این برگه به نشانی: تهران، خیابان استاد نجات‌اللهی، کوچه بیمه، پلاک ۲۶ ارسال فرمایید.

یادآوری:

- * در صورت تغییر نشانی، حتما دفتر نشریه را مطلع فرمایید.
- * خواهشمند است، تصویر رسید بانکی را تا پایان مهلت اشتراک نزد خود نگه دارید.
- * اطلاعات خواسته شده را می‌توانید در هر برگه‌ای ثبت و به نشانی موسسه ارسال کنید.

تلفن امور مشترکان: ۸۸۹۱۲۷۲۹

دورنگار: ۸۸۸۹۴۲۹۰

بر اینکه باید اعتماد از بین رفته بین مربیان و دانش‌آموزان را باز گرداند گفت: جنگ نرم دشمنان در کنار ضعف ما در تولیدات و فعالیت‌ها ضربات زیادی به تعلیم و تربیت دانش‌آموزان وارد کرده است. به اعتقاد این همکار فرهنگی، ما در ایجاد موج فرهنگی و سیاسی دچار مشکل هستیم و از تبیین درست منابعی که در اختیار داریم عاجزیم. دانش‌آموزان در موضوعاتی مانند حقوق بشر، آزادی، جناح‌های سیاسی کشور، نقد و بررسی تفکرات بزرگان، مسائل هسته‌ای و مواردی از این دست، سؤال دارند و اگر احساس امنیت و آزادی و فضای غیرامنیتی داشته باشند حتما به طرح سئوالات خود می‌پردازند خواهند کرد.

از دیگر نکاتی که معلمان مطرح کردند توجه به مهارت‌های اجتماعی در سطوح ابتدایی است. این همکاران معتقد بودند که اگر در سطوح پایین سنی این مسایل آموزش داده شود می‌توان از دیگر بحران‌هایی که در سنین بالاتر ایجاد می‌شود، جلوگیری کرد. همچنین این موضوع که فقط به تهران نباید قانع بود و باید به سراغ نظرات دیگر همکاران در شهرستان‌ها رفت، از نکات قابل توجه مطرح شده بود. به گفته این همکاران، نباید همه کارها را در تهران متمرکز کرد و به مربیان و معلمان شهرستانی القا کرد که تمام تصمیمات در تهران برای آنها گرفته می‌شود. آنها باید احساس کنند که نظرات آنها شنیده می‌شود و امکان تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی در مناطق دوردست هم وجود دارد.

توزیع ماهنامه تربیت سیاسی اجتماعی نامناسب است

از اصلی‌ترین انتقاداتی که به مجله تربیت سیاسی اجتماعی در این جلسه مطرح شد این بود که به علت تیراژ پایین این مجله در قیاس با تعداد مدارس موجود در سطح کشور، بسیاری از معلمان نتوانستند این مجله را مطالعه کنند و بسیاری اساسا هیچ نسخه‌ای از آن را ندیده‌اند. سیستم ضعیف توزیع نیز بر این مشکل افزوده است.

در کنار این انتقادات کم رنگ بودن معلمان در مجله از انتقادات یکی از معلمان بود و گفت: به جای اینکه تربیتی برای معلمان باشد تربیتی برای مسئولین شده است. این معلم در بخش دیگر صحبت‌های خود به ضعف مسئولین آموزش و پرورش و در سطح کلان مسئولین کشور اشاره کرد و سوءاستفاده دشمنان را نتیجه ضعف ما دانست. او در ادامه راهکار گفت به جای سرپوش گذاشتن بر معضلاتی مانند اعتیاد در مدارس و مسایل جنسی دانش‌آموزان باید به این مسایل پرداخت و در زمینه آگاهی‌بخشی در این موارد تلاش کرد. او همچنین گفت باید از داشته‌های خودمان استفاده کنیم تا اجازه فعالیت را از دشمنان بگیریم و باید به سراغ اندیشه‌های قرآنی و اهل بیت و همچنین آرایه اندیشه‌های امام خمینی و تبیین اصول قانون اساسی به دانش‌آموزان برویم تا در عدم حضور ما به سراغ بیگانگان نروند.